

« دفتر اول »

گوشه هائی از تاریخ معاصر ایران

به روایت سعید شاهشوندی

عضو پیشین مرکزیت مجاهدین خلق

اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من

همراه با

گزارش های پلیس آلمان و فرانسه

« دفتر اول »

گوشه هائی از تاریخ معاصر ایران
به روایت سعید شاهسوندی
عضو پیشین مرکزیت مجاهدین خلق

اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من

همراه با

گزارش های پلیس آلمان و فرانسه

« دفتر اول »

گوشه هائی از تاریخ معاصر ایران
به روایت سعید شاهشوندی
عضو پیشین مرکزیت مجاهدین خلق

* اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من

همراه با گزارشهای پلیس آلمان و فرانسه

* نوشته : سعید شاهشوندی

* چاپ اول : سپتامبر ۱۹۹۶، آلمان ، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

* انتشارات بهار ، هامبورگ

BAHAR
SCHMILINSKY STR. 30
20099 HAMBURG
Tel (040) 280 25 05
Fax(040) 280 42 90

تقدیم به :

فرزندان ایران ، نسل جوان میهنم

کسانی که آینده در آنان همچون جنین
در بطن مادر زنده است .

آنها که از سروش غیب نمی پرسند :
چه خواهد شد؟

بلکه از «شهامت» ، «سخاوت» ،
«دانائی» و «خرد»

خویش می پرسند : چه خواهیم کرد؟
به امید آنکه راههای پرسنگ پاهایشان
را بیش از اندازه زُمخت نکند و

شجاعتشان کمتر از درد ما نباشد .

فهرست

* علل تاخیر در انتشار دفتر حاضر

* مقدمه

فصل اول :

۲۸

۱ - بیانیه اعلام مواضع سعید شاهسوندی خطاب به رجوی

قبل از عملیات موسوم به فروغ جاویدان - مورخ خرداد ۱۳۶۷

۳۰

* انگیزه و علل نگارش

۳۷

* هدف از مبارزه : امامت مسعودرجوی ، نه آزادی و نه عدالت اجتماعی

* ماجرای محاکمه علی زرکش و صدور حکم اعدام برای او

۴۲

و عکس العمل من

۵۲

* اعلام جدائی از سازمان و « خائن » نامیده شدن

۶۳

* وجهی از ماجرای موسوم به انقلاب ایدئولوژیک

۷۱

* در زمینه سیاستهای تبلیغاتی

۷۸

* پرواز به عراق ، محصول یک شکست و سرآغاز شکستی دیگر

۸۴

* مسئله مردم و جذب آنها ، یا بساط خلیفه گری در بیابانهای بغداد

۹۲

۲ - پاسخ فوری رجوی به بیانیه اعلام مواضع و دعوت برای رفتن به بغداد

۱۱۶

۳ - نامه دوم به رجوی

۱۳۹

۴ - آخرین نامه به رجوی قبل از رفتن به عملیات موسوم به فروغ

- ۲۵۷ ۱ - موقعی که در زندان جمهوری اسلامی و در زیر شکنجه هستم
- ۲۶۱ ۲ - باز هم موقعی که در زندان و تحت فشار شکنجه هستم
- ۲۶۴ ۳ - عکس العمل سازمان در مقابل مصاحبه های
به اجبار گرفته شده از من
- ۲۶۹ ۴ - سیاست یک بام و دو هوا :
- * مصاحبه تلویزیونی مادر مسعود رجوی و عکس العمل وی
- * مصاحبه تلویزیونی خواهر مسعود رجوی و عکس العمل وی
- ۲۷۲ ۵ - بعد از خلاصی از زندان و نوشتن بیانیه « بنام حقیقت »
- ۲۷۳ ۶ - طفره رفتن از رویارویی علنی
- ۲۷۵ ۷ - تلاش برای حذف سیاسی
- ۲۷۶ * اولین تلاش تدافعی رجوی
- ۲۷۹ * دومین تلاش تدافعی رجوی
- ۲۸۱ * چند نمونه از سازمانها !! و تشکیلات !! یکنفره !!
- ۲۸۷ * سومین تلاش تدافعی : به صحنه آمدن خود رجوی
- ۲۸۷ * دیالکتیک تلاش معاش برای کوتوله های سیاسی

فصل چهارم :

- ۲۹۳ * دور باطل و فساد ناشی از بدست نیامدن قدرت رویانی
- ۳۰۷ * سخنرانی در دانشگاه هامبورگ
- ۳۲۰ * سیکل معیوب
- ۳۲۳ سخن آخر : در پایان یک راه ، که خود آغازی نوین است
- ۳۲۴ * تصویری از جهان در آستانه سال ۲۰۰۰
- ۳۲۷ * شامگاه بت ها
- ۳۲۹ * پایان یک دوره و آغاز دوره ای دیگر
- ۳۳۲ * دموکراسی ؛ بمثابة صورتی از همزیستی در عین مخالفت
- ۳۳۶ ضمايم : چند سند و تصویر

اطلاعیه های بعد از خلاصی از زندان جمهوری اسلامی

- ۱۴۶ ۱ - بیانیه « بنام حقیقت » :
— رد اتهامات و اکاذیب منتشره
- ۱۴۶ — دعوت از مسعود رجوی برای شرکت در دادگاه و محاکمه علنی
- ۱۵۲ الف: زندانی کردن ، بازجوئی ، شکنجه و اعدام افراد
- ۱۵۶ ب : رابطه با عراق و رژیم صدام حسین
- ۱۵۸ ج : سیاست تهمت ، افترا و جو سازی علیه همه
- د : پنهان کاری در سیاست خارجی و برقراری روابط نامشروع ،
- ۱۵۸ در راستای رسیدن به قدرت به هروسیله ممکن
- ۱۵۹ ه : پنهان کاری ضد دمکراتیک در درون تشکیلات
- ۱۶۲ و : مفهوم دمکراسی درون تشکیلاتی و معیار « ارزش » درون سازمان
- ۱۶۲ ز : بن بست استراتژیک و اصرار بر ادامه انحراف
- ۱۷۱ تکمله
- ۱۷۴ * عکس العمل سازمان بعد از صدور بیانیه ی « بنام حقیقت »
- ۱۷۹ * اطلاعیه توضیحی شماره ۲
- * اطلاعیه توضیحی شماره ۳ : اعلام آمادگی برای افشای اطلاعات ،
- ۱۸۳ در صورت « قبول مسئولیت » از جانب رجوی
- * طفره رفتن رجوی از رویارویی علنی و بجای آن
- ۱۸۸ مطرح کردن دادگاه سونیس
- ۱۹۱ * متن تلفن خبری مجاهدین در هامبورگ
- ۱۹۳ * اطلاعیه توضیحی شماره ۴

فصل سوم :

- ۱۹۸
- ۲۰۱ بخش اول : اسناد، همکاری مجاهدین با ارگانهای اطلاعاتی غرب علیه من
- ۲۳۵ * شکست در یک مرحله از توطئه چینی و آغاز ترفند جدید
- ۲۵۶ بخش دوم : فحاشی و لجن پراکنی بی پایان

علل تاخیر در انتشار دفتر حاضر

نزدیک به ۱۰ ماه تاخیر در انتشار دفتر حاضر پیش آمد . قصد داشتم آن را در اوائل نوامبر ۱۹۹۵ منتشر نمایم . تمام کار های مقدماتی هم انجام شده بود. در این هنگام متوجه شدم که بخاطر یک اشتباه ، فصل سوم از روی دیسکت کامپیوتر شخصی ام پاک شده و بناچار باید تمام این فصل را مجدداً نوشته و تایپ کنم . مشکل دیگری که پس از آن رخ نمود اشتغالات زندگی روزمره و مسائل مربوط به اقتصاد و اداره خانواده بود . بر اینها بستری شدن فرزندم در بیمارستان و عمل جراحی او که میتوانست نتیجه بسیار خطرناکی داشته باشد نیز افزوده شد، بنحویکه دل و دماغ و حوصله نوشتن را از من گرفت . اینها عوامل جبری و باصطلاح غیرارادی تاخیر در انتشار بودند . اما علل دیگری هم وجود داشتند

در این مدت حوادث دیگری نیز پیش آمد : موجی از افشاگریها و حملات متقابل افراد جدا شده دیروزی و امروزی علیه سازمان مجاهدین پراه افتاد . این روند روزبروز گسترش یافت ، بنحویکه بدون اغراق میتوان عنوان «ریزش» را بدان داد . جدائی و « ریزش » از تشکیلات مجاهدین چنان ابعاد گسترده و علنی یافت که کمتر کسی از آن بی خبر ماند .

«ریزش» و جدائی هائی که در اساس از بن بست ها و انحرافات بنیادی در اندیشه ، و عمل مجاهدین ناشی میشد .

بزعم مجاهدین ، «توطئه جمهوری اسلامی» در کار بود . بنظر اینجانب حرکت بر متنی از انحرافات و بن بست های درونی تشکیلات مجاهدین استوار بود . یعنی برمتنی از سازمان فرقه شده ؛ ایدئولوژی ، خط مشی و استراتژی مبارزاتی به بن بست رسیده و بالاخره تشکیلات ، فرهنگ و سبک کار سیاسی - سازمانی ضد دموکراتیک ، سرکوبگرانه و ضد ملی .

جداشدگان از مجاهدین البته دارای انگیزه ها، سوابق و عملکردهای

مبارزاتی ، همچنین نظرات و خاستگاه های سیاسی - اجتماعی متفاوتی هستند . این تفاوتها در جدائی از تشکیلات مجاهدین نیز عمل میکرد . بدینگونه که :

۱: عده ای برآستی از سختی شرایط بریده بودند . اینها کسانی بودند که رجوی آنها را باچشم انداز دروغین فتح و پیروزی آسان و نزدیک به بغداد و به تشکیلات کشانده بود .

۲: گروه دیگر را ، دعوا با شخص رجوی است ، نه با تفکر و اندیشه او . که مثلاً چرا آنها را در فلان جایگاه تشکیلاتی و یا فلان موضع فرماندهی قرار نداده و قس علیهذا..... شاخص عمده اینگونه افراد آنکه ، همان شیوه تفکر، همان سبک کار و همان روش های رجوی گونه را منتها در ابعادی کوچکتر و با توانی بمراتب کمتر از توان رجوی بکار میگیرند .

۳ : کسانی نیز بر این باورند که رجوی به آرمان مجاهدین اولیه و بنیانگذاران سازمان خیانت کرده و راه خطا رفته است ، بنابراین در صدد احیای اندیشه مجاهدین اولیه هستند . سوای نادرستی این نظر ، باید اذعان نمود که افراد صادق در میان این دسته از سایر موارد بیشتر است . به اشاره میگویم و میگذرم و تفصیل را به دفتر دیگر وامیگذارم که ، همان گونه که خمینی بدرستی رهبر انقلاب بود و برخلاف ادعای رجوی انقلاب را بسرقت نبرد ، رجوی نیز رهبر سازمان مجاهدین است . اشکال نه صرفاً در خیانت به آرمان بنیانگذاران که در بنیاد ها و اساس دیگری است .

۴: عده ای نیز چون میدیدند که به آرمانها و اعتمادشان خیانت شده و راه رجوی به سرمنزل آزادی و عدالت اجتماعی نمیرسد از وی و تشکیلات وی جدا شدند .

باوجود تفاوت های فوق ، افراد جداشده عمدتاً کسانی بوده و هستند که از سردرمدندی و بمنظور جلوگیری از تکرار اشتباهات ، به بیان تجربیات

خوش اقدام کرده بودند . ضمن آنکه فرصت طلبی و نان به نرخ روز خوردن ، و حتی دزدی و کلاهبرداری از یکدیگر هم در میان افراد جدا شده کم نبود . شخصاً کسانی را میشناختم که در «آشفته بازار» «افشاگری» و نه «روشنگری» علیه مجاهدین در جستجوی «نام و نان» بودند . عرض خود برده و زحمت ما میداشتند .

از آنجمله خانم و آقای بودند که آقای مربوطه بیش از دهسال تمام از خوان نعمت رجوی و سفره رنگین او تغذیه نموده و با قلمی که به ثَمَنِ بَخْس (یعنی ماهیانه ی چند هزار مارکی) بفروش رفته بود با زشت ترین القاب و کلمات ممکن سیاسی و غیر سیاسی علیه جداشدگان از تشکیلات رجوی و نیز شخصیت های مستقل و آزادیخواه به فحاشی و تهمت پرداخته ، و بر زخمهای جداشدگان نمک پاشیده بود .

این آقا و خانم تا چند ماه پیش از اعلام جدائی ناگهانی ، درسخرانی ماهواره ای و غیر ماهواره ای خانم مریم عضدانلو (رجوی) و در زیر عکس های بزرگ مسعود و مریم به دست افشانی و شعار دادن مشغول بودند . یعنی هنوز موریانه زمان نامه ها و شعرهای فدایت شوم ی را که حضرت نویسنده برای « خواهرم مریم » و برای « برادر یگانه ام مسعود » و «استادانم مسعود و مریم که نقطه اتکای توده هایند » و «سرنوشت مردم ستمدیده میهن به وجود آنها گره خورده» است را نخورده بود، که حضرت یکدفعه و بهتر است بگویم یکشبه اعلام جدائی از تشکیلات مجاهدین و شورای باصطلاح مقاومت آنها کرد . (داخل گیومه های این پارگراف متعلق به آقای نویسنده است .)

تا اینجای قضیه را هم - گرچه بسختی - اما بهرحال میتوان به آنها بخشید . قلم بمزدی و ستایش های چاکر صفتانه و چاپلوسانه حضرت نویسنده و بانو از مسعود و مریم رجوی را هم میتوان به نیازهای زندگی مادی و یا

ضعف شخصیتی معطوف دانست و مسامحتاً از آن چشم پوشید . زیرا انسان بوده اند و جایزالخطا .

بنظر اینجانب مشکل از آنجا آغاز شد که حضرت نویسنده ی جداشده از مجاهدین که طی دهسال گذشته از سنگر رجوی کلیه جداشدگان و سایر آزادیخواهان را مورد حمله و فحاشی و تهمت قرار میداد ، آستین و قلم آلوده ای را که هنوز پاک نشده بود نشان میداد و کمدی «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم ! دستم بود ، تقصیر آستینم بود!» را اجرا میکرد.

بدینترتیب ایشان بدون کمترین توضیح نسبت به عملکرد دهسال گذشته اش و بدون انتقاد از خود جدی نسبت به گذشته نامیمون و یا پوزشخواهی از کسانی که آنها را بی محابا مورد تهمت و فحاشی های ناسزا قرار داده بود ، تلاش داشت همه تقصیرهای دهساله را به بهانه اینکه سازمان « اطلاعات دروغ » در اختیار ایشان میگذاشته ، به گردن آستین مربوطه بیاندازد، آستینی که هنوز هم ویال گردنشان بود . این اما مهمترین بخش ماجرا نبود.

مهمتر آنکه ، ایشان هنوز هم با همان فرهنگ ، با همان روش و سبک کار و با همان منطق و با همان فحاشی های دهسال گذشته اش سخن میگفت . یعنی این بار نیز با کلمات دیروزی ، دشمنان امروز را که دوستان ، « استادان » ، « رهبران » و « سروران » دیروزی اش بودند، مورد حمله و فحاشی قرار میداد . گونی که در این دهسال هیچ نیاموخته است .

چنین حملاتی بنظر اینجانب نه در راستای «روشنگری» بود و نه در راستای تحقق دموکراسی و مردمسالاری . بلکه بیشتر دعوائی شخصی بر سر کم و زیاد سهم بود . آخر هر آنکس که میخواهد به افشاگری نسبت به عملکردهای فرقه رجوی و «قلعه الموت» آن بپردازد ، لازمست قبل از هر

عملی ، آرام و متواضعانه ، کردار و گفتار خود درگذشته را بیاد آورد و به نقش و مسئولیت و سهم مساوی و گاه بیشتر خود در آن قلعه بپردازد . اینجا بود که حرکات و پرگویی های بی محتوای حضرت نویسنده مرا بیاد آن روایت بودائی که آندره مالرو در «ضد خاطرات» خود نقل میکند، انداخت که :

« فیل خردمندترین جانوران است ، زیرا یگانه جانوری است که زندگی های پیشین خود را بیاد می آورد ؛ از اینرو زمانی دراز آرام می ایستد و در باره گذشته اش می اندیشد »

فرد کم تجربه و جویای نام دیگری هم بود که اگر چه بنا بنوشته خود چند ماهی بیشتر درمناسبات مجاهدین نبوده یکدفعه عنوان « رهبر سابق » مجاهدین را برای خود انتخاب کرد . او نیز به گزافه گوئی هایی در رابطه با سوابق خود و دروغپردازی هائی علیه مجاهدین پرداخت ، که هیچگاه قادر به اثبات ویا ارائه مدرک در باره آنها نبوده و نخواهد بود . نظیراطلاع وی از خرید تسلیحات شیمیائی و یا اتمی توسط مجاهدین برای دولت عراق .

از حرکات فرصت طلبانه ، فاقد اصول و گاه مشکوک فرد اخیر اگر بگذریم ، هم فحاشی های آقای نویسنده و هم گزافه گوئی های دوست دیگر ایشان ، در مخالفت با رجوی ، از آنجا که در همان «دستگاه» و با همان منطق و سبک کار رجوی گونه است ، نتیجه آن مخدوش نمودن مرزهای مخالفت دموکراتیک با یک جریان توتالیتر و در نتیجه آب به آسیاب رجوی ریختن است . نتیجه نهائی نیز طولانی شدن و یا کُند کردن روند جدائی از این فرقه است .

توضیح آنکه : رجوی تلاش دارد اینگونه وانمود کند که دو انتخاب بیشتر وجود ندارد یا سازمان مجاهدین وی و یا جمهوری اسلامی . او این موضوع را بارها بطور رسمی اعلام کرده است . هدف از القاء این مطلب اینست که

افراد، حتی افراد مسئله دار و معترض را کماکان در حلقه تشکیلاتی خود نگه دارد .

در این میان جمهوری اسلامی با مجموعه اقدامات سرکوبگرانه و تروریستی خود در داخل و خارج . با سرکوب هر جریان ملی و دموکراتیک و با نادیده گرفتن حقوق اولیه مردم ایران ، اگرچه ظاهراً مخالفان را از صحنه خارج میکند اما عملاً باعث ایجاد خوراک سیاسی ، ایدئولوژیکی و تبلیغاتی برای رجوی و تشکیلات او میشود (سیکل معیوب) .

فحاشی ها و حملات رجوی گونه علیه رجوی ، یعنی فحاشی ها و دشمنی های کور و ادعاهای بی دلیل ومدرك نیز کارکردی نظیر اقدامات جمهوری اسلامی دارد .

سازمان مجاهدین ، همین سازمان مجاهدین رجوی را میگویم ، آنگونه که آن فرد نو رسیده و یا حضرت نویسنده و بانو نوشتند و گفتند ، هرگز مرکز فسق و فجور و فحشاء نبوده و نیست . ضمناً تا آنجا که مشهور خاص و عام است ، چنان اظهاراتی از جانب حضرت نویسنده در باره مجاهدین ، مصداق رطب خورده که چه عرض کنم ، نخلستان خورده ای است که منع رطب مینمود . البته خطاهای این سازمان و رهبری آن و ضرباتی که از رهگذر آنان به مجموعه منافع ملی مردم ایران وارد آمده صدها و هزاران بار بزرگتر و بیشتر از چند عمل آنچنانی است .

ضمن آنکه صفوف این سازمان ، بلحاظ اخلاقی ، و مایه گذاری مبارزاتی هنوز هم در زمره پاکترین و فعالترین صفوف است . به اشاره تاکید میکنم و میگذرم که ماجرای موسوم به « انقلاب ایدئولوژیک » هم امری غیر از ماجرای زن و زن باره گی بوده است(این موضوع در دفترچهارم از این مجموعه به تفصیل بحث شده است)

از اینرو است که اینجانب علیرغم آنکه از سوی رجوی و تشکیلات

مجاهدین مورد شدیدترین حملات و تهمت ها و فحاشی ها قرار گرفته ام
بر این باورم که ؛ افراد ، کادرها و بدنه تشکیلات مجاهدین را علی
العموم انسان هائی مبارز ، دردمند و فداکار اما فاقد بینش و فاقد اراده
مستقل سیاسی تشکیل میدهند . مشکل همچنین در تعصب های مطلق
گرایانه ایدئولوژیکی و عصبیت های جاهلی است .

بدیگر سخن آنها انسان هائی هستند دردمند که در جستجوی «آب»
به «سراب» پوچ و توخالی رجوی و معدود نزدیکان او دلخوش کرده و یا
گرفتار آمده اند و از اینطریق خود را فریب میدهند . خود فریبی ،
سازمان فریبی ، و یا نداشتن عزم و اراده لازم جهت تصحیح اشتباهات
البته خطائی است قابل سرزنش . همچنانکه حباب های تو خالی «توهم»
و « رویا » نیز بناگذیر روزی در مقابل واقعیت سرسخت خواهد ترکید .
در این میان ، نقش اینجانب و امثال اینجانب ، نه ضدیت کور و
هیستریک ، نه فحاشی و دروغ پراکنی ، بلکه شکستن دیوار های رعب و
وحشت سازمانی و از آن مهمتر شکستن دیوارهای اندیشه های زمخت
ایدئولوژیک ، قدیمی و کهنه است .

اینها نیز شمه ای از عواملی بود که آگاهانه و از روی قصد ، زمانی
آرام ایستادم و در انتشار دفتر حاضر تعلل ورزیدم ، تا گرد و غبار و
هیجانات آشفته بازار فرو نشسته و در روشنائی خرد ، اندیشه ها و عمل ها
به محک گذاشته شوند.

بی مناسبت نخواهد بود اگر در ابتدای این دفتر درک خویشتن را از مفهوم «جدائی» و یا «جدا شده» از مجاهدین بیان کنم .

بنظر اینجانب صرف جدا شدن و حتی مخالفت با یک جریان توتالیتر نمیتواند مبنای تشخیص و هویت یک فرد ، یک گروه و یا یک سازمان گردد. هر جداشدنی می بایستی دارای جنبه های ایجابی بسیار روشن و جدی باشد . در غیر اینصورت به دشمنی کور در خواهیم غلطید و دشمنی کور هم نتیجه ای هم جز بازیچه و وجه المصاله قرار گرفتن ندارد . همانگونه که رجوی بدون دارابودن وجوه دمکراتیک و تنها به صرف دشمنی قدرت طلبانه با جمهوری اسلامی بازیچه و وجه المصاله قدرتهای بیگانه قرار گرفته است .

از اینرواست که بنظر اینجانب :

۱ : جداشدن از تشکیلات فرقه ای و سرکوبگرانه رجوی گرچه در حد خود امری مثبت و خوشایند است ، اما این جدائی وقتی مبارک و میمون است که در راستای تحقق دموکراسی و منافع ملی مردم ایران باشد .

۲ : بنظر اینجانب جدا شدن از مجاهدین یعنی جدائی همیشگی از فرهنگی که رجوی و ماشین تبلیغاتی او سمبل و شاخص آن هستند . یعنی جدائی همیشگی با منطق و نحوه تفکری که خود را مرکز هستی و شاخص تمام و کمال « حقیقت » دانسته و بیرون از دایره بسته و محدود خود، همه را با القاب گوناگون مورد حمله ، فحاشی و تهمت قرار میدهد .

۳ : جدائی از رجوی یعنی جدائی کامل از فرهنگ و سبک کار سیاه و سفید کردن همه چیز و همه کس .

۴ : جدا شدن از مجاهدین از نظر اینجانب یعنی رد قاطع هرگونه وابستگی به قدرتهای بیگانه جهت رسیدن به قدرت (خواه قدرتهای بزرگ خواه حکومتهای منطقه ای)

۵ : جدائی از مجاهدین یعنی جدائی کامل از هرگونه تفکر «ولایت فقیهی» .

۶ : جداسدن از مجاهدین از نظر اینجانب یعنی پافشاری بر مردمسالاری ، بر استقلال، بر آزادی و بر تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی مردم ایران .

۷ : جدائی از مجاهدین یعنی مبارزه برای جدائی دین و ایدئولوژی از حکومت ، بدون اینکه پیروان هیچ مذهب و مسلکی را از دخالت در سیاست باز دارد .

۸ : جدائی از مجاهدین یعنی پذیرش و احترام به حقوق نیروهای دگر اندیش و پذیرش حق فعالیت سیاسی برای کلیه نیروها

۹: بر این باورم که مبارزه سیاسی و روشنگرانه علیه رجوی و تشکیلات فرقه ای او نمیتواند و نباید بمعنای تائید حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی و یا سلف آن استبداد پهلوی ها باشد . جمهوری اسلامی میراث ناخوشایند و محصول استبداد پهلوی است . رجوی نیز رویه دیگر و میراث استبداد ولایت فقیهیی جمهوری اسلامی است . مبارزه اینها با یکدیگر نه در راستای آزادی و استقلال و منافع ملی مردم ایران بلکه دعوا بر سر قدرت است .

۱۰: بنظر اینجانب ، تحقق ایرانی آزاد، آباد و دمکراتیک از طریق مبارزه جهت تحقق و گسترش دموکراسی و فرهنگ مداراگرانی، از طریق مبارزه برای تحقق مردم سالاری ، خردگرایی و لائیسیتته و نیز از طریق مبارزه بی امان سیاسی و روشنگرانه علیه عوامل استبدادی عبور میکند *

بجای مقدمه

دهه ۱۹۶۰ یا معادل ایرانی آن دهه ۱۳۴۰ ، دهه اوجگیری «رادیکالیسم» و «انقلابیگری» در سطح جهانی است . مبارزه و پایداری شجاعانه و قهرمانانه مردم ویتنام علیه تجاوز آشکار و امپریالیستی امریکا، بر مثنی از مبارزه قدرت میان ابر قدرت ها جهت تقسیم جهان ، ویتنام را به قلب تپنده و الهام بخش این رادیکالیسم تبدیل کرده بود . ضربان این قلب تمامی وجدان بشریت آگاه را در بر گرفت . دفاع از مردم ویتنام بصورت آرمانی همگانی در آمد . از افکار عمومی مردم امریکا و تظاهرات ضد جنگ دانشجویان در آن کشور گرفته تا تشکیل دادگاه بین المللی جهت محاکمه امریکا، توسط برتراند راسل . از روشنفکران فرانسوی چون سارتر گرفته تا مبارزین امریکای لاتین . از خاور دور و حتی ژاپن تا خاور میانه و تا شمال افریقا همه و همه تحت تاثیر قرار گرفتند . پیروزی انقلاب کوبا ، پیروزی انقلاب الجزایر و انقلاب فرهنگی در چین هر کدام بشکلی بر ضربان این تپش جهانی افزودند .

چه گوارا، پیامبر بزرگ این دهه ، به الگوی تمام عیار عاطفی ، سیاسی ، مبارزاتی و ایدئولوژیکی نسلی تبدیل شد که در جستجوی آزادی ، عدالت اجتماعی ، استقلال و هویت ملی بود . او که از آرژانتین می آمد طبابت را رها کرد ، در کوبا و کوهها و جنگلهای آن لباس رزم پوشید ، اما به پیروزی انقلاب در کوبا و وزارت در آنجا بسنده نکرد ، همه را در پی ایجاد ویتنام های دیگر و انقلابی مستمر و جهانی رها کرد و به بولیوی رفت . شکست او در بولیوی که به کشته شدنش انجامید اگرچه نقطه پایانی بر انقلاب دهقانی بود اما « چه » را همانند « عمو هو» به اسطوره ای بزرگ تبدیل کرد .

در گوشه دیگری از جهان ، فرانتس فانون معروفترین تنورسین خشونت و انقلاب ، برای نجات « نفرین شدگان زمین » ، جزائر مارتینیک در امریکای

مرکزی را رها کرده به فرانسه و سپس به الجزایر رفت و از رهبران و نظریه پردازان جبهه آزادیبخش الجزایر گردید . و رژی دبره فرانسوی کوله بار بر دوش همراه چه گوارا برای انقلابی مستمر و انقلاب در انقلاب به جنگلهای بولیوی رفت . موج مبارزات پارتیزانی اعم از روستائی و چریک شهری سراسر امریکای لاتین را فرا گرفت . در برزیل کارلوس ماریگلا نظریه پرداز جنگ چریک شهری شد و در اوروگوئه توپاماروها به پیروزی های بزرگ دست یافتند .

در اروپا دانیل کهن بندیت و رودی دوچکه نظریه پردازان و اکتیویست های انقلابی شورش های مه ۶۸ در فرانسه و آلمان شدند . در ژاپن بریگادهای سرخ ، در فرانسه عمل مستقیم (اکسیون دیرکت) ، در آلمان ، فراکسیون ارتش سرخ (معروف به بادر ماینهوف) ، در ایتالیا بریگادهای سرخ پا به عرصه وجود گذاشته و به عملیات مسلحانه ، هواپیمارباتی و آدم ربائی روی آوردند . در امریکا نیز این پلنگان سیاه آنجلا دیویس بودند که بجای مارتین لوتر کینگ اصلاح طلب سخن میگفتند .

در خاورمیانه ، این کانون تاریخی جنگ و خشونت و درگیری ، بعد از سومین شکست اعراب از اسرائیل در جنگ ۶ روزه (ژوئن ۶۷ برابر با خرداد ۴۶) ، نیروی تازه نفس دیگری سر بر آورد:

« سازمان آزادیبخش فلسطین »

با استراتژی مبارزه مسلحانه قهرآمیز . ما أَخَذْنَا بِالْقُوَّةِ لِيَأْخُذُوا إِلَّا بِالْقُوَّةِ « آنچه که با زور گرفته شده است ، جز با زور نیز پس گرفته نمیشود»

نیروئی که ۹ ماه بعد از شکست ژوئن ، با پیروزی در نبرد کرامه در مارس ۶۸ توانست خود را به کانون نوین امید و اعتماد ملت عرب تبدیل سازد ، بنحوی که بفاصله چند روز ۱۵۰۰۰ داوطلب را ثبت نام نمود .

« فلسطین » یک کانون شورش و قیام صرفاً محلی نبود. برای تمامی اعراب از محافظه کار ترین تا رادیکال ترین اقشار ، ازحاشیه جنوبی خلیج فارس تا دریای مدیترانه و شمال افریقا، «مسئله فلسطین» به مسئله ای محوری تبدیل شد. جتی

مسئله ملی خود این کشور ها و ملتها نیز از کانال « مسئله فلسطین » عبور میکرد. چه بسیار روسای جمهور و سلاطین محافظه کار و وابسته به بیگانه عرب، که تحت فشار افکار عمومی ملت خود مجبور به حمایت مادی و معنوی از مبارزات مردم فلسطین شدند. چه بسیار رهبران رادیکال عرب در مصر و سوریه و جاهای دیگر که تلاش کردند به عنوان قیم و پدر خوانده ملت فلسطین عمل کنند و از این طریق رهبری جهان عرب را بدست آورند. زیرا فلسطین به سبب مبارزه و رهایی ملت عرب تبدیل شده بود.

« فلسطین » اما یک کانون شورش و قیام صرفاً عربی نبود. « فلسطین » سرزمین مقدس مسلمانان و جایگاه اولین قبیله آنان بود. از ابنو از شیوخ الازهر در قاهره گرفته تا آیت الله های ایرانی در نجف و قم و مشهد، از مسلمانان هند و پاکستان گرفته تا سنگال و دیگر کشورهای افریقای سیاه، همه و همه فلسطین را بنحوی از آن خود و آرمان خود میدانستند که به « غصب » رفته بود.

« فلسطین » و مبارزه مردم آن، از جانب رادیکالیسم و انقلابی گری جهانی نیز، هرچند با تاخیر، « مبارزه علیه بقایای استعمار »، « مبارزه علیه سریل امپریالیسم جهانی در منطقه خاورمیانه » و « مبارزه برای ایجاد ویتنامی دیگر » در منطقه تلقی گردید.

به دیگر سخن، اگر ویتنام صرفاً الهام بخش بود و چه گوارا انگیزاننده، اما فلسطین امکانی عملی و در دسترس در اختیار میگذاشت. تصادفی نبود که از سراسر دنیا، از بریگادهای سرخ ژاپنی، تا اولترا چپ های فرانسوی و آلمانی از ارتش آزادیبخش ایرلند تا فدائی و مجاهد ایرانی به فلسطین روی آوردند.

بدینسان « فلسطین » نیز در اینسوی جهان به کانون و قلب تپنده دیگری تبدیل شد. کانونی که در آن قومیت عربی، با انترناسیونالیسم اسلامی و انقلابی گری جهانی تلاقی میکرد و به هم گره میخورد.

رویه دیگر گسترش چنین رادیکالیسمی، نبرد قدرت میان ابر قدرتها و

بلوکبندیهای جهانی بود. بحران شدید درون جهان سرمایه داری ، حاکمیت محافظه کار ترین ، مرتجع ترین و تجاوز کارترین جناحها از جمله نمایندگان مجتمع های صنعتی - نظامی (پنتاگونست ها) ، بر متنی از مبارزه میان ابر قدرتها عامل موثری در رشد رادیکالیسم بود .

بعبارت دیگر ، اینان در مداری بسته ، یکی تحت عنوان « خطر کمونیسم » و دیگری تحت عنوان « خطر امپریالیسم » هرگونه حرکت استقلال طلبانه ، آزادیخواهانه ، اعتدالی و دمکراتیک را مورد حمله و سرکوب قرار داده و از این طریق به پلاریزاسیون و قطبی شدن اردوگاهها کمک میکردند . پلاریزاسیونی که بنوبه خود باعث تشدید رادیکالیسم میشد .

از اینروه اغراق نیست اگر گفته شود که در این دهه شیعی سراسر جهان را فراگرفته است ؛ این شیخ نه شیخ کمونیسم که شیخ رادیکالیسم و شیخ انقلاب است .

در ایران نیز در پی مداخله آشکار بیگانگان در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست جنبش ملی و ضد استعماری مردم برهبری دکتر محمد مصدق ، و بعد از شکست مقدر جنبش توده ای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ، نسل جدیدی از مبارزان پا به عرصه گذاشتند . نسلی خواهان تغییرات ، خواهان آزادی و عدالت اجتماعی . نسل جوانی که از سونی زخمی و مایوس از رهبران سنتی و محافظه کار اپوزیسیون و نیز تشکیلات و رهبران وابسته به منافع بیگانگان بود . و از سوی دیگر تحت تاثیر رادیکالیسم جهانی و بالاخص رادیکالیسم منطقه خاورمیانه و شمال افریقا قرار داشت .

سنتز چنین فرایندی :

- ۱ - در بخش مذهبی - سنتی ، اقداماتی نظیر ترور حسنعلی منصور نخست وزیر و تشکل هائی نظیر « هیئت های موثلفه اسلامی » و « حزب ملل اسلامی » بود
- ۲ - در بخش ملی - مذهبی ، فراکسیونی از جبهه ملی با مشی مسلحانه ، و بالاخره « سازمان مجاهدین خلق ایران » است .

۳ - در بخش مارکسیستی ؛ گروه موسوم به فلسطین ، گروه « آرمان خلق » و چندین گروه کوچک دیگر و بالاخره سازمان «چریکهای فدائی خلق» میباشد .
بررسی جامع وتحلیلی سه دهه گذشته ، و چگونگی پیدایش هریک از این جریانها و بخصوص بررسی تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران ، موضوع «دفتر دوم» از این مجموعه خاطرات است . مقدمه کنونی صرفاً جهت ایجاد فضای آن سالها نوشته شده است .

در چنان سالها و چنان فضائی و در پی چندین تجربه مقدماتی است که من نوجوانی تازه وارد دانشگاه شده ، متأثر از فضای انقلابی جهانی و منطقه ، بخصوص مردم فلسطین که در زیر چادرها و در آوارگی به حیات و مبارزه خود ادامه میداد . متأثر از نابسامانیها و بیعدالتی ها در جامعه خود ، خواهان عدالت اجتماعی و آزادی . خواهان هویت فردی و غرور ملی ، وارد فعالیت های مشخصاً سیاسی میشوم . ابتدا چند تجمع محفلی ، سپس هسته های کوچک سیاسی - مذهبی و سرانجام در سال ۱۳۴۸ عضویت در سازمان مجاهدین .

در فروردین ۱۳۲۹ در شیراز متولد شدم . دوران کودکی و نوجوانی را در همان شهر سپری کرده و در سال ۱۳۴۷ وارد دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز شدم . یکسال بعد به عضویت تشکیلاتی مخفی که بعد ها نام « سازمان مجاهدین خلق ایران » بر آن گذاشته شد، در آمدم .

در سال ۱۳۴۹ توسط مجاهد فرهاد صفا از مستولین شاخه شیراز ، کاندیدای اعزام به فلسطین جهت شدم که بدنبال ماجرای دستگیری عده ای از افراد

سازمان در دوی و هواپیماریاتی بعد از آن ، آموزش های مربوطه در داخل کشور انجام گرفت .

در پی اولین یورش بزرگ ساواک به خانه های مخفی و پایگاههای سازمان در سراسر کشور که به ضربه شهریور ۵۰ معروف است . موفق به فرار شده ، به تهران آمده و در ترکیب های تیمی کاملاً مخفی به فعالیت و مبارزه پرداختم طی سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ همراه و در کنار مجاهدینی چون احمد رضائی ، کاظم ذوالانوار ، مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف بطور تمام وقت و حرفه ای در شهرستانهای مختلف ایران فعالیت داشتم .

در طول سالهای ۵۲ تا ۵۴ : تحت مسئولیت زنده یاد مجاهد مجید شریف واقفی (عضو مرکزیت سازمان) به فعالیت در « گروه الکترونیک » سازمان پرداختم . وظیفه این گروه تهیه و ساخت دستگاههای شنود ساواک که بعد ها به «صامت » معروف شد ، بود . تهیه بخش هایی از نشریه سیاسی داخلی سازمان ، تهیه اخبار و ارسال آن به خارج کشور از جمله برای « رادیو میهن پرستان » و « رادیو صدای روحانیت مبارز » مستقر در بغداد ، از دیگر فعالتهای این دوره است .

در پی بروز اختلافات ایدئولوژیکی درون سازمانی و تشدید آن در زمستان ۵۳ ، همراه و در کنار مجاهد مجید شریف واقفی (یکی از سه عضو مرکزیت) و مجاهد مرتضی صمدیه لباف یار و هم گروه تشکیلاتی ام ، اولین هسته مقاومت اصولی در برابر جریان توتالیتر و سرکوبگر درون سازمانی را تشکیل داده و از اینرو به خائن های شماره ۱ ، ۲ و ۳ ملقب شدیم . خائنین به خلق که سزایشان «اعدام انقلابی » بود . (فصل ضmann ، شماره ۱)

در اردیبهشت ۵۴ شریف واقفی به عنوان خائن شماره ۱ توسط نارفقان ، غیاباً محکوم به اعدام شد . حکم اعدام انقلابی ، بناجوانمردانه ترین شکل ، در یکی از کوچه های جنوب شهر تهران در ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ ، توسط کسی که مجید بارها او را از خطر مرگ نجات داده بود ، باجرا

در آمد . عاملین برای پوشاندن جنایت مسلم خود جسد او را نیز سوزاندند .
نیمساعت قبل از آن جنایت ، مجید با من قرار داشت . ما بعد از صحبت در
باره کارهای روزمره و جاری تشکیلات از یکدیگر خداحافظی کردیم . من بدنبال
انجام کارهای تعیین شده رفتم و او بر سر قرار نارقیقان سازمانی ، قرارى که
«قربانگاش» بود . طی بیست سال گذشته ، و تا هم اکنون ، من آن
صحنه را نه خواستم ، و نه توانستم ، به فراموشی بسپارم .

همانروز در ساعت ۸ شب مرتضى صمدیه لباف در سر قرار سازمانی دیگری
مورد حمله مسلحانه قرار گرفت . مرتضى دراین حمله شدیداً مجروح شد ، اما
توانست موقتاً جان سالم بدر برد . او زخمی از خنجر نارقیقان گرفتار چنگال
ساواک شد تا در بهمن همانسال و بعد از تحمل شکنجه های فراوان تحویل
جوخه اعدام گردد . جالب اینجاست که جریان سرکویگر حاکم بر سازمان در آنموقع
، درست همانند رجوی امروزی ، مرتضى را که توسط خودشان مجروح شده و در
زیر شدید ترین شکنجه هاى ساواک قرار داشت ، عامل و همکار رژیم در لو دادن
سایرین اعلام کردند . (فصل. ضامن ، شماره ۲)

«خائن» دیگر من بودم ، که توانستم از چنگال نارقیقان دیروز که در بدر
جهت اجرای حکم اعدام انقلابی بدنبال ما بودند فرار کنم ، اما ده روز بعد یعنی
در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ ، بعد از چهار سال مبارزه مسلحانه مخفی و بعد از
بارها و بارها از چنگال مرگ و چنگال ساواک گریختن ، در اثر ضربات داخلی
نارقیقان بدم ساواک افتاده و دستگیر شدم .

بدینسان اولین زخم خنجر رفیق ، بر پشت و بر گرده های من فرود آمد .
زخمی که آثار روانی آن همانند آثار جسمی ، بعد از سالهای متمادی و تا هم
اکنون نیز وجود دارد . زخمی که با « خائن » و « شاگرد جلاذ » نامیده شدم
، این بار اما توسط رجوی ، هنوز تازه است .

آمان از اینهمه رهزن

آمان از جای صد دشنه میان چاک پیراهن

بدین ترتیب ، من دستگیر شدم . یکسال را در شکنجه گاه کمیته مشترک ساواک به سر برده و سرانجام به حبس ابد بعلاوه ۴۵ سال به عنوان عامل مُشدد محکوم شدم . دوران محکومیت در زندانهای شاه ، عمدتاً در اوین و سپس در زندانهای قزلحصار و قصر گذشت .

در ۲۱ دیماه ۵۷ ، یکماه قبل از پیروزی انقلاب ، از زندان آزاد شدم . بیانیه زندانیان سیاسی آزاد شده ، توسط من در مقابل زندان قصر قرائت گردید و از همانجا شروع به فعالیت کردم . (فصل ضmann ، شماره ۳) در ۲۲ بهمن در تسخیر دژ استبداد یعنی زندان اوین نقش فعال داشته و سپس جهت تاسیس و راه اندازی تشکیلات سازمان مجاهدین به شیراز ، زادگاه خود رفتم .

در جریان انتخابات خبرگان اول و سپس مجلس اول ، توسط خود رجوی کاندیدای سازمان مجاهدین برای شهر شیراز شدم . این انتخاب ، مورد حمایت سازمان چریکهای فدائی - شاخه فارس و چند سازمان اپوزیسیون دیگر قرار گرفت . بدین ترتیب در استان فارس به عنوان تنها کاندیدای اپوزیسیون در مقابل کاندیداهای حکومتی در آمدم . در این انتخابات با بیش از ۴۶۰۰۰ رای به دور دوم انتخابات ، رسیدم . (فصل ضmann ، شماره ۴)

پس از آن به تهران رفته ، در « بخش آموزش » به تنظیم جزوات تئوریک و آموزشی و نیز اداره شماری از کلاسهای آموزشی سازمان پرداختم . با تاسیس نشریه مجاهد به آن بخش منتقل شده و تا آخرین شماره ، در تیرماه ۶۰ در قسمت تحریریه و تفسیر سیاسی آن مشغول بودم .

با شروع مبارزه مسلحانه سازمان ، علیه جمهوری اسلامی در ۳۰ خرداد ۶۰ و تعطیل نشریه ، بمنظور تاسیس رادیو مجاهد، و تماس با حزب دمکرات کردستان ایران ، در ترکیبی چهار نفری به عنوان گروه بنیانگذار صدای مجاهد ، عازم کردستان شدیم .

در گروه موسس رادیو مجاهد ، مسئولیت اصلی من تهیه خبر و نوشتن تفسیر های سیاسی روز بود . اما علاوه بر این در قسمت گویندگی و همچنین تاسیسات

فنی ایستگاه رادیو نیز فعال بودم . نوار تفسیر های سیاسی که من گوینده و نویسنده آن بودم هنوز در آرشیو صدای مجاهد موجود است . همچنین کلیه ایستگاههای رادیویی (فرستنده ها) و کلیه تاسیسات استودیویی رادیو مجاهد از زمان تاسیس تا سالهای بعد (یعنی تا زمانی که « رادیومجاهد » هنوز از فرستنده بخش فارسی رادیو بغداد استفاده نمیکرد) توسط اینجانب تهیه گردید .

مذاکره با زنده یاد دکتر قاسملو و زنده یاد دکتر شرافکنندی و سایر مسئولان آن موقع حزب دمکرات کردستان ایران از فعالیت های دیگر گروه اعزامی بود . در زمستان سال ۶۰ جهت تهیه فرستنده های رادیویی قویتر ، از طریق کردستان ایران و عراق به فرانسه و نزد رجوی رفتم . در این سفر دکتر صادق شرافکنندی (کاک سعید) معاون دبیر کل وقت حزب دمکرات کردستان ایران ، جهت پیوستن حزب به شورای ملی مقاومت نیز همراه بود .

سپس به بغداد بازگشته و در آنجا طی چندین ملاقات با هانی الحسن ، نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین (و البته واسطه پیوند رجوی و عراق) مذاکره در باره تحویل تجهیزات نظامی و فرستنده اهدائی آنان را ادامه دادم . در آخرین روز مذاکره و یک روز قبل از تحویل دستگاهها ، معلوم گردید که فرستنده مزبور متعلق به وزارت اطلاعات و تبلیغات عراق است . یعنی در واقع اولین هدیه غیر رسمی دولت عراق بود و نه هدیه سازمان آزادیبخش فلسطین . مسافرت های متعدد به یوگسلاوی ، فرانسه ، اتریش ، آلمان و بلژیک جهت تهیه ایستگاههای رادیویی ، و سپس حمل آن تجهیزات از طریق کوههای صعب العبور کردستان عراق به کردستان ایران ، محصول این دوران است .

سابقه طولانی ، همراه با سیالیت تشکیلاتی ، و زخم جانکاه ۱۳۵۴ ، باعث اولین اعتراض جدی درون سازمانی توسط من در آذرماه ۶۱ در کردستان ایران گردید . مضمون این اعتراض روابط غیر دمکراتیک ، تبعیض آمیز و طبقاتی درون سازمان ، و نیز روابط غیر دمکراتیک و ناصادقانه سیاسی با متحدین آن موقع ، بخصوص حزب دمکرات کردستان ایران بود . در پی این اعتراض و اعلام

جدائی توسط من که اسناد آن همگی موجود است ، من به ترکیه اعزام شده و مدت ۶ ماه در آنجا معطل نگاه داشته شدم . همسر من در این ایام عضو و از مسئولین تشکیلات است .

بعد از توقیف طولانی در ترکیه که هدف آن خسته و فرسوده کردن من جهت بازگشت دوباره به تشکیلات بود ؛ و در پی اعتراض مجدد من به سازمان ، با دعوتنامه رسمی وزارت خارجه فرانسه و با نام مستعار مهدی اصفهانیان (که توسط سازمان برای من انتخاب شده بود) در خرداد ۶۲ (ژوئن ۸۳) به فرانسه رفتم (فصل ضمائم شماره ۵) .

از خرداد ۶۲ تا آذر ۶۳ با حفظ مواضع انتقادی ، مسئولیت تدارکات منطقه کردستان و نیز مسئولیت تدارکات ویژه را بر عهده داشتم . در آذر ۶۳ در پایان یک دوره پروسه نزدیکی ، مجدداً به رادیو مجاهد در بغداد بازگشتم . بلافاصله مسئولیت خبر، تفسیر و گزارشات سیاسی بر عهده من گذاشته شد .

در زمستان سال ۶۳ و ادامه آن بهار و تابستان ۶۴ ماجرای موسوم به انقلاب ایدئولوژیک در سازمان برآه افتاد . از نتایج اولیه و کوتاه مدت آن ماجرا یکی هم کاهش و یا بهتر است گفته شود سرپوش گذاشتن موقت و مُسکن وار بر بی اعتمادی های درون تشکیلاتی از طریق ایجاد نوعی روابط ظاهراً دمکراتیک در درون تشکیلات بود (توضیحات مشروح در دفتر چهارم از این مجموعه) . من نیز بعد از زخم دهساله ناشی از ماجرای محاکمه و اعدام انقلابی مجید شریف واقفی ، برای اولین بار و البته مدتی کوتاه در وحدت تشکیلاتی و ایدئولوژیک با رجوی قرار گرفتم .

رده تشکیلاتی من در اینموقع « مرکزیت سازمان » است . (فصل ضمائم ، شماره ۶) . اعتماد من به رجوی اما بیش از چند ماه به طول نیانجامید . ماجرای محاکمه درون تشکیلاتی علی زرکش (جانشین رجوی) آنهم تنها چند ماه بعد از اعلام انقلاب ایدئولوژیک ، و انداختن گناه تمامی شکستها و بن بست های استراتژیک ناشی از شروع مبارزه مسلحانه در خرداد ۶۰ ، به گردن وی .

صدور حکم اعدام برای زرکش ، توسط رجوی ، درحومه شمالی پاریس و بعد هم تحت الحفظ زندانی کردن او در بغداد ، خاطره احکام اعدام انقلابی سال ۱۳۵۴ را برای من زنده کرد.

این محاکمه نشان داد که در بر همان پاشنه همیشگی میچرخد . دوباره آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه .

اما نه ؛ این بار فاجعه ای با ابعاد و اثرات بسیار بزرگتر در پیش روی داشتیم .

تنها اعتراض درون تشکیلاتی نسبت به انجام این محاکمه و صدور حکم اعدام برای علی زرکش توسط من صورت گرفت . امری که معنای آن تنزل کامل از کلیه مواضع تشکیلاتی بود . من اینکار را با اشراف کامل به کلیه عواقب آن ، با وجدانی آسوده انجام دادم . و جلسه محاکمه را ترک کردم .
این یکی از افتخارات زندگی سیاسی من است .

در عین تنزل رده ، من مدتها در جایگاه سازمانی مرکزیت در بخش رادیو ، تهیه تفسیر سیاسی و تهیه خبر را برعهده داشتم . اما اکنون دیگر مواضع انتقادی خود را در هر زمان و هر مکان که امکان پذیر باشد بیان میکنم .

این شیوه برخورد من ؛ مشکلات جدی را در روابط تشکیلاتی سازمان و بخش رادیو باعث گردید . در نتیجه ، سرانجام با تمهیداتی ، نظیر اینکه « به کار تو در فرانسه بیشتر نیاز هست » من را در سال ۶۵ ، جهت جلوگیری از «آلوده و مسئله دار شدن سایر اعضا» از رادیو مجاهد به دفتر سازمان در فرانسه (اوور سور آواز) فرستادند .

در این زمان اعتراضات و مسئله دار شدن افراد در رده های گوناگون ، که بازتاب شکست های درون و بیرون تشکیلاتی بود ، رفته رفته سر باز میکند و شدت میگیرد . رجوی میخواهد بر ماجرا سرپوش گذاشته شود و تا آنجا که امکان دارد به لطائف الحیل افراد معترض را در جنبه تشکیلات نگاهدارد (مراجعه کنید به مقاله دو تاکتیک ساده و در عین حال مزورانه رجوی) . اما حضور

افراد مسئله دار و معترض بنوبه خود خطرناک و مضر است . چرا که اینان میتوانند بقیه افراد را مسئله دار کنند .

راه حل از نظر رجوی اینست که :

افراد مسئله دار را از منطقه خطر یعنی منطقه تاثیر گذاری دور نمایند و در مکانی دیگر تحت کنترل قرار دهید .

چنین رهنمودی به اعزام افراد مسئله دار به فرانسه و تجمع آنان در دفتر پاریس یعنی اوور - سور - اواز انجامید . و این بزرگترین اشتباه رجوی بود . چرا که با دست خود معترضین را دور هم جمع نمود. او وقتی متوجه اینموضوع شد که یک ژوند را باخته بود . رجوی این اشتباه را دیگر تکرار نکرد. او بعدها افراد معترض را به گوشه و کنار جهان پرت کرد و سرانجام وقتی که این روش هم موثر واقع نشد . زندانهای انقلاب در بغداد را بر پا نمود .

من سالهای ۶۶ و ۶۷ را در فرانسه ، گاه در دفتر پاریس و گاه در محل شورای ملی مقاومت ، با آزادی تشکیلاتی نسبی گذراندم . آزادی تشکیلاتی که امکان مطالعه ، تفکر و تعمق و نیز دیدن و تجربه اندوختن از دیگران را برای من فراهم آورد . تحولات شوروی (پروسترویکا و گلاسنوست آن) و بخصوص اسناد منتشره از درون پولیت بورو و کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی با زمینه های ذهنی من همخوانی یافت .

بدین ترتیب در خرداد ۶۷ بیانیه جدائی و اعلام مواضع خود را که در فصل اول این دفتر آمده است نوشتم . اهمیت این بیانیه و مطالب مطرح شده در آن ، چنان بود که با پیک مخصوص آنرا به بغداد رسانده و ۴۸ ساعت بعد رجوی کتبا به آن پاسخ میدهد . هدف رجوی از پاسخ سریع ، کشاندن من به بغداد است . صدور حکم اعدام درون تشکیلاتی برای علی زرکش ، خودکشی ها و قتل های درون تشکیلاتی ، امامت و ولایت مطلقه مسعود رجوی تحت عنوان «رهبر عقیدتی» ، بن بست کامل استراتژی مبارزه مسلحانه ، آنهم با پول و تجهیزات عراقی ، فقدان روابط و مناسبات دمکراتیک ، فرستادن معترضین به اردوگاههای

عراقی ، زندگی اشرافی رجوی و بانو در بغداد، از عناوین مهم بیانیہ اعلام
مواضع است ، کہ طی موارد مشخص و مستند مستقیماً خطاب بہ خود رجوی
نوشته شد .

عکس العمل نیز غیر منتظرہ نبود : « سعید شاهشوندی خائن است » .

دریغا

ما کہ می خواستیم جهان را مہریان کنیم

برتولت برشت

خود نتوانستیم مہریان باشیم

دفتری که در پیش روی دارید ، «جلد اول» از مجموعه خاطرات اینجانب است. مجموعه این خاطرات گوشه هائی از تاریخ معاصر ایران را که شخصاً شاهد و در جریان آن بودم ، از سالهای ۱۳۴۲ تا زمان حاضر در برمیگیرد .

دفتر اول ، در چهار فصل ، یک ضمیمه و سخن آخر ؛ بشرح زیر تنظیم شده است :

* فصل اول : مکاتبات من و مسعود رجوی قبل از عملیات موسوم به « فروغ جاویدان »

* فصل دوم : بیانیه های من بعد از خلاصی از زندان جمهوری اسلامی و عکس العمل های سازمان در این رابطه

* فصل سوم : اسناد همکاریهای اطلاعاتی سازمان مجاهدین با ارگانهای اطلاعاتی غربی علیه من و سایر جداشدگان و نیز مجموعه ای از فحاشی ها و لجن پراکنی های آنهاست .

* فصل چهارم : گزارشی از سخنرانی اینجانب در دانشگاه هامبورگ و.....

* فصل ضمائم : چند سند و تصویر

* سخن آخر : « در پایان یک راه ، که خود آغازی نوین است»

چگونه زیبایی گسیخته شد؟
نه یک باره که رفته رفته
برای ما بسی دشوار بود که
بپذیریم دوستی به ما خیانت میکند
، زنی که دوستش داریم فریبمان میدهد
و اندیشه آزادی طلبی نقاب چهره جبار میگردد
آگاه شدن فرایندی است آهسته و پیچ در پیچ
، ما نیز خود شریک گناه خطاها و توهمات و پندارهایمان هستیم

اوکتاویو پاز ، در خطابه استکهلم
به هنگام دریافت جایزه نوبل در ادبیات

فصل اول

بیانیه اعلام مواضع سعید شاهسوندی

خطاب به مسعود رجوی

موزخ خرداد ۱۳۶۷ (ژوئن ۱۹۸۸)
قبل از عملیات موسوم به فروغ جاویدان

مسعود رحبر! مسئول آدل سازمان مجاهدین خلق ایران سلام
 امروزها، در این جا در آنجا این ضرب المثل به طنز و جدت کم شنیده نمیشود:
 «هم راهها به روم ختم نمیشوند».

به استاء این ضرب المثل مکرر کم. زمانی دور هم اندر و تعمیرات، جمله زندگی و مرگ است نه، با جهت رفتن
 تعیین میشد و درید پرندرت سزور، استراتژی و «ناصح کبیر» سرزمین حاضر دور بود. ادنی مورد ارض
 صریح تا وزن سوادت و از جمله گوشت: «حق همیشه با سزور است»

از سزور و ظاهره، هم راهها به روم ختم میشد. بدیهی است که در جهان نظامی هرگز نه خفایت و نه حاجتی
 مگر خفایت با سزور هم، «خفایت با تا وزن» تعلق شود و سزور «مترین» از تا وزن و عرف و نظم
 عمومی هم که بیت پیش سزور بود.

و باز روشن است که در آن و پنج حتی نه خفایت که هرگز نه تصفیه حساب درونی و جنگ قدرت هم تعبیر
 خاصه فرد را پیدا میکند (به عنوان آن کار ندانم). در هر زمان و هر مکان نام تا مفر فرد را دارد. تا نتیجه کلی است
 شاهان تاریخی از سزور الام یعنی از فرخ و سلی تا فرخ حاضر و تا همین پنجاه سال پیش منهد در
 کنار گوش خود تا فرخ و ادر است. راه دور روم، در همین عهده در فرخ و فرخ دو بار در ایران، هم با
 «عقب گرد صد تاریخی» ظاهره، هم اندر در دست امام است. نماینده جسم خدا بر روی زمین،
 مالک جامع و مال و دستم از آن اندر است نه. «ولی فقیه» با «ولایت مطلقه».

چون اعتبار است بر سزور بد عنوان گفت در آنجا هم راهها ظاهره، به «ختم» ختم میشود.
 زمانه مکتوبه، نام سزورها تغییر میکند، مراحل تاریخی و ماهیت سیاسی - اجتماعی نوازد
 گرهها نیز. اما تا سفاهه «روشنه» هم چنان بجای میماند.

انگیزه و علل نگارش

مسعود رجوی ! مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران سلام

اینروزها، در اینجا و آنجا این ضرب المثل به طنز و جکی کم شنیده نمیشود :

« همه راهها به رُم ختم میشوند »

به منشاء این ضرب المثل فکرمیکردم . زمانی دور همه امور وتصمیمات ، منجمله زندگی و مرگ انسانها با جهت انگشت تعیین میشد و در یدِ پر قدرت سزار " استراتژ " و " فاتح کبیر " سرزمین های دوربود . او سخن خود را نص صریح قانون میدانست و از جمله میگفت : « حق همیشه با سزار است » از این رو ظاهراً همه راهها به رُم ختم میشد . بدیهی است که در چنان نظامی هرگونه مخالفت و بعدها حتی فکر مخالفت با سزار هم "مخالفت با قانون " تلقی شود و سزای متمرّدین از قانون و عُرف و نظم عمومی هم که پیشاپیش معلوم بود .

و باز روشن است که در آن میان حتی نه مخالفت که هرگونه تصفیه حساب درونی و جنگ قدرت هم تعابیر خاص خود را پیدا میکند (به عنوان آن کار ندارم . در هر زمان و هر مکان نام خاص خود را دارد . اما نتیجه یکی است)

مثالهای تاریخی از قدیم الایام یعنی از قرون وسطی تا قرن حاضر و تا همین پنجاه سال پیش منجمله در کنار گوشِ خودمان فراوان است . راه دور نرویم ، در میهن غرقه در خون و رنج و فریاد من ؛ ایران ، هم با « عقب گردی ضد تاریخی » ظاهراً همه امور در دست امام است ، نماینده مجسم خدا بر روی زمین ، مالک جان و مال و مهمتر از آن اندیشه انسانها . "ولی فقیه" با "ولایت مطلقه" بدین اعتبار است که شاید بتوان گفت در آنجا همه راهها ظاهراً به "قم" ختم میشود .

زمان میگذرد ، نام شهرها تغییر میکند ، مراحل تاریخی و ماهیت سیاسی - اجتماعی افراد و گروهها نیز ، اما متاسفانه " روشها " همچنان بجای میمانند . و همراه با آنها صفتها نیز : "خطاناپذیر" ، "پدرخلقهای جهان" ، " پدرملت " ، رهبری داهیانه " ، " کبیر " ، " تاریخساز " و.....

روشهایی که بر مبنای آنها یکنفر (تکرار میکنم به عنوان و اسم و رسم کاری ندارم . نتیجه خواه ناخواه یکی است) خود را عقل گُل ، نماینده خدا ، پیشوا ، و رهبر کبیر ، رهبری تاریخساز و بالاخره " امام " و " ولیّ فقیه " که همیشه هم با " ولایت مطلقه " همراه است میداند و برای هر مُعضل اجتماعی ، سیاسی و یا اقتصادی هم نسخه از پیش تعیین شده ای دارد که " فرمان " ، " امرتّه " و یا فتوا نام دارد . روشهایی که بر مبنای آنها دیگران رعایای حقیر ، گوسفندان مومن خدا ، شهروندان درجه چندم ، عوام گالانعام ، و اخیراً هم با صفت‌های سیاسی و غیر سیاسی جدید شناخته میشوند .

عده دیگری هم بزرگترین افتخارشان " اجرای " (۱) دستورات بالا است و بس . البته در این میان زخم‌هاست که بر روح و روان میماند و خون‌هاست که بالمآل از پیکر مردمان ستم‌دیده جاری میشود .

راستی آنهمه فتنه و فساد سیاسی — اجتماعی که این عقول گُل ، این باصطلاح رهبران ، پرچمداران و پیشوایان کبیر و تاریخساز و این والیان فقیه بیارآوردند برای گذاشتن نقطه پایان همیشگی بر اینگونه روشها کافی نیست ؟

آیا دوران تاریخی جهالت مصلحتی و یاموسمی که در آن این باصطلاح کبیر ها ، امام ها و امامزاده ها برای صغیرها و ضعیف ها تعیین تکلیف میکنند پایان نرسیده است ؟

آیا هنوز هم باید در انتظار ظهور ابرمردهایی که بایستی در زیر سایه شان آرام گیریم نشست ؟

آیا کماکان باید با بیقراری جاهلانه ، مشتاق تفویض آزادی و اختیار خود باین

(۱) : اشاره ای است به عنوان « هیئت اجرایی » در سازمان مجاهدین ، که بعد از انحلال سلسله مراتب تشکیلاتی « دفتریسی » و « مرکزیت » توسط مسعود رجوی ، برچود آمد . در توضیح انتخاب این عنوان صریحاً گفته شد که رهبری بطور اخص از آن مسعود و مریم است و شرکت در رهبری بمثابه «شرک» در ایدئولوژی است . پس ما یک « رهبری » داریم و یک « هیئت اجرایی » که مجری تصمیمات رهبری است .

« قهرمانان » بود ؟ آنها در شرائطی که بگواه تمام تجارب تاریخی هیچگاه نخواهیم توانست آنچه راکه داده ایم باز پس بگیریم . آیا در آستانه ورود به قرن بیست و یکم ، در عصر کبیر آگاهی خلقها هنوز هم باید دوران معجزه ، کشف و شهود ، ساحری و یا پرستش خدایان آنها بگونه ای کاملاً سازمان یافته و هدایت شده ادامه پیدا کند؟

آیا آن اصل خشک و جزمی که میگفت و میگوید (باین اعتبار که همین چند روز پیش هم آنرا شنیدم) " همیشه حق با حزب است " و یا " ... همیشه برحق است " هنوز هم باید اعمال شود؟ آیا تجربه جاری در میهن خودمان که تاکنون یک قلم به بهای خون و رنج و شکنج هزاران شهید و اسیر مجاهد و مبارز و آوارگی و دریدری چند میلیون نفر و در یک کلام نابودی حرث و نسل انجامیده و یا تجربه خونبار سالهای ۵۴-۵۳ سازمان (۲) برای دفن همیشگی این روشها کافی نیست ؟ آزموده را چند ده بار دیگر باید آزمود؟

کوره راههای تاریخ و بن بست آفرین را که به دروغ شاهرهای نجات و رستگاری و پیشرفت و ترقی نامیده بودند تا کی و تا کجا لجوجانه باید طی کرد؟ از یک سوراخ چندبار باید گزیده شد؟ آیا تلاشها و دستاوردهای بشری بر مبنای کار دسته جمعی (شورائی) و بهره برداری دسته جمعی ، (خواه مادی و خواه معنوی) نباید به علوم اجتماعی ، به اجتماع و بالاخره به امر انقلاب و مبارزه هم راه برد؟

آیا نمیخواندیم و نمی نوشتیم و نمی گفتیم که « تاریخ بشریت تاریخ رشد مداوم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی است و این پروسه را هرگز انتهائی نیست»؟

گمان نمیکنم هیچ عقل سلیمی ، حتی همان عقول کُل هم (هرچند در ظاهر)

(۲) : در اردیبهشت این سال جریان مارکسیست - استالینیست سازمان (برهبری تقی شهرام) با خائن نامیدن مجید شریف واقفی (عضو مرکزیت) ، مرتضی صمدیه لثاف و من (معاونین و اعضا. سر شاخه وی) به عنوان خائنین شماره ۱، ۲ و ۳ ، شروع به حذف فیزیکی معترضین و مخالفین خود کرد

جرأت انکار و اعلام مخالفت با این بدیهیات را داشته باشند. اما متأسفانه "روشها" همچنان اعمال میشوند. بعضی اوقات نامشان را صریحاً و با اقتدار می آورند ، بعنوان آخرین دستاوردهای انقلابی - تشکیلاتی (۳) ، بعضی اوقات بدون نام و زمانی هم با نام های مستعار . اما بهر حال " باید " اعمال شوند چون ما (یعنی همان عقول کُل) میخواهیم که اعمال شوند . چون تشخیص ما اینست چون ما و تنها ما منافع میهن و مردم را تشخیص میدهیم . و سلسله ای از اینگونه دلائل و تئوری ها .

همیشه هم کسانی که تمامشان فرصت طلب نیستند برای تدوین تئوری روشهایی که پیشاپیش اعمال شده اند حضوردارند. همان گونه که همیشه هم کسانی برای زیر بار نرفتن ، سرخم نکردن ، و در یک کلام " سوال " و پرس و جو کردن ، با تمام عواقب چنین گستاخی های بزرگ .

خوشبختانه من هیچگاه نسبت بخودم تا این حد متوهم نبوده ام که خود را در زمره آن خدایان و کبیران کذائی بدانم . اما اگر میان دو گروه بعدی یعنی مجیزگویان ، جاده صاف کن ها ، و تئوری بافان (خواه صادق و خواه فرصت طلب و نان به نرخ روزخور ، که باز نتیجه عمل یکی است) از یکسو و گستاخان شورشگر از سوی دیگر مُخْتَر شوم ، همانگونه که طی بیست سال اخیر زندگی ام و در این اواخر اینطور شد، بی تردید گستاخی و شورشگری را انتخاب میکنم و البته بهایش را هم میپردازم . هرآنچه که باشد...

بازهم خوشبختانه ، هجده نوزده سال سابقه مبارزاتی در سازمان ، یعنی شرکت چندین ساله و فعال در مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه ، مقابله اصولی با جریان انحرافی اپورتونیستی (همراه و درکنار مجاهد شهید مجید شریف واقفی) ، بعد هم سالهای زندان و بازجوئی و سپس در رژیم خمینی مسئولیتهای گوناگون

(۳) : سازمان مجاهدین تغییر مناسبات و سلسله مراتب تشکیلاتی خود ، از یک سازمان و حزب سیاسی - نظامی به سلسله مراتب مُرید و شُرادی ولایت فقیه را به عنوان دستاورد بزرگ انقلابی - تشکیلاتی میداند . رجوع شود به نوشته مسعود رجوی در همین کتاب . بند ۱۰ .

در سازمان (ازبخش آموزش گرفته تا نشریه و صدای مجاهد و کارهای دیگر که فکر میکنم خودت بهتر از همه میدانی ، و اما مهمتر از همه آمادگی برای گذشتن از هرگونه " نام . " و " مقام " که متاسفانه اکنون وبال گردن بسیاری است و همینطور آمادگی برای آوارگی مجدد و زیستن در عُسرت ، حداقل این استحکام را به من بخشیده که رُک و صریح حرفهایم را بزنم هرچند که این عمل از "گناهان کبیره " و " غیرقابل بخشش " تلقی شود .

از سوی دیگر میدانی که من نامه هائی که در برگیرنده آنچه درعُرف ، انتقاد از خود نامیده میشود کم ننوشته ام و خودم را به حق و یا به ناحق کم به زیر تیغ نبرده ام . نامه هائی که در آنها با توجه به فضای بوجودآمده آن موقع از "تو" هم کم ستایش نکرده ام . تاجائی که متاسفانه تو را " امام " خواندم و عملاً نیز به پای بوست آمدم (پای بوسیدن واقعی را میگویم) .

اکنون فکر میکنم همه آنها به من اجازه و بالاتر از آن حق میدهد که امروز نیز در باره آنچه که ازگذشته و از حال درست و صحیح نیدانم با همان صراحت بگویم و بنویسم .

البته اکنون نمی دانم از آن مسعود رجوی زمینی ، قابل خطا و انحراف و درست به همین دلیل قابل اصلاح و باز به همین دلیل پذیرفتنی که من میشناختم چه باقیمانده است . در اینکه سمت حرکتت بطرف آسمان است تردیدی ندارم (خودت خواسته ای) همان گونه که تو هم میتوانی سمت حرکت من را بجانِب قعر زمین بدانی . از گوشه و کنار هم این ندا شنیده میشود .

با اینهمه اگر نخواهی مثل " جَبایره " با القاب آنچنانی عریض و طویل که نام اصلی معمولاً در میان آنها گم میشود از تو نام برده شود . اگر نخواهی (واقعا نخواهی) که مثل آنها در حضورت رفتار شود (کاری که هم اکنون رایج است) از این نوشته نه تنها نباید ناراحت شوی بلکه باید خوشحال ، ممنون و عمیقاً هم سپاسگزارباشی .

می بینی ! من هنوز همان سعید مانده ام . با همه بدیها و خوبی هایم . پس من این مطالب را به تو به عنوان « مسئول اول سازمان » ، یعنی کسی

که باید پیش و بیش از همه مورد سنوال و پرس و جو قرار گیرد مینویسم . آخر عقل زمینی و شورشگر من (و نه عقل بازاری) از " مسئول بودن " نه مزایای مادی و معنوی و نه تَشَخُّص اجتماعی (حتی نوع پیچیده آن) و نه پاسخ دادن به آسمانی ها (۴) (آنگونه که مهدی ابریشچی طی سخنرانی علنی در مورد تو و مریم گفت) که توانائی مورد سنوال قرارگرفتن و آمادگی پاسخ دادن ، آنهم به زمینی های فضول و حقیر را میفهمد .

زمانی در یک سخنرانی ضمن پرداختن به افراد و گروه هائی گفتمی : «آنهایش از این کوبین ندارند» ، میدانم در دستگاه ارزش گذاری کنونی سازمان که تو مسئول اول آن هستی ، من چقدر کوبین دارم و آیا اصلاً کوبین دارم یا نه؟ اما اینرا می دانم و خوب هم میدانم که " نظام کوبینی " (خواه نوع اقتصادی و خواه نوع سیاسی آن) باید از ریشه و بنیاد برافتد و بر آن مصمم هستم . "نظام کوبینی " (هم سیاسی و هم اقتصادی) محصول رژیم خمینی است . آن جمله تو نیز ازچنان فرهنگی متاثر بود(بیاد بیاوریم که نخست وزیر خمینی درابتدای صدارتش این جمله را بسیار تکرار میکرد) .

بنابراین ، از آنجا که نمی خواهم دیده شود که نه تنها در جلسات و نشست های بزرگ که در خلوت و در برابر تک تک خواهران و برادران و حتی در محیط خانواده ، همانگونه با احتیاط سخن گفته شود که در حضور جَوَاسیس و چشم و گوشهای دشمن ضدبشری (۵) ، از آنجا که نمیخواهم بزرگی آسمان را تنها بهمان اندازه که از دهانه چاه مشاهده میکنیم بدانیم و از آنجا که نمی خواهم از همسایگانمان و تجربیاتشان فقط آواز خروسها و یا عوعوی سگهای آنها را بشنویم ، و از آنجا که نمی خواهم سرنوشت ما

(۴) : مهدی ابریشچی طی سخنانی در درون سازمان گفت که رهبری ، تنها به خدا پاسخگو است و بس .

(۵) : جاسوسی افراد سازمان و حتی همسران از یکدیگر تحت عنوان « گزارش نویسی به مسئول » انجام

میگیرد . این مسئله از زمان انقلاب ایندولوژیک ابعادی بسیار گسترده یافت و هم اکنون با شدتی بمراتب

بیشتر اعمال میشود .

(سازمان و انقلاب) به سرنوشت انقلابهای شکست خورده بیانجامد و پیش از آنکه ما از تجربیات دیگران بیاموزیم، تنها به تجربه ای دیگر در تاریخ بدل شویم. و بالاخره از آنجاکه نمی خواهم همه راهها تنها به رُم یا به قُم، به تهران و یا به هر جای دیگر ختم شود؛ این مطالب را برایست مینویسم.

باشد تا مصداق گفته آن فیلسوف نگردی که گفت: "اگر به سخنان هر دو طرف گوش فرادهی، دنیا بر روی تو روشن خواهد شد ولی هرگاه فقط به گفته های یکطرف (در اینجا طرف اصلی خودت هستی) توجه کنی آنوقت در جهل و تاریکی ابدی خواهی ماند."

گرچه تردید دارم که مشکل تو در حال حاضر تضاد علم و جهل یعنی "دانستن" و "ندانستن" باشد، اما از من گفتن. حال تو خود دانی و مسئولیتها و پاسخهایت.

هدف از مبارزه : امامت مسعود رجوی ، نه آزادی و نه عدالت اجتماعی

اما بعد...

آیا این خود تو نبودی که در جانی گفתי و نوشتی : " ما انسانیم و باید خود را بسازیم . همچنانکه فرد من و شما را هیچکس غیر از خودمان نمیتواند آزاد کند"؟

آیا هنوز هم بر آن گفته خود هستی ؟ " هیچکس " براستی " هیچکس " است؟ منجمله خود تو را هم شامل میشود ؟

اگر اینطور است هاله نورانی دور سر تو برای چیست ؟ آنهمه ستایش و تمجید خدا گونه که بیرون از خودمان تنها بخشی از آنرا می بیند و البته فرار کرده و میکند برای چیست ؟

یکی تو را تنها پاسخگو بخدا میداند، دیگری از اولیاء و انبیاء و سومی میگوید اطاقی که در آن عکس تو نباشد نماز ندارد . آنهمه قرآن به سرگذاشتن ها در شبهای احیاء و همچون امامان و پیغمبران نام تو را بر زبان آوردن و "بمسعود و بمریم" گفتن ها (۶) ، آن همه پا بوسیدن ها، آن همه درگوش بچه های تازه بدنیا آمده نام تو را خواندن ، برای چه است ؟ و چه معنی دارد؟ در زمینه هائی به بیش از بیست سی سال پیش " رجعت " کرده ایم .

(۶) : یعنی سوگند دادن خدا به مسعود و به مریم و تقاضای حاجت از خدا از طریق آنها . توضیح اینکه در بخشی از مراسم سنتی شیعه در شبهای احیاء ماه رمضان قرآن به سر گذاشته میشود و نام چهارده معصوم شیعه به ترتیب خوانده شده و خدا را به آنها سوگند میدهند : به محمد به علی به فاطمه و در ماه رمضان سال ۱۳۶۴ ، در ساختمان موسوم به سعادت در بغداد ، در مراسمی با حضور عباس داری ، محمد حیاتی اعضا، دفتر سیاسی آنتروپ سازمان و چند صد نفر از اعضا و کادرها ، بعد از خاموش کردن چراغها و قرآن به سر گذاشتن و خواندن دعاهای سنتی ، در پایان نام چهارده معصوم ، در حالیکه قرآنها به سر و افراد در خلسه ناشی از دعاها و تاریکی مطلق فرو رفته بودند ، از میان جمعیت این صدا برخاست که : به مسعود و به مریم . و آنگاه جمعیت با احساسی مضاعف نسبت به سایر امامان ، به گریه و زاری و به سر و روی کوبیدن و تکرار این کلمات پرداخت .

مهمتر از همه ، آن همه سخنرانی های داخلی که "بنام تو" و نه "بنام خلق و بنام خدا" شروع شد ، چه بود ؟ آیا میشود گفت از آنها بی خبر بوده ای ؟
آیا باز هم قرار است "خلق" در روند تکامل تاریخ گمنام بماند و " نام های مستعار حامل نیروهای مُحَرَّکه تاریخ بشمار آیند ؟

آیا آنهمه ستایش ها را اطرافیان بدون اجازه تو مرتکب می شدند یا خودت فرمان میدادی و میدهی ؟ میدانی و خودت هم بارها گفته ای که ، تئوری شاه خویست اطرافیان بدند ، درست نیست ، زیرا هر شاه و امامی خود مشاوران و اطرافیان خود را انتخاب میکند .

اگر اینطور است چرا صریحاً و رسماً از خودت انتقاد نمی کنی . نظیر آنچه که بعد از شهریور ۱۳۵۰ کردی (۷) . راستی این کار چه ضرورتی داشت ؟ امام شدن تو را می گویم . کدام مسئله مُبرم اجتماعی را حل میکرد ؟ و حل کرد ؟ شنیده ام که بارها گفته ای " مسئله رهبری " را به خاطر " ناشناخته ماندن آن " ، تو که قبلی از آن هم کاملاً شناخته شده بودی ، به عنوان مسئول اول ، به عنوان سخنگو و حتی به عنوان رهبر مجاهدین .

آیا گذشت سه سال از آن ماجرا (۸) و بروز جریان وار آثار منفی و بن بست آفرین در سطوح اجتماعی و حتی در درون تشکیلات کافی نیست ؟



(۷) : مسعود رجوی در طول حیات سیاسی خود تنها یکبار رسماً و علناً از خود انتقاد کرده است . آنهم بعد از ضربه شهریور سال ۱۳۵۰ ، در زندان ، در حالیکه بنیانگذاران و رهبران اولیه سازمان هنوز زنده بودند . مضمون این انتقاد از خود که رجوی بعد ها مانع انعکاس گسترده آن شد این بود که وی صراحتاً اذعان میکند که دارای گرایشات رهبری طلبانه و موضع طلبانه بسیار قوی است .
(۸) : سه سال با توجه به تاریخ نگارش این مطلب است .

من معتقدم که پائین باید بتواند بدون ترس و لرز و بدون اینکه صد بار در ذهنش با خودش برای گفتن یا نگفتن و یا برای چگونگی گفتن مطلبی دست و پنجه نرم کند ، بدون اینکه القاب آنچنانی نثار وی شود ، بدون اینکه لجن مال، له و خورد شود ، بدون اینکه سرکوب تشکیلاتی شود ، بدون اینکه موضع تشکیلاتی اش بلافاصله مورد تردید و سؤال قرار گرفته و در گام بعدی تزلزل کند ، بدون اینکه به عنوان یک شیوه رایج و کلاسیک ، یعنی تا همین اواخر از محل کارش به آشپزخانه ، گاهی اوقات به تلفن خانه و یا به ترابری و در مواردی هم آخرالامر به مدرسه (۹) و اخیراً هم به جاهای دیگر منجمله اردوگاه رمادی عراق منتقل شود. (حتماً از بحث « اردوگاه » که توسط مهدی ابریشمچی توضیح داده شد و نوار آن هم موجود است خبر داری) ، آری بدون این شمشیرهای داموکلس تشکیلاتی که بعضی از آنها را بر شمردم ، پائین باید بتواند " انتقادات اساسی " خود را (نه خرده ریز که گفتن و نگفتنش یکی است) بیان کند.

در گذشته های دور که تو هنوز زمینی بودی ، می خواندیم و آموزش می دیدیم که :

« آنچه کادراهای پائین تر میگویند ممکن است صحیح یا غلط باشد، ولی ما در هر حال باید آنها را مورد تحلیل قرار دهیم . ما باید نظرات درست را بپذیریم و به نظرات نادرست هم گوش دهیم . اشتباه است چنانچه به آنها اصلاً وقعی نگذاریم . » و باز می خواندیم که : « تربیت انبوه کثیری از افراد شایسته تنها در محیطی دمکراتیک امکان پذیر است . »

« در باره آنچه که میدانیم سکوت اختیار نکنیم و گفتنی ها را برای خودمان نگه نداریم » و بالاخره « هیچکس را از جهت حرفی که زده است گناهکار ندانیم ، بلکه از گفته های او پند بگیریم . »

(۹) : یک مورد خانمی را به مدرسه تبعید کرده بودند (به عنوان ناظمه مدرسه) که نه تنها خود فرزند نداشت و از این نظر کاملاً بی تجربه بود بلکه صریحاً میگفت من از بچه متنفرم .

آیا واقعاً اکنون چنان فضائی بر سازمان و روابطش حاکم است ؟ سرنوشت دهها نفر از اعضای " دفتر سیاسی " ، " مرکزیت " ، " معاونین مرکزیت " و..... که خود تو لیست کاملی از آنها را داری و همگی هم مثل من افراد " ناباب " !! نبوده و هر کدام با توجه و تمهیدی از مواضع خود طرد و یا پائین کشیده شده اند ، به این سؤال جواب منفی میدهد .

راستی آنگونه جابجائی ها ، آن گونه سیاه و سفید کردن کارها ، قبل از همه توهین به خواهران و برادرانی که با صدق و صفا و در منتهای خلوص و اعتماد در قسمت های گفته شده به کار و تلاش شبانه روزی مشغولند نبوده و نیست ؟ آیا " هدف " باقی ماندن افراد با ما است ؟ حتی اگر علت این باقی ماندن ترس از اعزام به اردوگاههای عراقی باشد ؟

گفتم که زمان میگذرد . . . اما متأسفانه " روشها " بجای میمانند.

از این رو است که من اکنون و برای بار دیگر به صفتی که از گذشته های دور (۱۰) تاکنون (یعنی از آن موقع که تو زمینی بودی و به همین دلیل در زندان شاه و من هم در خیل مجاهدان بیرون زندان) جزء افتخاراتم بوده منتسب میشوم: « خائن » . و بعد هم گفته میشود : « سزای خیانت در سازمان های انقلابی اعدام است ، اما ما اعدام نمی کنیم . »

می بینی ! تَنَزُّلِ محکومیت به حبس ابد همانگونه که در زمان شاه اتفاق افتاد . گویا باز هم " روشها " ست که بجای میمانند .

دقیقاً نمی دانم ، هنگام خواندن این سطور بیشتر لبخندی آرام و رضایت بخش بر لب داری و یا واقعاً داری تعجب میکنی . اما صدور این حکم غیابی

(۱۰) : اشاره ای است به خائن نامیده شدنم توسط جریان مارکسیست - استالینیست ، در سال ۱۳۵۴ .

(خائن شماره ۳) . کلیشه آن اطلاعیه در قست ضمانت .

در « اوور » که باید پرسید اولتین صادر کننده آن کیست ، هم برای من و هم برای سازمان از جهات گوناگون جالب است .

میدانی ، من اصلاً به تکرار تاریخ معتقد نیستم . اما سیزده ، چهارده سال پیش یعنی در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۳ (و نه سالهای ۲۵۰۴-۲۵۰۳ شاهنشاهی ، آنگونه که نمایندگان تو (۱۱) در آن جلسه شنبه « اوور » در آن سالها تاریخ را اینگونه مینوشتند و میخواندند و میزیستند) هم یکبار به لقب " خائن " مفتخر شده بودم . خائن هائی که از قضا ! و برحسب تصادف !! در آن موقع هم سزایشان اعدام بود .

منی خواهم مقایسه کنم و همانند هم نیست ، اما اعطای مُجدد این " مدال (البته باز هم غیابی) تا آنجا که به من مربوط است بیانگر این موضوع میباشد که می بینم هنوز هم همان گستاخ و شورشگر سالهای ۵۴ - ۵۳ هستم و هنوز هم آماده ام برای عدم قبول چیزی که آنرا " غیر اصولی " و " انحراف از اصول " میدانم ، بهائی تاخذ ملقب شدن به لقب " خائن " بپردازم .

اما برای سازمان نه ، بهتر است بجای سازمان حرف زده و آنرا طبق معمول به خود تو واگذار کنم .

در اینجا ، با تفاوتی که گفتم بین دادگاه این بار و آن بار میبینم ، چیزی ندارم جز اینکه بگویم : از صمیم قلب آرزو میکنم ، ای کاش من بخطا رفته باشم و نه سازمان .

(۱۱) : مقصود حسین مهدوی نماینده وقت شورای ملی مقاومت در پاریس است . وی تا قبل از انقلاب ۲۲ بهمن کمترین سابقه فعالیت سیاسی نداشت . بعد از انقلاب بدون ارتباط ارگانیک با سازمان مجاهدین به استانداری زنجان منصوب شد . بگفته خودش تا آذر سال ۱۳۶۰ یعنی بعد از گذشت ۷ ماه از شروع مبارزه مسلحانه مجاهدین به مجلس جمهوری اسلامی ترده داشته است . در زمستان همین سال به کردستان آورده شد و سپس مدتی را در طیف نیروهای هوادار سازمان در اسپانیا گذراند . سر و کله او یکدفعه در ماجرای انقلاب ایدئولوژیک به عنوان « مرکزیت » پیدا شد . خصیصه بارز وی گوش بفرمانی چاکرمنشانه است . یعنی تیپ کلاسیک مورد نیاز مسعود رجوی .

باورکن ! اگر هم اکنون ، و بعد از آنچه که طی اینمدت بر من روا شد ، باز هم از من پرسند : کدام برایت پذیرفتنی تر است ؛ خائن نامیده شدن خودت ؟ یا به این روز افتادن سازمان را ؟ حتماً دومی را انتخاب نمی کنم .

آخر انحراف من خودم و طیف محدودی را در بر میگیرد ، اما در مورد تو که مُتأسفانه " سازمان " مُرادف تو شده است ، مطلوب یا نامطلوب به سرنوشت و آمال و آرزوهای تعداد بسیاری لطمه میزند . هم از این روست که طی یکسال و چند ماه تبعید اجباری از رادیو مجاهد که بکمک عدم صداقت ، دروغ و کَلک آشکار بر من تحمیل شد ، بارها آرزو کردم ، ای کاش اشتباه کرده باشم . اما هر روز که گذشت و بخصوص در این اواخر میدیدم و می بینم علائم و نمونه ها بسا فراوان تر از آن است که حتی با خوش بینانه ترین باورها هم بشود آنها را نادیده گرفت .

آخر ما و منجمله من ، برای آزادی ، برای عدالت اجتماعی ، برای امحاء هر گونه ظلم و تبعیض ، برای مساوات ، برای برابری ، برای برادری ، برای مبارزه با امپریالیزم ، برای استقرار جامعه ای دموکراتیک ، آزاد و مستقل و بالاخره برای نفی نهائی استثمار انسان از انسان ، علیه رژیم شاه و بعد هم علیه رژیم خمینی شوریده به آنها نه گفته و بجنگشان رفته بودیم .

اما اکنون بنظر میرسد ، دعوا ، آنها تمام دعوا ، تنها بر سر رهبری غصب شده " مسعود " توسط خمینی است . همین و بس . شعارها و روشها که اینگونه میگویند .

ماحرای محاکمه علی زرکش و صدور حکم اعدام برای او

و عکس العمل من

بگذریم ، کمی به جلسه معروف شنبه ، در « اوور » (۱۰*۲*۶۷) و مُقدمات قبل از آن بپردازم . گرچه فکر میکنم علی القاعده باید در جریان جزء جزء آن باشی ، اما برای حفظ روال منطقی این نوشته ناگزیر به ذکر سرخط هائی هستم :

خوب میدانی که ماجرای من بطور جدی از موضعگیری در قبال قضایای علی زرکش و صدور حکم اعدام برای وی شروع شد. آن نیمه شب مهرماه ۶۵، که محمد علی جابرزاده انصاری در نشستی که به همین منظور تشکیل شده بود، بدون هیچ مقدمه و تنها با گرفتن تضمین های شِداد و غِلاظِ باصطلاح دو قبضه دائر برفاش نکردن این مهمترین سِر تاریخ سازمان، بدون ذکر هیچ دلیل و برهانی (چه از جانب علی زرکش و چه از جانب سازمان) گفت که: در جلسه ای با حضور تو و مریم، اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت (*)، علی زرکش به "خیانت" متهم شده، خودش قبول کرده و حکم اعدامش هم صادر شده است. بله، بهمین اختصار، بنابراین تا آنجا که به جمع ما مربوط میشد، تشکیل دادگاه، حضور متهم (متهم حضور نداشت، نماینده ای هم نداشت) حضور دادستان و قُضات، خواندن صورتجلسه، دفاعیات متهم، و ... بالاخره صدور حکم: یک دقیقه هم طول نکشید.

جابرزاده سپس از یکایک حاضران در جلسه و من جمله من خواست تا مواضع خود را روشن کرده و "نظر" بدهیم. من کسانی را دیدم که برای جبران ضعف و سستی های پیشین و برای پرده پوشی آن ضعفها و تزلزل ها، این بار شجاعانه و با تهوری بی مانند شمشیر از غلاف کشیده، نه تنها حکم صادر شده را تکرار میکنم بدون اطلاع از مفاد آن، بدون اطلاع از سابقه و پیشینه

(*) رده اعلام شده به من در آن هنگام (مهر ۶۵) معاون مرکزیت بود. جلسه اصلی محاکمه علی زرکش حدود یکسال پیش از آن یعنی حدود ۵ ماه بعد از ۳۰ خرداد ۶۴ و ماجراهای موسوم به انقلاب ایدئولوژیک برگزار شده بود. بعد از آن محاکمه و تعلیق اجرای حکم اعدام، زرکش را از پاریس بطور کاملاً مخفیانه به بغداد آورده، و در آنجا نیز کاملاً مخفیانه، در طبقه آخر ساختمان موسوم به بقانی در بغداد، تحت الحفظ نگهداری و در واقع زندانی کردند. این سوال هم که چرا مهمترین سِر تاریخ سازمان، تا یکسال بعد از معاونین مرکزیت و مسئولین نهادهای سازمان مخفی نگهداشته میشود بقوت خود باقیست و رجوی باید پاسخگویی آن باشد. از تصادف روزگار اینکه تنزل رده من از مرکزیت به معاونت مرکزیت بگفته حسن - مهرابی، توسط علی زرکش صورت گرفته بود.

ماجرا، بدون اطلاع از دلایل و مدارک هر یک از طرفین ، بدون اطلاع از محل و زمان وقوع جرم ، بدون اطلاع از خود جرمی که به " خیانت " انجامیده و بدون ... و بدون ... و بدون ... (چشم بسته و به جرأت میگویم کورکورانه (اصطلاح کنونی این عمل در سازمان " ایدئولوژیکمان " است) تائید کردند ، بلکه پا را فراتر گذاشته و حاضر به اجرای حکم اعدام متهم یا مجرم (که البته فرقی نمیکند) هم شدند. اینرا میگویند رشد صدبرابر به کمک کادرهای ایدئولوژیک .

این ماجرا برای من که زخم فراموشی ناپذیرِ صدور و اجرای حکم اعدام مجید شریف واقفی به عنوان خائن شماره ۱ ، را توسط جریان اپورتونیستی سالهای ۵۳-۵۴ هنوز بر روح و روان و جسم احساس میکنم بسیار تکان دهنده بود . هر چند بین مجید و علی زرکش در همان موقع و تا هم اکنون فاصله جدی می بینم و تفاوتهای سازمان کنونی و جریان اپورتونیستی سال ۵۴ را هم مدّ نظر داشتم ، اما بلحاظ میثابعت " روش "ها احساس کردم اگر " بله " بگویم بلحاظ اصول و پرنسیپ های انقلابی که به آنها وفادارم ، دقیقاً همان کاری را کرده ام که قاتلین و سکوت کنندگان در برابر صدور حکم اعدام غیابی و قتل مجید شریف واقفی .

این بود که گفتم ، من سمپات فردی علی زرکش نیستم ، اگر قرار باشد سمپات فردی کسی باشم آن فرد مسعود رجوی است . خوب یادم هست که گفتم : " اما من با زخم هائی که از سال ۵۴ به دل دارم ، از تائید حکم اعدام صادر شده معذورم و حذف فیزیکی را نمی پذیرم حتّی گفتم " حاضرم ، هم اکنون بدستور مسعود خودم را از این ساختمان (طبقه چهارم یا پنجم ساختمان بقائی در بغداد) به بیرون پرتاب کنم ، اما از تائید چنین حکمی معذورم و آنرا نمی پذیرم . "

مراسم دادگاه که تا آن لحظه طبق برنامه و به خوبی و خوشی پیش رفته بود باموضعگیری من ابتدا مُتشنج و سپس عملاً بهم ریخت . متأسفانه من تنها قُلوس (وصله ناچور) آن جلسه بودم ، حملات جابربزاده انصاری وهمکاران شامل

تنی چند (حدود ۷ نفر) مرکب از اعضای دفترسیاسی و مرکزیت سابق ، بر من شروع شد . بعد از مدتی بگو مگو که البته به اصل موضوع (یعنی محاکمه) هم راه نمیبرد و بعد از آنکه حملات گوناگون بر من اثر نکرد ، جابرزاده گفت : " ما می‌خواهیم کارمان را ادامه بدهیم . تو میتوانی از جلسه بیرون بروی ، فکرهایت را بکنی ، هر وقت پذیرفتی میتوانی به داخل جلسه بیانی "

بله ، شرط ورود به جلسه و شنیدن دعاوی هر یک از طرفین دعوا (البته از زبان یکطرف) پیشاپیش محکوم کردن طرف مغلوب ، به خیانت و قبول حکم اعدام وی است .

به این می‌گویند : دموکراسی انقلابی ، شاید هم دموکراسی انقلابی - توحیدی . توحیدی به این معنا که « هَمَه با هَم » " پیشاپیش بر سر مسئله واحد " وحدت نظر " و یا " توحید نظر " داشته باشند و بعد از آن بنشینند بر سر آن بحث و گفتگو کنند . من بیرون رفتم و هیچگاه هم به آن جلسه کذائی برنگشتم .

(نوار آن جلسه شامل سخنان من، جابرزاده انصاری، محمدعلی توحیدی، و ... آنها که بر آن حکم از پیش صادر شده مهر تائید گزارده و لقب "عنصرایدئولوژیک" گرفتند ؛ در آرشیو سازمان موجود است .)

این حادثه همانگونه که پیش از این هم ، در همان موقع برایت نوشتم ، به عنوان " نقطه جوش " تمام نابسامانی‌هایی که در روابط میدیدم عمل کرد .

انقلاب باصطلاح ایدئولوژیک راه افتاده بود ، همه و من جمله من متأثر از جَوّ بوجود آمده در ماکزیمم اعتماد ، عشق و علاقه به تو بودیم . هر نابسامانی را که می دیدیم به شیوه کلاسیک و تحمیل شده این ماجرا ، ناشی از خود (فردخود) می دیدیم . اما این مسئله خیلی جدی بود. تضاد عشق و علاقه به سازمان و به تو از یکسو ، این ماجرا و سایر مشاهدات درون روابط از سوی دیگر بشدت مرا مشغول کرده بود .

درگیرودار چنان تضادی بود که گاه به آنارشیزم ، گاه به گمنام در گوشه ای

مُردن ، گاه به اینکه حقیقتی در جهان نیست و همه در پی کسب مقام و حفظ قدرت خویش اند و بالاخره گاه به خروج ازسازمان فکرمیکردم .

این همان موقعی بود که تصمیم به ترک سازمان گرفته و آنرا نوشتم (۱۳) ، که تو تلفن زدی و صحبت کردی . اکنون گمان میکنم آن تلفن تصادفی نبود . ظاهراً تلفن خداحافظی بود . اما تو ، من و روانشناسی من ، نقطه ضعفها و قوت هایم را خوب میشناختی . از تنهایی و تنها گذاردنت صحبت کردی و آنگونه صحبت کردی که کردی . من بار دیگر دچار تزلزل و " جهالت موسمی " شدم . برایت نامه نوشته و گفتم میمانم و ماندم . البته بمقام منبع H (یعنی هوادار) تَتَزَلُّ یافتیم . اما از آنجا که توانمندی هایم نادیده گرفتنی نبود و در آن موقع هم جانشینی برای من در رادیو وجود نداشت ، با همان مقام منبع هوادار در قسمت سیاسی صدای مجاهد (شامل گفتار و خبر) ماندم . گرچه بعدها معلوم شد " روابط " تا این حد را هم نمیتواند تحمل کند .

ماجرای علی زرکش و موضعگیری من در قبال آن ، هم برای من و هم

برای سازمان باعث سَریاز کردن زخمهای قدیمی شد ، اگر چه رده من H شده بود اما از آنجا که واقعیت خارج از خط کشی های مزبور عمل میکرد ، من بطور روزانه و نیز هفتگی در نشست های خبر و برنامه ریزی ستاد تبلیغات (قسمت رادیو) که با حضور جابربزاده انصاری ، گاه محمد علی توحیدی ، و این اواخر هم محسن تدیّتی برگزار میشد شرکت میکردم . اما هر جا و بخصوص

(۱۳): در نامه ای که صبح بعد از جلسه محاکمه علی زرکش برای مسعود رجوی نوشتم ، بعد ازاعلام تمایل به بیرون رفتن از سازمان از جمله نوشتم ؛ داستان من بسان داستان آن دریانورد پیری میماند که سالها در جستجوی گنج حقیقت رنج هفت دریا را بجان خرید ، اما اکنون احساس میکند که بعد از آنهمه فراز و نشیب و بعد از آنهمه مبارزه با امواج سهمگین ، در مداری بسته ، به نقطه اول حرکت خود رسیده است . در حالیکه گویا هیچ حقیقتی وجود نداشته است .

(۱۴) : در رابطه با چرایی ماندن با سازمان در چنین وضعیت متناقضی مراجعه کنید به مقاله « تحول عظیم فکری یا خاک پاشیدن به چشم ها » ذیل عنوان « دو تاکتیک ساده و در عین حال مزورانه رجوی»

در زمینه سیاست تبلیغاتی که من از کارگزاران عمده آن بودم امری بنظرم خلاف می‌آمد بیان می‌کردم .

این موضوع به قُلوس نامیده شدن من در همان نشست ها انجامید . بالاخره هم به تبعید همراه با گلک من از صدای مجاهد و فرستادنم به پاریس تحت این عنوان که " در آنجا به کار تو بیشتر احتیاج دارند" منجر شد .
از شرح این ماجرا می‌گذرم . اگر از جزئیات آن با خبر نباشی ! میتوانی آنرا از جابرزاده ، محسن تَدّیتی و حسین مهدوی افراد هیات اجرایی که مجریان این برنامه بودند سؤال کنی .

گفتم که بعد از تماس تلفنی تو و صحبت‌هایی که بین ما گذشت ، تحت تاثیر جو موجود و علیرغم اینکه هیچگاه حذف فیزیکی را نپذیرفتم اما عملاً از موضع اصولی اولیه خود عدول کرده به تائید تو و رهبری تو پرداختم . این بهمان اندازه انتقادی جدی است بر من که اکنون رسماً آنرا اعلام و انتقاد بر خودم را قبول می‌کنم .

اما آیا تو هم رسماً و مکتوب حاضری انتقادات وارد بر خودت را قبول و عنداللزوم اعلام کنی ؟ آیا اصلاً طی این مدت که تو در سازمان بوده ای و یا طی مدتی که زمام امور سازمان را در دست داشته ای انتقادی بتو وارد بوده است ؟ اگر واقعاً معتقد نیستی که آسمانی و از ما بهتران شده ای ممکن است تعدادی از انتقادات وارد بر خودت را شماره کنی ؟ بدون آنکه آنرا توهین غیر قابل تحمّلی برای خود بدانی .

فرزانه ای که او نیز مانند ما زخمها بر جسم و جان داشت ، در این باره چنین میگوید : « اصولاً آیا امکان دارد که در مجموعه بهم پیوسته جهان کنونی ، در این دنیائی که کلیه امور و شئون‌اتش با یکدیگر در ارتباط اند آدمی یافت شود که بتواند بگوید از همه عواملی که دیگران را تحت تاثیر قرار داده (منجمله خودخواهی ، جاه طلبی و مقام پرستی) بطورکلی مبرا و تاثیر ناگرفته باشد ؟ چنین آدمی یا نادان است یا فریبکار » . (مانس اشپیرر) (پراتنز ها از من است)

گفتم و تکرار میکنم که دفاع من از علی زرکش نه صرفاً دفاع از "فرد" که همچنین و مهمتر از آن "دفاع از روشهای درست و مقابله با روش هائی است که انحرافی و نادرست میدانم .

بدین جهت است که میپرسم :

- چگونه میشود که علی زرکش ، یار وفادار و جانشین تو طی چندین سال ، کسی که در تمام این مدت نه در داخل کشور که در کنار دست تو یعنی در اطاق و یا در ساختمان مجاور تو در « اوور-سور-اواز » فرانسه زندگی میکرد و البته اطلاعیه هایش به عنوان جانشین مسئول اول (یعنی جانشین مسئول اول در داخل کشور) و فرماندهی سیاسی - نظامی باصطلاح در داخل منتشر میشد و سپس بدست تو می رسید ، کسی که وانمود شد همراه با محمود عطائی از داخل برای تأیید ماجرائی موسوم به انقلاب ایدئولوژیک برای تو نامه نوشته ، در حالیکه درست همان موقع (دقیقاً درست همان موقع در اطاق بغلی بود و ناهار را هم با تو و با من خورده بود) و آن دیگری یعنی فرمانده ستاد نظامی ، همراه با فرماندهان نظامی استان هایش نه در داخل کشور که در ساختمان منبری واقع در شهرک پرسیان (Persan حومه شمالی پاریس) اقامت داشت .

- بله ، چگونه میشود طی مدتی اینهمه طولانی و علیرغم زندگی روزمره با وی متوجه وضع و حال او آنهم تا حد خیانت نشده باشی؟ تو اگر هر عیب و انتقاد مفروض داشته باشی (که بنظر من داری) دوست و دشمن گواهند که آدم نادان و کند ذهنی نیستی .

بگذار دقیقتر سوال کنم : اصلاً صورت مسئله کدام است ؟

- آیا مسئله مقدمتاً بزیر افتادن و یا نیفتادن علی زرکش است ؟ سوال مقدم اینست که این زرکش که گفته میشود وضعیتش اینقدر خراب است که به خیانت و اعدام محکوم میشود چگونه توانسته برای مدتی اینهمه طولانی در چنان موضع حساسی قرار گیرد ؟ آنهم درست در کنار دست و کنار گوش تو ؟

- چه کسی او را بالا برد ؟ چه کسی تأییدش کرد ؟ چه کسی او را بالا نشاناند؟ به عبارت دیگر چه " سنخیت " هائی وجود داشت که طی این مدت عمل میکرد؟

- راستی اگر قبل از سقوط ، کسی به او (علی زرکش) حمله و یا انتقادی میکرد (خوش بینانه ترین احتمال یعنی انتقاد را مفروض گرفتیم) او به استعانت و کمک چه کسی در مقابل انتقادکنندگان می ایستاد و انتقادکنندگان را به قبول همان چیزی که انتقاد کرده بودند در باره خودشان وا میداشت ؟ شیوه کلاسیک و رایج کنونی ، یعنی اگر گفتمی دمکراسی نیست باید به جایی کشانده شوی که بگوئی خودم دیکتاتور هستم . همین طور اگر گفتمی روابط طبقاتی شده باید چنان تحت برخورد قرار گرفته تا قبول کنی این خود تو بوده ای که بورژوازی داشته ای .

میگوئید انقلاب ایدئولوژیک کردیم ، ناخالصی ها را زدودیم دست علی زرکش هم رو شد . میگویم ، بسیارخوب . اما :

- اولاً ؛ گفته شد و گفتمی که خود این فرد یک پای انقلاب ایدئولوژیک ، پیشنهاد دهنده ، و شریک تصمیمات خطرناک و تاریخساز بوده . بیانیه های کذائی و منجمله بیانیه ۵۷۵ نفری را او نوشت و خود تو از او به عنوان شاهدی جدی بر حقانیت آن ماجرا در مراسم ۳۰ خرداد ۶۴ نام بردی . (۱۵)

- ثانیاً ؛ علی زرکش چگونه توانسته بود از صدها فیلتر درون تشکیلاتی عبور کند و به آن بالا بالا برسد ؟ میدانیم که در گذشته ، برای فرماندهی سیاسی -

(۱۵) : مسعود رجوی در این مراسم طی سخنانی از جمله در مورد نقش علی زرکش این چنین میگوید :

« پیشنهاد را علی زرکش فرستاده بود . عقل خودم به این پیشنهاد ازدواج راه نبرده بود ... هنوز کسی خبر ندارد که در این زمان مریم و مهدی طلاق داده بودند . سه طلاقه هم کرده بودند . هرچه به آنها گفتم فایده نکرد بعد ها شنیدم که علی زرکش در همانجا و در رابطه با همین پیشنهادی که خودش فرستاده بود ، ملتهب و مریض هم شده بود ... بعد نوشته ی محمود عطائی رسید ... بله ، این دو مرد ، علی زرکش و محمود عطائی ، این دو کوه مرد ، این دو شیر آهن کوه مرد با مریم و مهدی ، عزم ما را جزم کردند بعقل خودم میرسید که مصالح سازمان و انقلاب همین است ... همچنانکه مریم گفت پیشنهاد نهائی را خودش آورد . البته مسئولیت از آغاز تا پایان بگردن من است ، صد در صد . »

مسعود رجوی در این سخنان مودبانه هم دروغ میگوید و هم متناقض صحبت میکند . دروغ میگوید زیرا

- نظامی که سهل است برای " عضویت " هم فیلترها تنگ و مسئله کاملاً جدی بود . آیا اکنون فیلترها سوراخ و یا زیادی گشاد شده اند یا اینکه او خیلی زیرک بوده است؟

اگر نخواهیم فردی تحلیل کنیم (بخصوصی با توجه به خصوصیات طرفین دعوا و مقایسه آنها با هم) شَقّ دَوَم منتهی است . در این صورت آیا نباید اشکال را در سبک کار سازمانی و در گام بعدی در محتوایی که اکنون جاری است جستجو کرد؟ سبک کاری که در درون روابط به سرکوب کردن هرگونه انتقاد و در بیرون روابط به بزرگ نمودن هر چه بیشتر خود ، دروغ و باز هم دروغ و گنده گوئی منجر شده و میشود (حضور باصطلاح فرمانده سیاسی - نظامی و جانشین مسئول اوّل و استقرار فرماندهان نظامی استانهای ایران ، در حومه پاریس و بعد هم اطلاعیه های آنچنانی تنها یک نمونه است .)

تازه بعد از این همه سنوالات ، این چه روشی است که اعمال میشود ؟ اول حُکم را میدهید و بعد تائید میخواید ؟

ادامه پاورقی از صفحه قبل : وانمود میکنند که علی زرکش و محمود عطانی از داخل ایران این مطالب را برای او نوشته و فرستاده اند، حال آنکه دومی در شهرک پارسان شمال پاریس بود ، و علی زرکش ، که ظاهراً می بایستی جانشین او در داخل کشور باشد ، در اطاق بغل دست وی بود ، و ظهر همانروز (۳۰ خرداد ۶۴) نهار را با من ، مسعود رجوی، مریم عضدانلو، منصورزاهدی و شهرزاد صدر حاج سیدجوادی خورده بود ، آنوقت رجوی عصر در باره او اینگونه سخن میراند . وچند ماه بعد هم ، همین «کوهمرد و شیرآهنکوه مرد» در همان محل ، توسط مسعود رجوی محاکمه و به اعدام محکوم میشود .

رجوی دروغ میگوید ، چون از یکسو میگوید، بعقل خودم نمیرسید (واین برای دیگران را جلو انداختن است) ، همانگونه که ظاهراً مریم و مهدی بدون اطلاع ! و بدون تمایل ! وی سه طلاقه کرده اند اما در جای دیگر اعتراف میکنند که مسئولیت از آغاز تا پایان بگردن خودش است . تمام دیکتاتور های توتالیتر عادت دارند که با دستان دیگران و حتی با دستان خود محکومین ، ؟ آنها را از صحنه خارج کنند .

محاکمات مسکو در دوران استالین ، نمایش های تلویزیونی جمهوری اسلامی و نامه های تائیدکننده مسعود رجوی توسط افراد مسئله دار وزندانی نمونه های مشخص و کلاسیک این ماجرا هستند .

- آیا انسانها تا این حد، یعنی تا حد کار افزار سیاسی تنزل کرده اند؟ آیا فقط تأیید می‌خواهید؟ چرا در حالیکه بیش از یکسال از محاکمه و صدور حکم گذشته بود هنوز بسیاری از مسئولین و افراد سازمان از گُلّ ماجرا بی‌خبرند؟ حساب اعضای پائین تر و هواداران که روشن است - "خلق قهرمان" هم که البته نباید وارد این مقولات شود - به آنهاچه مربوط است!

خوبست در اینجا قسمتی از صحبت‌های خودت که علیه مخفی بودن شورای باصطلاح انقلاب خمینی گفته ای و نیز قسمتی از صحبت‌های مهدی را بیادت بیاورم:

- تو می‌گویی: "... آش روغن داری پخته شد - در شورای باصطلاح انقلاب خمینی که اسامی آن قویاً مخفی نگهداشته میشد..."

- مهدی می‌گوید: "مجاهدین یک سازمان چریکی کوچک نیستند. ما مسئله اعلام نشده ای در مسائل اساسی مان نداریم. برای ما مخفی کاری یک چیز تاکتیکی است و بر سر یکسری مسائل کوچک امنیتی و نظامی... بر سر مسائل ایدئولوژیک - سیاسی... رُگ و صریح و روشن باید مسئله را گذاشت در قبال خلق"

اگر فی الواقع ریگی در کف‌ها نبود چرا صریحاً و علناً موضوع را مطرح نکردید؟ تو که پیش از این با اعلام طلاق و ازدواج ظاهراً داغ بسا اتهام‌ها را بجان خریده بودی. نکند بخاطر اینکه این یکی کاملاً سیاسی بود اعلام نشد؟ نکند اعلام این یکی زیر پای آن یکی و یکی‌های دیگر را شل میکرد؟ و نکند... و نکند... و نکند...

از اینرو است که هنوز هم بعد از گذشت دو سال و نیم از ماجرا وقتی خواهری در همان جلسه شنبه «اور» موضوع را مطرح میکند، حسین مهدوی (عضو هیات اجرائی) می‌گوید: «سارا این چه حرفهائی است که می‌زنی؟ جای این حرفها اینجا نیست».

- راستی جای این حرفها کجاست؟ آرشیو‌های وزارت خارجه، نخست‌وزیری و یا حزب و سازمان که تنها باید بعد از گذشت پنجاه سال افشا شوند؟

- آیا همیشه باید " پنجاه " سال دیگر به نقادی " امروز " نشست ؟ در آنصورت
آیا کمی دیر نیست ؟

اعلام جدائی از سازمان و « خائن » نامیده شدن

به جلسه « اوور » بپردازم که حسین مهدوی و همکاران ، دادستان و در عین
حال قاضی آن بوده اند و منم به عنوان متهم اصلی .
دادستان شروع به صحبت کرده و میگوید : " عده ای بریده و قلوس بودند که
" سنخیتی " با روابط سازمان نداشتند (تنها مورد درست حرفهایش) آنها
اصرار داشتند که در سازمان بمانند اما با مطرح شدن رادیکالیسم در سازمان ،
ما آنها را کنار گذاشتیم .

البته ما از عده ای از شما می خواهیم که ایدئولوژیکمان در خانه بنشینید.
اما لازم است توضیح دهم که وضع شما با آن افراد کاملاً فرق میکند . شما
جزء خانواده مجاهدین هستید اما آنها ... ما میخواهیم با آنها صحبت کنیم و
به راه حل مَرَضَى الطرفین برسیم ... "
- بُریده و راه حل مَرَضَى الطرفین ؟

در این هنگام خواهری که مدتی با وی هم خانه بودیم و خود نیز شخصاً
شاهد " روش " های کنونی بوده بلند شده و با اعتراض میگوید: " چرا صریح
صحبت نمی کنید؟ چرا به افراد مارک میزنید؟ آیا مقصود از بریده ها سعید و...
هستند؟ چرا اسم آنها را نمی آورید؟ چرا مُتناقض صحبت می کنید، از یکطرف
می گوئید بریده و از طرف دیگر می گوئید اصرار دلشتند با سازمان بمانند .
بریده که با سازمان نمی ماند . چرا نمی گوئید حرفهای آنها چه بوده است ؟

بدین ترتیب سناریوی از پیش طرح ریزی شده دائر برلجن مال کردن بدون ذکر
صریح نام که پیش از آن هم در جلسه دیگری بکار گرفته شده بود با موضعگیری
این خواهر شکست خورد . لازمست همین جا به گفتگوی چند روز پیش با همین
حسین مهدوی اشاره کنم . پنج روز پیش از آن شنبه « اوور » یعنی در تاریخ

۶-۲-۶۷ ، موقع ترک پایگاه شُکری ، با توجه به موارد پیشین به حسین مهدوی گفتم : " تا آنجا که به شما مربوط میشود مختارید هر نوع لقب و صفتی را که خواستید نثار من کنید. اما از شما یک خواهش دارم و اینکه موقع ذکر آن القاب و صفتها لطف کرده اسم من را ببرید و از چند پهلو صحبت کردن بطوریکه هم حرف را زده باشید، هم مشخصات فرد را داده باشید و هم در عین حال ظاهراً اسم را نگفته باشید خودداری کنید. " اضافه کردم : " فکر میکنم این حداقل انتظار از جانب من و حداقل اصولی گری از جانب شماست که بخواهم اسم من را موقع انتساب القاب ذکر کنید. "

اوگفت : " ما البته هر چیز را که بخاطر منافع مردم و انقلاب درست بدانیم ، انجام می دهیم . « اما در مورد تو خواهیم گفت که « منبعد با ما نیستی » گفتم : " در این مورد پیش از این هم از جانب من اختیار کامل داشتید . اگر من در گذشته این موضوع را به کترکسی گفتم برای این بود که فکر میکردم و میکنم بنفع سازمان نباشد و من بنابه پرنسیپ ها و اصولی که به آنها وفادارم از اعلام این مسئله خودداری میکردم . " تکرار کردم : " اکنون اعلام میکنم که از جانب من برای اعلان این موضوع که دیگر عضو سازمان نیستم اختیار کامل دارید، منتها موقع انتساب القاب نام بردن را فراموش نکنید . "

حسین مهدوی پیشنهاد مسکن و کمک مالی داد . تشکر کرده و گفتم : «میدانی که اکنون مدتی است برای مسائل شخصی خودم منجمله بلیت مترو و قطار هم از سازمان پول نمی گیرم و بیشتر از کمکهای شهرداریها استفاده میکنم. این را به عنوان اولین کمک مالی من به سازمان تلقی کنید . « گفتم : «رابطه من با سازمان بر مبنای مسائل مالی و صنفی نظیر نخود و لوییا و یا روابط حقوق بشری تعریف و تنظیم نشده بود . اکنون هم که قرار است " سیاست خانه نشین کردن " در مورد من اجراء شود ، علیرغم اینکه هیچگونه امکان آماده ای ندارم ، اما ترجیح میدهم خودم ، زنم و بچه ام در متروهای پاریس و یا هر جای دیگر بخواهیم اما از امکانات شما که بهای سیاسی طلب می کنید استفاده نکنم (منصوره قبلاً در این زمینه موافقت کرده بود) بنابراین دو اطاقی را که در

خانه عطاپور داشتیم تخلیه میکنیم و از " همین امشب " آنها در اختیار سازمان هستند . "

جالب است که در همین موقع یکی از افراد شورائی پایگاه شکری وارد اطاق شد که حداقل گفته های من را شنید . به حسین مهدوی گفتم : " از وسائل محل کارم تنها تعدادی کتاب و نوار، همراه با یک رادیو و ضبط صوت کوچک که جزء وسائل شخصی ام بوده میبرم ، بعلاوه کفش و لباس . " اضافه کردم : " البته این وسائل هم فی الواقع متعلق به من نیستند، بنابراین اگر بخواهید با کمال میل آنها را میگذارم . بعد هم موقع رفتن ، حسن نایب آقا را صدا زده و بوی گفتم من دارم وسائلم را میبرم . دو سه عدد کارتن کوچک است در آنها خجالت کشید ... تا بعدها در این باره چه گفته شود . (۱۶) موضوع را با حداکثر اختصار نوشتم . از ذکر مانورهای گاه مضحک و البته بچه گانه ای که عضو هیئت اجرائی تو طی چندین هفته برای جارو کردن زیر پای من از پایگاه شکری انجام داد میگذرم و تنها به این نکته اشاره میکنم که طی کمتر از دو هفته پیشنهاد رفتن به آلمان و کار با بچه های سازمان در آنجا ، پیشنهاد رفتن به « اوور» و مستقرشدن در آنجا و حتی تعیین بنگال و محل استقرار، با واسطه پیشنهاد رفتن به امریکا ، و بعد هم پیشنهاد رفتن به منطقه (او هم مثل شما و سایرین ، بغداد و سایر شهرهای عراق را منطقه می نامد) یکی پس از دیگری به من ارائه شد .

من در پاسخ مستمراً می گفتم : " میدانید و احتیاج به توضیح ندارد که برای من اینجا و آنجا بودن اصلاً مطرح نیست . اما سوال اینست که یکسال و نیم پیش با گلک و تمهیداتی آنچنانی من را به پاریس فرستادید ، با این عنوان که " به کار تو در آنجا بیشتر احتیاج دارند . " ، که دروغ بود . حالا برای هر جابجائی جدید ، هر کجا که باشد فرق نمی کند، از آنجا که من عضو

(۱۶) : مراجعه کنید به فصل عکس العمل های سازمان ، در همین کتاب .

چشم و گوش بسته شما نیستم ، میخواهم که وضعیت برخورد طی این یکسال و نیم روشن شود . ضمن این که من انتقاداتی جدی و بنیادی بر سازمان دارم . بنابراین سازمان باید بخاطر بی صداقتی و دروغگوئی خود ابتدائاً به من توضیح دهد . نمایندگان تو گفتند : « سازمان در برابر فرد همیشه بر حق است و به کسی هم پاسخ نمی دهد . اگر پاسخ می خواهی بیا برو منطقه . » هیچ توضیح دیگری هم ندادند . اما پاسخ آخر الامر رسید : " خانه نشین کردن " در واقع از اول هم دعوا بر سر لحاف مثلاً بود و شما حتی حضور نیم بند و ناشناس فردی چون من را که برایتان کار هم میکردم ، اما مطیع صد در صد ، تبلیغاتچی صد در صد ، مجیزگوی صد در صد و ... نبوده و آنچه را که درست نمی دانستم گاه و بیگاه به این و آن می گفتم و آنچنان برایتان کف نزده و هورا نمی کشیدم را نمی توانستید و نتوانستید تحمل کنید . منی که پیش از این هم گفته بودم عضو شما نیستم و بنابراین حتی در چارچوب ضوابط تشکیلاتی خودتان هم مجاز به ذکر و اعلان نظراتم بودم . حقی که من از تمامی آن بدین خاطر که مبادا بر سازمان ضربه ای وارد شود استفاده نکردم .

راستی سازمان و جماعتی که قبل از حاکمیت نتواند من و افرادی مثل من را تحمل کند در فردای حاکمیت چگونه می خواهد و میتواند " مخالفین " خود را تحمل کند؟

- مگر " دموکراسی " از جمله با درجه تحمل عقاید و نظرات دیگران تعریف نمیشود؟

- این جمله ای که خود تو در برنامه دولت موقت و شورا ی ملی مقاومت نوشته ای چقدر جدی است :

"پذیرش حق انتقاد در کلیه سطوح و مسئولیت های کشوری و لشکری و غیره . " بله ، هیچ قانونی را بد نمی نویسند . تعبیر و " اجرای " آن مسئله می آفریند . به جلسه « اوور » پردازم .

علیرغم چنان سابقه و گفتگوئی و بر مبنای چنان تعهدی !! است که عضو هیت اجرایی تو باز همان " روش " همیشگی را بکار میبرد و گفته هایش را

فراموش میکند و به انتساب صفت هائی که شایسته ترین فرد برای آنها خودش میباشد، میپردازد . گفتم ، خواهری که مدتی با وی هم خانه بودیم سناریوی از پیش تعیین شده را بهم میریزد . بعد از آن رشته کارها بطورجدی از دست میروند . حسین مهدوی ، دیگر تعارفات آبکی را کنار گذاشته و در پاسخ آن خواهر میگوید :

- بله ، دقیقاً همانها منظورم بودند . تو نمیدانی که ما چقدر از آنها فاکت ، نامه و گزارش داریم . میخواهی گزارش هایشان را رو کنم ... بعد هم مشاوران دست چپ و دست راست هرکدام به فرافکنی پرداختند . باقی قضیه معلوم است . دادگاه انقلاب و یا به فرهنگ کنونی سازمان "جلسه انقلاب ایدئولوژیک" متهم البتّه غیابی و در میان اعتراض علنی دو نفر و در مواردی سه نفر ادامه پیدا میکند . رشته " کار" کاملاً از دست رفته است . و این القاب است که نثار میشود :

- اینها مثل کسانی بودند که نان سازمان را میخورند و به ناموس سازمان هم تجاوز میکردند .

- کسانی که به سازمانهای انقلابی پشت میکنند خائن اند و سزای خائن اعدام است اما ما اعدام نمی کنیم (اصولی گری همراه باعه صدر انقلابی از نوع جدیدش را هم دیدیم .)

خواهر مزبور در آن جلسه حرفهائی میزند از جمله از روابط غیر دموکراتیک درون سازمان ، از جمله از روابط و مناسبات طبقاتی و تبعیضاتی که اکنون دیگر شیخ سعدی و خواجه حافظ شهر ما شاهد آن نیستند و بالاخره از ماجرای علی زرکش که بعد از دو سال و نیم هنوز در باره آن سکوت میشود . عضو هیئت اجرائی و دستیاران مربوطه به جوابگوئی هیچکدام از آن سئوالات نپرداختند . آیا واقعاً جوابی وجود دارد؟

حسین مهدوی بخصوص هنگام طرح ماجرای زرکش بجوش و خروش آمده عتاب آمیز به آن خواهر میگوید : « جای این حرفها اینجا نیست . » جای این حرفها کجاست ؟

به عنوان یک نمونه جالب از " روش " هائی که هم اکنون جاری است ، بدنیست بگویم که آخرین رده سازمانی اعلام شده به این خواهر تا قبل از آن سخنان " عضویت " بود . همان رده ای که گفته میشود حصول بآن مستلزم مهمترین " جهش " است و بقیه فواصل نسبت به آن گمئی است . اما همین که این خواهر انتقاداتش را میگوید ، بلافاصله توسط مشاور دست چپ رده اش مورد تردید قرار میگیرد . این فرد میگوید : « سارا با این حرفهائی که زد عضو که سهل است نمیدانم آیا میشود بوی هوادار هم گفت یا نه . »

- خواهر دیگری متوجه شده و میگوید : این صحبت نمونه زنده ای از شیوه های شماس است . سارا تا انتقاد کرد رده اش را گرفتید . وضع و حال بقیه هم معلوم است . مشاور دست راست که متوجه گاف قضیه شده به مشاور دست چپ انتقاد میکند و سعی میکند قضیه را ماستمالی کند . اما کاسه شکسته و ماست ریخته است .

فرد اخیر موقع شروع صحبت میگوید ، صحبتهای سارا را نشنیده می گیرم (به عنوان یک امتیاز به وی جهت اصلاح و ابراز ندامت) اما واقعیت این بود که پنجاه ، شصت نفری که در آن جلسه حضور داشتند هم حرفهای سارا را شنیده و هم عکس العمل حضرات را دیده بودند . از این رو چه در موقع صحبتهای سارا و چه بعد از جلسه با مراجعه ، دیده بوسی ، و یا تلفن زدن ، حرفهای او را تأیید کرده ، به وی " خسته نباشی " گفتند .

از دیگر طنزهای دردناک اینکه پیش از بهم ریختن روضه ، حسین مهدوی گفته بود در سازمان رادیکالیسم مطرح شده و انتقادات را باید صریح گفت . اما وقتی این افراد انتقاداتشان را میگویند بر سر و روی آنها ریخته و آخر الامر هم خلع درجه شده ، به افتخار " خانه نشینی " نائل میشوند . باز هم بگوئید رشد صد برابر .

میپرسم :

- کدام " روش " هاست که تکرار میشود ؟

بگذریم ، در آن جلسه که گوئی جلسه بروز ماهیت ها بود ، حسین مهدوی

حرف ها زد . وی از جمله گفت :

- ماخیلی بی غیرت بودیم که اینها راتحمل کردیم .

- اینها بریده اند، از جبهه بریده اند، از کار سیاسی ، بریده اند و آمده اند

خارج کشور .

- این آدمی که اینهمه تحمّلش کردیم چند تا از خواهران و دو تا از برادران

در باره تنظیم رابطه اش گزارش نوشته اند . (به این میگویند اخلاق شکافی

غیابی)

- همین که وضعیت آنها را اعلام کردیم از گوشه و کنار سازمان برایشان

گزارش آمد .

- سازمان برای حفظ آبروی اینها مسائلشان را نمی گوید . وگرنه ما از اینها

انبوهی گزارش ، فاکت و پرونده داریم (معنی و مفهوم راه حل مَرَضی الطرفین

هم معلوم شد)

- سازمان ارگانیزم زنده است . سلولهای تازه و نو سلولهای کهنه و مرده را

دفع میکنند . امیدواریم که اینها سرنوشتشان با رژیم خمینی گره نخورد .

بدین ترتیب در فاصله پنج روز جدائی من از سازمان (از سه شبه تا

شبهه) یکدفعه ، خائن ، بریده ، بدسابقه ، پرونده دار و..... میشوم .

جدول این نوع صفت های ارزان باز است و جای نقاط خالی را از جانب من

وکالت دارید هرچه که خواستید بگذارید .

بلافاصله در آن جلسه و نیز بعداً ، پرونده سازی و " اخلاق شکافی " هم که

بنا به اعتراف حسین مهدوی از قبل شروع شده بود شدت میگیرد . بطوریکه در

سطح وسیعی از افرادی که من را می شناختند میخواهند که علیه من گزارش

بنویسند . با اجازه اولیّه چه کسی ، شاید تو بهتر بدانی . تقدّم مراجعات به

افراد و بی در و پیکری قضیه بحدی است که چندین مورد از دستشان در رفته و

بگوش من هم رسیده . مبارک باشد .

من البته با هرگونه "شکافتن" و "موشکافی" بخصوص وقتی که به آن

بالائی ها و امور اساسی مربوط میشود مخالف نبوده و نیستم . اصلاً یکی

از دلالت عمده قُلوس (وصله ناجور) بودن من همینگونه فضولی ها و موشکافی های زیادی بوده است . اخلاق شکافی هم در جای مناسب خود شاید بد نباشد . اما وقتی که این شیوه در راس و سرلوحه و باصطلاح در دستور کار قرار گرفت ، مُقدمتا باید پرسید و جستجو کرد که در این میان چه چیزهای ضرور و مُبرم ، کدام مسائل و موضوعات بنیادی و کدام روش هاو ... ناشکافته و موشکافی نشده فراموش شده است .

اینرا کسی میگوید و ادعا میکند که در گذشته ای نه چندان دور تا اعماق ذهن و ضمیر و زوایای فراموش شده ای را که خود و حتی خدا هم فراموش کرده بود تحت تاثیر ماجرای موسوم به انقلاب ایدئولوژیک برای شما بازگونی و بیان کرده و آماده است تا عنداللزوم در پیشگاه مردم ایران یعنی همانها که هیچگاه برای انسان " پرونده " نمی سازند برای چندمین بار و با صدای بلنداعلام کند .
اما داستان چیز دیگری است .

دوست و برادری قدیمی که خیلی دوستش دارم و اکنون تنها برایش افسوس میخورم (م - خ) (۱۷۱) اخیراً ضمن دیداری بمن گفت :

" مانسل قدیمی و سابقه دار سازمان به نسبت افرادی که تازه وارد روابط شده اند باید تضّاد های زیادتری را حل کنیم . آخرین آنها تضّاد احساس مسئولیت و احساس رسالت داشتن است . به ما چه مربوط است ، سازمان را مسعود ساخته و خود او آنرا به اینجا رسانده ، سازمان مال اوست و بعد از این هم هدایتش میکند و ... "

به وی گفتم : " اگر از انسان احساس مسئولیت و احساس رسالت داشتن را برداری چه میماند ؟ مگر نه اینست که انسان را موجودی " آگاه و آزاد " تعریف میکردیم ؟ مگر آگاهی را جهت اعمال اراده آزاد انسانی نمی خواستیم ؟ اگر

(۱۷) : مهدی خدائی صفت از اعضای قدیمی سازمان که در آنموقع از رده دفتر سیاسی به رده K (کاندید

عضو) تنزل کرده بود . وی هنوز هم در روابط سازمان و شورای گزارشی آن است ، اما مانند بسیاری از افراد قدیمی سازمان ، تا مغز استخوان مسئله دار است .

احساس مسئولیت را از انسان بگیریم ، آیا جز با " گله های انسانی " روبرو میشویم ؟ مگر باید گوسفند بود ؟ "

و او با توجیحات خاص خود متاسفانه گفت : آری

او که خود از فرو فتاده شدگان است اینگونه جهالت مصلحتی خود را توجیه میکرد . اما من نمیگویم ، نه ، صدبار نه ، هزار بار نه ، من می اندیشم ، من فکر می کنم ، من ستوال می کنم ، من خطا می کنم ، من نه می گویم ، پس هستم . من رُبوت انسانی نیستم . من کارمند ، حتی از نوع ایدئولوژیک آن نیستم .

- خودت نوشته ای : « ویژگی انسان در آزادی و کسب " امکان " برای

عملکرد های مختلف است »

آیا مطلب بالا شامل مرور زمان شده است ؟

آیا باز هم مانند گذشته باید مسائل بنیادی سیاسی ، نظامی ، ایدئولوژیک و استراتژیک را تا حد مسائل مُبتذل و یا خصلتی تنزل داد و بجای پاسخ به آنها اخلاق شکافی را به سبک کار تبدیل کرد؟ سبک کاری که بالاجبار و خواه ناخواه در بهترین حالت به اخلاق گزافی و فرمالیزم خرده بورژوازی و در موارد متعدد به لومپنیسم تشکیلاتی راه میببرد . آنچنان که محمد علی جابرزاده انصاری عضو هیئت اجرائی سازمان ، مسئول ستاد تبلیغات (مرکب از رادیو ، نشریه و تلویزیون) و مهتر از هفت یار غار تو و عضو " شورای رهبری آینده سازمان " بتواند به برادری بگوید : " مسئول باید از . . . زن آدم هم خیر داشته باشد . " و یا به برادر دیگری بگوید : " دوران . . . کشی به پایان رسیده است . " و از این دست کلمات قصار . (۱۸)

حقیقتا اگر قرار باشد اخلاق شکافی شود نباید قبل از همه از جابرزاده و

امثال او شروع شود ؟

(۱۸) : جابر زاده اصل این کلمات را طی برخوردی از جمله به اسماعیل وفا یغمائی شاعر سازمان که آنوقع رده مرکزیت داشت بیان کرد . من در متنی که به زنجوی نوشتم نقطه چین گذاشته ام .

بگذریم که این موضوعی است که تو هم از آن با خبری و ضمن انتقاد بسیار ملایم به جابربزاده ، به آن برادر گفتی جابربزاده در انقلاب ایدئولوژیک بهترین موضع را داشته .

حقیقتاً برای دستگاه ، سازمان ، و حکومتی که بتواند چنان اندیشه ای را نه به لحاظ اخلاق شناسی فرد گرایانه که به لحاظ اجتماعی یعنی متمدن و سبک حکومت درحال و آینده مطرح و مهتمتر آنکه آنرا نشان « سرفرازی » ، قاطعیت ، رادیکالیسم و " وحدت ایدئولوژیک " افراد با خود بداند چه نامی شایسته است؟ ... جای این نقاط را خودت باید پر کنی .

* * *

اشاره ای هم به اخلاق شکافی خودم کرده و این قسمت را پایان برم .
برای این منظور بخواهیم داستانی نقل کنم :

میگویند بعد از انقلاب بهمن و روی کار آمدن رژیم خمینی و تاسیس دوازه مبارزه با منکرات ، یکروز یکی از این کمیته ها ، یکی از بازیگران معروف فیلمهای فارسی را به کمیته احضار میکند . نامبرده که در فیلمها صحنه هائی از مشروب خواری، چاقوکشی ، و اعمال منکراتی داشته پیش خود حساب میکند که حکومت اسلامی شده و من را بااحتمال زیاد بخاطر آن کارها احضار کرده اند بنابراین اگر از من پرسیدند این چه نقش هائی بوده که بازی کرده ام ، میگویم اگر آن نقش ها را بازی کرده ، مشروب خورده و اعمال منکراتی مرتکب شده ام در عوض نقش امیرکبیر را هم در سریال سلطان صاحبقران بازی کرده ام .
هنرپیشه بیچاره با این ذهتیت به کمیته انقلاب اسلامی داتره مبارزه بامنکرات

ادامه پاورقی از صفحه قبل) جابربزاده البته از این کلمات قصار ایدئولوژیک بسیار داشته و دارد . او فردی است بسیار ناتوان (اعم از اجرائی و تئوریک) که سعی کرده و میکند ناتوانی خود را در پس وفاداری فالانژ گونه و حزب اللهی به رجوی جبران کند . فحاشی ایدئولوژیک در حد سبیر لُپنی و سرکوب افراد سازمان از خصیصه های بارز وی است . او حتی نسبت به کودکان سازمان نیز بی عاطفگی بسیار ویژه ای داشت .

که آخوندی رئیس آن بوده می‌رود . سلام کرده و می‌نشیند . آخوند مزبور تا
هنریشه بیچاره را می‌بیند او را مخاطب قرار داده و با لحنی عصبانی می‌پرسد:
— مَرَدَک ، خجالت نکشیدی نقش امیر کبیر را بازی کردی ؟
هنریشه فلک زده که " دستگاه " را طور دیگری می‌پنداشته ، ضمناً جواب
دیگری هم نداشته بی اختیار می‌گوید :
— حاج آقا اگر نقش امیرکبیر را بازی کرده ام بجایش مشروب خواری ،
چاقوکشی ، و اعمال منکراتی هم داشته ام .

داستان اینست .

در این میان شاید گناه بزرگ و اصلی من این بوده که هیجده نوزده سال از
سالهای عمر را نه در صحنه فیلمهای فارسی که خوشبختانه در زندان و شکنجه
گاه و در میدانهای نبرد و مبارزه علیه رژیم های شاه و خمینی گذرانده ام .
راستی هم نکند در دستگاه ارزش گذاری کنونی سازمان ، آنچه که من طی
این سالها با افتخار انجام داده ام " جرم " محسوب میشود و مثلاً استانداری
حسین مهدوی در رژیم خمینی یگفته خودش " سابقه و تجربه مفید " جهت
تماس و برخورد با افراد شورائی و شرکت در جلسات شورا !!
بهر حال تا آنجا که به من مربوط میشود و از دستم بر میآید و اگر این
کار گِرمی از مشکلات و بن بست های کنونی می‌گشاید حاضرم برای هر جرم
مرتکب شده و مرتکب نشده ، همچنین برای هر سال ، هر ماه ، هر روز و هر
ساعتی هم که در مبارزه شرکت کرده ام بر تخت شلاق بخوابم و تعزیر شوم .
البته در آن هنگام این شعر خواجه شهرمان را زیر لب خواهم داشت که :

حالی درون پرده بسی " قصه " می‌رود

تا آن زمان که پرده بر افتد چه ها کنند

در پایان این اخلاق شکافی خصلتی و شیوه هائی که در ماجرای باصطلاح
انقلاب ایدئولوژیک بکار گرفته شد، مایلم قسمتهائی از کتابی را که خود تو
نوشته ای ولی به علت تفاوت های امروز و دیروز دوست ندارم نامش را بیاورم ،

بعنوان خاطرات مشترک آن سالها برایت نقل کنم :

" خردکردن شخصیت و اعتماد به نفس افراد بمنظور هر چه بیشتر منفعل کردن و تغییر پذیرکردن آنها ، حملات شدید و موهن ، بر سر نقائص خصلتی (داشته و نداشته) به افراد ، آنهم تحت مارکها و برجسبهای دهن پرکن از موضع تشکیلات ، قدرت مقاومت و برخورد فعال با مسائل از جمله مسائل ایدئولوژی را از هرکس سلب میکرد و نهایتاً او را بصورت آلت بلا اراده ای در چنگال پرچمداران و سردمداران جریان اپورتونیستی میگذارد ... ناگفته نماند که در مواردی فرد مبتدی ناآگاه ، واقعاً دارای آن چنان خصلتی که مسئول اپورتونیست مدعی بود نبود و یا لاقلاً به آن شدتی که موردحمله قرارمیگرفت مجرم نبود ، ولی از آنجا که " جمع " این مطلب را میگفت او خواه ناخواه در رابطه با پذیرش صادقانه از مسئول و سازمان که در اُتورسته آن جای چون و چرا نبود بخودش شک میکرد . گاهی هم افرادی برای حفظ مواضعشان ناصادقانه انتقاد خصلتی را قبول میکردند ... نتایج اینگونه انتقاد پذیری به انحطاط شخص منجر میشد " پایان نقل قول از کتاب مزبور .

وجهی از ماجرای موسوم به انقلاب ایدئولوژیک

در اینجا بد نیست به وجهی از ماجرای موسوم به انقلاب ایدئولوژیک که حقیقتاً در باره آن باید کتابها نوشت اشاره ای بکنم :

من نمیگویم انسان مبارز کسی است که اشتباه نمیکند ، من همچنین نمیگویم انسان مبارز حتماً باید خطا و اشتباه کند. بلکه میگویم ، انسان مبارز اگر خطا و اشتباه کرد (از هر نوع) باید شهامت ابراز و نقادی اصولی خطای خود را داشته باشد . البته نه مانند اعترافات روزهای "یکشنبه" در کلیساها نظیر آنکه ؛ فرزندم بگو تا راحت شوی ، عیسی مسیح گناهان تو را بر دوش خواهد گرفت ، و یا " گناهانتان را برای ما (من و مریم) بگذارید و از

این مکان پاک و مُظَهَر بیرون روید و زندگی نوین آغاز کنید "

راستی چه شد و چه ضرورتی وجود داشت (و یا دارد) که هر روز ما "یکشنبه" شد ؟ تمام روزها به " یکشنبه " های اعتراف به گناه تبدیل شدند و در هر "یکشنبه" ، مسخ شده ، هزار بار خود را در درون خود منفور اعلام کردیم . به پای بوسی تو آمدم (پای بوسی واقعی) و تو بزرگوارانه پا را عقب کشیدی و ما همچون گوسفندان مومن خدا اصرار میوزیدیم تا بالاخره موفق شویم چه حکمت و ضرورتی در اینگونه خورد و له شدن ها و بر خاک افتادن ها بود ؟ پیشانی ما را که نه شلاقهای شاه و نه تعزیر و دجالگری خمینی بر خاک نسائیده بود تو بر خاک سائیدی . تو غرور انقلابی ما را باعتبار اعتماد مطلق و بیدریغی که نثارت کردیم پایمال نمودی .

اگر نمی خواستی بر ما آن برود که رفت چرا یکبار نگفتی ، پابوسی ها را قطع کنید ؟ آیا اگر در آن نشست های کذابی یکبار، آری فقط و فقط یکبار، قاطعانه و جدی و از صمیم قلب میگفتی پای بوسی را قطع کنید، دیگر لازم بود در یک مورد با دوستان نفر و هر نفر دقایقی چند کُشتی بگیریم که آنها بخواهند پایت را ببوسند و تو ظاهراً نگذاری و آخرالامر هم آنها موفق و مفتخر شوند!

قلبها را شکافتید تا ظاهراً آلودگیها را در آورید . اما قلبها را در آورید و در بهترین حالت قیچی ها را در قلبها جا گذاشتید، آنچنان که امروز پس از گذشت سه سال و نیم از آن ماجرا ، ماجراتی که قرار بود " وحدت آنچنانی " و " رشد صد برابر " را نصیب سازمان سازد و بعد از بالا و پائین بردن های بسیار، بعد از صرف دهها هزار ساعت (و این اغراق نیست) بعد از عبور از فازهای اول و دوم باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک که هر کدام هم سو تیترا های خود را داشت ، هنوز بحث روز" تسلیم و رضای انقلابی و توحیدی" است

می بینی !

قلبها التیام نیافته اند و هنوز باید به " تسلیم و رضا " دعوت شویم . قرار بود از همه چیز " تخلیه " شویم و از عناصر" جدید و نو " پرشویم . آیا عناصر جدید همان کلمات قصار جابربزاده انصاری است ؟

چه نیازی به یکشنبه های اعتراف بگناه داشتید؟ یکشنبه هائی که نه در اطاقک های کوچک کلیسا و در پشت پرده که در حضور جمع ، در مقابل دوربین ویدئو و یا بر روی کاغذها گذشت . تا " پرونده " ها قطور و قطور تر شود و تا امروز نفر هیئت اجرائی تو ، حسین مهدوی ، بتواند بگمان خود بگوید، از آنها پرونده داریم و تا زمانی هم کس دیگری در باره او بگوید و همینطور ... و البته در این میان بگفته مهدی تنها تو بودی که انقلاب نکردی .

گر چه فکر میکنم تمام آنچه که از خواهران و برادران من گرفته شد نه تنها اسناد سرافکنندگی نیست که اسناد و مدارک شرافت و پاکبختگی ، اسناد و مدارک صداقت عمیقاً انقلابی ، اسناد و مدارک اعتماد تا بُن استخوان بود که متاسفانه با آن همان شد که میشود .

راستی در میان آن همه هیاهوی بسیار؛ نقّادی و موشکافی کدام امور اساسی و ضروری ، کدام وظیفه مُبرم روز فراموش شد و آگاهانه به بوته فراموشی سپرده شد ؟

آنهمه مراحل پشت سر هم استراتژی ، آنهمه وعده و وعیدها ، آنهمه پیش بینی های مُحقق نشده ، آنهمه بحث های طولانی چندشبانه روزی ، خلق جدید! ، فرماندهی از راه دور آنهم از طریق تلفن ، ادعای در هم شکستن حرکت میکرو متریک ، ترکیب عنصر اجتماعی و نظامی ، واحدها و تیپ های رزمی پارتیزانی ، اصل طلائی حداکثر تهاجم ، هفته های گوناگون باصطلاح عملیاتی که قرار بود به قیام خلق منجرشود، تراکتهای چند میلیونی !! ظاهراًپخش شده در داخل !!!
صدها هواپیما و تانک فرضی ظاهراً از کار انداخته شده دشمن ، نابودی سرانگشتان اختناق آفرین رژیم ، خط پاسدار زنی و رسیدن به ضریب هفت روی هفت مستمر (هفت پاسدار طی یک هفته) و پس از آن قیام خلق ، ادعای رشد ۳۰۰ درصد، همزمان ضربات مستمر بر تیم های اعزامی به داخل ، باز هم فرستادن ، باز هم ضربه خوردن ، باز هم فرستادن ، به بن بست رسیدن خط اعزام و عزیمت از کردستان ، پاکستان و ماجراهای آن ، شرط ۲۰۰ هزار تومان

برای هرکس که میخواهد به مایپوند ، کاهش آن به ۱۰۰ هزار تومان ، ۵۰ هزار تومان ، و... اعتراض دسته جمعی تعدادی از مسئولین آنجا (پاکستان) و تنزل رده شماری از آنها ، بدون هیچ توضیح جدی تبدیل خط استراتژیک عملیات در شهر جهت سرنگونی رژیم در مراکز قدرتش به تقدم تاکتیکی عملیات در منطقه و بعد هم بطور خزنده تقدم استراتژیک چنین عملیاتی و بعد هم عقب نشینی از منطقه (منطقه واقعی ، یعنی کردستان ایران) به پشت مرزها و در خاک همسایه (عراق) و عملیات مشترک مرزی (با عراق) و اخیراً هم با یک ویراژ استراتژیک روی هم افتادن جنگ و سرکوب جهت توجیه استراتژی جدید و بدین ترتیب کنار گذاشتن رسمی خط پاسدار زنی (به عنوان عوامل اختناق و سرکوب و قفل کننده محیط) (۱۹)..... و دهها مورد دیگر از این گونه مسائل ضرور که موشکافی ناشیده آمدند و رفتند و گونی وظیفه ما در هر مرحله تنها هورا کشیدن و یافتن - یافتن گفتن بود تا مرحله ای دیگر و باز هم تکرار همان یافتن - یافتن ها تا امروز و تاکی ؟

حقیقتاً اگر همانگونه زمینی باقی میماندی و قابل خطا، و کار به اینجا نمی کشید که تنها به خدا حساب پس بدهی و اگر امکان انتقاد پائین از بالا به طور جدی وجود میداشت و اگر انتقاد از فرد به انتقاد از سبک کار ارتقاء می یافت، اگر مکانیسم رهبری جمعی (واقعاً جمعی و دمکراتیک) بجای ولایت و امامت کنونی تو حاکم میشد، اگر افراد هنگام انتقاد مصونیت تشکیلاتی داشتند و میتوانستند نظریهای خود را بدهند، و اگر امکان شکوفائی صدگل فراهم بود (آخر با یک گل که گلستان درست نمیشود) و اگرهای دیگر از این قبیل... آیا کار بجائی میرسید که مهدی ابریشمچی فعالیتهایی که تیر از آنها را شمردم "چندین سال پوشال کاری " بنامد؟ چگونه و با چه مکانیسمی میتوان مطمئن بود

(۱۹) : توضیح یکایک این موارد از استراتژی کاملاً شکست خورده سازمان در این مجلد از خاطرات میسر نیست . در پنجین دفتر از این مجموعه بنام « چهار اشتباه استراتژیک و مهلک مسعود رجوی » این موضوعات به تفصیل بیان شده است .

که چندین سال دیگر هم " پوشال کاری" از نوع دیگر انجام نخواهیم داد ؟
آیا در این صورت علی زerkش و افرادی مانند او در صورت فقدان صلاحیت
طی یک روند طبیعی برکنار نمی شدند ؟ چرا " همیشه " سِر انتقادات وارد بر
بالائی ها تنها وقتی که سقوط میکنند باز میشود و تا قبل از آن کسی
جرأت ندارد به ساختشان نزدیک شود ؟ و چرا تنها وقتی که " تنظیم رابطه با
بالا " بهم میخورد ، افراد سقوط میکنند؛ هر چندپیش از آن پدر پائین را در
آورده باشند؟

نمونه : ماجرای حسن - م (۲۰) مسئول سابق رادیو و بعد هم تلویزیون و
مسئول سابق خود من و شماری دیگر، که تا وقتی بر مسند قدرت (مسئولیت)
بود هیچکدام از ما نمی توانستیم بدیهی ترین انتقادات را به وی گوشزدکنیم ،
اما همین که رابطه اش با بالا و با هم ردیف هایش بهم خورد و سقوط کرد
بخشی از انتقاد از خودهایش را به من دادند تا بخوانم . در حالیکه حسن (که
من او را هم اکنون نیز دوست دارم) نه آن بود و نه این .

در اینجا بی مناسبت نمی بینم قسمتهائی از جزوه آموزشی را که خود تو در
بهار ۵۶ و بعد از ضربه اپورتونیستها در زندان اوین تدوین نمودی و بعد از انقلاب
بهمن منتشر شد برایت بنویسم . در این جزوه که مقدمه آنرا حسن - م (۲۰)
(مسئول آن موقع بخش آموزش) نوشته ، ذیل عنوان " رهبری جمعی " از جمله
میخوانیم :

« پیچیدگی مسائل اجتماعی و تضادهای عمیق آن ، و بالاخص کیفیت متفاوت
سازمان انقلابی با جامعه (پیچیدگی مسائل و تضادها) ایجاب میکند که
رهبری جمعی صورت بگیرد . بخصوص وقتی که این سازمان هدفش ایجاد
تغییرات انقلابی بوده ، و بخواهد بطور اساسی و بنیادی و در پرتو حرکت
سازمانی نهادهای جامعه را دگرگون کند ، در چنین صورتی دیگر یک فرد

(۲۰) : حسن مهرابی ، از کادر های تئوریک و قلبی سازمان ، مسئول بخش آموزش در ابتدای انقلاب
، مدتی مسئول رادیو مجاهد در کردستان ، عضو سابق دفتر سیاسی و جدا شده کنونی از سازمان .

بهبود از عهده حل آنها برنخواهد آمد.

از طرف دیگر برای اینکه نقاط ضعف یک فرد نتواند بطور تعیین کننده روی تشکیلات اثر بگذارد (بخصوص افرادی که در موضع رهبری قرار دارند) رهبر جمعی الزام آور میشود. چون در چنین صورتی افراد نقاط ضعف یکدیگر را انقاط قوتشان خنثی کرده و لذا چنین خطری از بین میرود ... بدین ترتیب شیوه فوق (یعنی رهبری جمعی در مقابل رهبری فردی) مناسبترین شیوه ممکن برای جلوگیری از انحراف از اصول ، در دنیای نسبی هاست . «

جای سؤال نیست ، زیرا که أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ است . این اصول راکه تو زمانی نه چندان دور مناسبترین شیوه ممکن برای جلوگیری از انحراف از اصول در دنیای نسبی ها میدانستی ، اکنون نادیده گرفته و زیر پا گذاشته ای . اسامی خود باندازه کافی گویا هستند: " رهبری " ، و بعد هم " هیئت اجرائی " یعنی حداکثر مامورین « اجرای فرامین » . پائین تر از آنها هم که بیشتر تعارف است و برای مصرف خارجی . اَمَّا مِنْ ، باز آنقدر لجاج هستم که قسمت دیگری از همان جزوه را برایت بنویسم :

« ... در سیستمهای غیرانقلابی (ارتجاعی) رهبری معمولاً بصورت فردی (حکومت‌های دیکتاتوری سیستم فرماندهی در درون ارتش های ارتجاعی) و یا فرمایشی بوده و هیچ پیوند منطقی بین موضع فرد با صلاحیت هایش وجود ندارد. در صورتیکه در یک تشکیلات انقلابی ، ذیصلاح ترین عناصر، در مجموع نقش حساس رهبری را عهده دار میشوند

لذا بر مبنای این اصل ، مناسباتی بوجود میآید که دیگر اطاعت تشکیلاتی اجباری یا کورکورانه نبوده بلکه از درک عمیق روابط ناشی شده و در جوهر خود آگاهانه است . بنابراین در چنین سیستمی کادریهای بالا شرکت تکامل کادریهای پائین و کادریهای پائین شرط تکامل کادریهای بالا هستند

اُرگان تصمیم گیرنده ، خود نیز در ارتباط تنگاتنگ با دیگر عناصر تشکیلات بوده بهیچ وجه فعال مایشاء نیست . «

و بالاخره در جای دیگری از همان جزوه نوشته ای :

«داشتن یک مرکزیت بالنسبه صالح ، همراه با اعمال دمکراسی (که میتواند در صورت بروز انحراف زنگها را بصدادرآورد) حداقل میتواند احتمال انحراف را ... از بین برده و خاطر ها را از این جهت آسوده نماید . » پایان نقل قولها.

از بهار ۵۶ که این مطالب را نوشتی تا بهار ۶۴ بلحاظ فاصله زمانی هشت سال بیشتر نیست . اما برای تو فاصله از " زمین " تا " آسمان " است . قبول نداری؟ به این سخنان مهدی (ابریشمچی) که بدون اجازه تو آب هم نمی خورد گوش کن ! او میگوید: « رهبری مُطلقاً هیچ تَعَيُّنی به سمت پائین را نمیتواند پذیرد ... یک درجه پائین آمدن و کوتاه آمدن از این ، فُرمالیزم است . » جمله را تجزیه کنیم :

- ۱ - رهبری که مشخص است ، تو هستی .
 - ۲ - مُطلقاً هم همینطور . مُطلقاً یعنی مُطلقاً . مثل این جمله که " خدا را مُطلقاً نمیتوان دید . "
 - ۳ - " تَعَيُّن " هم یعنی وابسته بودن ، منوط بودن .
 - ۴ - " پائین " بیچاره هم که سالها و قرن هاست تکلیفش مشخص است و احتیاجی به معرفی ندارد .
 - ۵ - مُطلقاً هیچ تَعَيُّنی به سمت پائین را نپذیرفتن هم که چیز جدیدی نیست . مردان بزرگ ! همیشه اینگونه بوده اند .
 - ۶ - الباقی میماند یک انتقاد! کوچک به تو که آنها از " ذات " کیفاً متفاوت و برتر تو ناشی میشود . " نتوانستن " را میگویم.
 - ۷ - فُرمالیزم هم یعنی آسمان و ریسمان را برای هدف مورد نظر بهم نیاختن و لوٹ نکردن مضمون و محتوای کلمات .
- اما ترکیب جمله :

چرا تعارف کنیم ؟ رُک و صریح خدا و حداقل امام زمان شده ای . البته باحفظ همان انتقاد! کوچک " نتوانستن " . پس حالا که مُطلقاً هیچ تَعَيُّنی نسبت به پائین را نمیتوانی بپذیری بهتر نیست به کمک آن بالاتی ها و با تَعَيُّن نسبت به آنها کلک خمینی را گنده هم خود را ، هم ما را و هم مردم ایران را

خوشحال کنید؟

مسعود !

برای نوشتن آنچه که اکنون میخوانی حدود نیمساعت این دست و آن دست کردم . الان هم راحت و آرام نمی نویسم . میدانم خیلی هم ناراحت خواهی شد . شاید بیش از بقیه مطالب این نوشته . خودم هم بیشتر از تو . اما فکر میکنم اگر ننویسم فردا خیلی ها بیشتر از من ناراحت خواهند شد .

پس گوش کن !

یادت میآید . یکبار برایت تعریف میکردم که تقی شهرام (۲۱) همه بچه ها را به انتقاد از خود واداشته بود و خودش هیچ انتقاد از خودی نکرده بود . یکروز مجید (شریف واقفی) این موضوع را با وی به طور جدی مطرح کرد و گفت : چطور میشود که تو همه را به انتقاد از خود واداشته ای ، اما هرگز هیچ انتقاد جدی بخود نداری . برایت گفته ام که شهرام چه گفت و اکنون تکرار میکنم . او (تقی شهرام) پس از کمی تأمل و در خود فرودفتن ، به شیوه همه مردان بزرگ ! گفت : " انتقاد وارد بر من پیچیدگی جهان مادی و سادگی ذهن من است ."

حال آیا این جمله مهدی و اینکه " تو مُطلقاً نمیتوانی هیچگونه تعیینی به سمت پائین را بپذیری " در همان دستگاه نیست ؟ آسمانی و خدائی و آبرمرد شدن که شاخ و دم ندارد .

آیا پائین بیچاره خلق قهرمان را هم شامل میشود ؟ چرا نه ؟ " انقلاب " که با سقوط رژیم خمینی تمام نمیشود . آن زمان هم ضرورت هائی وجود دارد و باز در آنصورت ...

میدانم از آنچه که نوشته ام و بخصوص مقایسه شدیداً ناراحت هستی . اگر این طور باشد و بجای افسوس خوردن بر من ، بفکر خود و مردم ایران

(۲۱): پرچمدار جریان مارکسیست - استالینیست درون سازمان مجاهدین و مسئول اصلی و تصمیم گیرنده

کشتار های درون سازمانی در سال ۱۳۵۴ .

که بسیار بسیار بیشتر از تو و صدها مثل تو و هزاران مثل خودم دوستشان دارم ، باشی ، من اندکی به هدفم نزدیک شده ام .
شاید طی این سالها هیچیک از بچه های سازمان (با رژیم و اعداد کاری ندارم) اینگونه با تو صحبت نکرده باشند . اما با اینهمه باز هم جا دارد که از تو سوال کنم :

مسعود!

اکنون آن زنگها که در سال ۵۶ در باره شان نوشتی برای که به صدا درمی آیند؟ و آیا اصلاً زنگی باقیمانده است ؟

در زمینه سیاست های تبلیغاتی

در زمینه سیاستهای تبلیغاتی سازمان که من بعد از پیروزی انقلاب بهمن در نشریه و بعد هم بلافاصله در صدای مجاهد از کارگزاران آن بودم و همینطور آن بخش از اینگونه مسائل که به استراتژی کلی سازمان راه میبرد ، گفتنی زیاد است . ولی فکر میکنم ، جای بحث تمامی آنها در این نوشته نباشد، بنابراین تنها بذکر چند مورد اکتفا میکنم :

خوبست ابتدا مطلبی را که در سال ۵۵ در زندان اوین برایم نقل کردی بیآورم ، گرچه میدانم اصلاً آدم فراموشکاری نیستی .

تو یکروز در جریان بحثی آموزشی در باره تبلیغات این مثال را برای من زدی که هوشی مینه دستور داده بود هنگام ذکر آمار هواپیماهای ساقط شده امریکا ، تنها آن تعدادی را آمار دهند که عنداللزوم بتوانند لاشه آنها را نشان دهند . یعنی آن هواپیماهایی که در سرزمین های تحت اشغال امریکا و یا در دریا می افتند را به آمار خود نیافزایند . تو سپس گفتی ؛ چنین اصولی گری در امر تبلیغات باعث شده بود که همه و حتی سربازان و افسران امریکائی اخبار رادیو ویت کنگ را به عنوان موثق ترین اخبار می دانستند . حال آیا چنین

وضعیتی در مورد صدا و نشریه سازمان وجود دارد ؟ انسان باید خیلی خوش باور و خام خیال و مهمتر از آن چشم و گوش بسته باشد تا بگوید؛ آری .

حال آیا من که به عنوان گفتار نویس و خبرنگار و موارد متعددی به عنوان گزارشگر و خبرنگار صدای مجاهد شاهد دستکاری آمار و ارقام و افزایش گاه صد در صد آنها ، آنهم از بالا و از طریق دفتر تو بودم ، من که شاهد بودم چگونه آمار تظاهرات خارج کشور، آماتراکت های باصطلاح میلیونی پخش شده در داخل، آمار شرکت کنندگان در مراسم رژه (نام این مراسم بعداً از طریق دفتر تو به « مانور قوای نظامی مجاهد خلق » تبدیل شد . در حالیکه نه مانور بود و نه افراد شرکت کننده تماماً قوای نظامی . زیرا بسیاری را با اتوبوس و از بخش های مختلف در بغداد و گرکوک جمع کرده بودند .) ، آمار و ابعاد یک حرکت اجتماعی دز داخل کشور (منجمله تظاهرات امجدیه ، ماجرای استادبوم صد هزار نفری ، اجتماع رانندگان وانت بارها در مشهد و تهران ، تظاهرات در همدان؟! و ...)

اولاً : چند برابر میشد (آیکاش این چنین می بود و این چنین بشود)
ثانیاً : شعارهایش به دروغ مطابق دلخواه ما تنظیم میشد و گاه برای آنها شعار وضع میکردیم . (نمونه همدان)

آیا من که مستمراً با دستورات تشکیلاتی دایر برآوردن نام تو در هر گفتار و خبر و یا نقل قول از تو مواجه بودم و در همان حال میخواندم که « دیکتاتوری رژیم است که در آن مردم بجای فکرکردن نقل قول میکنند و همه هم از یک کتاب » آیا من که آن سخنان سال ۵۵ تو را هنوز به خوبی بیاد دارم و معتقد بوده و هستم که در مورد پخش اخبار علیه دشمن ضدبشری هم باید منتهای وسواس و دقت را بکاربریم و از قضا این را در راستای انقلابیگری و مبارزه با همان رژیم میدانم .

آیا میتوانستم در نشستهای روزانه و هفتگی رادیو چشم بر هم گذاشته و انشاءالله بُز است بگویم ؟ نه . من نمی توانستم و نکردم و برمن همان رفت که رفت . دک کردن از صدای مجاهد و باصطلاح قُلوس زدائی . ولی آیا تنها قُلوس

سازمان در حال حاضر من هستم ؟ نمی خواهم اسم افراد را بیاورم . در لحظه مشخص هر کس باید به مسئولیت‌هایش عمل کند . اما تو که لیست فرو فتاده شدگان ، لیست H شده ها ، لیست بی رده ها ، لیست کسانی که میخواستند از سازمان بروند و با تمهیداتی فعلاً در روابط مانده اند ، لیست کسانی که به آنها ابلاغ " عضویت " شد و نپذیرفتند و بالاخره لیست کسانی که از سازمان رفتند را باید داشته باشی . اگر فرصت خلوت کردن با خود داشتی به آنها فکر کن ، همه آنها مثل من آدمهای بدی نیستند .

از تبلیغات و صدای مجاهد گفتم . خویست به اعتبار چند سال کار مستمر در نشریه مجاهد (از شماره ۴ تا آخرین شماره در رژیم خمینی) به نشریه کنونی سازمان هم که اکنون بیشتر " رجوی نامه " شده است اشاره کنم .

ازعکسهای رنگی و همینطور سیاه و سفید ، تمام قد یا نیم تنه ، نیمرخ و یا از رویروی تو که در مراسم مختلف ، با لباسهای مختلف ، متناسب با شرائط مختلف ، در اندازه های مختلف ، که گاه در صفحات مختلف و شماره های مختلف ، با "هزینه" (*) ، و "کار" زیاد چاپ میشوند میگذرم و تنها به مصداق مشت نمونه خروار یادآور میشوم که از ۶۷ عدد عکس چاپ شده در نشریه شماره ۱۳۳ سازمان مورخ ۲۶ فروردین ۶۷ ، ۴۱ عدد عکس های مختلف تو و مریم و یا کسانی که در حال ستایش شما هستند میباشد .

۳۹ عدد از مجموع این ۴۱ عددعکس رنگی هستند ، یعنی تمام عکسهای رنگی این شماره . ۴۱ عکس مزبور ۱۰ صفحه کامل از مجموعه ۵۶ صفحه ای نشریه را به خوداختصاص داده است . باقی عکسهای نشریه منجمله عکسهای شهدا مجموعاً چهار و نیم صفحه را پوشانده اند .

تیترهای اصلی و رنگی هم که مشخص است و جای خوددارد:

(*) : مکرر گفته میشود که سازمان با مشکل مالی و کمبود نیروی انسانی مواجه است . اما بنظر میرسد ، نه برای اینگونه کارهای « ایدئولوژیک » بلکه بیشتر برای نان و آب زمینی های حقیر و خانه نشین شده .

. « حضور رهبری عقیدتی مجاهدین بر » ۲ نوبت
- « سخنرانی رهبری انقلاب نوین ایران برادر مجاهد مسعود رجوی و خواهر
مجاهد مریم رجوی » به عنوان تیتراژ اصلی و سراسری صفحه اول که در ۸ صفحه
دیگر نشریه متوالیاً و عیناً نقل شده.
- « گردهمایی شکرهمند ... با حضور فرماندهی کل ارتش آزادی بخش ملی.....
ایکاش وقت و یا امکان محاسبه و شمارش داشتیم تا با آمار و ارقام نشانت
میدادم که در هر شماره نشریه سازمان چند صد و گاه چند هزار بار نام و القاب و
چند ده بار عکسهای گوناگون تو است که تکرار میشود . اما اگر این امکان را
ندارم باز هم به مصداق مشت نمونه خروار خویست مطلبی را که در صفحه ۲
همان نشریه شماره ۱۳۳ به چاپ رسیده عیناً ضمیمه کنم :

مراسم تحویل سال نو و فرارسیدن هفتمین بهار
سرخ‌فام مقاومت سلجانه‌ای انقلابی با حضور رهبری انقلاب
نویین مردم ایران و فرماندهی کل ارتش آزادیبخش ملی،
برادر مجاهد مسعود رجوی و خواهر مجاهد مریم رجوی،
روز یکشنبه ۲۰ اسفند در یکی از قراگاههای ارتش
آزادیبخش در نوار موزی با شرکت چندین هزار تن از
رزمندگان و گروهی از مسئولین سازمان مجاهدین خلق
ایران و فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی برگزار شد.
مراسم ساعت ۱۲ ظهر با ورود برادر مجاهد مسعود
رجوی و خواهر مجاهد مریم رجوی به میدان بزرگ صبحگاه
آغاز گردید. همزمان با ورود رهبری انقلاب نویین ایران،
هزاران رزمنده‌ی ارتش آزادیبخش ملی با شور و اشتیاق
وصفاپذیری احساسات و عواطف عمیق انقلابی خود
نسبت به مسعود و مریم را با غریب‌شمارهای انقلابی و میهنی
"مرگ بر خمینی، درود بر رجوی" و "ایران، رجوی -
رجوی، ایران" ابراز نمودند. پس از آنکه کفزن‌ها، شمارها
و ابراز احساسات پرشور رزم‌آوران ارتش آزادیبخش ملی با
ایستادگی و تأکیدات مکرر مسعود و مریم آرام گرفت، سرود
ایران زمین بطور دستجمعی خوانده شد. آنگاه رهبر انقلاب
نویین ایران و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی برادر مجاهد
مسعود رجوی در آخرین ساعت سال ۱۳۶۶ و در آستانه‌ی
تحویل سال نو، سخنانی ایراد نمود. سپس به هنگام تحویل
سال، دعای مخصوصی تحویل سال بطور دستجمعی خوانده
شد و بلافاصله پس از قرائت دعای حلول سال نو، رزمندگان
ارتش آزادیبخش بار دیگر با ابراز احساسات پرشور انقلابی
و با شمار "مسعود مریم عیدتان مبارک" حلول سال نو را به
رهبری انقلاب نویین ایران تبریک گفتند.
در اولین لحظات سال جدید آیت‌الله مجید تلاوت
گردید. سپس خواهر مجاهد مریم رجوی طی سخنان کوتاهی
سال نو را به حضار تبریک گفت.
در ادامه‌ی مراسم شماری از مسئولین سازمان مجاهدین
خلق ایران و فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی به نمایندگی
از سوی اعضای ستادهای سازمان و رزمندگان ارتش
آزادیبخش، تحویل سال نو را به مسعود و مریم تبریک گفتند
و سپس ضمن پذیرایی از حاضران، به درخواست خواهر
مجاهد مریم رجوی گروه کر کودکان و نوجوانان مجاهدین
چند ترانه و سرود انقلابی را اجرا کردند که جلوه‌ی خاصی به
این مراسم پرشور و صمیمانه بخشید. جشن نوروز و حلول
سال جدید در ساعت ۳ به‌عاز ظهر، در فضایی آکنده از عزم
استوار و آهنین برای سرنگونی رژیم خمینی دژخیم و پایان
و امید به فرارسیدن عید رهایی مردم و میهن در زنجیرمان
ایران به پایان رسید.
در اینجا متن سخنان رهبری انقلاب نویین ایران برادر
مجاهد مسعود رجوی و خواهر مجاهد مریم رجوی در مراسم
تحویل سال نو را که از گفتار به نوشتار تبدیل شده است
ملاحظه می‌کنید.

۲۸۰ نشریه ۱۳۳
۱۳۳۰/۱۱/۲۶

- سطر ۲ و ۳ : رهبری انقلاب مردم ایران
- سطر ۳ : فرماندهی کل ارتش آزادی بخش ملی
- سطر ۴ : برادر مجاهد مسعود رجوی و خواهر مجاهد مریم رجوی
- سطر ۹ و ۱۰ : برادر مجاهد مسعود رجوی و خواهر مجاهد مریم رجوی
- سطر ۱۱ : همزمان با ورود رهبری انقلاب نوین ایران
- سطر ۱۳ و ۱۴ : با شور و اشتیاق وصف ناپذیری احساسات عمیق نسبت به مسعود و مریم .
- سطر ۱۵ : مرگ بر خمینی - درود بر رجوی
- سطر ۱۶ : ایران رجوی - رجوی ایران
- سطر ۱۸ و ۱۹ : ابراز احساسات پر شور رزم آوران با اصرار و تاکیدات مکرر مسعود و مریم آرام گرفت . (اگر راست میگویند اصرار و تاکیدات مکرر لازم نیست ، یکی از همان بخشنامه های نا قابل چندسطری آنها فقط برای یکبار و نه مکرر صادر فرمائید)
- سطر ۱۹ : رهبر انقلاب نوین ایران
- سطر ۲۰ : فرمانده کل ارتش آزادی بخش ملی
- سطر ۲۱ : برادر مجاهد مسعود رجوی
- سطر ۲۵ و ۲۶ : رزمندگان بار دیگر با ابراز احساسات و با شعار " مسعود، مریم عیدتان مبارک "
- سطر ۲۷ : به رهبری انقلاب نوین ایران تبریک گفتند
- سطر ۲۹ : سپس خواهر مجاهد مریم رجوی
- سطر ۳۴ : رزمندگان تحویل سال نو را به مسعود و مریم تبریک گفتند
- سطر ۳۶ : به درخواست خواهر مجاهد مریم رجوی
- سطر ۴۳ : رهبری انقلاب نوین ایران
- سطر ۴۴ : برادر مجاهد مسعود رجوی و خواهر مجاهد مریم رجوی

می بینی چه خبر است ؟ !

حتماً می بینی!

همانطور که از آن بخشنامه ها جهت ذکر نامت هم خبر داری . فقط نمیدانم چرا موقع ابراز احساسات رزمندگان و غیر رزمندگان که "حق" آنهاست تو چرا اینقدر از یکسو متواضع ! و خود کم بین ! و از سوی دیگر غیر دمکرات شده "میخواهی" ! مانع ابراز احساساتشان شوی ؟
براستی که خسته نباشی دارد .

بله ، این آئینه تمام نمای امروز سازمان مجاهدین خلق ایران است . سازمانی که رزمندگانش گلوله های خود را " بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران" در قلب و مغز دشمنان خدا و خلق می نشاندند و با " نام خدا و نام خلق " بر چوبه تیرباران و طناب دار بوسه میزدند و اطلاعیه هایش هم " بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران " شروع میشد و برای حفظ شعار و آرمش هم چه خونهای پاک که فدیہ داد . اما امروز نام های مسعود است و مریم ، مریم است و مسعود که هم جای خدا و هم جای خلق قهرمان ایران را " اشغال " کرده اند . با توجیهاتش اصلاً کار ندارم . تمام را سطر به سطر حفظ و پیش از این هزار بار برای خودم و دیگران تکرار کرده ام . اما واقعیت همین است که می بینم . چشمهای من و صدها و هزاران چشم دیگر که نه ضدانقلاب غالبند و نه ضدانقلاب مغلوب ، نه میانه بازند و نه استحاله گرا و نه متحدین عینی رژیم خمینی ؛ که درد مندند و گزیده از این روشها خطا نمی بینند .

کدام روش هاست که تکرار میشود؟ و ایکاش حداقل تکرار " واقعی " بود . خیر، بگذار اینرا هم صریحاً گفته باشم که کُل ماجرا تقلید است . اما تقلیدی نه آنگونه که کپی برابر اصل . کپی از یکسو یکصدم ، یکهزارم ، یکصد هزارم کوچکتر از موارد مشابه واقعی است یعنی مینیاتوریزه است و از سوی دیگر ادعاهائی یکصد برابر و گاه یکهزار برابر بزرگتر و دهان پرکن تر از موارد مشابه دارد . مواردی که حداقل " کاری " کرده بودند ، جانی را گرفته بودند ، انقلابی بزرگ را به تصرف در آورده بودند . و در جهان

واقع ؛ نه بصورت شعر و شعار ؛ بیشماران و میلیونی بودند و تازه با همه اینها پنجاه سال بعد کسی برگورشان هم فاتحه ای نمی خواند . بدین ترتیب در حالیکه بقول معروف هنوز قاچ زین حکومت و حاکمیت را (علیرغم تلاشهای بسیار) نگرفته و هنوز حریف را ضربه نکرده ایم ، دستهای خود را به علامت پیروزی بلند کرده ، دعاوی صد برابر هم داریم . باین میگویند کُپی بد، ناقص و دست و پا شکسته و دفورمه شده یا کاریکاتور .

تلفیق چنین مینیاتوریزم و کاریکاتوررسمی است که وضعیت کم‌دی - تراژیک

کنونی را میسازد .

آخر سفره خالی و قاب خاتم ؟!

سفره خالی و اینهمه تعارف ؟!

در پایان این قسمت از آنجا که ممکن است علت اینگونه " نگارش آسمانی " یا " ابرقدرتی " مسئله کمبود آموزش و یا بی اطلاعی از فرهنگ و ادبیات زمینی های کوچک و نا قابل باشد مناسب دیدم مطلب مزبور را به سبک زمینی ها نوشته و قابل فهم کنم . این هم نگارش زمینی :

" یکشنبه ۳۰ اسفند، مراسم تحویل سال نو، با حضور مریم و مسعود رجوی ، در یکی از قرارگاه های ارتش آزادی بخش ملی ایران برگزار شد . طی این مراسم که ۲ ساعت بطول انجامید مسعود و مریم ضمن تبریک سال نو سخنانی ایراد کردند . "

می بینی ! به همین سادگی و به همین ارزانی .

پرواز به عراق محصول یک شکست

و سواغاز شکستی دیگر

چنین بنظر میرسد که وظیفه ما ، همگی ما ، اینست که مدام برای تو هورا بکشیم و کف بزنیم . و متقابلاً وظیفه تو هم انجام اقدامات شگفت ، شگرف ، تحسین برانگیز و بطور خلاصه و فشرده و خودمانی " تاریخسازی " بوده است .

شاید باین خاطر که ما بیکار نباشیم !! واقعا شوخی نمیکنم و این نمونه ای از همان ماجرای کمدی - تراژیک است که پیش از این نام بردم . هر کار تو تاریخسازانه است . به چپ میروی تاریخ ساخته میشود . پشیمان میشوی به راست میروی باز هم تاریخسازانه است . به جلو میروی تاریخ ساخته میشود . برمیگردی همینطور . اصلاً نه به چپ ، نه به راست ، نه به جلو ، و نه به عقب برمیگردی . باز هم یا در آن حکمتی است که عقل کوچک و زمینی ما نمی فهمد و بنابراین باید سالها صبرکنیم تا شاید بفهمیم و این هم خود تاریخسازانه است و یا نه ، اصلاً همین وضعیت هم تاریخسازانه است . تکرار میکنم ، شوخی نمیکنم ، حقیقت تلخ است . آنقدر شور قضیه در آمده که بعضی اوقات میتوان مقاله و یا موضوع را نوشت و فقط زمان و مکان آنرا خالی گذاشت . کافی است طی این سالها ، نگاهی به مطالبی که در باره تو نوشته شده انداخته شود تا موضوع به وضوح و به روشنی حیرت آوری دیده شود . قصد ردّیه نویسی و ارائه فاکت در این زمینه را ندارم ، که مسئله بسا واضحت از آن است . البته اگر واقعاً فکر میکنی به مشاهده چنین فاکت هائی نیاز داری ، بگو . من حرفی ندارم .

در این جا فقط اشاره ای به " عزیمت تاریخساز دوّم " تو به " جوار خاک میهن " !! میکنم . " دوّم " به این دلیل که تاریخساز و خطیر اوّل تهران - پاریس بود . در مورد " تاریخساز " بودنش هم که گفتم حرفی ندارم ، در واقع نمی توانم داشته باشم . همه کارهای تو تاریخساز است . بگذریم که در این مورد گفتی و گفتند (راست و دروغش برعهده آنها که گفتند!) که ابتدا قرار بود به سویس بروی و بعد چون ظاهراً دولت سویس نپذیرفت به عراق رفتی . یعنی تا اینجا تاریخساز دوّم خودش دو مرحله ای میشود ، و میشود (تاریخساز دوّم - الف) : از پاریس به سویس ، و (تاریخساز دوم - ب) : باز هم از پاریس به عراق .

نکته ای که من نمیدانم اینست که از کی تاحالا " بغداد و حومه " : " جوار

خاک میهن " شده ؟ اگر واقعاً به کاری که کرده ایم معتقدیم و فکرمیکنیم تاریخساز است چرا صریح و روشن حقیقت را نمی گوئیم . بغداد که نوار مرزی نیست . دروغ تا کجا ؟ دروغی که هنوز هم به اشکال گوناگون ادامه دارد .
در این جا لازم است توضیحاتی را اضافه کنم :

— من هیچگاه مخالف رفتن تو به بغداد نبوده و نیستم . (۲۲) خودت خوب میدانی که اولین مجاهدی بودم که از طریق کردستان ایران به بغداد رفته و از آنجا همزمان با پیوستن حزب دمکرات به شورا به نزد تو آمدم . همینطور این من بودم که در اواخر سال ۶۰ در بغداد با هانی الحَسَن نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین جهت دریافت فرستنده اهدائی (۲۳) آنها به سازمان تماس گرفته و گفتگو کردم . باز هم این من بودم که اولین محموله سلاحهای اهدائی سازمان آزادی بخش فلسطین را تحویل گرفتم (۲۴) (در مورد سایر تحویل و تحوّل ها مسئولیتی نداشتم) پس چه بلحاظ تئوریک یعنی مسائلی نظیر ضرورت پشت جبهه ، فعال کردن و وارد شدن در تعادل قوای استراتژیکی منطقه و ... و نیز چه بلحاظ اقدامات عملی که در آن شرکت داشته ام روشن است که من مخالف رفتن به عراق نبودم .

من حتی میگویم ؛ با آنچه که طی سالهای قبل میتوانستیم انجام بدهیم و

(۲۲) : عدم مخالفت من در مورد رفتن به بغداد و نیز توجیهاتی که بعد از آن میآید ، بیانگر این موضوع است که در آن زمان بطور کامل از دستگاه فکری مجاهدین مسعود رجوی کنده نشده بودم . امروزه در دستگاه تفکر ملی — دمکراتیک ، ضمن حفظ کلیه مرز بندیها با حکومت جمهوری اسلامی از جمله مخالفت با تز صدور انقلاب و نیز سرکوب نیروهای آزادیخواه و ملی که عملاً باعث به خطر افتادن موجودیت ملی و از بین رفتن سرمایه های مادی و معنوی ایران شد ، پناه بردن سازمان مجاهدین و شخص مسعود رجوی به آغوش عراق را ، آنهم در بحبوحه جنگ یکی از چهار اشتباه استراتژیک و مُهلک وی ارزیابی میکنم ، که نام « خیانت به مصالح ملی مردم ایران » شایسته آن است . بدیهی است سوی نقش و مسئولیت ویژه مسعود رجوی در این مورد هریک از اعضا ، کادرها ، و مسئولین سازمان ، از جمله خود من ، بسهم خود مقصر و خطاکار بودیم .

متأسفانه انجام ندادیم (۲۵) در آن نقطه رفتن تو به عراق ناگزیر و اجتناب ناپذیر بود. عراق در واقع تنها امکان بود و خودت هم گفته ای. از اینرو میشود گفت که پرواز محصول، بعضی "تاریخ" ها منجمله "تاریخ" معامله و زد و بند حکومت دست راستی سابق فرانسه با رژیم خمینی بود که "تاریخساز" نبود. بگذریم که برای «تاریخساز» وانمود کردن این پرواز و در راستای استفاده سیاسی - تبلیغاتی از عملیات نظامی (کاری که هنوز هم بشدت رایج است و گویا هدف شماره یک هر عملیاتی است) اندک نیروهای موجود در داخل، بویژه در شمال را به عملیات واداشتم و تماماً ضربه خوردند.... با این تفصیلات نباید پرسید و نباید نگران بود که نکند این "نوارمرزی" و "جوار خاک میهن" و یا "فرماندهی مستقیم عملیات" و... هم مشابه همان اقامت جانشین و فرمانده سیاسی - نظامی سازمان، علی زرکش در اطاق بغلی و یا مشابه جمع شدن فرمانده ستاد و فرماندهان بیست و سه گانه نظامی استانهای ایران در شهرک پُرسان حومه پاریس باشد؟ و باز بعد از چندسال (که نمی دانم آیا چنان امکانی پیش خواهد آمد) مهدی نامی بیاید بگوید "پوشال کاری" میکرديم. آیا بهتر نیست معنی و مفهوم دقیق کلماتی چون "نوار مرزی" و جوار خاک میهن"، "فرماندهی مستقیم عملیات" و یا آمار تقریبی هر تیپ، گردان،

(۲۴ و ۲۵) : در واقع هم فرستنده رادیویی و هم تجهیزات نظامی وسلاهما، نه اهدائی سازمان آزادی بخش فلسطین که اهدائی دولت عراق بود با واسطه گری شخص هانی الحسن، که بانجام اینگونه دلالی ها شهرت دارد. فرستنده مزبور، فرستنده موج متوسط ستار، ساخت شرکت ژاپنی N.E.C. و متعلق به وزارت اطلاعات و تبلیغات عراق بود که بر روی دو تریلی بزرگ نصب میشد. شخصاً از تحویل و حمل این تجهیزات در آخرین مرحله، بدین دلیل عدم قابلیت استفاده از آنها در محل (کردستان ایران) خودداری کردم. سلاهما نیز شامل مقادیر زیادی موشک انداز آر. پی. جی ۷ همراه با گلوله های آن، مسلسل های کلاشینکف، اسلحه های کمری پرتا و فشنگ های مربوطه بودند. این تجهیزات تماماً از زرادخانه ارتش عراق میآمد، که در مرز قلعه دیزه - شونه توسط ماموران عراقی تحویل داده شد. دراین ماجرا نیز نقش هانی الحسن صرفاً واسطگی و گذاشتن دست مسعود رجوی در دست صدام حسین بود.

گروهان و واحد رزمی را مشخص کنیم؟ کاری که هیچ خطر امنیتی، نظامی که ندارد، سهل است در جایی نشان قدرت و استحکام سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک میتواند اشد. راستی، سازمان و در رأس آن شخص تو از دامن زدن به امیدهای واهی در بیرون و حتی در درون سازمان چه هدفی را دنبال میکند؟ فردا وقتی که این امیدهای تو خالی در برخورد با واقعیت ها ترکید مسئولش کیست؟ باید از هم اکنون دنبال علی زرکش دیگری بود.

نکته دیگر: نقش و درجه تاثیر گذاری ارتش عراق در عملیات ما چقدر است؟ همه چیز باید در ابهام باشد تا کاریکاتوریزم تکمیل شود؟ آیا مردم، هواداران، نیروهای سیاسی متحد و حتی بچه های خود سازمان میدانند که نقش توپخانه و مخابرات ارتش عراق چقدر است؟ اینرا نه بخاطر جُدام حکومت عراق بلکه بخاطر معلوم شدن خط و خطوط بنیادی و استراتژیک خودمان. خط و خطوطی که باید به انقلاب مردم ایران منتهی شود میپرسم. آیا حقیقتاً بین " عملیات کماندوئی " (گیریم بسیار پیشرفته و سازمان یافته) یا " عملیات مشترک مرزی " و یا عملیات یک مینی ارتش خصوصی با عملیات نظامی در راستای قیام و انقلاب، در راستای شکستن سد اختناق رژیم خمینی، در راستای شکستن بازوی نظامی و سرکوبگر دشمن ضد بشری، تفاوت هائی وجود دارد یا نه؟

بهتر نیست بجای نوشتن مقالاتی مشابه آنچه که ضمیمه کرده ام و بجای اینهمه دسته گل دادن به خود این موضوعات را در نشریه و رادیو مورد بررسی، نقادی و " موشکافی " قرار دهیم؟

همانطور که گفتم من نسبت به اجبارات و محدودیت های کنونی سازمان بیگانه نیستم، از اینکه چنین وضعیتی هم بوجود آمده ابدأ خوشحال نیستم. اجبارات

پاروقی از صفحه قبل: (۲۵) : مقصود سیاست جذب، از طریق برخوردهای دمکراتیک با نیروهای گوناگون و بخصوص با حزب دمکرات کردستان ایران است.

و محدودیت های " امروز " محصول شرایط پیش از خود یعنی " دیروز " است و " فردا " آنچه را که " امروز " می‌کاریم درو خواهیم کرد . با نادیده گرفتن تنگناها ، با دسته گل دادن های مگرر بخود و هورا کشیدن های آنچنانی شاید بتوان " روزمره " مسائلی را باصطلاح حل کرد ، اما فردا چه درو خواهیم کرد ، نمیدانم .

اگر امروز سنوالاتی را که در بالای همین صفحه مطرح کردم و نیز موضوعاتی از این قبیل که :

– پایه و بنیاد ارتش انقلاب در کجا باید باشد؟ نیروی مُحرکه آن کدام است ؟
انسان ؟ یا سلاح ؟

– روابط سیاسی - نظامی و تدارکاتی ارتش انقلاب با ملاء و محیط پیرامون خود و با مردم چگونه است ؟ و چگونه باید باشد؟

– مراحل پیشرفت و رشد این ارتش کدام است ؟

– زمان بندی نسبی مراحل رشد (نه مانند چشم بندی های پیشین) و شاخص های مربوطه در هر مرحله کدام اند؟

– جا پای اصلی و محل استقرار ارتش انقلاب کجا باید باشد؟ این طرف یا آن طرف مرز ؟

و صدها سنوال ریز و درشت دیگر که در توان و صلاحیت فردی من و نیز مجال این نوشته نیست .

آری ، اگر این موضوعات در روشنائی ناشی از فضا و روابط دموکراتیک تحلیل و بررسی شود ، میتوان امیدوار بود که چند سال و یا چند ماه دیگر عبارتی نظیر " پوشال کاری " نخواهیم شنید و در آن صورت به " علالدین و چراغ جادویش " هم احتیاج نداریم که شب تا صبح در بیابان خشک و لم یزرع برای ما کاخهای سر بفلک کشیده آمال و آرزو بسازد و روز بعد تمام آنچه را که ساخته یکدفعه دود کند و به هوا برد تا کاخی دیگر در مکانی دیگر بسازد و همینطور ...

حال که من پای را از گلیم خود بسیار درازتر کرده ، " تعلیمی " در دست گرفته و بیش از اندازه کُوبنم حرف زده و " سؤال " مطرح کرده ام ، بد نیست ، چند موضوع " کوچک " !! دیگر را هم اضافه کنم :

مسئله مردم و جذب آنها

بساط خلیفه گری در بیابانهای بغداد

پیش از این گفتم که من ، " استراتژ " نه از نوع کبیر و حتی از نوع صغیر آن نیستم " انسانی " هستم که البته بعضی چیزها را میفهمد . در ترازوی شما آنچنان " ایدئولوژیک ، ایدئولوژیک " هم نیستم که چشم بسته هر شکستی را پیروزی صد در صد بدانم . البته با مفهوم " کلمات " و مفهوم آمار و ارقام کمی آشنا هستم . با این معرفی برویم سراغ مطلب :

تو در پیامی بمناسبت هفتمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران گفته ای : « در کشور های مختلف جهان در مجموع حدود ۲ میلیون ایرانی روزگار میگذرانند که بخش اعظم آنها تحت فشارهای رژیم خمینی ناگزیر از ترک میهن شده و در وضعیت آوارگی بسر میبرند » از زمان این پیام حدود دو سال و چهار ماه میگذرد و بالطبع بر رقم دو میلیون باید مقادیری افزوده شده باشد . بنابر این با توجه به این نکته و با توجه به عبارت « بخش اعظم » میتوان گفت ، هم میهنان ایرانی مقیم خارج کشور که نه با رژیم خمینی و ضد انقلاب غالب و نه با بقایای سلطنت ننگین و ضدانقلاب و نه با میانه بازان استحالہ گرا رفته اند ، باید حدود یک و نیم میلیون نفر باشد . یک و نیم میلیون انسان شرافتمند و دردمند ، که با ترک خانمان و تحت فشارهای رژیم خمینی آواره این شهر و آن کشور شده اند ، و هیچگاه هم آب و خاک و مردم خود را نه فراموش کرده اند و نه میتوانند فراموش کنند .

سؤال :

از این یک و نیم میلیون نفر که علی القاعده مخالف خمینی هم هستند (خودت گفتی) شما چه میزان و چه درصدی را جذب کرده اید؟ اشتباه نشود «جذب» نه به مفهوم داوطلب خدمت در ارتش آزادی بخش و نه حتی به مفهوم

ورود در روابط تشکیلاتی سازمان در خارج ، در ساده ترین و ابتدائی ترین شکل آن ، یعنی جذب برای شرکت در یک راهپیمائی و یا میتینگ علیه رژیم خمینی با ۱۰ در صد را جلب کرده بودید ، میتوانستیم شاهد تظاهرات جهانی ۱۵۰ هزار نفری ایرانیان خارج از کشور علیه رژیم خمینی باشیم . بگذریم که خود این ۱۵۰ هزار نفر همچون توده عظیم بهمن میتوانست دیگران و دیگران دیگر را سرعت بخود جلب و جذب کند . میان این رقم با ارقامی نظیر ۱۰ هزار و ۱۵ هزار که آب فراوان هم دارد چقدر فاصله است ؟ این فاصله ما با مردم است . مردمی که چشم دارند و گوش و می فهمند . فکرمیکنم مفهوم سیاسی - دیپلماتیک چنین آکسیون و بعد هم تاثیر متقابل آن بر مردم داخل کشور که اینها در واقع آئینه ای هر چند ناکامل از آن هستند بر هیچکس پوشیده نیست . ارتقاء مناسبیت دیپلماتیک مقاومت هم در آن صورت دیگر به ملاقات های موسوم به « پشت پائی » (۲۶) احتیاج نداشت . زیاد توضیح نمی دهم مسئله خیلی روشن است .

اما بلافاصله زیر این جملات خط قرمز نکشیده و نگوئید « چراغ سبز به میانه بازان » و یا نگوئید « انفعال و بریدگی » و یا نگوئید « خط استحاله و ترک مبارزه مسلحانه » اینها را هم ، مردم می فهمند و قضاوت میکنند . قضاوت هم کرده اند . راستی هیچ میدانی تاکنون چند نفر از شرکت کنندگان در اعتصاب غذا (۲۷) کسانی که به یمن مقاومت قهرمانانه آنها « بزرگترین پیروزی

(۲۶) : اشاره به طنز تلخی است که خود مسئولین و افراد بخش دیپلماسی سازمان ، جهت نشان دادن بی اعتباری عکس های تبلیغاتی که با دیپلمات های خارجی میگیرند ، کوک کرده بودند . بر اساس این طنز ، تیم دیپلماتیک سازمان در مجامع بین المللی تشکیل شده از یک نفر که وظیفه پس پا زدن به دیپلمات را دارد و نفر دومی که دور بین بدست است جهت عکس گرفتن و بالاخره نفر سوم و باصطلاح ملاقات کننده اصلی که مترصد است تا دست دیپلمات پس پا خورده و در حال سقوط را بگیرد و از این طریق یک ملاقات دیپلماتیک انجام دهد !!

(۲۷) : اعتصاب غذای زمستان ۱۳۶۶ در اعتراض به اخراج شماری اعضاء و هواداران سازمان به گاین

سیاسی مقاومت در صحنه بین‌المللی « بدست آمد ، روابط را ترک کرده اند؟ آیا میدانی چندین ده نفر دیگر هم از کمک کنندگان به اعتصابیون باز تدارک کنندگان و از فعالین آن برنامه ، روابط را ترک کرده اند؟ چرا؟

فراموش نکن که بقول آن فرزانه « پیروزی را نمیتوان بیاری بخت و اقبال بدست آورد . کامیابی را باد موافق بیار نمی آورد . سلاح در جنگ البته عامل مهمی است ولی عامل تعیین کننده نیست . عامل تعیین کننده انسان است نه شیئی »

صحبت از « انسان » و « اشیاء » شد . بدنیست در پایان این نامه به سیاق اول نوشته سری هم به بارگاه مردان بزرگ بزنم ، البته نه از در عمومی و بار عام که از در خصوصی . خودت قبلاً طی سخنانی در این باره « اِذْنِ دُخُولِ » داده ای . گر چه فکر میکنم تاکنون کسی از ما زمینی ها جرأت ورود و دَقّ اُلباب نداشته .

البته اخیراً و در همین روزهایی که مشغول نوشتن این نامه بودم شنیدم که فاز سوم انقلاب ایدئولوژیک ، با مضمون انتقاد از بالا شروع شده است . کمی خوشحال شدم . یاد این جمله معروف افتادم که « رُفْرُمِ از امتیازات دیکتاتوری ها است » اما بعد دیدم همین قدر هم خوش خیالانه بوده . چون گفته شده است: تاکنون دَرِ خانه بالائی ها باز بوده ، این حُجب و حیای پائینی ها بوده که مانع دَقّ اُلباب بوده (من که چنین حُجب و حیائی نداشتم و در را زدم بر من آن رفت که رفت ، از دیگر هم طبقه ای هایم خیر ندارم) و یا « بالا مسئله نداشته پائین حجب و حیا داشته » یک دسته گل دیگر به بالا ، یک و یا چند تو سری دیگر به پائین .

اینست مفهوم انتقاد از بالا در فاز سوم انقلاب ایدئولوژیک .
سالی که نکوست از « سوّمین » بهارش پیداست .

بگذریم ، اخیراً شنیدم که در درون تشکیلات بحث نو و کهنه راه افتاده است . در سخنرانی نوروزی هم اشاره ای داشتی . حسین مهدوی هم در آن جلسه شبیه « اوور » گفته بود ، سلولهای تازه و نو، سلولهای کهنه و مرده را دفع

میکنند . خوب ؛ نو و کهنه کدام است ؟ که کهنه را باید دفع کرد و نو را باید جذب کرد ؟ آیا لباسهای نو و لباسهای کهنه است ؟ که کهنه را باید دور انداخت و نو را باید پوشید ؟ آیا کهنه ماشین های آخرین مدل سال پیش و نو ماشین های آخرین مدل امسال است ؟ که این یکی باید بجای آن یکی بیاید ؟

آیا گذار مداوم از کهنه به نو ، تعویض مداوم اینهاست ؟ آیا نو سازی اعزام مستمر افراد (البته افراد مخصوص و با رعایت حداکثر مخفی کاری) جهت خرید لباس و کفش و روسری از گرانترین بوتیکهای پاریس است ؟

راستی چند صد هزار فرانک وسائل پذیرائی ، شامل میز و صندلیهای صدفی، سرویس های کامل غذاخوری چینی که چند هزار فرانک ناقابل هم (حدود: ۱هزار فرانک) صرف بسته بندی ویژه (Emballage Special) آنها شد و برای اقامتگاه کنونی تو در « نوارمرزی » !! ارسال شد ، سالم بمقصد رسیدند ؟ صندلی ها را هنگام پیام تلویزیونی دیدم . « انشاء الله » بقیه هم سالم بمقصد رسیده باشند .

احساس میکنم زیادی « خطر » کرده ام و بیش از اندازه به « آتش » نزدیک شده ام . اما حیفم می آید این دو کلمه حرف نا قابل را هم نزنم .

مسعود!

هیچ میدانی برای خرید قاب عکسهای تو و مریم در جریان و بعد از ماجرای
موسوم به انقلاب ایدئولوژیک حداقل بین ۴۰ تا ۵۰ هزار فرانک خرج شد .
 چه بدانی و چه ندانی وای بر تو . زیرا ۴۰ هزار فرانک به نرخ آزاد (پول ما از ایران میآید ، اینطور نیست ؟) برابر است با ۸۰۰ هزار تومان . (۲۸) حقوق روزانه یک کارگر کوره پزخانه را اگر دست بالا بگیریم ۷۰ تومان میشود. حساب بلدی ؟ حرف حساب چطور ؟ ۸۰۰،۰۰۰ تومان یعنی حقوق یکماه تمام ۳۸۰ نفر از آنها با چندین سرعائله . یعنی حقوق روزانه ۱۱۴۲۸ نفر کارگر کوره پز خانه. گفتم که با آمار و ارقام آشنا هستم . می بینی ! سفره خالی و قاب خاتم را . حال تو خود سایر ارقام را بر این سیاق حساب کن . نوار مرزی و اینهمه « تشریفات » ! پذیرائی از کی و برای چی ؟ سقوط کوتاه مدت و اینهمه

تدارکات ؟

راستی حیف نیست آنها را برای عراق بگذاریم ؟ شاید باز هم باید علاءالدین و چراغش را به کمک بگیریم ؟
بگذار اضافه کنم :

مهدی گفت : « یک درجه پائین آمدن و کوتاه آمدن از این ، فرمالیزم است »
فرمالیزم یعنی مطلق کردن و یا پُر بها دادن به شکل ، فرمالیزم از مظاهر بورژوازی است . بوروکراتیسم غیرمستول و نان به نرخ روز خور هم همینطور ، نرم تنانی که « ایدئولوژیگمان » « شکل » هر ظرف و قالبی را که در آن قرار میگیرند بخود میگیرند ، تا ظرف بعدی و ظرفهای بعدی . بوروکراتیسم «تسلیم» بالاست . به بالا تن می سپارد و از پائین تقاصی پس میگیرد .
نمونه ها در اینجا و آنجا فراوانند . و این ستوال که رابطه فلانی با بالا چطوراست مستمراً شنیده میشود .

نکند این همه « اشکال » برای پرکردن جای خالی « محتوا » های از

دست رفته و یا رنگ باخته است ؟

خوب !

پیروز شدیم و این خود بحث مفصلی است که در این نوشته مجال و بضاعت آنرا نداشتم . گیریم که « قدرت » ، تمام قدرت را هم بدست آوردیم . یادت میآید در گذشته های دور هنگام « بحث استعمار » می گفتیم ، هر چند جامعه طبقاتی است اما در روابط سازمانهای انقلابی ، استعمار انسان از انسان به مقدار زیادی از بین میرود (به اعتبار روابط و مناسبات انقلابی و نه شیوه تولید) و این سازمانها در فردای حاکمیشان بسط و گسترش یافته و روابط عادلانه درون خود را به سطح جامعه ارتقاء و گسترش میدهند .
از مطالب فوق چه مقدار به قوت خود باقی است و شامل مرور زمان نشده ؟

(۷۸) : نرخ محاسبه ارز و نیز میزان حقوق ها مربوط است به سال ۱۳۶۷ .

گفتی کم نیست. مجال ذمیر لفظ آن تماماً مبیانیت.

ترجمه را با عبدالحق از اشیر بر بیابان میبرم که گفت:

"سرگذشت اساطیر و شکست افسانه حار تدریک یونانیان باستان خود درس
عبر تخصصات و زنده را است برای همه که چگونه "تهدمانان" در اوج شکوه و
عظمت در آنجا که خود را از سنگها از هرگونه بلیه اس دوری پذیرند، در معرض
تهد باد شکست اند.

سعید شاد
۱۵/۷/۵۷

ضمناً این روزها کتابی در میان بچه‌ها و در روابط دست بدست میگردد. نمیدانم
آنها خوانده‌اند یا نه؟ راسخ «کتاب دیکتاتورها» نوشته اینیاسیوس سلیونه
است. جیف آمده آنها بخوانند و نداشته باشی. نسخه‌ها را از آن رافتد کپی کرده و
نسخه‌ها «هدیه» همراه این نوشته بولیت می‌روسم. اگر خوانده‌اند بدینیت باز هم
آنها بخوانی لزوماً فتنه می‌تواند مفید باشد.

گفتنی کم نیست ، مجال و شرائط آن تماماً مهیا نیست .
نوشته را با جملاتی از اشپیرر به پایان میبرم که گفت :
« سرگذشت اساطیر و شکست افسانه های تراژیک یونانیان باستان خود درس
عبرت و زنهاری است برای همه ، که چگونه « قهرمانان » در اوج شکوه و
عظمت ، در آنجا که خود را فرسنگها از هرگونه بلیته ای دور می پندارند ،
در معرض تند باد شکست اند .

سعید شاهشوندی

۵/خرداد/۶۷

ضمناً این روزها کتابی در میان بچه ها و در روابط دست به دست میگردد .
نمیدانم آنرا خوانده ای یا نه ؟ اسمش « مکتب دیکتاتورها » و نوشته
اینیاتیسیوسیلونه است . حیقم آمد آنرا نخوانی و نداشته باشی . نسخه ای از آن
را فتوکپی کرده و به عنوان « هدیه » همراه این نوشته برایت میفرستم .
اگرخوانده ای بد نیست باز هم آنرا بخوان « از جهات مختلف » میتواند مفید
باشد .

۲ - پاسخ فوری مسعود رجوی به بیانیه اعلام مواضع

دعوت برای رفتن به بغداد

چند توضیح ضروری :

۱ : تحویل نامه و یا در واقع بیانیه اعلام مواضع و جدائی من از سازمان ، در عصر روز جمعه به حسین مهدوی در حومه شمالی پاریس و در محل شورای ملی مقاومت صورت گرفت (ساختمان سُکری) .

حدود ۴۸ ساعت بعد ، حسین مهدوی از محل سابق استقرار مسعود رجوی در « اوور - سور - اوواز » تلفن کرد و گفت که مسعود برای تو پاسخی داده است. کلیشه هائی را که ملاحظه میکنید ، نامه ای است که مسعود رجوی تحت عنوان « پیام » برای من فرستاد. و صبح روز دو شنبه در « اوور » به من داده شد .

۲ : سرعت پاسخگویی و نیز نحوه نگارش نشان میدهد که وی از یکسو میخواهد با پاسخ سریع ، مانع انعکاس و انتشار بیرونی نوشته من شده ، و از سوی دیگر با سیاست به نعل و به میخ زدن و یا بعبارت دیگر سیاست « چماق و حلوا » من را به « بغداد » کشانده و با استفاده از روانشناسی عمومی افراد سازمان ، بخصوص افراد با سابقه ، (یعنی علائق عمیق عاطفی ، و نیز این مسئله که مبارزه ، علیه حکومت جمهوری اسلامی را تنها در شکل مبارزه مسلحانه و در نتیجه تنها در ظرف سازمان مجاهدین قابل تصوّر میدانستند) ، بشکلی دیگر در روابط نگاه دارد . (در این زمینه مراجعه کنید به دو تاکتیک ساده و در عین حال مزورانه مسعود رجوی)

۳ : سیاست منفرد نمودن معترضین و منتقدین (اعم از افراد درون و بیرون سازمان و نیز جریانهای سیاسی) و تلاش جهت جلوگیری از نزدیکی فکری و عملی آنها با یکدیگر نیز در سراسر این « پاسخ » مشاهده میشود . سیاستی که بر مبنای آن در هر زمان تنها یکی را مورد حمله شدید قرار داده و دیگران را به سکوت وامیدارد . تا زمانی دیگر که نوبت فرد و یا جریان دیگر فرا رسد

(اصل و فرع نمودن مخالفین در هرمرحله) . حملاتی که به آقایان بنی صدر ،
حاج سید جوادی و یعتوبی و صورت میگیرد در این راستاست .
ضمناً این نوشته نشان میدهد که این خود مسعود رجوی است که نوع القاب و
فحاشی علیه مخالفین را تعیین میکند و دیگران (یعنی نشریه و رادیوی سازمان
و) صرفاً آنچه را که او تعیین میکند تکرار میکنند .
۴ : پاسخ مسعود رجوی همانگونه که در کلیشه ها نیز مشاهده میشود بدون زیر
نویس و پاورقی است . پاورقی ها از من و جهت روشن شدن ، بعضی مطالب
است . خط کشی زیر کلمات و عبارات نیز از من است .

پاسخ مسعود رجوی به بیانیه اعلام مواضع

متن تایپ شده :

پیام زیر را در پاسخ به نامه سعید شاهسوندی بدهید حسین مهدوی به او برساند.

با سلام

۱ - نامه ات رسید بسیار کار خوبی کرده ای که آنچه را در دل داشتی به من نوشتی . اگر ایرادی به تو وارد باشد اینکه چرا ایتقدر دیر و بعد از اینکه به قول خودت ترا اخراج و خانه نشین کرده و خائن نامیده اند . فکر میکنم همیشه میتوانستی در گذشته هم هر چه را میخواهی برای من بنویسی .

۲ - امیدوارم اینکه نامه ات را زود خوانده و جواب میدهم برایت سوء تفاهم نشود . خودت خوب میدانی که تابحال برای چند دفعه ای که از سازمان در این سالها اخراج میشدی وقتی که سرانجام من در جریان قرار میگیرتم خودت را صدا میزدم و پرس و جو میکردم و سعی میکردم بسته به آمادگی درونی خودت ، بخاطر سابقه ات از جریان سازمان دور نیفتی و به فعالیت ادامه دهی . فکرمیکنم یکبارش در پائیز سال ۶۳ بود که در پاریس ترا با همسرت یکروز صدا کردم . ولی متاسفانه در نامه اخیرت در مورد آن بار هم که در بغداد عازم رفتن بودی (۱) و من تلفنی با تو صحبت کردم منصفانه روایت نکرده ای .

۳ - اینکه چه کسی و چرا و با چه دلائلی به تو خائن گفته اطلاعی ندارم . از بهنام (۲) هم پرسیدم تکذیب کرد که به تو چنین عنوانی داده شده باشد . باز هم سوال خواهم کرد ببینم ریز جریان چه بوده ، در هر حال بنظرم تا وقتی که چه تو و چه هر کس دیگر در اتحاد عمل با دشمن قرار نگرفته باشد، اطلاق

(۱) : در اینجا اعتراف میکند که من روز بعد از محاکمه علی زرکش خواستار بیرون رفتن از سازمان شده ام . و او جهت جلوگیری از این امر تلفنی با من صحبت کرده است . تناقض این مطلب با اعلام «اخراجی» بودن من بخوبی روشن است .

(۲) : بهنام نام تشکیلاتی محمد سید المحدثین است .

کلمه خیانت (که فکر میکنم در بحث های جریان اپورتونیستی خوب روشن شده) موضوعیت ندارد . ضمناً تا آنجا که من میدانم و یقین دارم حتی حسین مهدوی نیز در جریان مسائل گذشته شخص تو که در نامه ات اشاره کرده ای نبوده و نیست و لزومی هم ندارد و نخواهد داشت و مطمئن باش که سازمان هیچگاه در برابر صداقت و اعتماد جفاکاری پیشه نمی کند .

۴ - در سراسر نوشته ات ، اشارات و فاکتها و اطلاعات غلط یا تحریف شده بسیار به چشم میخورد که قبل از هر چیز مُبیین یک گزیدگی شدید است که نمیدانم چرا ؟ گاه تا آنجا پیش میروی که همه اعضای کنونی سازمان را به گوسفند تشبیه میکنی و می پرسی مگر باید گوسفند بود . آخر مگر تو با این نحوه استدلال و سنوال از قدیم الایام آشنا نیستی ؟! وانگهی یقین داشته باش که در مبارزه بفرنج این دوران در قبال خمینی ضد بشر ، که به نسبت مبارزه زمان شاه کیفاً پیچیده تر و بفرنج تر است و خیلی ها را از دور خارج کرده اصلاً نمیتوان گوسفند بود یا گوسفند باقی ماند . آخر این چه حرفی است . وانگهی ببخود سعی نکن در این مورد به خودت مدال شورشگری بدهی . چون بهتر میدانی که تو آخرین کسی هستی که دیکتاتوری و کیش شخصیت و گوسفند واری درمجاهدین را کشف کرده ای و این راه را قبل از تو رفته اند . کتاب « مکتب دیکتاتورها » را به من هدیه کرده ای که متشکرم و انشاءالله فرصتی پیداکنم و بخوانم . پارسال در همین ایام هم کتاب جزوه « آوای وحش » حاج سید جوادی را که در مورد نقش مُرُورانه و رهبری طلبانه و کیش شخصیت خودم بود خواندم . اگر تو هم آنرا نخوانده ای توصیه میکنم پیدا کن و بخوان . این را از بابت مقایسه تو با آن عنصر ضد انقلابی که به اشاره سیا و با کمک ساواکیها قصد دور کردن تهدید این بنده را از سر مردم ایران داشت نمی گویم ، بلکه قصدم اینست که به تو بگویم کاش چهار کلام در نامه ات مرز بین خودت و حرفهای جماعات آنچنانی را روشن میکردی که البته اگر این کار را میکردی آنوقت بطلان ریشه های خیلی از برچسب هائی که مفت و مجاناً نثار ماکرده ای

افزونند و در صورتی که مخالفان را که در حلقه هر چه پیشی با یکدیگر شکست بر سرند و در میان و باستانی
 نظیر تودک قدری همین معنی است باغ و هر چه بسید و بولد با گوید و می شود و باس و با هشتک در حقیقت
 گذارشته می شود و به نظر کشان به نام کمال تا بین می شود و بزرگ خارجی وادی می گرد و در وقت بدون انیک کمترین
 نشانه در ایشان با ریشد و در شرایطی که می توانند با یک حرکت دست در بخت خاتم شدن و با هم اندر و به هر دو بوزن
 و در نتیجه قیامت تشکیلاتی شان نیز در کشور و با تمام بر جا می خوانند برون و به هر می که خود باشند بخند
 شروع به اکتان شد بر کت توری در میان ملک می کنند و در هر کس که بکن منظم در این ملک به توست و بعضاً
 هم چنانکه خوب بیای چون کرده جنگیدن با نظر جسم و کت توری یعنی چنین را با ناز و با صلح و بر جان
 و قتل شرایط سخت زدندگی را تا قدرتی در قول بود در رابطه خانه انجمن پذیرین کتب و کتله در کسارت
 به دست می بر خاندن و تا من از نام می گردند می بین که بین این هر از آرا قیامت چنین چه کتله و در نام
 جا بین در حقیقت است ؟

سایین بیان تیر تری تا براد از با برود ای که در حق در هر از انقلاب امروزه از کجاست و کار با صبر و
 خویشت در حال پاریس روشن شد و صمیم می کشید و زار می روی و در صبر یک کتله ضرورت است اما در هر یک
 در معنی کارهای آن سال در پاریس به دست می روی من نشاند و عذر تقصیر دوباره طلب می کنی که
 سنانک در شما در حقوق خلاق کرده بودی من طلبید که من تو را مثال تو را بخند می گردم و تسلیم می گردم و برای
 قسم برداشتن در صبر انقلاب تشویق و ترغیب می گردم و حق بیگانه گناهان را برای من و برای می بخندید و
 این موضوع شما را در خود نیچا ندو ما برین بکنند و اننگن طرفین در جاده خلاق و انقلاب با نوازند
 اما تو امروز در یک شرم و حیا در امارت به صورت من ختم می اندازی که چرا کشیدن و از اعتراف تو ماند
 روز کینتیب شنیده ام و با شقاوت طلبکاری بکن که چرا باغ و شیب و با برین تو نشه ام حال بکن
 من تقبل و بعد از آن باغ شتر و بریم و کتله هم با خند و در نام و اما اگر تو پیشانی که چرا ز شش کنی اما که در
 حق همین شقوق و بر سران و در همین معنی ملک و خلاق و امارت می روی الا که در کارها و احوال برای
 تقاضی اگر با همین چشم من بیست می گوی ؟ کجاستی چه در کار خود و بحث این بود که هر از آن کشت
 و بین آن وقت می بردند (منه کتله) تا کین شوق سلام به خلع برسد ملک سوزیت کند و شیب ملک با در خورش
 زنده کند و اکت توری که حساب کرده ای که چند ده هزار فرات چون نقاب ملک می من مدخل من ملک شده
 (خودمان و کتله و کتله حساب کرده ای - اگر حمایت دست به شد تو را خارج من بیست نام) و تو که می گردی مردم
 نمودم و کتله گران کردم و بزبان که امارت ملک و دست می داشتی این بود که کتله می برد و از من در این رابطه اضافی
 حق من لیکن چرا چه وقت بر سیدی که حق و حقوق ملک و سوزی و سوزی خود شده تو را مثال ضرورت را که

دستکم برای خودت روشن میشد .

۵ - در برخی موارد ، نوشته ات دارای مطالب مضحکی است از قبیل اینکه فکر میکنی ریز و درشت هر آنچه را که فی المثل در فلان جلسه یا مکالمه پاریس برای تو نقل قول شده از پیش من با نیروی مُحَيِّرِالعقولی دیکته کرده ام . آخر مرد حسابی مگر به سرت زده؟! من فقط شنیده بودم که تو صریحاً ایدئولوژی مجاهدین و شعائری را که در همان زمان اپورتونیستها نیز لازمه عضویت مجاهدین شناخته شده بود ترک کرده ای . یعنی هم ایدئولوژی و هم استراتژی و تشکیلات مجاهدین (آرکان شناخته شده عضویت) را نفی کرده ای که اگر غیر از این است حتماً برایم بنویس . و شگفت اینکه در نامه ات اینگار نه انگار که باید به این ارکان اساسی نیز اشاره میکردی و موضع خودت را در این رابطه مبنی بر قبول یا عدم قبول ایدئولوژی و استراتژی و تشکیلات سازمان روشن میکردی . آگاهانه ویراژ داده ای؟! کدام را باور کنم . مسکوت گذاشتن این مواضع اساسی را یا برجسب عدم صداقت به سازمان و رهبریش را ؟ ضمناً در نامه ات نوشته بودی در روابط آنجا کتاب مکتب دیکتاتورها دست بدست میگردد . تا آنجا که من اطلاع دارم ما (سازمان) غیر از کار شورا و مطبوعات و رسیدگی به خانواده شهدا روابطی که تو به آن اشاره کرده ای در آنجا نداریم . یعنی نفهمیدم که تو از کدام روابط صحبت میکنی که گفته ای تمام راهها به رُم و قُم ختم میشود .(۳) . بهر حال از اینگونه حرفها و تشبیه خود من به سردمداران جریان اپورتونیستی و تشبیه سازمان به مناسبات ارباب و رعیتی درنامه ات فراوان است که فعلاً کاری ندارم و مزخرفاتی از قبیل تهدید افراد و اسکات آنها با فرستادشان به اردوگاههای عراقی را که روزنامه جبهه لندن و حاج سید جوادی و بنی صدر و یعقوبی خائن پیش از تو افشاء کرده اند شایان جواب نمیدانم .(۴)

(۳) : آشکارا خودش را به کوجه علی چپ میزند(۴): در آنموقع هنوز مسئله زندانها مانند امروزیرملا نشده بود تا رجوی مجبور شود رسماً اطلاعیه بدهد و مهدی ابریشمچی به توجیه اطلاعاتی آن بپردازد .

باید هر چه از این باب در این کتاب بیشتر از اینها است چرا که از نظر حکایت بدین اندک و فراوانش که در این کتاب
 برای ششمین خدمت که با او چندی از زندگان و اسیران - اغری که در این کتاب گزراشته است - که در وقت آن بی
 که در میان انقلاب - این نیز از یک جهت با راهی دره که تغییر می کند که قبیل از یک نام دیگر در این توغیر یافته است
 منطبق شد جنبه انقلاب یک خلق مردم با نام فراز و نشیبین بطور کامل بود و این یکی در ضمن با
 تمام دستگیر شد پیش در داخل شکایات ما نیز عمل کرده و می کند ، همچون کشیده و ثابت نگه داشت
 قفسه و زندان بگردد و بگیرد چرا ؟ جواب من هم روشن است : اگر در جا آنکه در این کتاب
 که اینها را نگه داشته ایم و دیده کی برای فرود بر سرش از این ما نیز گناه بر زمین در این خود را با حواس همه در سر
 بر دستاب مکتوب که من جاهلین یا جهلان بدان که تا مدتی ایام خیره اند و هم چنین که در این کتاب
 سایرین تمام شده بخارام جواب برای مردم مردم تغییر شده است ، بر این مکتوب به حال
 انقلاب و مکتوب ترین و گرامر بنویسند صالحی بر پشت ساز یک خلق مردم که تا حال حد آن قبیل بر هر یک
 انقلاب و مسلمانان یا خلف سیاسی و انواع واقسام در سطح ملی است که شکست خورده است و اولاً مردم
 که در این کتاب پیچیده ترین نوع است و در این مکتوب که در شش تا نه سال تمام انقلاب این نیز از یک جهت
 تا به یک کتاب (استخوان صبر ۶۶ تا ۷۰) در مردم در این انقلاب این نیز از یک جهت است اولین بار در این کتاب
 در این کتاب که چرخه و بی جا که در این کتاب در مردم در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 به هر حال منظر من خلق ما را شاکه حاضر است به هر حال در مردم در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 غرض که این کتاب من با سایر انقلابی است که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 آن هم دارد نقل این باشد که چندی یا چند هزار یا چند بیرون تر از آنکه در این کتاب که در این کتاب
 کرده باشیم اما تا ساجه و از این فرست نشد و است چنانکه در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 و فرست از انقلاب مردم فریب داده برای جلای بر ملا کنیم

ما نگردد که مردم مسلمانان از هر چه که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 پذیر اینها میان توکل است که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 هم بر این که هر چه از این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 همه در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 خاطر بر آنکه این راه از راه و در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 از قیام و این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب
 رسیدن این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

۶- راجع به خط و خطوط و استراتژی و تاکتیکهای ما در موارد مختلف بسا حرفها نوشته ای که قبل از هرچیز نشان بی اطلاعی تو از اوضاع و احوال داخلی و بین المللی است . البته حق داری که همه چیز را ، هزل و مسخره بگیری و سر تا پای همه را هم لجن مال نموده و پیاپی به خودت مدال افتخار شورشگری هم بدهی .

۷ - در مسائل تشکیلاتی و خرج و مخارج سازمانی نیز کاش میتوانستی ریزتر و مشروحتر در جریان قرار بگیری و خجالت بکشی . فقط مختصراً بگویم که در مقایسه ای که با دیکتاتورها کرده ای فرقی این است که آنها جواب مخالفین را آنچنانکه میدانی داده اند . از شهرام و بهرام گرفته تا شاه و خمینی . ولی در مورد ما از سی خرداد به اینطرف اشرف ها و موسی ها و ضابطی ها و سعادتى ها و دهها هزارمیلیشای پاکباز به شهادت میرسند و دوستان و برادرانی نظیر تو اول توسط همین سازمان با رنج و هزینه بسیار به اروپا آورده میشوند ، پاس پناهندگی در جیب شان گذاشته میشود ، زندگی شان به تمام و کمال تامین میشود ، زبان خارجی یاد میگیرند و آنوقت بدون اینکه کمترین فشاری رویشان باشد ودر شرایطی که میتوانند با یک حرکت دست درب خانه شان را هم باز کرده و بیرون بروند و از تتمه تعهدات تشکیلاتی شان نیز رها شوند و آزادانه هر جا که خواستند بروند و هر حرفی که خواستند بزنند، شروع به اکتشاف تهدید دیکتاتوری در سازمان میکنند . و اگر فکر نکنی که منظوم طعنه زدن به تو است ، بعضاً هم چنانکه خوب میدانی چون گُرده جنگیدن با مظهر مجسم دیکتاتوری یعنی خمینی را ندارند و بااصطلاح بریده اند و تحمل شرایط سخت رزمندگی را فاقدند به قول تو در« روابط » خانه نشینی پاریس « مکتب دیکتاتورها » را دست به دست میچرخانند و تقاص آنرا هم از ما میگیرند. می بینی که بین این هزل تا واقعیت خمینی چه کمیدی - درام جالبی در جریان است؟ در این میان تو نیز ای نابردار از یاد برده ای که وقتی در جریان انقلاب ایدئولوژیکی کمی چشمت به کارنامه تیره خودت درهمان پاریس روشن شد وصیحه

میکشدی و زار میزدی و در مسیر پاکسازی خودت افتاده بودی در روز عاشورای آن سال در پاریس به دست و پای من افتادی و عذر تقصیر در باره ظلم های سنگینی که به سازمان و شهدا و حقوق خلق کرده بودی می طلبیدی و من تو و امثال تو را بلند میکردم و تسلی میدادم و برای قدم برداشتن در مسیر انقلاب تشویق و ترغیب میکردم و حتی میگفتم گناهانتان را برای من و مریم بگذارید و این موضوع شما را در خود نیبچاند و مایوس نکند و از طی طریق در جاده خلق و انقلاب باز ندارد.....

اما امروز تو بدون شرم و حیا در نامه ات به صورت من تفت می اندازی که چرا کشیش وار اعتراف تو را در روز « یکشنبه » شنیده ام و با شقاوت طلبکاری میکنی که چرا مانع دستبوسی و پابوسی تو نشده ام ، حال آنکه من قبل و بعد از آن مانع شده بودم ، کتباً هم دستور داده بودم ، اما اگر تو پشیمانی که چرا زشتی هائی را که در حق همین خلق و سازمان و برهمن سازمان و خلق روا داشته بودی بالا آوردی تا راه احیاء بروی ، چرا تقاص آنرا با سیلی زدن به من پس می گیری ؟ کلیسایی هم در کار نبود ، بحث این بود که هزاران کشته و به زندان رفته بودند (و نه کلیسا) تا یکی مثل تو سالم به خارج برسد و ادای مسئولیت کند و شهیدان را در خودش زنده کند و راستی تو که حساب کرده ای که چند ده هزار فرانک پول قاب عکسهای من در گل سازمان شده (نمیدانم از کجا و چگونه حساب کرده ای - اگر حسابت درست باشد فی الواقع من هم متاسفم) و تو که میگوئی مردم محروم و کارگران کوره پزخانه ها را دوست داری و دوست میداشتی این پول به آنها میرسید و از من در این رابطه احقاق حق می طلبی چرا هیچوقت نپرسیدی که حق و حقوق مادی و معنوی و سیاسی خورده شده توسط امثال خودت را که یکصد هزار بار و بمراتب بیشتر از اینهاست چرا از گلویستان درمی آورم ؟ فراموش کرده ای که سازمان برای شخص خودت تا کجا و چقدر - از زندان تا امروز - انرژی و مایه گذاشته است . آنوقت وقتی هم که بدنبال انقلاب ایدئولوژیک پاره ای رده ها تغییرمیکند (که قبل از

که بدو پیش گفته است بخیر شده چنانکه در هر روزی که در هر وقت قدر جای کمترین خدمت است در هر روزی که بدو پیش گفته است
 به خاطر اجتناب از سزاها که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 در یکدیگر صورت پذیرد چنانکه در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 داشته که در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 باشد و غفلت و غیبت و شورش بود که در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 البته من در اینجا قصد در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 زنده و پیوسته انقلاب جاری بین بان جدا شیخ این مطالب را تا آنکه بشود که اگر خواهی شیخ را که در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی

۸- در خلاف تصور تو که از آنجا نام که نوشته بودی بافت را در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 که در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 بعد از آنکه بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 با ششم غرضت است که در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی

۹- از دو نکته در نامه است یکی غرضت است که در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 بجهت و دلیل برای آنکه از هر فرصتی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی
 و در هر روزی که بدو پیش گفته است و خودست مدارک بشود و شکر و سپاس و تحسین و تقوی

آنها می‌کرد ولی تو نمیدانستی) وقتی منطق شتابنده انقلاب یک خلق محروم با تمام فراز و نشیبش بطور کاملاً طبیعی و دیالکتیکی و منطقی با تمام دستاوردهایش در داخل تشکیلات ما نیز عمل کرده و میکند، (۵) چون کشیشهای ثابت انگار انگشت تعجب به دندان می‌گری و می‌گوئی چرا ؟ جواب من هم روشن است : اگر دجالگری و عوامفریبی خمینی گرایانه را کنار بگذاریم و پرده های ریای خرده بورژوازی را نیز کنار بزنیم و وظیفه خود را با حواس جمعی در مورد مجموعه قاب عکسهائی که کُلّ مجاهدین یا هواداران آنها در این ایام خریده اند و هم چنین سایر اسرافهای خود تو و سایرین تمام شده نینگاریم . جواب چرای تو در مورد تغییر رده ها (۶) اینست : بدلیل عالی ترین مصالح انقلابی و عالی ترین و گرانبها ترین مصالح سرنوشت ساز یک خلق محروم که تابحال عمدتاً از قَبْلِ رهبری های نا خلف و سازمانهای ناخلف سیاسی و انواع و اقسام موضع طلبی ها شکست خورده است ، وآلآ رده و کرسی بمشابه پیچیده ترین نوع استثمار عمل می‌کرد که خوشبختانه در فاز دوّم انقلاب ایدئولوژیک با آن مقابله کردیم (سخنرانی عید ۶۶ رابخوان) . در مورد مرحله سوّم انقلاب ایدئولوژیک هم اولتین بار از تو می شنوم و نمیدانم که چرندیاتی را که در این مورد سر هم بندی کرده ای از کدام کس شنیده ای ؟

به هر حال بنظر من خلق ما اثبات کرد که حاضراست میلیونها تومان بدهد ولی به امید و اعتمادش خیانت نشود کما اینکه من با سرافرازی اعلام میکنم کاش انتقاداتی که این خلق به سازمان مجاهدین و منی که در راس آن هستم دارد فقط این باشد که چند ده یا چند صد هزار یا چند میلیون تومان و فرانک را در این سالها اسراف کرده باشیم . اما متاسفانه تا امروز فرصت نشده است چنانکه باید طبیعی بودن نو سازی درون تشکیلاتی و ضرورت انطباق مداوم فرد

(۵) : توجیه ولایت فقیه بکمک دیالکتیک هم شنیدنی و هم دیدنی است ؟

(۶) : من از محکوم شدن بدون دلیل ومدرك علی زرکش به خیانت و صدور حکم اعدام درمورد او و نیز زندگی لوکس رجوی از وی سوال میکنم او ویراژ داده در باره تغییر رده ها توضیح میدهد .

با رده را برای همگان بر ملا کنیم .

همانگونه که عموم مسلمانان میدانند ، از پسر نوح گرفته تا آن حواری خائن مسیح و برخی از برجسته ترین صحابه پیغمبر النّهائیه میان تهی از آب درآمدند. (۷) زیرا که انسان بودند و مختار . حال آنکه درمنطق تو میتوان از پیامبر هم پرسید که چرا معاویه را تا مرتبه کاتب وحی بودن بالا برده و یا چرا عثمان را به دامادی برگزیده و یا چرا حضرت علی ، زیاد بن ابیه را که بعداً دست راست معاویه شد به ولایت فارس گمارده است . راستش را بخواهی ما بخاطر باز گذاشتن راه ارتقاء و حفظ حیثیت شخصی افراد و هم چنین ملاحظات سیاسی مربوط به بهره برداریهای ارتجاع و امپریالیسم و ضد انقلاب تا بحال هرگز چنانکه باید وارد تشریح این مقولات نشده ایم . یعنی به این وسیله ، قبل از همه ، حقی را از خود و نسلیمان سلب کرده ایم . وآلا در مبارزه ای این چنین خونین ضروری است که همگان با مقولات بریدگی و عقب گرد و جا زدن و تو زرد از آب در آمدن نیز آشناشوند . این چنین است که گاه برخی بریده ها طلبکار هم میشوند و فی المثل هنوز کسی خبر ندارد که آقای یعقوبی و بانو چه مسائلی داشتند و از همان داخل کشور تا کجا بریده بودند و چه میکردند ، اما به خارجه که رسیدند مبارز دست اول و از نوع سوپر دمکراتیک هم از کار در آمدند و به کشف و شهود فقدان دمکراسی در روابط مجاهدین نائل شدند؟ بگذریم که از آنطرف هم ارتجاع و هم امپریالیسم به هزار شیوه در صدد امحاء ما بوده و هستند (۸) که خودت بهتر میدانی . حالا تو هم در این بحبوحه یقه ما را گرفته ای که چرا روز اول گفته ایم به نوار مرزی رفته ایم و نه بغداد (ظاهراً اطلاعیه ملاقات من با رئیس جمهور عراق در بغداد و مراسم استقبال را نشنیده ای) و نوشته ای چرا در پاریس نگفتیم علی زرکش به پاریس آمده و

(۷): مقایسه آشکار خودش با نوح، مسیح ، و پیغمبر اسلام در دستگاه ولایت فقیهی است .

(۸): این « امپریالیسم » هم در دستگاه کنونی تفکر مجاهدین مسعود رجوی از آن موجودات عجیب و غریب است از یکسو دوست است و حامی بنحوی که از او میخواهیم ما را در کسب قدرت یاری دهد از سوی دیگر برای مصرف داخلی بوی حمله میکنیم . شاید هم مقصود امپریالیسم کرات دیگر باشد. و یا امپریالیسم شارجه و قطر!!!

اینکه حق را ضایع و با هم در بیارند و در ششگونی با آن با نیز هم برسد و آلا با عیال همتا در سرمان با نیز یک کوه بپزند و
 کبریا نشیند و دستوری در بار عیال را به حاکم خلقی که تو میگوئی در و پیش روی ختم کرد و برون است. این من فکر میکنم
 تو کلاکت من دردی به بر تابی از زمان کجای با یک دل بپوشان باشد که هم چنانکه بیست و چند سال گذشت از اجابت
 کرد و چاه هدایت در بیان هم تفسیر ؟ در مقدمه ما را جل مکتوبت و بیخ از پشت سر گذار است و با نیز نزدی که هم دردی
 محکم آمدن بر من تو مکتوبی مسترد و مکرر در مقدمه توین ، با کز و قرین ، هدایت توین و توفیق اید جان خلق
 مردم اند و کاش که تو نیز توفیق در شرایط حاضر نشد بهتری بیچشم که من با کمال میل به اجابت خادمم و توین که فرد
 طاعت از سحر است بر عنصر سیاه من می کشد و دستش در آرزو نشن تصاد که در وی هر گشت که توفیق توین در حقیقت
 چیزی که هم می آید و از کتاب جدا گیر و من کشد و در من می چند و در او در واقعیت می کند و از جهت خود را و
 حل و فصل ^{خوب} سبب می آید که در بر چنین قصه و می کند که گویا در سازمان "آلات" می هست که جز بر کوب
 گویا سندان یا چنین که خادم نیست چرا در حالیکه چند هزاران تن تو بر پس می آید و در عیب دلان دردی
 راهی در گشت تو نشوند با کلامی نامرد

دستی نگویند کن این تلافی که بقول تو هم چیز خود را تا بر می و کلمه اند و دست بیخ من کنده با عیال بهر
 شش و اندیش قران (بر نیز بهت شش و قلی مای گویم) در این سخن تصاد که کفید با ستانید مای بهت ؟
 ما سستی چطور شد که بقول قران : "کلمه استخوان" می رسم اینهم فرصت طلایی و دیگر توفیق انشالی من با چشم
 سندان جدا هدایت خلق ایران پیشوند ؟ گفته حال ایشان تویی و بر آن با حلق و در اطالان تا کلام دست برده
 که تو با عیال قبول نمیکردی ؟ ؟

۱۲- در حال آن وقت هر گاه ای تو به اجابت بر سر و کوفت من (سور) بخان خاتم بر اگر در بیاوریک
 رهبری و بیخ و تو تو ستر تنظیم فردی را در هم و خورم با و طایفه خود را عذر داده این سازمان من ستم نشستی با انقراض هست
 حالا که خوارالتی جواب بر تو شروع ملکیت را بگیرد و در هر دو کت هر نویست جواب جامع داشته باش
 سره با زبان و مجدد با هر شو که مطلوب خودت هست با زبان تنظیم با لگن - و السلام علی من اتبع الهدی
 خدا در هر زمان که سعادت هدایتی خواهد داد یا چه اگر همین توانست مردم باید که من از تو که طایفه
 تا که سعید در طایفه حسین نوشته بشنوم و اگر تو توانست با چه و کار داشت که گشت از او در من سکون و در با عیال گشت
 از هر نویست سعادت هدایتی که با معی و جب خود گشت و در پارس و در زویش با حسین بود و با ای من از تو که
 چشم خدا چه بود همچنین که سعید در نظم ملک پیام حاضر ایام از تو گشت تو چشم در عید و تو ای سعید گشت
 که من خادم خلقی با وصیت گفتم

فرماندهی استان هایمان نیز برای برقراری ارتباطات لازم در پاریس مستقر بودند .
 ظاهراً بنظر تو در برابر دشمن نیز فرمول « النَّجَاهُ فِي الصَّدَقِ » گره گشاست !
 غافل از اینکه رژیم خمینی به استناد دلایلی بسیار ضعیفتر از این که تو گفته
 ای دائماً در صدد بهم ریختن کاسه کوزه مان در پاریس بود و همدستانش
 درفرانسه نیز نیازی به توضیح در باره شان نیست . سر و صدای تبلیغاتی وسیع
 در باره خانه گُوس و سیصد خط تلفن مربوطه را بیاد نداری ؟ زمانی بود که در
پاریس بیش از ۸۰۰ خط تلفن داشتیم (۹) ، که خیلی ها نمی دانستند و این
 خطوط را به لطایف الحیل بدست آورده بودیم . امیدوارم از اینکه به این وسیله
 تعدادی از خواهران و برادرانمان را حفظ نموده و مثل شما برای امروز سالم
 نگهداشتیم متاسف نباشی . بله ما از هر امکانی برای اینکه دشمن کمتر قصابی
 مان بکند استفاده کردیم و تا ته خط نیز هیچ نوکی از آن ندادیم والا معلوم بود
 که ضد انقلاب غالب و مغلوب و متحدین داخلی و بین المللی آنها از اینکه
 می گفتیم فلان فرد و فلان فرد ما در پاریس است چه استفاده هائی میکردند .
 بگذریم که باندازه کافی از همه سطوح نیز در داخله شهیدش را دادیم که میدانی
 جریان موشک اندازی به بغداد و بمباران منصوره را هم که فراموش نکرده
 ای . در این فاصله توطئه های زیاد دیگری نیز از جانب دشمن برای ترور خود من
 انجام شده که خبرنگاری و تابحال ما دست پیش داشته ایم . برادرمان علی زرکش
 هم حتی و حاضر است و به جای مطالب نادرستی که در باره او بهم بافته ای
 میتوانی بیانی و بنشیننی و با او از نزدیک صحبت کنی . آنوقت خواهی دید آن
 مدتی هم که در اینجا از دید بعضی ها مخفی بود بخاطر این بود که دشمن
 در باره تغییر موضع او بر ما پیشدستی نکند . کما اینکه بعداً دیدی که در
 فرصت مناسب اسامی اعضاء هیئت اجرایی اعلام شد . (۱۰) بهرحال راجع به

(۹) : رجوی گرفتن ۸۰۰ خط تلفنی را زرنگی خود و باصطلاح رودست زدن به دولت فرانسه میدانند .
 اتهامین مسئله شدت وابستگی سازمان به منافع قدرت های میزبان را نشان میدهد . که چگونه یکروز
 آگاهانه ونه از روی بی اطلاعی حتی ۸۰۰ خط تلفن هم در اختیار میگذارند و روز دیگر ۲۴ ساعته عذرت

اصل قضیه هم خود علی قی و حاضر است و هم ۵ - ۴ روز نوار ویدئو (۱۱) از جلسا کامل دفترسیاسی و کمیته مرکزی وقت . وانگهی اگر تو اینقدر در مقابل دشمنان معتقد به صدق و صفا هستی آیا میتوانم از تو بیرسم که چرا در مقابل دوستان (یعنی ما) اینقدر در نامه ات و در مسائل مربوط به خودت که به وضع کنونی ات منجر شده جفا ورزیده ای و چرا اینقدر بجای کمترین عنایت به مسائل تاریخی ات که چندین بار به اخراجت (۱۲) از سازمان منجر شده ، به خودت مدال شورشگری میدهی آنهم در یک کار منضبط دسته جمعی و انقلابی در بحبوحه نبرد با دژخیمی چون خمینی و متحدانش ؟ آیا جدا از آن مسائل خاص خود ؛ که خودت در نامه ات اشاره کرده ای ، هیچ پیچ و خم دیگری در دوران زندگی تشکیلاتی ات نداشتی ؟ و آیا خدا وکیلی و حضرت عباسی فقط فضیلت شورش بودن تو بود که دائماً بیرون میزد و سازمان ما تحمل آنرا نداشت ؟ ببین در توجیه کاری بنفع خودت چگونه حاضر شده ای تا لجن مالی همه چیز و همه کس بی خد و مرز پیش بروی .

البته من در اینجا قصد ورود در جزئیات را ندارم و صرفاً از موضع اینکه بیشتر از این به بیراهه نروی و از جریان زنده و پویای انقلاب جاری میهن مان جدا نیفتی این مطالب را متذکر شدم و اگر بخواهی مشروح آنرا به فرصت بعدی موکول می کنم که بیانی و از نزدیک بشنوی . (۱۳)

۸ - بر خلاف تصور تو از آنجای نامه که نوشته بودی با فشار آوردن به خودت مرا با شهرام قیاس کرده ای گزیده نشدم ، چون میدانم که شهرام و بهرام النهایه

را میخواهند . چاه ویل بغداد از این هم هولناکتر است .

(۱۰) : اسامی هیات اجرایی اعلام شد . اما هیچگاه گفته نشد که علی زرکش تصفیه ، محاکمه و به

اعدام محکوم شده است .

(۱۱) : جا دارد از سازمان مجاهدین خواسته شود که نوار ویدئویی این جلسات را در اختیار عموم قرار داد .

کاری که البته هرگز به آن تن نخواهد داد .

(۱۲) : هیچ مدرک و سندی در بایگانی سازمان در مورد اخراج و « اخراجی » بودن من وجود ندارد .

(۱۳) : دومین دعوت از یک فرد « اخراجی »

در اتحاد عمل عینی با ساواک شاه عمل کردند و چنانکه بعداً تاریخ روشن کرد ، زمینه ساز مهمی برای سوارشدن خمینی گردیدند و این همان چیزی است که مجاهدین امروز و خود من اکیداً از آن دوریم و هزار و یک ایراد که به ما وارد باشد به این یکی آلوده نیستیم . (۱۴) اما اگر ما شهرام و بهرام باشیم خوشا بحال تو و قبل از تو خوشا بحال آن خائن (یعقوبی) که زودتر از تو به این کشف نائل شد و تا مدتها در شکنجه گاههای خمینی شلاق را با نوشته های او به خورد خواهران و برادرانمان میدادند .

۹- از دو نکته در نامه ات خیلی خوشحال شدم . یکی اینکه نوشته بودی مردم ایران را بسیار دوست داری و دیگر اینکه گفته بودی سؤال میکنم ، پس هستم . اگر روی همین دو نکته پایت سفت باشد خوشا بحالت . بهمین دلیل برای اینکه باز هم فرصت داشته باشی که سؤال کنی و بدانی و بفهمی دعوت میکنم سری بما بزنی (۱۵) تا جواب مشروح حرفهایت را بدهم و بعد برگردی و خود دانی . نیازی به تذکر ندارد که در انتخاب راهت مختار بوده و هستی ، همچنین اگر دلت خواسته باشد ، بر خلاف روش شهرام و بهرام من تضمین میکنم که فقط به شرط اینکه حافظ اطلاعات سازمان در برابر دشمن باشی ، از جمله در مورد نکات اطلاعاتی همین پیام ، هم پائین و هم بالای سازمان برای تو هر طور که میل خودت باشد ، باز باشد تا هر حرف با هرکس داری بزنی . بلکه انشاءالله اگر حقیقتی در حرفهای تو باشد و من مانع آن هستم ، جذب و پذیرفته شود . شاید هم که چشمهایت باز شود و ببینی و بفهمی که در طول تاریخ احزاب سیاسی ایران هیچگاه رهبری جمعی و دمکراسی حقیقی در هیچ کجا به اندازه مجاهدین وجود نداشته و انقلاب ایدئولوژیک و رهبری عقیدتی نیز در رأس

(۱۴) : از قضا مسعود رجوی با اقدامات سرکوبگرانه و ضد دمکراتیک خود ، در درون و بیرون تشکیلات ، و نیز ماجراجویی های سیاسی و نظامی قدرت طلبانه ، در عمل به نفع جمهوری اسلامی و حتی عقب مانده ترین جناحهای آن ، و علیه نیروهای ملی و دمکرات و در تحلیل نهائی علیه منافع مردم ایران عمل کرده و میکند . توضیح بیشتر در مقاله «سیکل میوب» .

(۱۵) : سومین دعوت ، برای رفتن به بغداد و مذاکره .

رهبری دسته جمعی نقش حافظ و تضمین کننده آنرا ایفاء کرده است . (۱۶) کما اینکه از نظر طبقاتی بیش از پیش مجاهدین را تاریخاً با رادیکالیسم انقلابی محرومترین طبقات پیوند داده و الاً تا بحال صد بار در قبال فتنه خمینی و اضعاف کفن پوسانده بودند . البته تو میتوانی بدور از حقایق تجربه شده سلسله مناسبات مافیائی را تصویر کنی که گونیا سردمدار باند از پشت ورد میخواند و بیدریغ سایرین را به کشته شدن و تاراجان وا میدارد و حالا هم نوبت بلعیدن تو (معلوم نیست به چه دلیل) رسیده است .

۱۰- در مورد نقطه نظرهای من هم هیچ چیز عوض نشده ، دستاوردهای جدید ایدئولوژیکی و تشکیلاتی سازمان مثل همان بخشهای هویت در زندان، محصولات دوره جدید مبارزاتی و تکمیل دریافت های پیشین است . یادت هست زمانی در زندان وقتی تازه از زیر ضربه اپورتونیستها آمده بودی خیلی چیز ها برایت روشن شد . حالا هم به عنوان آخرین فرصت و آخرین آزمایش من حاضرم هر زمان که وقت کردم از الف تا یای همه چیز هائی که نوشته ای را برایت روشن کنم . در هر کجا که حق با تو بود و به اثبات رسید ، علی ذمّتی (ولو با کنار رفتن خودم) . اما اگر راهت را انتخاب نموده و تصمیم نهائی ات را گرفته ای باز هم خودت میدانی . فقط در حفظ اطلاعات سازمان که اطلاعات انقلاب نوین ایران است ، در قبال دشمن و متحدینش کوشا باش . اگر هم زمانی خواستی در جنگ آزادیبخش که طبعاً مرجع بر خانه نشینی و حاشیه نویسی است شرکت کنی با حفظ همه نقطه نظرها و مواضع و برخورداری از حق بیان آنها و تبلیغ برای آنها در هر سطحی که بخواهی ، قدمت مبارک . (۱۷) مگر نیست که مردم ایران و طبعاً آزاد شدن آنها از دست دژخیم جماران را دوست داری . از بابت عیب و ایرادهای مربوط به من و سازمان نیز خودت میدانی که از جامعه کهن و محصولاتش (یعنی امثال من) سرِضرب نمیتوان به جامعه و سازمان

(۱۶) : ولایت مطلقه فقیه (درمه زمینه ها) در راس رهبری دسته جمعی فرمایشی

(۱۷) : چهارمین دعوت

ایده آل رسید ، بلکه به درجه ایکه با جامعه کهنه شاه و خمینی چنگ در چنگ بشویم در یک روند دیالکتیکی به سمت ایده آل حرکت خواهیم کرد . بنابراین آیا بهتر نیست هر کس که حرف حقّی دارد ، با شرکت در نبرد آزادیبخش رسالت و حقّانیت حرفهایش را بیشتر به اثبات برساند. (۱۸)

البته در مورد تو همچنانکه گفتم بسیارخوبست که سؤال کنی تا همه چیز برایت روشن شود . بعد از این سئوالات ، ما (مجاهدین) می گوئیم چون با خمینی می جنگیم ، هستیم . والا آنچه میماند قاعدین است نه مجاهدین .

۱۱- در مورد اسم بردن از این بنده در نشریه و رادیو و... منم مثل تو قویاً و به تاکید از اسم بردن از خودم مخالف بوده و هستم . اما بر خلاف نظر تو نه تنها بخشنامه ای در کار نبوده که برعکس بخشنامه های معکوس آن صادر شد (کما اینکه در مورد ممنوعیت بوسه زدن بر دست) که میتوانی بیانی و ببینی. (۱۹) فقط اضافه میکنم اگر بخواهی بدانی همان هیئت اجرایی مجاهدین که بر خلاف تصور تو ، مجری صرف نبوده و تاکنون خلال بسیاری از معضلات انقلاب ایران در بفرنج ترین شرائط تاریخ ایران بوده است و هیچکدام از آنها را من نه به خواست خود نصب و نه بخواست خود عزل کرده ام (و همیشه به اتفاق آراء بوده است) ، در این باره نقطه نظرهای مشخصی دارد که گاه بالاتفاق مخالفت مرا نیز نادیده میگیرد. از جمله در مورد برخی شعارها و اسم بردن ها که مخالفت کرده ام معتقد است که در بحبوحه ضدیت ارتجاع و امپریالیسم و اضداد رنگارنگ ، از قضا هر چه تیز ترکردن و صریحتر عنوان کردن مسئله رهبری درست است ، ولو اینکه چّز اضداد را هم در بیاورد و روشنفکر نمایان را نیز رم بدهد و آلا تا بحال هفتاد بار سرمان را زیر آب کرده بودند و آلترناتیوهای استعماری و ارتجاعی را به همان خلقی که تو میگوئی دوستش داری حُفنه کرده بودند . البته من فکر میکنم تو کماکان حق داری به سر تا پای سازمان گِل بمالی ولی مطمئن باش که هم چنانکه بیست و چند سال گذشته اثبات کرد که مجاهدین در میان همه تمسخرها و قهقهه ها مراحل طفولیت و بلوغ را پشت سر گذاشته و با مرزبندی ها و حصارهای محکم اکنون

برغم توطئه های مستمر و مکرر ؛ قدرتمندترین ، پاکیزه ترین ، صدیق ترین و تنها نقطه امید همان خلق محروم اند و کاش که تو میتوانستی در شرایط حاضر نسخه بهتری بیچی که من با کمال میل بدنالت میآمدم . وقتی که فرد عاری از مسئولیت و عنصر سیاسی میشود و دستش را از آتش تضادها بیرون میکشد آنوقت مثل تو خیلی چیز ها را بهم می باند ، از کتابها جمله ها بیرون میکشد ، وارونه می بیند و وارونه روایت میکند و از جدیت و بررسی و حل و فصل جدی مسائل می گریزد و چنین تصویر میکند که گویا در سازمان « بالا » نی هست که جز سرکوب گوسفندان پائین (که معلوم نیست چرا در حالیکه چند هزارشان مثل تو پاس آبی در جیب دارند ولی راهی فرنگ نمی شوند) کاری ندارد .

راستی فکر نمی کنی این « بالا » نی که بقول تو همه چیز خود را تاریخی و تاریخساز و... تبلیغ میکند تابحال می باید مثل « اندیشه قرن » (پریزدنت شبردقلی را میگویم) در این معجون تضادها یکصد بار قافیه را می باخت ؟ راستی چطور شده که بقول تو این « گله انسانها » علیرغم اینهمه فرصت طلبی و دیکتاتوری امثال من باز هم راهی سازمان مجاهدین خلق ایران میشوند ؟ نکند همان داستان رهبران ناصداق و هواداران نا آگاه درست بوده که تو تا بحال قبول نمیکرده ای !؟

۱۲- در هرحال اگر حقانیت حرفهای نامه تو به اثبات برسد ، آنوقت من (مسعود) خائن خواهم بود اگر در برابر یک رهبری ذیصلاح تر و نو تر سرتعظیم فرود نیآورم و خودم داوطلبانه خود را عضو ساده این سازمان معرفی نکنم . ذمّتی بما اقول رهینه . (۲۰)

(۱۹) : پنجمین دعوت از یک فرد که ادعای میکنند نه یکبار بلکه چند بار! اخراجی بوده ، همراه با اعتراف بوجود سیستم بوسه زدن بر دست رجوی . روشی که او بدروغ مدعی مخالفت با آن است .

(۲۰) : جا دارد بعد از گذشت هفت سال از تاریخ این نوشته و برملاشدن بسیاری از مسائلی که ایشان زمانی آنرا « مزخرفات » مینامید نظیر مسئله زندانها ، مسئله ولایت فقیه در درون سازمان و روابط غیر

حالا اگر خواستی جواب ریز و مشروح مطالبت را بگیری و در مورد تک تک حرفه‌ای‌ت جواب جامع داشته باشی سری بما بزن و مجدداً بهر نحو که مطلوب خودت هست با سازمان تنظیم رابطه کن

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی

ضمناً در هر زمان که سعید شاهسوندی بخواهد اینجا بیاید اگر حسین توانست او هم بیاید که من از نزدیک مطالبی را که سعید در رابطه با حسین نوشته بشنوم و اگر هم نتوانست بیاید و کار داشت یک گزارش مکتوبی در باره آن قسمت از حرفه‌های سعید شاهسوندی که راجع به جلسه مورد بحث در پاریس و حرفه‌هایش با حسین بوده برای من بفرستد که بینم قضایا چه بود . همچنین اگر سعید در فهم مطالب پیام حاضر ابهام یا سئوالی داشت ترتیبی بدهید و قراری جور کنید که من خودم تلفنی با او صحبت کنم .

ادامه یادرقی از صفحه قبل : دمکراتیک بیرونی ، مسئله انزوای کامل سیاسی و اجتماعی و نیز بن بست استراتژیکی علاج ناپذیر ، فرقه ای شدن و سرکوبگری سازمان مجاهدین ؛ از ایشان سئوال شود ؛
آیا هنوز هم بر سر ماده ۱۲ از «پیام» خود هستی ؟ در اینصورت « خائن » چه کسی است ؟

مسعود رجوی! مشکل اول سازمان مجاهدین خلق ایران

۱

باسلام

① «نامه» یا همانطور که حضرت گفته در «پیام» نیز، در پاسخ به آنچه که برایت نوشته بودم رسید.
 آنرا برادران بار در دست دربارت از همین حدود فرستادم. اگر چه ~~موضوع~~ خالی از حدت و هیبت
 انقلاب نبود اما جامعیت و بلانامه منتهی شد که با یک نامه «سیاسی» رو برو هستم «سیاسی» از آن
 ندی که ما، مثل ما، از آن قرار کرده و به مجاهدین پیوسته بودیم. ^{نادره نوع و ب آن کبک}
 در حالیکه من همیشه «انسانی زمینی» (با تمام جذب ها و دیگر حایم که قصه اشکار هیچکدام را هم ندانم) سعی
 کرده بودم بدرجه در که می فهمم باز بدرجه از که احکام سرکشیست و در این بین به بیانی به بدرجه از که «قدرت»
 را هم «الته بدو» تعارف حار آشنایی و با کلمات سیاسی نه فشن، تور را مورد خطاب بر سرال و پرس و
 حد قرار دهم. و انعام برین با در برده و هستم که «قدر» باید از این کار من عیناً حد شمال. همچنان

و حتی با سگزار شدی.
 البته تو چنان است بگویی «قدرت» بسته موضوع طبقاتی و در مکتب هر باب من از اردو گرما مندرج و مریض
 آن زن مکتوب. به دست دستم چنین اراده لال معرضی کار نظام ولی باید بگویم که از روز ~~هفته~~ بنظر من
 «قدرت» سازمانی شده است. یعنی بدرجه از که با سازمان قیامی و یا با باشی در ابتدای ترین
 بخش قضایین انسانی - انقلاب فرجه شک مستور و دبا غنچه شود.

هر چه جایه تا کید تعجب کنم که فضا ذهنی من ، فضا جدل و کجگو کل ها آشنایی در اع مارت

سیت. چه لحاظ تو در سازمان، چه لحاظ خردم و چه لحاظ و هیبت مستور و دشمن ضدتیر و...
 در عین حال قصه گلایه و درد دل من یا معنوم کلاسک آن نداشتند و تمام. از سوسر دیگر معتقدم
 که «پدیده» تغییرات جد و عین بسیار کرده (اگر نگوییم ماهیتی) که تغییر مجدد آن بدین سازمانها
 امکان پذیر نیست. «فرانز» یا «فرود» کیفین می خواهد. یعنی بنظر من سازمان یا باید به
 «حاکمیت» و «قدرت» برسد و آن قدرت در صراط با دانست حار مستقل از خود تغییر نماید یا
 تا مسافت در «بن بست» بدر گشتار آید و... که تا آنجا که میسر و آن مرد ^{مرد}
 من مرصط مستور امیدوارم حالت اول پیش آید. با این توضیحات ممکن است پرسش پس در این
 بیان هدف و کارتر چیست؟ ~~معه~~ و از آنگونه نامه نشستن چه می خواهد؟

نقد من این بوده و هست که بهر یکبار هم که شده از «درد» خانه و نه «پرواز» آن (طبیعت است)
 که در «درد» و «پرواز» معنوم دقیقاً در «درد» و «پرواز» است (آیا چه را که باید متوجه شود)

متن تایپ شده نامه دوم به مسعود رجوی

مسعود رجوی ! مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران

با سلام

۱- « نامه » یا همانطور که خودت گفته ای « پیام » تو ، در پاسخ به آنچه که برایت نوشته بودم رسید . آنرا برای اولین بار در موقع دریافت از حسین مهدوی خواندم . گر چه خالی از صداقت و صمیمیت انقلابی نبود اما همانموقع و بلافاصله متوجه شدم که با یک نامه « سیاسی » روبرو هستم . « سیاسی » نه از نوع خوب آن ، بلکه از آن نوعی که ما ، نسل ما ، از آن فرار کرده و به مجاهدین پیوسته بودیم .

در حالیکه من همچون « انسانی زمینی » (باتمام خوبی ها و بدی هایم که قصد انکار هیچکدام را هم ندارم) سعی کرده بودم به درجه ای که می فهمم و باز به درجه ای که احساس مسئولیت و درد میکنم و به بیانی به درجه ای که « صداقت » دارم ، البته بدون تعارف های آنچنانی و با کلمات سیاسی و نه فحش ، تو را مورد خطاب ، سؤال و پرس و جو قراردهم . واقعاً هم بر این باور بوده و هستم که « تو » باید از این کار من عمیقاً خوشحال ، ممنون و حتی سپاسگزار باشی .

البته تو ممکن است بگویی « صداقت » بسته به موضع طبقاتی و موضعگیریهای سیاسی افراد و گروهها مضمون و موضوع آن فرق میکند . به صحت و سقم چنین استدلال مفروضی کار ندارم ولی باید بگویم که امروزه بنظر من « صداقت » سازمانی شده است . یعنی به درجه ای که با سازمان نباشی و یا باشی در ابتدائی ترین خصایص انسانی - انقلابی تو هم شک میشود و یا

نمیشود .

همین جا به تاکید تصریح کنم که فضای ذهنی من ، فضای جدل و بگو مگو های آنچنانی و رایج با تو نیست . چه بلحاظ تو و سازمان ، چه بلحاظ خودم و چه بلحاظ وضعیت موجود و دشمن ضد بشری و در عین حال قصد گلایه و درد دل هم بنا به مفهوم کلاسیک آن نداشته و ندارم . از سوی دیگر معتقدم که « پدیده » تغییرات جدی و عمیق بسیار کرده (اگر نگویم ماهیتی) که تغییر مجدد آن بدین سادگیها امکان پذیر نیست . « فراز » یا « فرود » ی کیفی میخواهد . یعنی بنظر من سازمان یا باید به « حاکمیت » و « قدرت » برسد و آنوقت در مواجهه با واقعیت های مستقل و بیرون از خود تغییر نماید یا متاسفانه در « بن بست » جدی گرفتار آید و.... که تا آنجا که به میل و آرزوی من مربوط میشود امیدوارم حالت اول پیش آید . با این توضیحات ممکن است بررسی پس در این میان هدف و کار تو چیست ؟ و از آنگونه نامه نوشتن چه میخواهی ؟

قصد من این بوده و هست که برای یکبار هم که شده از « درون خانه » و نه « بیرون » آن (طبیعی است که درون و بیرون به مفهوم دقیق تشکیلاتی و سازمانی اش مورد نظر نیست) آنچه را که باید بتو گفته شود ، بگویم . هر چند بقول تو دیر ، گفتنی هم البته زیاد است ، اگر گوشی برای شنیدن باشد . گفتن چنان مطالبی را هم برای جلب سرمایه های دنیوی و اخروی نمی پنداشتم و در تعادل قوای موجود هم هرکودک از راه رسیده سیاسی شده ای میدانم برای جلب منافع دنیوی نزدیکی به سازمان چندان هم خالی از منفعت نیست . اظهار چنان مطالبی را ادای دین و مسئولیت در قبال ارزش هائی که طی سالیان دراز بخاطرشان جنگیده و مبارزه کرده بودم دانسته و میدانم . « گزیدگی بسیار شدیدی » هم که تو در نامه ات بدان اشاره کرده ای بدان خاطر است ، نه بخاطر فرد خودم که میدانی تا کجا به سختی و سختی کشیدن عادت دارم ،

یعنی به خاطر در خطر دیدن و پایمال شدن همان امیدها و آرزوها و نیز مردمی است که آن آرمانها را در خدمت آنها میدیدیم . قبول دعوت تو برای آمدن به بغداد و صحبت کردن حضوری را هم در این راستا میدانم . و تا این مدت هم در گیر حل و فصل مشکلات و موانع مسافرت بوده ام . ضمن اینکه طی این مدت اتفاق جالبی افتاد که گفتم باطلاع تو رسانده شود . نمیدانم این کار انجام شده یا نه . امیدوارم از لابلای آن به مواضع من هم که خواستار آن بودی پی ببری . اما قبل از آمدن به بغداد ، چون همانطورکه گفتم بنظر من در پاسخت «راه سیاست» رفته بودی ، ترجیح دادم تا قبل از آمدن چند کلمه ای برایت بنویسم . ضمن آنکه زمان مسافرت را هم تعیین کنم .

۲- بر خلاف تصور تو من « خانه نشین » نشده ام . طی مدت چند ماهی که با سازمان قطع رابطه کرده ام ، علاوه بر اشتغال سیاسی ، در گیرودار حل ابتدائی ترین مسائل زیستی خود و خانواده کوچکم و الباقی نیز مشکلات سایر دوستان و برادران مانند خودم بوده ام . خوشبختانه هنگام ترک روابط سازمانی و در آستانه چهل سالگی وضعم طوری است که بعلت نداشتن سر پناه از همان فردای تصفیه حساب با سازمان ، منصوره و فرزندم مجبور به ترک فرانسه و رفتن به نزد خانواده منصوره که پناهندگان سیاسی در کشور دیگری هستند ، شدند و خودم نیز شبها را در خانه این یا آن هموطن شرافتمند و مبارز سیاسی (که البته برای اینکارشان بهای سیاسی نمی طلبیدند) و حتی در مواردی در درون ماشین های آنها گذرانده و به صبح میرساندم . برای اصرار معاش و قوت لایموت نیز از شماری از همین افراد و یا دوستان و برادران همزرم قدیمی مبلغی قرض کرده و بالاخره نیز هفته ای چهارشب (از ساعت ۷ و نیم شب الی ۷ صبح) را به «نگهبانی» در یک هتل پرداختم . روزها نیز کار میکردم و در عین حال و در لابلای آن در جستجوی سرپناه و محل استقرار برای خودم ، منصوره و شریف می بینی !

چندان هم « خانه نشینی » نبوده ، سهل است ، آوارگی و در بدری و روز در فکرشب و شب در فکر روز بعد بودن بوده است . اینرا از آن جهت گفتم تا بدانی همان نوشته در چه شرائطی و در چه مضیقه وقت و امکانات نوشته شد و چگونه هر چند صفحه آنرا هنگام خزیدن در گوشه ای نوشته ام . اینرا هم اضافه کنم که در خارج از روابط تشکیلاتی سازمان اساساً « امکان » خانه نشینی برای هیچ یک از هموطنان و بخصوص برای کسانی چون من که از روابط سازمان جدا شده و مانند دوستان سرمایه دار و غیر سرمایه دار شورائی و غیر شورائی تو ، هم از داخل و هم از خارج روابط نمیخورند ، وجود ندارد . آنچه وجود دارد یا کارهای سخت و سنگین سیاه است با چندرغاز در آمد نامتعیین و یا در بهترین حالت ! ! شب زنده داری و نگهبانی که باز هم نامتعیین است و هر آن در خطر قطع شدن .

ازقضا اگر « خانه نشینی » و « حاشیه نویسی » وجود داشته باشد برای کسانی است که حاضر شده و میشوند شرافت سیاسی و مبارزاتی خود را (البته اگر داشته باشند) به ثمن بخش به سازمان بفروشدند تا « دنیا » ی شان تامین شود . به آخرت هم کاری ندارند و تو هم هیچوقت از آنها بر سر آن مسائل تعیین و اعلام مواضع نمیخواهی . کافی است که شعر و مقاله و نامه فدایت شوم بنویسند ، جبهه و خلعتی دریافت کنند و همین برای تامین « دنیا » ی کوچکشان کافی است . اگر نمونه بخواهی میتوانی از حمید اسدیان که اخیراً هم به آنجا آمده سوال کنی . (۱)

اما از جانب دیگر رفتار با خواهران و برادران رزمنده و مبارزی که هرکدام با

(۱) : مقصود فریلون گیلانی است که در حضور خود من و حمید اسدیان درجلسه ای در پاریس (پایگاه شگری) ، بعد از آنکه بخاطر نوشتن مطالبی از مسعود خلعتی گرفت ، رسماً گفت که اگر گرفتاری های مالی کمتری داشته باشد ، بیشتر خواهد نوشت . بعد از بیرون رفتن این فرد از اطاق حمید اسدیان بمن

دلایل و مشاهدات خود بقول شما مسئله دارمیشوند ، بگونه ای دیگر است همین چندی پیش خودم شاهد بودم که به برادری (از فرماندهان جنگل های شمال) ، هنگامیکه بقول معروف مسئله دارشده بود ، گفته شد که اگر چند سطر بنویسد که « بُریده » و میخواهد بدنبال زندگی برود و اشکالات از خود او بوده و نه از سازمان ، آنوقت سازمان تا زمان سقوط خمینی هزینه های او را تقبل خواهد کرد . وقتی آن برادر از نوشتن چنان مطالبی خودداری کرد ، بسراغ همسر او رفته و از او خواستند چنین مطلبی را در باره همسرش بنویسد (امری که در سازمان رایج است) و البته خواهر مزبور نیز از انجام چنین خواسته ای خودداری کرد و آنوقت است که حسین مهدوی عضو هیئت اجرایی سازمان و نماینده تو ، حتی از تامین پول سیگار این برادر نیز خودداری کرد .

خوبست اضافه کنم که همین جناب حسین مهدوی در جایی گفته است ، این افراد سه راه بیشتر ندارند ، یا کاباره ، یا خودکشی ، یا بازگشت به سازمان . مثلث پیشنهادی را می بینی ! البته اظهار این مطالب از ذهن قاصر و اندیشه بورژوا - لیبرال او که طی سالیان طولانی عمر باندازه انگشتان یک دست هم «نه» نگفته و یک قلم به قول خودش بعد از ۱۴ سال ، درسال ۶۴ و هنگام « تحولات نوین ایدئولوژیکی » سر و کله اش در سازمان پیدا میشود ، بسا دورتر است . این شیوه تفکری است تنوریزه شده که با شدت و ضعف و با بیان خاص هر فرد در دیگر سطوح سازمان هم شاهد آن بوده ام . منجمله فردی اخیراً توصیه

ادامه پاورقی از صفحه قبل : گفت ، می بینی ! با رفاقت میگوید بیشتر پول بدهید تا بیشتر بنویسم . این فرد که هیچ سنخیتی با مبارزه و با مجاهدین ندارد از این طریق کیسه اش را پر کرده وبعد از آن فیلش یاد هندوستان میکند و مدتی از روابط دوری میکند . وی معمولاً بعد از خالی شدن کیسه مجدداً با مقاله ای و یا شعری و یا تیریک و تهیتی به رهبران تاریخساز ! دو باره برمیکرد . تا نویسی دیگر . البته مسعود رجوی هم از او و از امثال او « استفاده ابزاری » خاص خود را میکند .

میکرد بهتر است « غیرسیاسی » شوید « بنفع » تان است . یعنی بریده بودن
بیا غیرسیاسی شدن ، کاباره رفتن و بالاخره خودکشی ، هم مُرَجَح است و هم
« منافع » دارد ، چون سازمان خرج و مخارج بریده ها و غیرسیاسی های سر براه
و عنداللزوم مجیز گوی را براحتی تَقَبُّل کرده و میکند .

پس تا اینجا که نه خودکشی کرده ام . نه پول رفتن به کاباره را داشته ام
(بهتر است وقتی پولش را داشتم ، یعنی قدرت انتخاب داشتم ، درباره رفتن یا
نرفتنش صحبت کنم) و نه از نظر خود برگشته ام میشود که سه به هیچ عضو
هیئت اجرائی تو و شاید هم کسان دیگری که چنان تحلیل های مضحک و درعین
حال تاسف آوری را در ذهن و دهان او کاشته اند ، بازنده اند .

بهرحال در باره اینگونه تحلیل ها و روش ها و عواقب عمیقاً تاسف بار آن ،
گفتنی زیاد است که باید برای اتمام حجت نهائی حضوراً بخودت بگویم .

۳ - اما چند نکته افی: در باره پاسخ تو ، در چند جای آن پاسخ از « اخراج »
های مکرر من از سازمان گفته ای و در جایی آنرا مسبوق به قول و نوشته خودم
هم کرده ای . فی المثل یکجا نوشته ای « بعد از اینکه بقول خودت تو را
اخراج و خانه نشین کرده اند » جای دیگر نوشته ای : « خودت خوب میدانی
که تا بجال برای چند دفعه ای که از سازمان در این سالها اخراج میشدی » و یا
جای دیگر « مسائل تاریخی ات که چندین بار به اخراجت از سازمان منجر
شد » اگر یکبار بود میگفتم از دستت دَر رفته است . ضمن آنکه میدانم آدم
حواس پرتی نیستی . پس « سیاست » است ، همان که ما از آن فرار کرده بودیم
و به مجاهدین پیوسته بودیم . آخر من هیچگاه بیاد نداشته و ندارم که « از
سازمان اخراج » شده باشم . « پرونده » قطور سازمانی من هم فاقد چنین
مدرکی است . در آن نوشته هم ، من برخلاف استناد تو چنان مطلبی نگفته بودم .
پس تکرار این موضوع آنهم برای چند بار و در لابلای « پیام » چه معنی دارد؟
جا ندارد پیرسم ؛ آخر ای برادر! تو که از من قسم حضرت عباس و خدا

وکیلی خواسته ای خودت هم برای انجام آن آماده ای ؟ ضمن آنکه فراموش نکنیم که تو علاوه بر رهبری سازمان مجاهدین و مسئول اول آن بودن که در آن بحثی نیست ، مدعی رهبری ایدئولوژیکی خاص الخاص یعنی همان « امام » شدن هستی و انتظاراتی که از تو می‌رود با آنچه که بمن مربوط میشود بهمان دلیل که من زمینی هستم و خطاکار از زمین تا آسمان فرق دارد .

برای اینکه چیزی را ناگفته نگذاشته باشم و بقول تو از جاده انصاف و عدل خارج نشده باشم ، لازمست بگویم که بله : « خروج بر مناسبات » بوده ، چند دفعه ای هم بوده . یک نوبت هم در زمستان سال ۶۰ بعد از آنکه از کردستان برای تهیه دستگاههای فرستنده رادیو مجاهد بخارج آمدم و مجدداً به کردستان باز گشتم ، حامل نامه ای بودم که حکم تعلیق عضویت بود . « تعلیق عضویت » و نه « اخراج » که فکر میکنم با تفاوت های سیاسی - تشکیلاتی آن آشنائی . حسن - م (مسئول آرموق رادیو صدای مجاهد) نامه را گرفت و گفت : نمیدانم چه شده ، از من خواسته اند که این حکم را بتو ابلاغ کنم . همین و بس . و هیچ توضیح دیگری نداد . بوی گفتم باشد ، اما تنها خواهشی که دارم اینست که اجازه بدهید در عملیات انتحاری (۲) شرکت کنم . او با عصبانیت گفت : لازم نیست ، برو سر کار و مسئولیتت . عدلت این تعلیق هم همانطورکه خودم میدانستم ، پا فشاری روی نظری بود که در باره نوع و تهیه

(۲) : تقاضای عملیات انتحاری ، در شرایط تشدید اختلافات درون سازمانی ، امری است ناشی از روانشناسی بسیاری از افراد صادق و معتقد به سازمان که در عین آمانگرا بودن ، در اثر عملکرد های همان سازمان دچار تناقضات جدی و بحران هویت (اعم از سیاسی ، ایدئولوژیک و مبارزاتی) میشوند . بحرانی چنان شدید و عمیق که راه برون رفت از آن در شرائط فقدان یک دستگاه سالم اندیشه سیاسی - مبارزاتی ، یا به پاسیویسم همه جانبه و سیر شدن از زندگی میانجامد و یا در اقدامات فردی هرچه ظاهراً رادیکال تر جستجو میشود . شاید هم بعنوان آخرین وسیله بیان اعتراض و اینکه انتقادات از موضع بریده می نییاشد. خود کشی های درون سازمانی که موارد متعدد و سابقه چندین ساله دارد نیز وجه دیگری از این بحران هویت است .

فرستنده های صدای مجاهد داشتیم و امکان حمل آن را به کردستان بر خلاف نظر سایرین مقدور و ممکن میدانستم . و در این زمینه بر نظر خود پافشاری کردم (بخصوص که مسئولیت انجام هم بعهدہ خودم بود و اشراف عینی بر کلیتہ مسائل داشتم) .

همانطورکه اطلاع داری برنامه صد در صد هم موفقیت آمیز بود اگر چه بعدها رسماً از نفر مسئول تهیه فیلم صدای مجاهد خواستند (صریحاً و علناً و با ذکر نام من) که من را از صحنه های مختلف آن فیلم حذف کند و او که از این روش ها مسئله دار شده بود ، مجبور شده بود جابجا ، در تحریریه ، در گویندگی و در قسمت فنی و بعد هنگام حمل فرستنده فیلم را قیچی کند تا مطابق میل درآید . این برادر که از این کار و خواسته رنجیده شده بود بعداً چند عکس از آن ماجرا را برای من فرستاد . (۳)

و باز یادآور میشوم که چندی بعد همان حکم تعلیق عضویت نیز ، توسط نویسنده همان نامه و البته بدون آنکه من کمترین انتقاد از خودی کرده باشم ، در همان کردستان لغو و مسئله باصطلاح اعاده شده ، و تازه آن مورد هم اخراج نبود .

۴ - از « اشارات و فاکتها و اطلاعات غلط یا تحریف شده بسیار » در نوشته ام گفته ای . سپس ضمن تاکید بر عدم مقایسه ، از من خواسته ای که بین حرفهای خود و حرفهای جماعات « ضد انقلابی » ، « سیائی » و « ساواکی » چهار کلام مرز میکشیدم .

تکرار میکنم که فضای بحث و جدل و بگومگو و گاف گیری نداشته و ندارم . اما راستش حضرت عباسی و خدا وکیلی نفهمیدم چگونه « مرزی » مورد نظر تو است . چون پیش از آن اولاً برایت نوشته بودم که :

(۳) : نمونه ای از آن عکسها در قسمت ضمائم آورده شده است . (فصل ضمائم شماره ۷)

«ما(ومنجمه من) برای آزادی ، برای عدالت اجتماعی ، برای امحاء هرگونه ظلم وتبعیض ، برای مساوات ، برای برابری ، برای برادری ، برای مبارزه با امپریالیزم ، برای استقرار جامعه ای دمکراتیک ، آزاد و مستقل و بالاخره برای نفی نهائی استثمار انسان از انسان ، علیه رژیم شاه و بعد هم علیه رژیم خمینی شوریده به آنها نه گفته و بجنگشان رفته بودیم . »

آیا جماعات و عناصر ضد انقلابی (غالب و مغلوب) ، سیائی و ساواکیها اینگونه بوده اند؟ ممکن است بگوئی اینها شعر و شعار است ، عمل و ماده عملی کدام است ؟ در آنصورت نباید بگویم : گذشته و حال من . گذشته ای که هیچیک از عناصر آنچنانی و هیچیک از اعداد و مخالفین سازمان آنرا نداشته و نمیتوانسته اند هم داشته باشند . و حالی که علیرغم اشکالات و ایرادات جتی و متعدد بر سازمان ، هنوز چند سطر از من علیه سازمان در جائی نوشته و منتشر شده است .

راستی اگر « شبیه سازی » تا اینجا پیش برود که هر حرف و نظری را به صرف اینکه پیش و یا بعد از آن حاج سید جوادی ، یعقوبی ، و یا فلان عنصر و فلان جماعت زده یا بزنند هیچ کس دیگر منجمه کسانی که تا دیروز و دیروز های طولانی در درون سازمان ، در سنگر سازمان و در مقاطع حساس آن حضور و فعالیت داشته ، حق نداشته باشند بزنند ، در آنصورت در ادامه چنان شبیه سازی هائی نباید بسیاری ملاقاتها و تماس های سازمان با سران و مقامات کشورهای امپریالیستی را هم شامل شود ؟

ثانیاً : اگر آنچه که در بالا نوشتم و عمل من ، مرز نیست ، مرز کدام است ؟ شاید فحش دادن های آنچنانی نظیر اینکه « تا سر در میانه رژیم خمینی فرو رفته ؟ ، یا « با اشتها و حریصانه از آن (مقصود از میانه رژیم خمینی است) می نوشد » و بکار بردن کلماتی نظیر « پُفیوز » ، « لجن » ، « کشفات » و... باشد. اگر مرز کشیدن اینگونه فحش دادن مبتذل و گاه غیرسیاسی که در

نشریات سازمان بوفور یافت میشود ، میباشد ؛ من صریحاً میگویم که با آن مخالفم . قبلاً هم در رادیو موقع نوشتن گفتار و خبر و یا « مردم و صدای مجاهد » مخالفت کرده بودم . اما اگر مرز تعیین مواضع سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و مبارزاتی خود و طرف مقابل در صفحه مختصات ملی و میهنی و بین المللی و تعیین استقلال و یا سرسپردگی هریک باشد ، با آن موافقم و آنرا انجام داده و خواهم داد .

اضافه کنم ؛ که من در آن نوشته سعی کرده بودم تا آنجا که می فهمم از جاده عدل و انصاف بیرون نروم ، واقعیات ستودنی درگذشته و حال سازمان را که تو مسئول آن در مقاطع مختلف بوده ای نادیده نه انگارم . چرا که فی الواقع هم قابل انکار نیستند و هر مدعی مفروض هم اگر به انکار آنها بپردازد ، مقدماتاً به انکار خود پرداخته است . اما علیرغم این آگاهی که چه موقع نوشتن آن مطالب و چه هم اکنون دارم . فکر میکنم هر نوشته و یا نامه ای دارای یک مضمون و محتوای اصلی و مشخص است که تقریباً کلیه و یا قریب به اتفاق مطالب حول آن چیده میشود . یعنی در آن نامه قصد من بررسی تاریخچه مجاهدین ، خدمات گرانبهای آنها به مردم و انقلاب ایران و یا بررسی نقش تو ، در مقاطعی از حیات سازمان نبوده و هم اکنون هم نیست . بنابراین سعی کرده ام که کاستی ها و نابسامانیها را ، آنهم در اشل مجاهدین بازگو کنم . اِشلی که مدعی رهبری آلترناتیو ، رهبری انقلاب نوین مردم ایران و... است .

۵ - مورد فرستادن افراد به اردوگاههای عراقی را هم به سیاق قسمت های دیگر نوشته ات با مارک « مزخرفاتی که روزنامه جبهه لندن ، حاج سید جوادی و بنی صدر و یعقوبی » پیش از این افشا کرده اند ، نامیده ای .

اما من در همان نوشته منبع این مطلب را نه آنگونه افراد که سخترانی موجود مهدی ابریشمچی ذکر کرده بودم . سخترانی که نوار ویدئوی آن تا آنجا که من اطلاع دارم حداقل برای کلیه افراد تشکیلات رادیو، نشریه و تلویزیون (ستاد

تبلیغات) گذاشته شد و بعد هم از همه آنها در باره آن سخنرانی گزارش و نظرخواهی مکتوب گرفته شده است .

تعجب میکنم چرا در حالیکه منبع را ذکر کرده بودم ، حداقل منبع را رد نکرده ای . بهرحال اگر فکر میکنی از این سخنرانی و آن تصمیم به اجرا در آمده هم بی خبری ! خوبست از مهدی بخواهی آن نوار ویدئو را برایت بیاورد . و جالب آنکه ابتدا و در ظاهر آن سخنرانی برای کسانی بود که تازه از داخل کشور به درون تشکیلات آمده بودند و باز هم ظاهراً برای جلوگیری از « بریدگی» و تقاضای خارج رفتن آنها بود . اما آنچه که من نمیدانم اینست که چرا آن نوار ، برای افراد، کادرها و اعضای قدیمی و با سابقه تشکیلات گذاشته شد و چرا از آنها نظر و گزارش مکتوب هم گرفته شد !

۶- در مورد به خارج آمدن و پاس آبی در جیب هم « سیاست چماق و حلوا» مشهود است . در جایی میگوئی : « از سی خرداد باین طرف اشرف ها و موسی ها و ظابطی ها و سعادت‌ی ها به شهادت میرسند و دوستان و برادرانی نظیر تو اول توسط همین سازمان با رنج و هزینه بسیار به اروپا آورده میشوند ، پاس پناهندگی در جیشان گذاشته میشود . « چندسطر بعد میگوئی : « فکر نکنی منظورم طعنه زدن به تو است » اما بعد در ادامه در مورد کسانی که در بغداد و حومه در روابط سازمان مانده اند اضافه میکنی : « معلوم نیست چرا در حالیکه چند هزارشان مثل تو پاس آبی در جیب دارند راهی فرنگ نمیشوند .» خلاصه معلوم نمیشود که کدام را باید پذیرفت ؛ قسم حضرت عباس دائر بر اینکه قصد طعنه نداری را یا اما برای روشن شدن همین موضوع خوبست بگویم : من اول بار بعد از سی خرداد ۶۰ همراه سه نفر دیگر به عنوان اولین گروه مجاهدین جهت راه انداختن صدای مجاهد به کردستان ایران و به نزد دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان رفتم . وقتی هم که به کردستان اعزام میشدم فضائی که ترسیم میشد این بود که نه نان خواهیم داشت و نه آب و تفنگ بردوش باید

بنویسم . یعنی مثل بعضی ها که بعداً به کردستان آورده شدند برای حفظ و نگهداری وسالم ماندن ، به کردستان نرفتم . کارم هم گویندگی ، نویسندگی و کمک به امور فنی رادیو صدای مجاهد بود .

در همین زمان بود که به دلیل مجموعه سوابقی که از دوران مبارزه در زمان شاه و کار در گروه الکترونیک سازمان داشتم من را برای تهیه دستگاههای فرستنده و استودیو صدای مجاهد از کردستان به خارج فرستادند . با پاسپورت خودم . در این سفر در کشورهای مختلف هم بر من ماجراهائی رفت که میدانی . اما بهرحال ماموریتی را که بر عهده گرفته بودم با موفقیت صد در صد به انجام رساندم و تا آنجا که بخاطر دارم خود تو در نشست های شورا آنرا مطرح کردی . چند بار دیگر هم برای ماموریت های مشابهی به خارج فرستاده شدم .

پاس آبی من هم برای انجام همان ماموریت ها تهیه و بعداً تمدید شد که بدلیل مصالح سازمان از شرح جزئیات آن میگذرم . این بار آخر هم که برایت گفتم علیرغم H (هوآدار) شدن در رادیو در قسمت خبر و گفتار مشغول کار و فعالیت بودم که برای انجام کاری که به قول مسئولین ستاد تبلیغات ، بخش تدارکات شش ماه پشت آن خوابیده بود به آلمان و فرانسه رفتم و همه را طی کمتر از دو ماه انجام دادم بعد هم بر من همان رفت که میدانی : « تبعید محترمانه »

حال نمیدانم چگونه تقاص خون موسی و اشرف و ضابطی را بخاطر استفاده ای که از پاس آبی پناهندگی ، در راستای همین سازمان و طی ماموریت های مهم و مختلف برای همین سازمان ، باید پس بدهم . ضمن آنکه اصل موضوع تهیه « پاس آبی » فی الواقع هیاهوی بسیار برای هیچ است . و در چارچوب قوانین حقوقی این کشورها این کمترین امکانی است که هر پناهنده خارجی برخوردار است .

و باز اگر عصبانی نشوی و نگویی « مزخرف » و « چرندیات » بااطلاعت

میرسانم که همان برادر مهدی ابریشمچی طی سخنرانی گفت : « کشتی های آبی (تعبیر وی از پاس آبی) را سوزانندیم » یعنی بعد از بغداد راه بازگشت و راه دیگری نداریم . و فی الواقع هم جز در باره تعداد محدودی از کادرها و مسئولین سازمان پاس های پناهندگی بسیاری از افراد تمديد نشد و فی الواقع سوخته شدند ، بنحوی که صاحبان آنها در حال حاضر از چنین امکانی محروم اند .

البته اخیراً موج جدیدی از تمديد پاس های آبی یا بازسازی کشتی های سوزانده شده ی تعداد بیشتری از مسئولین شروع شده که نمیدانم چرا! و چگونه با خط و خطوط و استراتژی جدید تعبیر میشود ؟

و باز اضافه کنم ؛ تنها زمانی که بنده تیتتر مرکزیت را یدک میکشیدم مجاز بودم مدارک قانونی خود منجمله پاسپورت ، کارت اقامت ، کارت پناهندگی و حتی گواهینامه رانندگی ام را باخودم حمل کنم . پائین تر از آن ، یعنی پائین تر از دفتر سیاسی و مرکزیت آن موقع ، افراد مجاز به داشتن و نگهداری مدارکشان در نزد خود نبوده و نقرات قانونی در همان فرودگاه بغداد این مدارک را از آنها تحویل میگرفتند .

پس می بینی !

ادعای آنکه چند هزار نفر آنها پاس آبی در جیب دارند ولی به خارج

نمیروند ، حداقل در این شکل و در این نحوه استدلال بی پایه و بنیاد است .
تعمداً به سایر مکانیسم های سیاسی - روانشناسانه ای که بر یک سیکت کوچک اعمال میشود پرداختم چون موضوع جدی دیگری است و به همان « فراز » و « فرود » ی که گفتم نیاز دارد .

۷ - در مورد تعیین مواضع ایدئولوژیک ، استراتژیک ، و تشکیلاتی که البته باید صورت گیرد ، امیدوارم تعیین این مواضع شرط اظهار نظر ، شرط انتقاد ، شرط هشدار و انذار و خلاصه شرط دیدار نباشد . خودت یکبار هنگام دیدار اشهد گفته ای فکر میکنم کافی باشد . چه بلحاظ آنگونه روشها و چه بلحاظ فردی .

۸ - در پاسخ این سوال من که چرا همه اقدامات خودت را تاریخی و تاریخساز خوانده و میخوانی ، بنی صدر را مثال زده و گفته ای : « فکرنمیکنی که این «بالا» نی که به قول تو همه چیز خود را تاریخی و تاریخساز و... تبلیغ میکند تابحال می باید مثل « اندیشه قرن » (پرزیدنت شبرقلی را میگویم) در این معجون تضادها یکصد بار قافیه را می باخت ؟ »

میگویم : چرا و ما تا همین الان هم بسیاری قافیه ها را باخته ایم ، البته نه با اشل و با مقایسه با بنی صدر بلکه در مقیاس « سازمان مجاهدین خلق ایران » که قرار بود و قرار است انقلاب مردم ایران را راهبری و نمایندگی کند .
ثانیاً؛ از قضا تو از بس اقدامات تاریخی و تاریخساز انجام داده ای که نزدیکی سیاسی و بعد هم وصلت با خانواده همین جناب هم به تصریح اعلامیه های ستاد نظامی (محمود عظامی) جانشین و فرمانده سیاسی - نظامی و سایر فرماندهان نظامی ؛ حومه پاریس نشین تاریخی و تاریخساز و در راستای انقلاب نوین مردم ایران قلمداد شد . ضمناً این جناب که قبلاً هم « اندیشه قرن »؛ بود، زمانی از جانب تو « پرزیدنت شورای ملی مقاومت ایران » لقب میگیرد و امروز « پرزیدنت شبرقلی »؟!

انشاءالله از این چند سطر من بوی نزدیکی به وی یا میانه بازان و استحاله گران استشمام نشود که خودت خوب میدانی به این جناب درست به همین دلیل که خودش را « اندیشه قرن » میداند چندان ارادتی نداشته و ندارم . مواضعش را تائید نمیکنم و با وی مرز بندی های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی هم دارم .
اما تا آنجا که عقلم برسد و بتوانم ، از دادن فحش های رکیک غیر سیاسی نظیر «لجن» و « کثافت » گرفته تا ... به وی و به سایرین در یک متن سیاسی خودداری میکنم . ضمن اینکه میدانی فرداً هم آدم آنچنان مودب و نازک نارنجی نیستم .

۹ - اما در مورد علی زرکش که اکنون بنظر میرسد باندازه کافی له شده

باشد تا بعد از مقام « خیانت » و صدور حکم اعدام مجدداً « برادر » خطاب شود.

برایت نوشتم که : « دفاع من از علی زرکش نه صرفاً دفاع از فرد که هم چنین و مهمتر از آن دفاع از روش های درست و مقابله با روش هائی است که انحرافی و نادرست میدانم . »

گفتم که مسئله مقدم بزیر افتادن و یا نیفتادن علی زرکش نیست . مسئله مقدم سبک کارهای سازمانی است که اجازه صدور حکم های اعدام یک دقیقه ای (اجراء و عدم اجراء آن گام بعدی است . مهم آن است که حکم صادرشود) ، مسئله بی خبر نگهداشتن کادرها ، مسئولین و اعضای سازمان طی اینهمه مدت طولانی است .

اما تو ضمن مقایسه صریح و آشکار خودت با نوح و مسیح و پیغمبر و علی ، به توجیه به زیر افتادن او (علی زرکش) پرداخته ای و در توجیه مخفی نگهداشتن موضوع هم ضرورت حفظ حیثیت شخصی افراد و ملاحظات مربوط به بهره برداری های ارتجاع و امپریالیسم و ضد انقلاب را ذکر کرده ای .

آنچه که من نمی فهمم اینست که از کی تا حالا ارتجاع و امپریالیسم و ضد انقلاب در میان صفوف سازمان ما آنهم در سطوح مسئولین و کادرها و اعضاء نفوذ داشته اند ؟ چون از جمله صحبت من این بود که مسئله تا یکسال بعد هم از معاونین مرکزیت مخفی نگاهداشته شده بود . آیا بجای عبارت « ملاحظات سیاسی » بهتر نیست عبارت « پراگماتیسم سیاسی » نوشته شود ؟

از جانب دیگر ، اگر اینطور است چرا تا همین چند ماه پیش در پاسخ سوال افراد مختلف سازمان ، یعنی اعضاء و کاندیدا های عضویت میگفتید او (یعنی علی زرکش) از مسئولین سازمان است ؟ آیا دروغ گفتن در درون روابط هم جایز است ، آنهم بر سر مسئله ای باین مهمی ؟!

قضیه آنقدر روشن است که جناب نویسنده مبارز و متعهد (و البته از همه

جا بی خبر (آقای محمد حسین حبیبی خائیزی (۴) که مقالات عریض و طویل آنچنانی در وصف ارتش آزادیبخش و استراتژی و ایدئولوژی و رهبری مجاهدین مینویسد، وقتی در جایی شنید که علی زرکش دارای هیچگونه موضعی در سازمان نیست (گفتم از الانش بی خبرم) گفت : « من گمان میکردم از هیئت اجرائی تنزل کرده ولی حداقل از معاونین و مسئولین است . اگر اینطور باشد که عضو هم نباشد ، این معنی مهمی میدهد و نشان یک جنبه استراتژیک است .»

ملاحظه میکنی !

حتی طرفدارترین افراد که بعضی اوقات از خود سازمان هم دو آتشه ترند ابعاد مسئله را گرفته اند .

و بالاخره ! این مطلب آخر در این باره را هم بگویم که هرگاه هر پیغمبر و امامی هم جانشینش تا حد « خیانت » ، خوب توجه کن : تا حد خیانت توزرد از آب در آمد ولی آن پیغمبر و امام طی مدتی طولانی (چندین سال) سعی کرد آن موضوع را از سایر صحابه ، یاران و بالاخره نهایتاً اُمّتش پنهان دارد و هیچ گونه توضیح جدی هم ندهد ، بی تردید اشکال جدی بر وی وارد است، تاجاتی که اگر نسبت به وی شک شود جای تمجّب نیست . ضمن اینکه فراموش نکنیم که ما در عصر کبیر آگاهی خلقها ، در پایان قرن بیستم و آغاز قرن و بیست و یکم هستیم و نه در دوران طفولیت و یا بلوغ جامعه بشری در قرون اولیه .

۱۰ - در مورد اسم بردن های آنچنانی از تو در نشریه و رادیو و تلویزیون و

... تو میگوئی : « منم مثل تو قویاً و به تاکید.... مخالف بوده و هستم »

(۴): این فرد چشمانی بسیار ضعیف و شب کور داشت بنحویکه در زمینه کارهای عملی و روزمره خود نیز بسیار ناتوان بود. وی در عمرش حتی صدای شلیک یک گلوله را هم نشنیده بود. ایشان را در جریان عملیات موسوم به فروغ جاویدان از پاریس به بغداد برده لباس رزم پوشاندند و رانندگی یک وسیله نقلیه نظامی را بهمه اش گذاشتند. وی در همان عملیات هم کشته شد.

و مسئله را به گردن هیئت اجرائی میگذاری . هیئت اجرائی هم موضوع را به پائین تر از خود منسوب میکند و آنها هم به توده های سازمانی . در این میان معلوم نیست ، چه کسی ، چه کسی را رهبری میکند . توده های سازمانی تو را یا تو توده های سازمانی را ؟ ضمن اینکه فراموش نکنیم که این جمله ورد زبان مسئولین سازمان است که « در سازمان مجاهدین همه چیز از بالا تعیین میشود » و « هر چه هم که داریم از بالا داریم » . حتی در جریان اعتصاب غذای اخیر هم صریحاً خطاب به اعتصاب غذا کنندگان گفته شد « فکر نکنید شما بودید . این مسعود و مریم بودند و پیروزی به یمن وجود آنهاست » .

حال چطور میشود توده های سازمانی ، اعضاء ، مسئولین و کادرها با امری که تو « قویاً » با آن مخالف بوده و هستی ! اینقدر موافق باشند ؟ جای یک علامت سوال بزرگ خالی است . یعنی اینکه :

الف : یا تو باید از نظرت در مقابل نظر توده های سازمانی بر گردی ، آنهم در مورد امری به این مهمی ، یعنی مهمترین امر استراتژی سازمان ؛ و یا توده های سازمانی و منجمله همان هیئت اجرائی که این گناه به گردن آنها انداخته شده . البته در آنصورت تعیین تکلیف رهبری ، آنهم از نوع خاصُ الخاصش هم باید روشن شود .

ب : تو مسئولیت اینگونه نام بردن از خودت را ضمن آنکه به گردن هیئت اجرائی انداخته ای ، در توجیه آن گفته ای که آنها معتقدند در بحبوجه ضدیت ارتجاع و امپریالیسم و اضداد رنگارنگ هرچه تیز تر کردن و صریحتر عنوان کردن مسئله رهبری درست است و الاً تابحال هفتاد بار سازمان را زیر آب کرده بودند و آلترناتیوهای استعماری و ارتجاعی را به خلق حُفنه کرده بودند . «

آیا مقوله آلترناتیو ، ثبات و رشد آن به شعارهای زنده باد و مرده باد ، آنهم حول تنها یک فرد بند است و یا عملکرد سیاسی ، اجتماعی ، تشکیلاتی و نظامی و نهایتاً طبقاتی یک سازمان؟! آیا این حرف به معنی بها ندادن بمردم،

در راستای انقلاب نخب بر مردم ایران تلمذ کرده . خفا " این جناب که بقول "م « اندیشه نخب » !
بدین زمان از جانب تو « میرزیدینت سکودار » مع مقدمت ایران « لب میگردد
اروز « میرزیدینت سکودار » .

این و البته این چند سخن بود نزدیک بود یا بیاید یا از آن دستمال گردان استخفاف
نشود که قدرت حزب مدبران با این جناب درست بین دلیل که عذرش را
~~میگویم~~ « اندیشه نخب » میدانند چندان ارادتی نداشتند و ندارم . ~~برای من~~ راستی
میگویم . ~~و~~ ~~باور~~ ~~از~~ ~~بزرگ~~ ~~ها~~ ~~سیاسی~~ ، ~~اجتماعی~~ ~~و~~ ~~اقتصادی~~ ~~هم~~ ~~میگویم~~ ~~که~~ ~~آنها~~ ~~تا~~ ~~آنها~~
که عقلم برسد و ستیغم از داغ بخش حال رنگ غیر سیاسی نظیر لجن و کثافت گرفته
تا ... بود و سایرین در یک متن سیاسی خود را در دستگیر میکنند . ضمن اینکه مدبرانی فردا " م
~~آدم~~ ~~آدمان~~ ~~مؤدب~~ ~~و~~ ~~نازک~~ ~~تاریخی~~ ~~م~~ ~~پیشم~~ .

اما در مورد علی زرکش که اکنون بنظر می رسد با اندازه کافی له شده است تا بعد از مقام
" هیئت " و صدور حکم عدم عدول " براد " خطاب شود .
بابت داشتیم که :

" ذراع من از مع زرکش نه صرفاً ذراع از فردا که هم چنین و نه از آن .
ذراع از روش ها درست و مقابله با روش ها بیانی است که از لای و
نا درست میماند "

گفتم که سکه مقدم بر برادر نتواند بخواند و یا نتواند بخواند علی زرکش نیست . سکه مقدم سبک کار
ها ساز زمان است که اجازه صدور حکم حال عدم عدول یک دقیقه از (اول عدم عدول)
آن گام ندم است . هم آن است که حکم ~~صادر~~ صادر شود . سکه بی غیر نگه داشتن
کارها ، مسئولین و اعضا سازمان طی مدتی اینهم طولانی است .

اما ترضی تعالیه صریحاً آشکار قدرت با نوع وسیع و سیاه و علی به ترمیم به برادر نتواند
او بر رفته او در تدمه میهنی نگه داشتن معصوم هم ضرورت حفظ حیثیت شخصی افراد
و ملاقات بر بد طبع به برادر ها لی جماع و لی بایسم و فد انقلاب را د که کرده ان .

آنچه که من نمی فهمم اینست که از کی تا حالا از جماع و امیر یا لزم و فدا انقلاب در بیان معصوم
سازمان ما آنهم در سطح مسئولین و کارها در اعضا نفوذ داشته باشد ؟ هیچ وجهی نیست این
بود که مشد تا یک له عدم از مساعین مرکزیت مخفی نگاه داشته شده بود .
آیا بجز عبارت « طغیان سیاسی » بهتر نیست عبارت « برانگیزش سیاسی » نوشته شود ؟

برسمیت نشناختن قدرت تشخیص آنها و در یک کلام احمق دانستن توده ها نیست؟ آیا از روانشناسی توده ها ما همینقدر فهمیده ایم . حقیقتاً آلترناتیوی که قرار باشد با یک شعار بر روی کار بیاید و به یک شعار بند باشد ، با یک شعار هم میرود .

ج - تازه تمام استدلال تو معطوف به بیرون از خودمان است . مگر در درون سازمان هم مقوله آلترناتیو تراشی استعماری و ارتجاعی داشتیم که اینهمه همه چیز به تو وصل میشود و در همه جا عکس های تو نصب شده است . کافی است بیک اطاق وارد شوی . روی میز زیر شیشه عکس تو است ، کنار میز عکس دیگری از تو است . بالای سر طرف همان عکس در ابعاد بزرگتر و یا عکس دیگری است . دیوار روبرو هم همینطور . اگر در اطاق دو نفر و سه نفر باشند ، باز این مسئله برای هر نفر آنها صادق است . بنحوی که خودم در اینجا شمردم گاه در یک اطاق کار ۱۰ تا ۱۵ عکس کوچک و بزرگ تو نصب شده است . آیا اینها هم برای جلوگیری از ایجاد آلترناتیوها و یا شبه آلترناتیو های استعماری و ارتجاعی است ؟

میدانم که مستقیماً دستور این کارها را نداده و نمیدهی . تو فرداً بسیار هوشیارتر و حتی بگذار بگویم منزّه تر از آنی ، اما سیستمی که براه انداخته ای چنین اقتضائی دارد . من با این سیستم و این روش ها مخالف هستم . چون بعد از براه افتادن آن است که افراد هرکس بشکلی ، و الزاماً نه از سر فرصت طلبی که بعضی اوقات از سراخلاص تسلیم نظام میشوند . حتماً بحث انسانهای تحت نظام را که خودت بااستناد آیات قرانی در زندان اوین کردی بیاد داری ! این همان است که در گفتگویی که با عضو دیگر هیئت اجرائی محسن تدیتی (مسئول کنونی رادیو) هنگام آمدن وی به پاریس جهت تمدید پاس پناهندگیش داشتم . او در پاسخ سئوالات چندی که با وی مطرح کردم گفت : « تو مسائلی رامطرح میکنی که در شرائط حاضر منم مطرح نمیکم و مسعود خودش میداند و

زیرم چینی گرفتار شدم بزرگترین کدام گوشم باشد؟ البته ها نظره که در گذشته هم در زمان

باز خوبی سادک دیده ای با پانصد هزار بر منافع مردم، با اعتقار اطلاعات سازمان
را که اسرار خلق (در مقابل خدا انقلاب زیرم فین و تمهیدین آن است) با خود بگیرم فواعم برد.

اینها برم

سید محمدتقی

شنبه ۲۳ / تیر ۱۳۵۷

در مورد زمان آسوخ با شما نیز همانطور که گفتم فعلا "من یک هفته در میان سه و چهار
سب بگیمانی دارم که در آن طریق حلاله حار نیار. حال مادر خود و خانواده هم را بر طرف میکنم.
نبا بر این تاده به ترک آن نیستم. بنا بر این یک هفته در میان میتوانم هیچ دو شنبه از این جا
محمقند بغداد حرکت کرده، عصر دو شنبه تمام سه شنبه چهارشنبه و پنجشنبه را آنجا باشم
و در شنبه آخر شب حرکت کنم بطوریکه بتوانم بعد عصر مجدداً بر سر کار باشم سه روز و
سه شب وقت زیاد نیست اما شاید در این صورت اسامی مناسب باشد. از آنجا که
میدانم گرفتاریدها داشتناوات تو هم کم نیستند انتقاب روز دقیق آنرا خودت و امکندهم
تا فبر دهی. شاید هم طی این مدت توانستم یک یا دو روز دیگر هم امانت کنم.

خودش « البته سؤال از جمله این بود که استراتژی ما به کجا راه میبرد؟ و چرا اشکالات گذشته مطرح نمیشود؟ و خوب وقتی عضو ستاد تبلیغات سازمان اینگونه خیال خودش را راحت کند ، حساب اعضای آن ستاد که ظاهراً باید مبلّغین خط و خطوط سیاسی سازمان و به بیانی سیاسی ترین بخش های سازمان باشند روشن است و قس علیهذا.....»

باز هم درجای دیگری محمد حیاتی و محمود عطائی هرکدام به گرات گفته بودند که ما « هیچ هیچیم ، هرچه هست از مسعود است » ، حال چطور شده که این افراد یکدفعه در حضور تو چنان میشوند که مخالفت !! اکیداً!! و قویاً!! تو را همه بالاتفاق نادیده میگیرند ، نمیدانم ! الا اینکه باز هم دست بدامان قسم حضرت عباس شوم .

۱۱ - در نوشته ات ، جانی تلویحاً مرا عاری از مسئولیت و عنصر سیاسی دانسته ای . امری که البته مختاری . توصیه غیر سیاسی شدن را هم دوست دیگرمان کرد . اما در پاسخ به این مطلب و نیز آنچه که در باره اسرار سازمان نوشته ای : لازم به توضیح نیست که حکم اعدام فردی چون من بعد از خرداد ۶۰ و چه بسا پیش از آن توسط رژیم خمینی صادر شده . از جمله جرائم کوچکترین برادرم هم که تیرباران شد یکی برادری با من بوده است .

راستی قبول نداری که همین فردا صبح ، صبح تقویمی را میگویم ، اگر بدست مزدوران رژیم خمینی گرفتار شوم بزرگترین تکه ام گوشم باشد ؟ البته همانطور که در گذشته هم در زمان بازجویی ساواک دیده ای با پافشاری بر منافع مردم ، با افتخار اطلاعات سازمان را که اسرار خلق (در مقابل ضد انقلاب یعنی رژیم خمینی ، امپریالیزم و متحدین آن است) با خود بگور خواهم برد. (۵)

سعید شاهشوندی

پنجشنبه ۲۳ تیرماه ۶۷

در مورد زمان آمدن به آنجا نیز همانطور که گفتم فعلاً من یک هفته در میان

سه و چهار شب نگهداری دارم ، که از آن طریق حداقل نیازهای مادی خود و خانواده ام را بر طرف میکنم . بنابراین قادر به ترک آن نیستم . بنابراین یک هفته در میان میتوانم صبح دوشنبه از این جا به مقصد بغداد حرکت کرده ، عصر دوشنبه ، تمام سه شنبه ، چهارشنبه و پنجشنبه را آنجا باشم و پنجشنبه آخر شب حرکت کنم بطوریکه بتوانم جمعه عصر مجدداً بر سرکارباشم . سه روز و سه شب وقت زیادی نیست اما شاید برای صحبت های اساسی مناسب باشد . از آنجا که میدانم گرفتاریها و اشتغالات تو هم کم نیستند ، انتخاب روز دقیق آنرا بخودت وا میگذارم تا خبر دهی . شاید هم طی این مدت توانستم یک یا دو روز دیگر هم اضافه کنم . *

(۵) : من ، علیرغم همه فحاشی های و اتهامات سازمان جاهدین ، اعلام میکنم که در تمام دوران زندان زخم مضاعف اتهامات سازمان و شلاق و شکنجه جمهوری اسلامی را همزمان و توأم تحمل کردم اما بر عهد خویش دائر بر حفظ اسرار واطلاعات مردم ثابت و استوار باقی ماندم . وهر فرد و سازمانی اعم از مجاهدین و غیر مجاهدین مطلبی غیر از این میگوید من برای رویارویی علنی با آنها در هر زمان و در هر مکان که مایل باشند حاضر هستم . تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد

آخرین نامه به رجوی

قبل از شرکت در عملیات موسوم به فروغ جاویدان



توضیح :

هنگام اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و پذیرش آتش بس ، توسط جمهوری اسلامی ، من در پاریس بودم . خبر را از رادیو تهران دریافت کردم . بعد از شنیدن خبر ، وضعیت متناقض و عجیبی برایم پیش آمده بود .

از یکسو آنچه راکه پیش بینی کرده و بارها گفته بودم اتفاق افتاده بود ، پس باید از اینکه درستی نظرم باثبات رسیده خوشحال باشم . اما از سوی دیگر چون بر خلاف نظر رجوی معتقد بودم که ادامه حیات سازمان نه به صلح بلکه به جنگ وصل و مربوط است ؛ بروشنی میدیدم که سازمان در « تنگنا » و در « معرض خطر موجودیت » قرار گرفته است . از این جهت ناراحت و نگران بودم .

من این موضوع را در برخورد حضوری که با یکی از افراد شورا داشتم هم مطرح کردم . همنطور هنگام صحبت با مهدی سامع از جریان فدائی که عضو شورا است ، در پاسخ سؤال وی که نظر من را در باره وضعیت پیش آمده پرسید گفتم ، « شکافی بود ، بهم آمد . » و در همان حال دستانم را بستم .

چنین وضعیت متناقض در روان و عاطفه ، همراه با بقایای اندیشه مبارزه مسلحانه و گاه چریکی باعث تصمیم گیری عجولانه رفتن به بغداد و شرکت در عملیات شد . من البته بر این تصور بودم که در آن شرایط مسعود رجوی از مخالفت لجوجانه با سایر نیروهای اپوزیسیون ، بویژه حزب دمکرات کردستان ایران ، دست برخواهد داشت ، و با اعلام آمادگی جهت همکاری و فراموش کردن گذشته ها ، زمینه برای یک اتحاد وسیع در میان نیروهای اپوزیسیون فراهم

میشود .

به بغداد هم که رسیدم ، بعد از اطلاع از طرح حمله ، از برقراری رابطه با حزب دمکرات کردستان پرسیدم . جواب داده شد که « تماس هائی گرفته ایم . و بعد از رسیدن به کرمانشاه ، مسعود ، جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران را اعلام خواهد کرد و در آنموقع از همه برای شرکت در آن دعوت بعمل میآورد . »

اما تمام این توضیحات مانع از آن نیست که من رفتن به بغداد و شرکت در آن عملیات را ، بزرگترین اشتباه استراتژیک ، در زندگی سیاسی خود ارزیابی نکنم .

مجموعه سالیانه

شرایط ویژه است. (توجه) حاصل می شود در این صورت که هر یک از
فدائی هم برابر با سهم گیرنده باشد. به غیر از اینها هیچ نوعی در حال حاضر کار
ندارم (چون کارهای) و نباید هم داشت.
شرایط سنت است، طبق معمول حدیث در چنین شرایطی من را به سازمانخ و با خود

بدان
اگر برنامه ای در کار داخل رفیق در آینده نزدیک داشته باشید که فکر میکنم در شرایط
کنونی درست ترین کار همین است. من با تمام توانایی هایم «هستم» و هر گاهی که
مصلحت انقلاب مردم ایران در برابر رژیم ضد بشری و جنایتکار رنجی (بجانب کینه یونیزه
در صورت نبودن که مگر همین در چپ سانگی هنوز هم برکت مشتاق و توانا هستم.
در شرایط استثنائی و ویژه کنونی کمک به سازمانخ و تعاضد بسیار بسیار گوی
رشدن ضد بشری و وضع از تنگنا دگر رز سر بیخ خطرناک کنونی را قطعاً خود در شرایطی
و مبارزه در دمنه و قرضان آ زادر و عدالت اجتماعی بسیار هم.
بسیار گوارا از این سر بیخ و طرح تعاضد از تنگنایی که دشمن جوان است بر ما
تحمل کند، و زست بسیار سزوات و اهل بر بیانخ زارخ به آنوقت.

اگر زنده ماندم

قریبات
سعید قاسمی
۱۳۰۱/۳/۲۷

کلیشه آخرین نامه قبل از شرکت در عملیات موسوم به فروغ جاویدان

مسعود سلام

شرایط ویژه است . انتخاب های متعدد درپیش روی نیست . فکرمیکنم فرصت چندانی هم برای تصمیم گیری نداشته باشی . به « چرا » های آنهم درجال حاضر کار ندارم (چراهای بجا) و نباید هم داشت .

شرایط سخت است ، طبق معمول همیشه ، در چنین شرائطی من را با سازمان و با خود بدان .

اگر برنامه ای برای داخل رفتن در آینده نزدیک داشته باشید که فکر میکنم در شرائط کنونی درست ترین کارممکن است ؛ من باتمام توانائی هایم « هستم » ، هر کجا که مصلحت انقلاب مردم ایران در برابر رژیم ضد بشری و جنایتکار خمینی ایجاب کند . بویژه در صفوف نبرد که فکر میکنم در چهل سالگی هنوز هم بر آن مشتاق و توانا هستم .

در شرائط استثنائی و ویژه کنونی کمک به سازمان ومقاومت برای سرنگونی دشمن ضد بشری و خروج از تنگنا و گذر از سرییچ خطرناک کنونی را وظیفه خود. و هر انقلابی و مبارز دردمند وخواهان آزادی وعدالت اجتماعی میدانم .
بعد از گذار از این سرییچ و خروج مقاومت از تنگنائی که دشمن بر آن است بر ما تحمیل کند ، اگر زنده ماندم فرصت برای سئوالات و اصرار بر پاسخ دادن به آنها هست .

قریانت سعید شاهسوندی

۳۰ تیر ۶۷

حقیقت همچون نیکی مبلغ خود میباشد
حقیقت شما را آزاد خواهد کرد .
اُومبرتو اِکو
« نام گل سرخ »

فصل دوم

اطلاعیه های بعد از خلاصی از زندان جمهوری اسلامی

اولین بیانیه بعد از خلاصی از زندان جمهوری اسلامی



بعد از آخرین نامه ای که از پاریس نوشتم . مسعود رجوی از طریق سیدالمحدثین پیغام داد که « بیا قدمت مبارک » . من از طریق استکهلم به بغداد رفتم . دو شب و یکروز قبل از عملیات . سپس عملیات .

شرح مفصل آن روزها و شبها ، و شبها وروز های بعد از آن و همینطور ماجرای چند بار زخمی شدن من ، و سرانجام دستگیری ، بزنداد و شکنجه رفتن و در همان زمان مورد ناجوانمردانه ترین تهمت ها از سوی سازمان مجاهدین قرار گرفتن ، و بالاخره بعد از چند سال آزاد شدن وبخارج آمدن ، موضوع جلد های دیگر این مجموعه است که متعاقباً منتشر میشود .

در این دفتر جهت حفظ روال تاریخی موضوع و نیز ارائه مجموعه ای از اسناد ، اولین بیانیه ای که بعد از آزادی و آمدن بخارج کشور منتشر نمودم ، آورده میشود (خرداد۱۳۷۰ برابر با ژوئن ۱۹۹۰) . این بیانیه توسط من تهیه و به خط همسرمن منصوره بیات ، که او نیز زمانی در سازمان مجاهدین سمت «معاونت مرکزیت» داشت ، منتشر شد . ما با امکانات محدودی که داشتیم ، آنرا کپی نموده به آدرس های گوناگون شخصیت ها ، احزاب و مطبوعات فرستادیم .

در این بیانیه که آگاهانه و دردمندانه ، صرفاً با « بنام حقیقت » آغاز شده بود، من ضمن ردّ کلیه اتهامات مسعود رجوی ، او و یا نمایندگانی از جانب او را به یک مناظره و رویارویی علنی دعوت کردم . در این بیانیه همچنین برای اولین بار از زندانهای رجوی در بغداد، و نیز شرکت سازمان در سرکوب مردم کردستان عراق پرده برداشته شد . کلیشه صفحاتی از آن بیانیه و سپس متن تایپ شده آن آورده میشود . یادآوری مجدد این نکته ضروری است که پاورقی های شماره دار ، جهت روشن شدن ابهامات و یا اطلاعات تکمیلی است که هنگام چاپ اضافه شده است .

بیانیه سعید شاهسونی در رد اتهامات و اکاذیب منتشره

علیه وی

دعوت از سعید رحیمی برای شرکت در دادگاه و محاکمه علنی

بنام حقیقت

هم میثاق عزیزم قسیم خارج کشور

مردم شریف و آزاده ایران

نیروها، هواداران و اعضا و گروهها و سازمانهای سیاسی

هواداران و اعضای سازمان مجاهدین

توجهیک به سه سال پیش و بعد از مدت‌ها گفتگو و نامه نگاری متقابل میان من و سعید رحیمی، و پس از طرح سئوالات و "چرا" های بسیار در مورد سیاست، ایندولتری و استبدادی سازمان و نیز استالینیم اعمالش از جانب وی (باجاری به اصطلاح انقلاب ایندولتری)، در آخرین نامه ای که پس از قبول قطع نامه ۵۹۸ از طرف ایران، برای شخص سعید رحیمی نوشته و توسط حسین مهدوی ناسیبه کن موقع وی در پاریس برایش فرستادم، از جمله، نوشتم: "وضعیت امروز محصور سیاستها و شباهات دیروز است." پس از آن اضافه کرده بودم که در آن شرایط و بدلیل عملکردهای گذشته اش امکان استقامتی معقد در پیش روی ندارد. در همان نامه گزافه نوشتم که علیرغم وجود سئوالات و چراهای استبداد و بیادبیت سعید متهم او را برای رفتن به بغداد و مذاکره حول مسائل مطرحه و همین طور منذ الانم که به سازمان می نویسم، اضافه کردم: "اگر گشته شد که هیچ، اما اگر زنده ماندن حق بیگیری چراها را برای خود محفوظ میدارم." رحیمی بعد از دریافت آن نامه، از لژیون محمد سیاللمحوتین و حسین مهدوی پیام داد که: "بیا به قدمت مبارک" بعد از آن نامه که در واقع اعلام آمادگی برای کمک به سازمان باحتیاط علیه مواضع استقامتی و مزبندی هایم اعم از سیاسی، سبیلی و ایندولتری بود و پس از دعوت مکرر و محبت سعید رحیمی دو شب قبل از عملیات موسوم به "فروغ" به بغداد رفتم، شرح جزئیات آن روز و شب و روزها و شبهای بعد از آن در حوصله این نوشته نیست

*** بیانیه سعید شاهسوندی در رد اتهامات و اکاذیب منتشره

علیه وی

*** دعوت از مسعود رجوی برای شرکت در دادگاه و محاکمه

علنی

« بنام حقیقت »

هم میهنان عزیز مقیم خارج کشور

مردم شریف و آزاده ایران

نیروها، هواداران و اعضاء گروهها و سازمانهای سیاسی

هواداران و اعضاء سازمان مجاهدین

نزدیک به سه سال پیش و بعد از مدتها گفتگو و نامه نگاری متقابل میان من و مسعود رجوی ، و پس از طرح سئوالات و « چرا » های بسیار در مورد سیاست ، ایدئولوژی و استراتژی سازمان و نیز استالینیزم اعمال شده از جانب وی (ماجرای به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک) ، در آخرین نامه ای که پس از قبول قطع نامه ۵۹۸ از طرف ایران ، برای شخص مسعود رجوی نوشته و توسط حسین مهدوی نماینده آن موقع وی در پاریس برایش فرستادم ، از جمله نوشتم ؛ وضعیت امروز محصول سیاستها و اشتباهات دیروز است . پس از آن اضافه کرده بودم که در آن شرائط و بدلیل عملکردهای گذشته اش امکان انتخاب های متعدد در پیش روی ندارد . در همان نامه کوتاه نوشتم که علیرغم وجود سئوالات و چراهای استراتژیک بسیار دعوت مستقیم او را برای رفتن به بغداد و مذاکره حول مسائل

مطروحه و همین طور عنداللزوم کمک به سازمان می پذیرم . و اضافه کردم : اگر کشته شدم که هیچ ، « اما اگر زنده ماندم حق پیگیری چراها را برای خود محفوظ میدارم » رجوی بعد از دریافت آن نامه که در واقع اعلام آمادگی برای کمک به سازمان با حفظ کلیه مواضع انتقادی و مرزبندی هایم اعم از سیاسی ، تشکیلاتی و ایدئولوژیک بود و پس از دعوت مکرر و مجدد مسعود رجوی دو شب قبل از عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» به بغداد رفتم . شرح جزئیات آن روز و شب و روزها و شبهای بعد از آن در حوصله این نوشته نیست . و احتیاج به تشریحات مفصل دارد . همینقدر بگویم که در گفتگو با محسن تدینی و تعدادی دیگر بر امکان ناپذیر بودن طرح تاکید کردم . صبح روز حرکت برای عملیات هم به تعدادی از افراد از جمله به مهران صادق (هاشم) که مدتی در رادیوی سازمان با هم کار میکردیم ، گفتم که اگر کشته شدم نگوئید فلانی سرباز مسعود و مریم بود . صادق پرسید چه بگوئیم ؟ گفتم بگوئید یک « میلیتان آزادی » بود . همین و بس .

پس از آن به انتخاب خود و علیرغم اصرار محسن تدینی و دیگران رانندگی کامیون حاصل مهمات را به عهده گرفتم . این کامیون در روز دوم درگیری در دشت حسن آباد (میان تنگه حسن آباد و تنگه چهار زیر) مورد اصابت بمباران هوایی قرار گرفت و منفجر شد و من پیش از انفجار کامل توانستم از آن خارج شوم . بعد از آن و بعد از جمع آمدن باقیمانده نیروهای سرگردان و شدیداً روحیه باخته که هر دم نیز بر تلفاتشان افزوده میشد ، در همان دشت بودم . تا اینکه از ناحیه کمر و لگن مورد اصابت قرار گرفته و بشدت مجروح شدم (توسط کاتیوشا و یا احتمالاً توسط هلیکوپتر) . از شرح آنچه که شاهد آن بودم فعلاً در میگذرم و تنها به این نکته بسنده میکنم که حداقل طی سه نوبت ، کسانی که من را به خوبی می شناختند ، میخواستند رها کرده و خود مهلکه را ترک کنند . بدین ترتیب بعد از زخمی شدن و خونریزی شدید و شکسته شدن سرتاسری لگن ، با تحمل درد و رنج بسیار و تحتل گرسنگی و تشنگی که به خوردن لجن ، نفت و

حتی ادارار انجامید، و زمانیکه جمع ناجمع در تاریکی شب من را رها کرد و در حالیکه هیچ وسیله دفاعی نداشتم بتوصیه فرمانده آن گروه که همشهری، دوست، همرده و همکار سابق تشکیلاتیم بود^(۱) روانه دهکده ای در حوالی اسلام آباد شدم. او که سالم بود با دیگر افراد من را رها کردند و این درحالی بود که من با بدنی مجروح به شرحی که گذشت سه شبانه روز در ارتفاعات پا به پای آنها حرکت کرده بودم.

در روستای مذکور پس از آنکه هیچیک از اهالی در خانه شان را به رویم نگشود، به مخروبه ای در اطراف ده پناه بردم و صبح زود نیز محل توسط نیروهای ارتشی در محاصره قرار گرفت. در این محل بود که برای بار دوم و این بار از ناحیه ساق دو پا مورد اصابت گلوله قرار گرفته و بیهوش شدم (در اثر شوک ناشی از اصابت گلوله های به پا و یا در اثر خونریزی شدید) بعداً فهمیدم سربازی که همشهری من بوده و در جریان آزادی من از زندان در هنگام انقلاب و نیز در جریان انتخابات مجلس و سایر فعالیتهای سیاسی نام من را شنیده بود، در جستجوی بدنی به مدارک شناسائی من دست یافته و مانع پایان یافتن عمر من شده است. هم چنین بعداً فهمیدم که این ماجرا در میدان مرکزی شهر اسلام آباد در حالیکه من بیهوش و بی رمق افتاده بودم، تکرار شده است و آشنائی از آشنایان دوران زندان باعث نجات من شده بود.

از آن واقعه و وقایع بسیار دیگر اکنون نزدیک به سه سال میگذرد. سه سالی که من، رجوی و سازمان، ایران و منطقه هرکدام تغییر و تحولاتی را متحمل شده ایم. طی اینمدت مسعود رجوی در راستای ماکیاولیسم و پراگماتیسم خویش به منظور چیدن میوه قدرت به هر کاری تن داد و آخرین آن شرکت مستقیم در کشتار مردم کردستان عراق و سرکوب نهضت مردم آن سامان است. او در رابطه با من در همان ماههای اول که گمان میکرد کشته شده ام به

(۱) : مقصود مهدی کتیرانی است. وی از افراد عملیاتی سازمان بود و تا مدار تشکیلاتی حیات اجرایی هم ارتقا، یافت ولی مدتها قبل از آن عملیات مسئله دار شده و تنزل رده یافته بود.

خانواده و بخصوص همسر پیغام تسلیت داد . اما همینکه از زنده بودن من از طریق تلفنی که به همسر زدم ، با خبر شد با حيله و نیرنگ و با استفاده از ضعف نفس بعضی از افراد (۲) به نوار مکالمه تلفنی من و همسر (و نه هیچکس دیگر) که ضمناً طبیعی ترین حق هر زندانی میباشد دست یافت و آن را در قرارگاههای سازمان پخش کرد و بلافاصله از رادیوی دروغ پرداز خویش اعلام کرد که این نوار را از داخل کشور بدست آورده ایم (کاری که همیشه و با همه افراد دیگر انجام داده) و اطلاعیه ای منتشر نمود با مضمون هشدار به هسته های مقاومت در شیراز و در آن گفت که من با تلفن زدن به پایگاههای مقاومت! در صدد لو دادن هسته های مقاومت میباشم !

این اطلاعیه سرا پا کذب در شرائطی منتشر شد که نه هنوز مصاحبه ای از من منتشر شده بود و نه حتی مصاحبه ای انجام گرفته بود .

زمانی دیگر به لومپنیسم سیاسی متوسل شد و به دروغ و تحریف و سر هم بندی کردن این مسئله و آن مسئله و تهی کردن هرکدام از ظرف زمان و مکان به مداخله در خصوصی ترین زوایای زندگی من پرداخت . این روش در روزها و ماههای بعد نیز ادامه یافت . سه سالی که من در زندان بودم ، سازمان و شخص رجوی از هیچگونه تهمت ، افترا و لجن پراکنی علیه من خودداری نکرد :

— زمانی گفت که من هسته های مقاومت در شیراز را لو میدهم ؛ در حالیکه

(۲): توضیح اینکه ، حدود پنج ماه بعد از دستگیری ، یعنی حدود آذر ماه سال ۶۷ من در تماس تلفنی بسیار هوشیارانه ای با همسر در فرانسه ، زنده بودن ، خودم را با اطلاع او میرسانم . همسر من ، این مکالمه را ضبط نمود . (اومدنها بود که همراه با تعدادی دیگر از روابط سازمانی جدا شده بودند) . همسر من موضوع تماس تلفنی و نیز ضبط صدای من را به این افراد میگوید . یکی از این افراد با نام مستعار « قلی » از اعتماد همسر من سوء استفاده نموده ، نوار را بدون اطلاع و اجازه وی ربوده ، و چون دچار تردید در پیوستن مجدد به سازمان شده بوده ، این نوار را در اختیار مجاهدین میگذارد . این همان نواری است که مسعود رجوی ادعاً میکند از درون رژیم !!! بدست آورده و همان نواری است که مدعی میشوند ، تماس من با هسته های مقاومت در شیراز است !!! هسته هایی که سالهاست دیگر وجود خارجی نداشتند . داستان خستن و خُسن هرسه دختران مغاویه اند ، میباشد .

سالها بود که دیگر هسته ای وجود نداشت .

– زمانی گفت که « ماههاست که در قتل و شکنجه زندانیان قهرمان مجاهد دست دارم . »

– زمانی گفت به بازجویی و شکنجه زندانیان می پردازم .

– زمانی گفت که به زدن تیر خلاص به زندانیان مشغول هستم .

– زمانی گفت که آخرین نامه علی زرکش به همسرش را من نوشته ، یا من خط داده ام .

– زمانی با خائن نامیدن گالیندوپل و توطئه نامیدن اقدام وی جهت تحقیق ، من را در خیانت همدست و همکار او دانست . حال آنکه آمدن این فرد علی القاعده می بایستی مورد استقبال قرار میگرفت و در عمل هم مزایایی برای زندانیان در بر داشت .

البته تمام هیاهو و لجن پراکنی های سازمان علیه من برای این بود که اصل قضیه اختلاف ، در گرد و غبار هیاهو و افترا محو و یا کمرنگ شود . آنهم در شرایطی که من در زندان بودم و زندان محدودیت های خاص خود را دارد . با اینهمه ، افترا و لجن پراکنی های رجوی و سازمان بیش از هر چیز دیگر آزار دهنده بود . اما من با خود عهد کرده بودم که بر اصول و پرنسیپ های انسانی و مردمی و نه از آنگونه که رجوی و سازمان مدعی آنند ، استوار باشم . و خوشبختانه توانستم به عهد خود وفادار بمانم . (در این زمینه گفتنی های بسیار دارم)

رجوی گر چه لحظه و روزی از لجن پراکنی و فرافکنی خودداری نکرد . اما من در اوج اختلاف نیز از هرزه درانی های خاص او و سازمان و از فحاشی خودداری کردم . در آغاز تجاوز صدام حسین به کویت و اشغال آن کشور نیز به نوشتن نامه و اشاره به بعضی مسائل اکتفا کردم و ادامه پیگیری آن را در صورت زنده ماندن به بعد از بیرون آمدن از زندان موکول کردم .

اکنون سه سال از آخرین نامه من به رجوی میگذرد ، اعلام میکنم که من از

زندان بیرون آمده و اکنون نیز در خارج از کشور هستم . من به خارج کشور آمده ام تا پاسخگوی کلیه اتهامات و لجن پراکنی هایی که یکطرفه بمن وارد شد ، باشم . به عبارت دیگر آمده ام تا در یک دادگاه علنی و یا در دادگاه به اصطلاح خلقی که رجوی بر حسب عادت معمول ، غیاباً تشکیل میدهد ، مستقیماً شرکت کنم و البته رجوی و سیاستهایش را نیز به مجاکمه و نقاذی افکار عمومی بکشانم . تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد .

اعلام میکنم که :

- ۱- حاضرم در چنین دادگاهی با حضور نمایندگان رسانه های خبری بین المللی شرکت کنم . دادگاهی که یکطرف آن باید شخص رجوی و یا حداقل نمایندگان یا نماینده وی از هیات اجرائی سازمان باشند .
- ۲ - چنین دادگاهی که من با اشتیاق تمام برای تشکیل آن روز و لحظه شماری میکنم ، میتواند در هرگوشه از جهان تشکیل شود .
- ۳ - این دعوت مناطقی از عراق که خارج از کنترل رژیم صدام حسین باشد (مناطق آزاد شده) را هم شامل میشود . در مورد عراق تحت کنترل صدام حسین با توجه به جنایتکاری او از جمله ، در قضیه خبرنگار ایرانی ، فرزاد باژفت و نیز همدستی آشکار و عریان مسعود رجوی با وی ، تنها تحت نظارت بین المللی و با تضمین سازمانهای بین المللی نظیر صلیب سرخ و حقوق بشر امکان پذیر است . واضح است که عراق صدام حسین ، پایگاههای باصطلاح ارتش آزادیبخش را نیز شامل میشود .
- ۴- بنابراین با اعلام آمادگی رجوی من حتی حاضرم در قرارگاههای ارتش خصوصی او نیز حاضر شوم و به اتهامات و لجن پراکنی های وی طی مدت سه سال که در زندان بودم و نیز هرگونه ستوال و اشکال مطروحه دیگر و بسیاری مسائل سریمهر سازمان پاسخ دهم . البته در صورت محکوم شدن حاضر به قبول عواقب و عقوبت های آن نیز میباشم . همانطور که رجوی باید آماده پذیرش عقوبت محکوم شدن خویش و سیاستهایش باشد .

۵- بدیهی است در چنین دادگاهی که در صورت تشکیل شدن در بغداد شخص مسعود رجوی هیچگونه مانع شرعی و عرفی برای حضور در آن ندارد ، میتواند عیان کننده بسیاری مسائل و حوادث ناگفته و مستور در سازمان تحت رهبری او باشد . یعنی آقای مسعود رجوی نیز باید به بیشمار سئوالات پاسخ داده نشده جواب دهد ، تا هواداران دور و نزدیک ، تا اعضاء و بسیاری از کادر های سازمانها ، تا انسانهای شریف و بالاخره مردم ایران بدانند که طی سالهای گذشته در سازمان چه گذشته ، نیروهای مومن و فداکار آن توسط چه کسی و چگونه و با کدام توجیه و در یک کلام چرا به ورطه کنونی افتاده اند ؟ ورطه ای که آنها را در ردیف سربازان گارد ریاست جمهوری صدام حسین در آورده و در سرکوب مردم کردستان عراق گوی سبقت از آنها ربودند (به گواه صداها شاعر عینی از این مردم) (۳).

۶- در چنین دادگاه علنی که تکرار میکنم برای تشکیل آن روز شماری میکنم . مسعود رجوی نیز باید به سئوالات زیر به عنوان مشتکی از خروار ، جواب روشن بدهد :

الف - سیاست زندانی کردن ، بازجویی ، شکنجه و اعدام افراد درون سازمان آنها در هنگامیکه آقای رجوی خود را تنها مدافع راستین حقوق بشر میدانند .

۱- مسئول قتل مجتبی میرمیران (شاعر ، عضو تحریریه نشریه و رادیو ، با نام تشکیلاتی م - بارون) در بغداد در ساختمان رادیو و نشریه که مطابق اسناد مکتوب سازمانی مدتی نیز رده مسئول نهاد داشت ، کیست ؟ و او چرا خود را بدارآویخت .

(۳) : در این عملیات سرکوبگرانه تعدادی از اعضاء و کادری سازمان نیز توسط مردم و مبارزان کرد عراقی کشته شدند ، نادر افشار عضو سابق مرکزیت اجرائی و هیات اجرائی سازمان و تنی چند از دیگر مسئولان سازمان از این جمله اند. پراستی مرگی دردناکتر از این نمیتواند وجود داشته باشد . کشته شدن در سرزمینی بیگانه ، در راه منافع و مطامع دیکتاتوری بیگانه و دشمن منافع ملی مردم ایران و از همه دردناکتر کشته شدن بدست مردمی ستمسیده که برای آزادی و احقاق حقوق خود مبارزه میکنند .

به افراد استخبارات عراق (سازمان امنیت عراق) در این باره چه گفته شد ؟ (۴)

چرا تاکنون هیچ خبر یا توضیحی در این باره از سوی سازمان انتشار نیافته است ؟

۲ - مسئول قتل خواهری بنام ژاله (مرضیه . پ) که در حومه شمالی پاریس با خوابیدن روی ریل قطار خودکشی کرد چه کسی است ؟ کدام فشار ها باعث این خود کشی شد ؟ چرا تاکنون خبری در این زمینه منتشر نشده ؟

۳ - مسئول صدور حکم اعدام علی زرکش در سال ۶۴ یعنی چند ماه بعد از خیمه شب بازی باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک که به گفته خودتان به پیشنهاد و توصیه علی زرکش انجام گرفت ، کیست ؟ چرا حکم اعدام صادر شد ؟ مبنای حقوقی صدور حکم و شرایط باصطلاح دادگاه وی چگونه بود ؟ وکیل یا وکلای مدافع او چه کسانی بودند ؟ دادستان و قاضی ها چه کسانی بودند ؟ جرم او چه بود ؟ چرا تاکنون صورتجلسه چنین محاکمه ای که در یکطرف تنها علی زرکش بود ، بدون وکیل مدافع و در طرف دیگر تمامی افراد حاضر در جلسه (از جمله مسعود رجوی و مریم عضدانلو) منتشر نشده ؟

(۴): در باره علت خود کشی مجتبی میرمیران که جوانی بود بسیار پرشور و با استعداد دو روایت وجود دارد. یک روایت میگوید وی همراه با تعدادی از اعضای بخش روابط عربی سازمان به عربستان سعودی رفته بوده ، جهت همکاری اطلاعاتی با مقامات سعودی در ایام حج . نظیر شناسانی مامورانی که رژیم جمهوری اسلامی تحت پوشش زائر به مراسم میفرستد . در مراسم حج آنسال در اثر حادثه ای مشکوک و مبهم بعنوان شروع ماجرا تعداد زیادی از زائران عادی و بیگناه کشته میشوند ، مجتبی که گویا اطلاعاتی از نقش سازمان در این ماجرا داشته و قبلاً نیز مسئله دار بوده ، شدیداً دچار فشار عصبی و دپرسیون میشود و سرانجام به زندگی خود خاتمه میدهد . روایت دیگر که خود من نیز شاهد مستقیم آن بوده ام منهای قسمت مربوط به عربستان ، کلیه موارد بخصوص مسئله داری شدید و نیز فشار های سازمانی را تاحد مسائل خانوادگی و زناشویی او تانید میکند . مجموعه این فشار ها او را به چنان نقطه یاس و انفجاری رساند که اقدام به خودکشی میکند . جالب است که در باره علت این خود کشی به ماموران امنیتی بغداد گفته شد که او با همسرش اختلاف داشته و بدین جهت دست بخودکشی زده است . بعد از این خودکشی سازمان کلیه افرادی را که از ماجرا باخبر شده بودند در جلسه ای باحضور محمد حیاتی (عضو هیات اجرایی سابق) جمع نمود و او ضمن حمله شدید به مجتبی و اعلام اینکه عمل او خیانت است ، از کلیه افراد مطلع از ماجرا میخواست که از صحبت کردن در این باره حتی با همسرانشان خودداری کنند .

از قدیم گفته اند ؛ الخائنُ خائف یعنی خائن ترسواست . باین توصیف پیداکنید خائن را!

۴- مسئول قتل‌های متعدد درون سازمانی از سال ۶۰ بعد چه در کردستان شمالی و چه در جاهای دیگر کیست ؟

۵ - گناه فردی که از ترکیه برای اعدام درون تشکیلات به بغداد برده شد ، چه بود ؟ چرا تاکنون حتی اعضاء و کادراهی سازمان نیز از این موضوع بی‌خبرند ؟ افراد دیگری که اعدام شدند چه کسانی بودند ؟

۶ - چرا تاکنون اسم و مشخصات ولیست کامل افراد اعدام شده توسط سازمان منتشر نشده ؟ براستی چند درصد از افراد سازمان از صدور و اجرای چنین احکامی باخبرند ؟ چطور است که حتی بغل دستی فرد مزبور نیز نمیفهمد که بر سر همکار تشکیلاتی اش چه آمده ؟

۷- علت صدور حکم اعدام برای حسن محمدی (از اعضاء قدیمی سازمان که در عملیات قبل از فروغ کشته شد) چه بود ؟

۸ - معیار صدور حکم اعدام چه بود ؟ در اینصورت و اگر بخواهید به دعاوی خود وفادار باشید، سرنوشت افرادی نظیر ن - الف (از اعضاء هیئت اجرائی) و نیز الف - الف (از مرکزیت سابق و از مسئولین کنونی) و بالاخره محمد طریقت منفرد با نام تشکیلاتی یاسر مالی (از اعضاء هیئت اجرائی و مسئول بخش مالی سازمان) و و سایر افراد مطابق اظهارات خودشان چه میتواند باشد . آیا تنها معیار وفاداری و سر سپاری به مسعود رجوی و چشم پوشی از اعمال وی برای برائت و بالاتر از آن اشغال رده های مسئول کافی است ؟ و اگر یک یا چند نفر از این لیست بالا بلند سر به اعتراض برداشت یکدفعه پرونده وی از بایگانی مسعود رجوی بیرون کشیده نمیشود ؟

۹ - اسامی افرادی که در شکنجه منجر به قتل تعدادی از افراد جمهوری اسلامی در تهران دست داشتند چه بود ، (۵) و آنها بدستور کدام مسئول سازمانی اقدام به شکنجه و بعد هم تزریق آمپول سیانور کردند؟ گیریم دشمنان ما بودند، که بودند

(۵) : فاجعه بار تر اینکه بعد از ضربات ۱۹ بهمن ۶۰ و متعاقب آن اردیبهشت ۶۱ که در اصل از ناتوانی

، مگر خود ما شکنجه را محکوم نمی کردیم و مگر برای جلوگیری از آن تلاش نمی کردیم ، آیا شکنجه را با شکنجه میتوان متوقف کرد ؟

۱۰ - طرح موسوم به Z که در آن تعدادی از افراد سازمان در عراق دستگیر و به سلول انداخته شدند ، و مدتها تحت بازجویی بودند ، چه بود ؟ و چرا لیستی از افراد دستگیر و زندان شده انتشار نیافته است ؟ از سال ۶۴ تاکنون طرحهای مشابه طرح Z چند تا و در کجاها به مرحله اجرا در آمده است ؟

هم اکنون چه تعداد از افراد سازمان در زندانهای رجوی بسر میبرند ؟ اسم ، مشخصات ، سابق ، جرائم و دلیل زندانی شدن آنها چیست ؟ اسم و مشخصات مسئول و مسئولین زندان کنونی سازمان در بغداد صدام حسین چیست ؟ در همین رابطه محسن رضائی (عضو هیات اجرایی) به کدام شغل شریف ! مشغول است ؟ آیا براستی ادامه دهنده راه احمد، رضا ، مهدی و صدیقه است ؟ یا چه تعداد از افراد زندانی مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند و توسط چه کسانی و چرا ؟

۱۱ - آواره کردن صدها تن از اعضا و هواداران سازمان در گوشه و کنار دنیا و رها کردن زنان بدون سرپرست گاه بایک یا چند بچه ، بدون کمترین کمک مالی در کشورهای مختلف و گرفتن پاسپورتهای پناهندگی آنها در راستای کدام سیاست انسانی ! و حقوق بشری ! که شما آقای مسعود رجوی سنگ آنرا به سینه میزنید

ادامه یاورقی از صفحه قبل) بنیادی استراتژی مبارزه مسلحانه سازمان ناشی میشد ، تشکیلات نسبت به یکی از هواداران (بنام حبیب روستا) مظنون شده و او را به خانه ای آورده ، سپس دست وپایش را بسته و شدیداً شکنجه میکند. دردناک آنکه حبیب فکر میکرده که ریبانندگان و شکنجه کنندگان عوامل جمهوری اسلامی هستند، چرا که او هیچگاه تصور اینکه توسط برادران! سازمانی اش شکنجه میشود را هم نیکرده. بعداً هم هر چقدر اصرار والتماس میکند کسی یاور نمیکنند . شکنجه کنندگان ، چون میخواسته اند مانع بیرون رفتن صدای حبیب شوند ، دهان او را محکم می بندند . امری که شکنجه گران حکومتی اصلاً بدان نیاز ندارند . در یکی از جلسات ضرب و شتم ، حبیب دچار خفگی شده و میمیرد. بستن تشکیلات جسد را در پتونی طناب پیچ نموده و در بیابانهای اطراف لشکرک رها میکنند ، حبیب روستا ، از فعالین تشکیلات در شیراز بود، که به تهران آمده بود .

، میباشد ؟

در دادگاهی که من برای تشکیل آن روزشماری میکنم ، طبعاً چنین لیستی ارائه خواهد شد و شما باید پاسخگو باشید .

۱۲- سازمانی که در اپوزیسیون مرتکب چنین جنایاتی میشود آنهم در حق افراد درون سازمان خود ، در فردای حاکمیت مفروض با مردم و مخالفین چه خواهد کرد ؟

ب : رابطه با عراق و رژیم صدام حسین

۱ - بودجه باصطلاح ارتش آزادیبخش شما از کجا تهیه میشود ؟ بهای توپها و تانکهای اهدائی صدام حسین چگونه پرداخت میشود ؟ آیا شرکت در سرکوب مردم کردستان عراق بازپرداخت بخشی از این بدهی نبوده ؟ کارتن کارتن دینارهای نو عراقی که توسط مامورین استخبارات عراق مستقیماً از مصرف الرافدین (بانک مرکزی عراق) به شما تحویل داده میشد ، بدنبال کدام توافق و قرارداد پنهانی بود ؟

۲ - مسافرتهاى محمد طریقت منفرد (یاسر مالی) به زوریخ و مراجعه وی به بانکهای سویس برای دریافت پول از حسابهای بانکی دولت عراق و واریز کردن آن پول به حساب خودش در سویس و سپس واریز مجدد این پول به حسابهای دیگر که تماماً جهت گم کردن رد مسیر پولهای دریافتی از صدام حسین بود ، چرا هیچگاه برملا نشد ؟ ضمن آنکه شما در سخنرانی های رسمی و علنی بارها خطاب به هواداران بیچاره و از همه جا بی خبر می گفتید که بودجه سازمان از فلان منبع در داخل کشور و یا توسط هواداران خارج کشور تهیه گردیده و در همان حال با کمال پرورونی دیگران را به وابستگی متهم میکردید . آیا برای یکبار هم که شده به هواداران بی اطلاع گفتید که همه تلاش شبانه روزی آنها جهت بدست آوردن پول تحت عنوان « مالی - اجتماعی » حتی کفاف مخارج تشکیلات انجمنهای هوادار در خارج کشور را نمیدهد ؟

۳ - دامنه همکاری های متقابل شما و رژیم صدام تا کجاست ؟ و آیا ادعای

مبارزه با جمهوری اسلامی مجوزی برای هر گونه همکاری علیه مردم بیدفاع و شهروندان ایرانی که صدام آنها را بمباران میکرد ، است ؟

۴ - سکوت شما در مقابل جنایات آشکار صدام حسین ، نظیر فاجعه بمباران شیمیائی حلبچه که طی آن بیش از پنج هزار زن و مرد و پیر و جوان کُرد کشته شدند ، چه معنائی جز تأیید این اقدام دارد و آیا گفتن اینکه در امور داخلی عراق مداخله نمی کنیم میتواند سرپوشی بر وجدان بخواب رفته شما باشد ؟

۵ - بعد از گذشت ماهها از اشغال کویت توسط عراق و بعد از کشتار و ویرانی عظیمی که بدنبال و به عنوان محصول این تجاوز صورت گرفت و در حالیکه در گوشه و کنار جهان هرکسی موضع خویش را در رابطه با این تجاوز مشخص کرد ، موضع سازمان که ادعای استقرار جامعه ای دموکراتیک ! و بعد از آن جامعه بی طبقه توحیدی دارد ، در قبال دیکتاتوری جنایتکار و ضد مردمی صدام حسین که پس از شکست مفتحصانه در برابر غرب ، به کشتار مردم عراق در جنوب و شمال و حتی بغداد میپردازد ، چه بود ؟ آیا نان مزدوری خوردن تا این خد آدم را بی حیثت میکند ؟

با جمهوری اسلامی دشمنی دارید ، داشته باشید ، چرا در کشتار و سرکوب مردم کردستان فعالانه و مستقیم شرکت میکنید ؟ آیا شعری را که زمانی خوانده بودید:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

نباید اینطور تفسیر کرد که یکدست در زلف صدام و دستی دیگر در جام باده خون مردم بیگناه کردستان عراق ؟

و آیا وقتی که هنگام اخراج از فرانسه به صوب بغداد و به زعم خودتان پرواز تاریخساز به جوار خاک میهن ، گفته شد که میخواهید بروید ، تا « آتش در کوهستانها بر افروزید » این آتش ، آتشی که بر خانه و کاشانه این مردم پیا خاسته و بیگناه زدید و مانع سقوط صدام حسین توسط آنان شدید ، نبود ؟

۶ - در فاصله زمانی که از زندان آزاد شدم تا آمدن به خارج کشور ؛ بدلیل

مسئله فردی که داشتم ، شخصاً و مستقلاً با تعداد زیادی از آوارگان کرد عراقی که عمدتاً از طیف های مختلف اجتماعی و عمدتاً بدون تعلق سیاسی و حزبی و گروهی هستند ، صحبت و گفتگو کردم (در ارومیه و پیرانشهر) ، همه گواهان از شرکت مستقیم و فعال افراد سازمان در سرکوب نهضت مردم کردستان عراق و بمباران و کشتار مردم بیگناه حکایت میکردند . عکس و نوار گفتگو با این افراد موجود است و در صورت تضمین مکفی خود این افراد میتوانند در دادگاه مذکور شرکت کنند . الحق که خوب از خجالت سالها میهمان نوازی صدام حسین بر آمدید .

ج : سیاست تهمت و افترا و جو سازی علیه هم ، اعم از فرد و گروه و سازمان و حزب (از اپوزیسیون) که با نظرات شما مخالفت داشته باشند در این رابطه :

بخش اطلاعات سازمان علاوه بر روش تخلیه تلفنی از داخل ایران ، به جاسوسی ، کنترل و تعقیب و مراقبت از کدامیک از شخصیت ها ، افراد ، گروهها و سازمانهای اپوزیسیون مستقر در خارج کشور پرداخته ؟ لیست کاملی از آنها در دادگاه مذکور ارائه خواهد شد . کنترل و سرقت نامه های پستی افراد و گروههای اپوزیسیون در خارج کشور (از جمله در فرانسه) توسط و با تایید و دستور چه فرد و یا افرادی صورت گرفته ؟

د : پنهان کاری در سیاست خارجی و برقراری روابط نامشروع در راستای رسیدن به قدرت به هر وسیله ممکن

۱ - مکاتبات مخفی و طبقه بندی شده (۴ ستاره) شما با سران حکومت امریکا از جمله با گری هارت و سناتور کندی که چند مورد آن در سطوح دفتر سیاسی و مرکزیت سابق مطرح شده ، چه بود ؟ و چرا به اطلاع سایر کادرها و هواداران و مهمتر از آن مردم ایران ، نرسیده است . ممکن است بخشی از قول و

قرار های گذاشته شده با وساطت محسن رضائی (مسئول وقت سازمان در امریکا) را برای اطلاع عموم برملا کنید ، تا همگان از درجه ضد امپریالیستی رهبر مقاومت ! مطلع شوند ؟

۲- چرا تاکنون ، حتی در درون سازمان هم گفته نشد که مقامات اسرائیلی از طریق دانشگاه عبری تل آویو و از طریق دفتر رادیوی سازمان (آن موقع که من آنجا بودم) خواستار برقراری تماس و ارتباط با شما شده اند ؟

۳ - چرا تاکنون روشن نساخته اید که در جریان تماسهای باصطلاح دیپلماتیک مسئولین سازمان ، چندین ملاقات با سناتورها و نمایندگان صهیونیست و یا طرفدار اسرائیل داشته اید ؟

۴- چرا نمیگوئید که در جریان عقد وعروسی تان با خانم مریم عضدانلو ، اعلیحضرت جلاله الملك الحسینی الهاشمی چه هدیه خصوصی و گرانبهائی برای شما و عروس خانم فرستاد ؟ آیا این ننگ نیست ؟ شاید هم جناب ملک حسین تحت تاثیر شعر وشعارهای شما متحول شده و خواسته به صورت مالی - اجتماعی به رهبر مقاومت کمک کند !

و ایکاش اینهمه را انجام میدادید و آنقدر در بلندگوهای تبلیغاتی خود ، جهت تحمیق و عوامفریبی و فریب هواداران ، و حتی اعضاء ، دم از استقلال نمی زدید و دیگران را تخطئه و مورد حمله قرار نمی دادید .

ه : پنهان کاری ضد دمکراتیک در درون تشکیلات

۱ - ممکن است مختصری از سوابق بسیاری از افراد پیوسته به سازمان (بعد از سال ۶۰) را که گاه افسران گارد شاهنشاهی ، افسران کلاه سبز شرکت کننده در جنگ ظفار، و حتی بنا بنوشته خودشان عضو ساواک (۶) و یکی دو مورد نیز

(۶): نشریه مجاهد شماره ۲۴۵ مورخ اردیبهشت ۱۳۶۴، در صفحه ۱۷ ذیل عنوان « دو نامه از یک کارشناس پیشین اطلاعات (خارجی) رژیم » دو نامه از این فرد را در جهت تائید انقلاب ایدئولوژیک به چاپ رسانده . مقدمه ای که نشریه مجاهد بر این دو نامه نوشته ، بحدی کافی گویاست ، در این مقدمه چنین آمده : « نامه ای دریافت کردیم از هموطنی که در گذشته از کادرها و کارشناسان پیشین ساواما در

قاچاقچی مواد مخدر (۷) بوده و بهمین جهت نیز به زندان افتاده اند ، توضیح دهید ؟ و بگوئید به چه دلیل اینگونه افراد را به عنوان اشخاصی وجیه و صاحب سابقه به خورد هواداران بیچاره و بی خیر سازمان میدادید . اینکه افرادی سلطنت طلب ، طرفدار بختیار و یا باشند ، البته مسئله است مربوط به خود آن افراد ، اما اینکه شما از یکطرف در بلندگوهای تبلیغاتی خود به همه و از جمله به سلطنت طبان و سایر گروهها صبح تا شام حمله کنید اما عناصری از آنها را که عمدتاً به خاطر منافع مادی روز به شما روی آورده اند و خودتان هم خوب میدانید ، مبارز و مجاهد معرفی کنید ، مسئله دیگری است . طبیعی است که در دادگاه پیشنهادی لیست بلندی از سوابق اینگونه افراد و نیز آنچه که شما بدروغ از آنها ساخته اید مطرح خواهد شد . تاکید مجدد بر این مسئله ضروری است که مسئول مستقیم اینگونه عوامفریبی ها نه آنها ، که بهرحال عمدتاً در تلاش معاش بوده و هستند ، بلکه سازمان و در راس آن شخص شما میباشید .

۲ - آیا ممکن است بفرمائید سواق بسیاری از « خواهران » و « برادران » سازمانی که هم اکنون در رده های مسئول مشغول به کار هستند چه بوده و میباشد ؟ آیا ممکن است برای هواداران بفرمائید که امثال بهزاد نظیری ، نرگس شایسته ، موگان همایونفر ، و تعدادی دیگر که شما آقای رجوی و ما ومن (در بخش تبلیغات) آنها را رنگ کرده ، بصورت اسطوره های مقاومت در زندان معرفی کردیم ، افراد نادم زندان که به مرخصی هم میرفته اند ، بوده اند

قسمت اطلاعات خارجی بوده و گویا از سالها قبل نیز در امور اطلاعات دست اندر کار بوده است « مقدمه مزبور میافزاید «... متن نامه ها حاکی از یک تکان بزرگ در قلب و روح نویسنده است که انشاءالله عمیق و واقعی و مبارک باشد .»

۷: یک نمونه : فردی بود بنام حاج جبار زارع که صرفاً دارای روابط خویشاوندی با یکی از شهدا سازمان بود . سازمان او را از اسپانیا به فرانسه آورد و با رنگ کردن وی بعنوان فردی سیاسی و شکنجه شده مدتها از وی سوژ تبلیغاتی ساخت . طبق معمول هم بعد از مدتی استفاده رهاش کرد . وی نیز متقابلاً منافع مادی خود را دنبال میکرد. او در اسپانیا سابقه مکفی در امر خرید و فروش مواد مخدر داشت و یکبار هم دستگیر و مدتی را در زندان اسپانیا گذراند .

چگونه است که فی المثل در مقابل مصاحبه رادیو تلویزیونی خواهر خود، منیره رجوی، علیه سازمان و علیه شخص شما و نیز به مرخصی رفتن ایشان سکوت اختیار می کنید (۸)، اما در مقابل موارد مشابه مربوط به افراد و گروههای دیگر شادمانه هو و جنجال راه میاندازد و در راستای منافع حقیر گروهی به سوء استفاده تبلیغاتی می پردازد؟ آیا فقط بستگان و نزدیکان شما مجاز به هرکاری هستند و دیگران نه؟

چرا مشخص نکردید که علت قطع پای خانم مرگان همایونفر چگونه که در تبلیغات خارج کشور مطرح شد شکنجه نبوده، بلکه ناشی از یک تصادف کاملاً معمولی با کامیون در خیابانهای تهران بوده و بهمین دلیل نیز مدتی بعد ایززدان آزاد شده و بطور علنی و آشکار از کشور خارج شده اند. و شما از این

(۸): براساس اطلاعیه سازمان مجاهدین، خانم منیره رجوی و همسران آقای اصغر ناظمی در اوائل مرداد سال ۱۳۶۱ دستگیر شدند. ده ماه بعد، یعنی در خرداد ۱۳۶۲ دفتر مجاهدین خلق در پاریس، طی اطلاعیه ای تحت عنوان «فشار برای وادار ساختن زندانیان سیاسی به مصاحبه های تلویزیونی» از جمله نوشت: «خانم منیره رجوی و گروهی دیگر از زندانیان سیاسی زندان های اوین و قزلحصار برای تن دادن به مصاحبه های تلویزیونی و بیان مطالبی علیه مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت تحت فشار قرار گرفته اند.» اطلاعیه مزبور سپس میافزاید: «در گذشته نیز مزدوران رژیم مادر ۷۶ ساله مسعود رجوی را در تلویزیون شهر مشهد به مصاحبه تلویزیونی واداشتند.» (نشریه مجاهد شماره ۱۵۳، مورخ خرداد ۱۳۶۲)

این اطلاعیه البته زمانی منتشر شد که افراد نامبرده به مصاحبه های اجباری تن داده بودند و سازمان مجاهدین با مارک تبلیغاتی «براساس گزارشات موثق دریافتی از درون رژیم» میخواست اثرات منفی آنرا در میان هواداران و اعضاء خنثی کند. مسئله اما این نیست. چرا که واضح است که مصاحبه های رادیو تلویزیونی خواهر و یا مادر آقای مسعود رجوی، همانند هر مصاحبه دیگر، تماماً تحت فشار شکنجه های جسمانی و روانی انجام گرفته و بنابراین فاقد کمترین اعتبار میباشد. و از قضا میبایستی نه مصاحبه کنندگان بلکه آن سیستم سرکوبگری مورد حمله و محکومیت قرار گیرد که به چنین مصاحبه هائی نیاز دارد. مسئله اما اینست که رجوی سیاست یک پام و دو هوا دارد. در مورد خویشاوندان خود (اعم سببی و یا سیاسی) اطلاعیه صادر میکنند که مصاحبه ها تحت فشار و به اجبار است، اما در مورد من، انجام چنان مصاحبه هائی را که در شرایط صد برابر سخت تر از شرایط خواهر و یا مادر ایشان، انجام گرفته، سند خیانت و جنایت دانسته و بریده روزنامه اش را در نشریات خود کلیشه میکنند. روشی درست همانند روش بازجو های جمهوری اسلامی که اظهارات و عکس خواهر ایشان را هنگام مصاحبه اجباری در نشریات خود بچاپ رسانده اند. نگاه کنید به فصل ۳، سیاست یک پام و دو هوا.

موضوع علی القاعده در همان بدو ورود ایشان به خارج کشور و مصاحبه هائی که رادیوی سازمان با ایشان انجام داد مطلع بوده اید .

و : مفهوم دموکراسی درون تشکیلات و معیار ارزش در درون سازمان چیست؟
موضع مشخص شما در قبال مقوله ای بنام « دموکراسی » چیست ؟ ارتقاء و تنزل در درون سازمان بر اساس کدام معیار تعریف شده و شناخته شده دموکراتیک انجام میگیرد ؟

- چگونه است که یک شبه افراد از بالاترین رده سازمانی ، به پائین ترین رده سقوط میکنند و چه بسا چند روز و چند هفته دیگر مجدداً ارتقاء می یابند ؟
- آیا در سازمان امکان اعتراض و انتقاد به شما و سیاست هایتان وجود دارد ؟
- بر سر افرادی که نه اعتراض ، بلکه انتقاد کردند ، چه آمده و هم اکنون در کجا هستند ؟

- مگر بر فرض محال در فردای به حاکمیت رسیدن الگوی روابط اجتماعی شما در سطح ملی ، روابط توحیدی !! درون تشکیلات نیست ، در آنصورت نباید گفت که :
وای اگر از پس امروز بود فردائی ؟

ز : بن بست استراتژیک و اصوار بر ادامه انحراف

۱ - مسئول شکستهای فاحش و پی در پی از خرداد ۶۰ تاکنون کیست ؟ مسئول ماجرای « ۵ مهر ۶۰ » که به کشته شدن صد ها نفر از افراد سازمان انجامید و سپس بیشرمانه عنوان « تست اجتماعی » (۹) بر آن گذاشته شد ، چه کسی است؟ « تست اجتماعی »؟! با پوست و گوشت و خون افراد رده پائین سازمان ؟ یا ولع دیوانه وار برای قدرت ، آنهم توسط کسی که در خارج و درکنار شومینه

(۹) : مسعود رجوی از پاریس بر انجام تظاهرات مسلحانه علنی در خیابانهای تهران اصرار میورزید و میگفت که این تظاهرات باعث خواهد شد تا مردم بما پیوسته و به نفع ما به خیابانها ریخته و قیام مسلحانه آغاز شود . امری که معکوس آن محقق شد . یعنی مردم وحشترده بخانه های خود پناه برده و حتی یک مورد نیز بحمايت پرنخواستند . نیروهای وفادار به جمهوری اسلامی نیز به قتل عام وسیع نیروهای منزوی از مردم سازمان پرداختند

هیزمی و پیانوی اخوی محترم نشسته . اخوئی که شهر وند فرانسه است ، یعنی تابعیت « فرانسه » را دارد و شخصاً فرد بی آزاری است ، اما در راستای جاه طلبی شخص شما به نمایندگی شورایملی مقاومت « ایران » هم در آمده است(۱۰)

۲- سرنوشت سقوط کوتاه مدت کذائی به کجا انجامید ؟ سقوط میان مدت و بلند مدت بعدی چه شد ؟ معطل نمودن و سرگرم نمودن روز به روز چند هزار نیرو و قرار دادن بسیاری از نیروها در وضعیتی که نه راه پس دارند و نه راه پیش . هرز دادن انرژی و استعداد آنها از یکطرف و گاه و بیگاه بکشتن دادنشان از طرف دیگر به امید هیچ و پوچ به چه منظوری است ؟

آیا گذشت دهسال از مبارزه مسلحانه سازمان با تمام دعاوی راست و دروغ مربوط به آن که گاهی ستاد فرماندهی آن در حومه پاریس بود و اکنون از بغداد سر در آورده ، برای اثبات بطلان کُلی و نهائی این خط مشی و اینکه از امامزاده مسعود رجوی معجزه ای ساطع نمیشود ، کافی نیست ؟ و تاکی باید همچون گوشه نشینان آلتونا در توهّمات و ذهنیات خود ساخته اسیر بود و بر اشتباهات اصرار ورزید ؟ و به چه بهائی ؟

ادامه پاورقی از صفحه قبل : وسیع تظاهرکنندگان سازمانی پرداختند . نکته مهم اینکه مسئولین اجرایی این تظاهرات (آنگونه که بعد ها اعتراف کردند) در نیمه راه تظاهرات آتروز بروشنی متوجه شکست و جواب نداشتن موضوع شده بودند ، اما بدستور مسئولین بالاتر که مستقیماً از رجوی دستور میگرفتند آخرین نفرات تحت امر خود را نیز به قریانگاه فرستادند و بدین تریب تا آخر عمر با عذاب وجدان خواهند زیست . مسعود رجوی اما نه تنها به این شکست فاحش اعتراف نکرد ، بلکه برخلاف اظهار اولیه خود مبنی بر پیروزی صد درصد گفت که این عمل یک « تست اجتماعی » بوده است . توضیحات بیشتر در جلد پنجم از این مجموعه خواهد آمد

(۱۰) مقصود دکتر صالح رجوی است . فردی بدون کمترین سابقه مبارزاتی و حتی سابقه سیاسی ، که تابعیت فرانسوی دارد ، یعنی به پرچم فرانسه و در جهت حفظ منافع آن کشور سوگند خورده است و نه در جهت منافع مردم ایران .

ی بردارید؟ آیا فقط لیگان و وزیران شما مجاز به هر کاری هستند و دیگران نه؟
 چنانچه شخص بگوید که عدت قطع پای خانم شرکان جایز است آنقدر که در تعلیقات خدیج کشید مطرح شد
 شکی نیست بلکه ناشی از یک تصادف کاملاً محضی با کامیون در خیابانهای تهران بوده و همین دلیل ندرستی
 بود و زندان آزاد شده و بطور عینی و آشکار از کشور خارج شده اند و شما از این موضوع بی اطلاع بودید
 در همان بود و رود ایشان به خارج کشور مصاحبهایی که رادیزی سازمان با این انجام دارد مطلع بوده.

و : مفهوم دموکراسی درون تشکلات و معیار ارزش در
 درون سازمان چیست ؟

موضوع شخص شما در مقابل حقه ای نیام "دموکراسی چیست ؟ ارتقا و کنترل در درون سازمان بر اساس
 کدام معیار تعیین و شناخته شده و در کتابت انجام میگیرد ؟
 - کلینیک است که یکشنبه از بالاترین رده سازمانی ، افراد با پایین ترین رده سقوط می کنند و چه با چند روز چند
 هفته بعد مجدداً ارتقا می یابند ؟

- آیا در سازمان امکان اعتراض و اشتقاد به شما و سایریت هاست یا وجود ندارد ؟
 - بر سر افرادی که نه اعتراض ، نگذاشته اند کردند ، چه آمده و هم اکنون دیگر چه هستند ؟
 - مگر بر فرض محال در فضای به حکایت رسیدن اکثری روابط اجتماعی شما در سطح ملی ، روابط تحصیلی !! درون
 تشکلات نیست ؛ در آن صدمت نباید گفت که : جای اکثری این امر بود فردای ؟

ز : من نسبت استراتژی و اصل بر بردار اما تفاوت

۱- مسؤل شکستی یا فاشی وی در پی سازمان از خود داد به تاکنون کیست ؟ مسؤل ساجهای "۵۰۰۰"
 که یک گشتن درون صدها نفر از افراد سازمان انعامید و سپس بیشتر مانه عنوان "تت اجتماعی" بر آن
 گذاشته شد ، چه کسی است ؟ "تت اجتماعی"؟! باید است و دوست و خون افراد رده پایین سازمان ؟
 و قطع دیدانه وار چوای قدرت ، آنگاه توسط کسی که در خارج در کنار شومینه هیزم و میای فوی اخذی محترم نشسته ،
 اخذی که شهروند فرانسه است ، یعنی تابعیت "فرانسه" را دارد و شخصاً فردی آزادی است اما در راستای جاه طلبی
 شخص شما به نمایندگی شورای ملی "تت" ایران "هم در آمده است .

۲- سر نوشت سقوط کوتاه حیت کذایی به کجا انجامید ؟ سقوط های مانع حیت و جنبه عدت بعدی چه شد ؟
 معطل نمودن و سرگرم نمودن ~~.....~~ روز به روز چند هزار نیرو و قرار دادن بسیاری از نیروها در وضعیت
 نه راه ایس را در زوئه راه پیش . هزاران انرژی و استعداد کما از محیط و گاه و بیگاه بکشن دادن از ظرف دیگریم

همینجا اعلام میکنم که در دادگاه مفروض میتوان هرگونه سوال از این جانب را مطرح کرد ، سئوالاتی که میتواند شامل موارد زیر نیز باشد :

- نحوه دستگیری و چگونگی گذراندن دوران زندان

- چگونگی و چرائی آزاد شدن من

- چگونگی و نحوه آمدن به خارج کشور

همچنین مجموعه نظراتی که پس از گذشت بیست سال فعالیت در سازمان مجاهدین ، که شامل سالها جنگ و نبرد با رژیم شاه و به زندان افتادن ؛ و در بعد از انقلاب رفتن با سازمان تا آخر خط آن و از جمله شرکت در عملیات فروغ که به نظر من آخرین عملیات نظامی سازمان است (عناوینی نظیر مروراید و غیر آن پوششی بر جنایات اخیر سازمان است)

اما به عنوان خاتمه این اطلاعیه و برای اینکه هیچ چیز برای هم میهنانم در داخل و خارج کشور در ابهام نباشد ، مقدمتاً اعلام میکنم که :

۱ - من معتقدم که خط مبارزه مسلحانه بطور اعم و خطی که سازمان در پیش گرفت بطور اخص ، هیچگاه جواب نداشته و نخواهد داشت ، چه بدلیل ناتوانی های استراتژیک این خط و چه بدلیل انحرافات و اعوجاجات بنیادین ، و چه بدلیل وضعیت اجتماعی ایران و ...

مطمئن هستم که بسیاری از افراد ، حتی افراد درون تشکیلات سازمان نیز به این نتیجه رسیده اند ولی چنان فضائی ، در درون تشکیلات و حتی در خارج کشور حاکم شده که کسی شهامت بیان آن را ندارد . من مدتهاست که هرگونه مبارزه مسلحانه را مردود میشمارم و آنرا جز وسیله ای برای تلف کردن نیرو از هر طرف که باشد ، نمیدانم . ضمن آنکه مجموعه شرائط بین المللی را نیز در همین راستا یعنی مفاهمه اجتماعی (Discours) میدانم تا نفی بنیادین .

۲ - بر این باورم که تجریه اروپای شرقی و نیز وضعیت کشور شوراها که روزگاری مستقیم و غیرمستقیم کعبه آمال نسل ما بود، ضرورت حل معضلات

امید هیچ ویرج به چه منظوری است ؟

آیا لذت حاصل از مبارزه سلیمان سازج با تمام دماوی راست و دروغ مربوط به آن که گمان ستاد
نرفانده آن در حومه پاریس بود و اکنون از بغداد سوزدا و دره ، برای اثبات بطلان کلی و نهایی این خط مشی
و اکتیو از امپراطور مستعد رجوعی مغزیه ای سطح نمی شود ، که نیست ؟ و گمانی باید هم چنین گذشته نشین
آلترا در ترجمات و ذهنیات خدشافته اسپرورد وراثت با صحت اصرار و وزیر ؟ و به چه بهائی ؟

چنین جا اعلام می کنم که در دادگاه مفروضه ستیزان هرگونه سوال از این جانب را مطرح کرد ، مستدلان که تسلیمند
شامل موارد زیر باشد :

- مجزه دستگیری و چگونگی زنداندن دوران زندان
- چگونگی ویران آزادی شدن من
- چگونگی و نحوه آسایش من به خارج از کشور
- هم چنین بجزه تقواری که پس از گذشت بیست سال فاصله است در زمان مجامع من شامل سالها جنگ
و جزدادشاه شاه فیروزان ~~مستعد~~ اقتادین بود در بعد از نقدوب رفتن با زبان که کفر خط آن و از
جمله شرکت در عملیات فرعی که به نظر من آخرین عملیات نظامی سازمان است (عبادتی نظیر سوارید و غیر
آن پیشتر بر حیایات اخیر سازمان است)

امام عشقان حاتم این اطلاعیه برای اینکه هیچ چیز برای هم مینانم در داخل و خارج کشور در ایام نباشد مقرر
اعلام می کنم که :

- ۱- من معتقدم که خط مبارزه سلیمان بطور اعم و خطی که سازمان در پیش گرفت بطور اخص ، همگامه حیاب
نداشته و نخواهد داشت ، چه بیس ناگانه های استواری ترین خط و چه بدلیل اختلافات داخلی و حجابات بنام من ،
~~مستعد~~ و چه بیس و صمیمت اجتماعی ایران و ... مطمئن هستم که بسیاری از افراد ، حتی افراد درون تشکیلات
سازمان نیز ، این تصمیم رسیده اند ولی میان فضائی ، در درون تشکیلات و حتی در خارج کشور حاکم شده که
کسی شهادت بیان آن را ندارد . من مدتهاست که هرگونه مبارزه سلیمان را مورد روی شمارم و اگر تا آخر
رسیده ای برای تلف کردن نیرو و از هر طرف ~~بشد~~ تمیزانم ، ضمن آنکه مجموعه شرایط بین المللی را نیز در همین راستا
بینی مفاهمه اجتماعی (cowards) مدوانم تا نفعی نباشد .
- ۲- بر این باورم که تجربه ای اروپایی شرقی و نیز وضعیت کشورها که روزگاری مستقیم و غیر مستقیم کعبه اعمال
نن ما بود ، خدمت حل مشکلات اجتماعی از طریق دیالوگ که البته طریقی نیست هم بودیون و هم اپوزیسیون

اجتماعی از طریق دیالوگ که البته طرفین یعنی هم پوزسیون و هم اپوزسیون در قبال آن مسئول هستند را برای کشور ما و کشورهای نظیر ما بیش از پیش مطرح میکند . و اگر جوابی برای مشکلات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی مردم ایران از یکطرف و مشکل آوارگان و پناهندگان سیاسی و غیر سیاسی ایران در خارج کشور از طرف دیگر ، وجود داشته باشد ، جز این نیست . غیر آن هرچه باشد جز به هدر دادن نیروهای یک ملت نیست . طبیعی است که مبارزه و فعالیت سیاسی در راستای بهروزی و بهسازی و بهبود شرائط سیاسی - اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی مردم ایران ، در جوی از مفاهیم مشترک سیاسی امکان پذیر است .

۳ - با خطوط سازمان مجاهدین به لحاظ تشکیلاتی ، سیاسی ، نظامی و ایدئولوژیک مخالف بوده و هستم و بهیچوجه خود را مجاهد میدانم ، بخصوص از نوعی که اکنون خدایگان رجوی بر آن حاکم است ، گرچه زمانی گوشت و پوست خود را از مجاهدین و سازمان را از گوشت و پوست خود میدانستم و هنوز بعد از گذشت ۱۶ سال آثار چنین دلبستگی بر بدنم موجود است .

۴ - با اینهمه ، اکنون از آنجا که سازمان را براه خطا و انحراف میدانم ، تا حد توان خود به افشای این خطوط می پردازم و در این راستا آماده هرگونه عکس العمل ایذائی و انتقامی از جانب سازمان اعم از سیاسی ، بصورت فحاشی و لجن پراکنی و نیز نظامی نظیر ترور خویش میباشم .

۵ - اما علیرغم اینها ، اعلام میکنم که من « مخالف سیاسی » سازمان هستم . هم چنانکه در سه سال گذشته نیز فقط خط و خطوط سازمان را نقد کردم و در هیچگونه ضربه نظامی زدن به سازمان از جانب هیچکس حتی جمهوری اسلامی شرکت نداشتم ، و بعد از این نیز چنین خواهد بود . یادآوری میکنم که در درون زندان نیز بر سر این موضوع و بر اصول انسانی استوار بودم . از جمله بعد از ترور دکتر کاظم رجوی مقاله ای نوشته و هرگونه

۴ - با حفظ سازمان مباحث بین المللی و سیاسی ، نظامی و دیپلماتیک مخالفت برده و همواره پیوسته
خود را مباحث مباحث محضین از نوعی که اکنون خداگان رحیمی بر آن حاکم است ، اگر چه زبانی گوشت و
پیرت خود را از مباحثین و سازمان را از رزق و پیرت خود میداریم و هفتاد و هشتاد و نه سال است که چنین
دلیلی بر زمین موجود است .

۵ - اینهمه - اکنون - از آنجا که سازمان را بر راه خطا و انحرف میداریم تا حد توان خود به افشای این خطا
می پردازیم و در این راستا آماده هرگونه محسوس العمل انفرادی و انشعابی از جانب سازمان اقم و سیاسی ، بصورت
خاصی و جنبی برکناری وزیر نظامی نظیر ترور و غیره هستیم .

۶ - اما عقویم این ، اعلام می کنیم که من مخالف سیاسی سازمان هستیم هم چنان که در سه سال گذشته
تیر فقط خطا و خطا سازمان را نقد کردیم و در هیچ گونه حزب نظامی زرد به سازمان از جانب هیچکس حتی
ج . ۱ . سازمان شرکت نداشتیم و بعد از این نیز چنین نخواهد بود . یادآوری می کنیم که در دوران زندان
تیر بر سر این موضوع و بر مابین اساسی انسانی استوار بودیم ، از جهت تجدید نظر در کمال رحیمی ستاد ملی نوشته
و هرگونه ترور را با نایب دانسته و تکمیل کردیم .

۷ - هم اکنون نیز بر این باوریم که ترور و خشونت هیچ سندی را حل نمی کند ، نه انفجارهای لایتنر و اسپر
سال یو و نه ترورهای کورکت عنوان " زدن سرگشتگان احتشاق " و نه ترور تیرهای اغرای به تهران و
شرکتها ناشکی از مشکلات سازمان را حل کرد ، و نه ترورهای نظیر ترور دکتر تاملو و دکتر رحیمی معضی بنام
ایزیدین را حل می کند . آهنگ جهان کنونی که خود را برای ورود به قرن بیستم اعلام کرده ، دلیله آهنگ
خشونت کرده و عقیدت های جاهلی از هر طرف که باشد ، نیست .

۸ - اینها برای چنین بار اعلام می کنیم که اولاً من یک حزب الهی نیستیم ، ثانیاً ، وضعیت کنونی ایران
چیز به لحاظ سیاسی ، به لحاظ اقتصادی و اجتماعی آن چیزی که آرزو و خواسته من بوده و می باشد
نیست . نابالغها و نواقص و استقامات بیارو وجود دارد ، اما به نظر من مبارزه مسلحانه و ترور و
خشونت نیز نه تنها چیزی را تغییر نخواهد داد و احیائی بوجود نخواهد آورد ، بلکه شرایط را بسیار پیچیده و ترسناک

خواهد ساخت و آنگاه نیروست از هر طرف .

آهنگ جهان و از همه مهمتر برای من لغیان یک ایران ، آهنگ دین من ایران . می بایستی آهنگ
بازسازی ، نوسازی و آهنگ سفاهت و دیالوگ و تحمل دیگران در چارچوب سرزمینی واحد و آباد
باشد . و چنین باد .

سعید همزه
۵شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۷۰
۹ خرداد ۱۹۹۱
پایسر

ترور را بیفایده دانسته و محکوم کردم .

۶ - هم اکنون نیز بر این باورم که ترور و خشونت هیچ مسئله ای را حل نمیکند . نه انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور سال ۶۰ و نه ترورهای کور تحت عنوان « زدن سرانگشتان اختناق » و نه ترور تیمهای اعزامی به تهران و شهرستانها مشکلی از مشکلات سازمان را حل کرد ؛ و نه ترور هائی نظیر ترور دکتر قاسملو و دکتر رجوی معضلی بنام اپوزیسیون را حل میکند . آهنگ جهان کنونی که خود را برای ورود به قرن بیست و یکم آماده میکند ، دیگر آهنگ خشونت کور و عصبیت های جاهلی از هرطرف که باشد ، نیست . همین جا و برای چندمین بار اعلام میکنم که اولاً من یک حزب الهی نیستم . ثانياً : وضعیت کنونی ایران چه بلحاظ سیاسی ، چه بلحاظ اقتصادی و اجتماعی آن چیزی که آرزو و خواسته من بوده و میباشد نیست . نابسامانیها و نواقص و انتقادات بسیار وجود دارد ، اما بنظر من مبارزه مسلحانه و ترور و خشونت نیز نه تنها چیزی را تغییر نخواهد داد و احیائی بوجود نخواهد آورد ، بلکه شرائط را بسیار پیچیده تر خواهد ساخت و اتلاف نیرو است از هر طرف .

آهنگ جهان و از همه مهمتر برای من بعنوان یک ایرانی ، آهنگ میهن من ایران ، می بایستی آهنگ باز سازی ، نو سازی ، و آهنگ مفاهمه و دیالوگ و تحمل دیگران در چار چوب سرزمینی واحد و آباد باشد . و چنین باد .

سعید شاهشوندی

۵ شنبه ۱۶ - خرداد - ۱۳۷۰

۶ - ژوئن - ۱۹۹۱

پاریس

تکلمه

م میان عذوب

ها انطور که از نهاد این اطلاعیه متوجه شده اید طی سه سال گذشته من مرصعات

بسیار در مورد مسائل سیاسی را علیه نظم فاشی ها و بن بکرانی ها مسعودی در درودن فوئیس
نگاه داشته و هنوز هم موارد متعدد را محفوظ میارم. اگر انطور که سازمان علیه من تبلیغ کرد
می بودم، علی القاعده فاسقترین و پر فریادترین فرصت برای احضار این مطالب و با مطالب
معتد در تهران و در زمانی که در بند زندان بودم، فراهم بود. اما ها انطور که پیش از این نیز گفتم
با عذر عذر کرده بودم. اما اکنون، یعنی بعد از آزادسازی زندان و در خارج کشور با جدایی آسوده
تأدی به بیان آنجا هستم، چرا که موضوع مشغول خرد من بوده و در اختیار بیان می شود.

ضمیمه آنکه در همین فرستاده نیز اصل نردن ضرب نظامی به سازمان را طوطی داشتم. بدگر
این نکته اکتفا نمی کنم که در دادگاه پیشنهادی با مولود هم و اعلام زنده در خواهر آه که آتای
مسعودی باید یا انطور آنجا باشد.

نکته دیگر در رابطه با بدیع برادر همرا. با قدرت فاشی سازمان حول قدرت و توانایی ها
فدیه است. گفتم که سازمان نظامی که تلفیق من با همسر را در آخرین دوستان نزد یکمان در زمان
که آنجا این نوار را از همسر من گرفته بودند، بدست آورد، اما آنرا بعنوان نوار که از داخل کشور
بدست آورده جا زد. اخیراً هم شنیده ام که در جید جاگفته و نذر شده است که من از
زندانی اوین با تلفیق با ایشامی در محاکمها با هم. بلاهت چنین گفته را از آنجا است که اولاً طی
ست نزدیک به سه سال زندان، من هیچگاه زندانی زندان اوین نبودم. طی مدت زندان
تنها دو روز در سلولها آنقدر آن سیر بودم. تمام مدت زندان را من با تعدادی دیگر از زندانیان که شب
روز با هم بودیم و غریبانه زنده میماندیم (از طرف از گروه مبارز قنف که یعنی نیز از اردت ملان) در سلولها

تکمله :

هم میهنان عزیز

همانطور که از مفاد این اطلاعیه متوجه شده اید طی سه سال گذشته من موضوعات بسیاری در مورد مسائل سازمان را علیرغم فحاشی ها ولجن پراکنی های مسعود رجوی در درون خویش نگاه داشته و هنوز هم موارد متعددی را محفوظ میدارم . اگر آنطور که سازمان علیه من تبلیغ کرد میبودم . علی القاعده مناسبترین وپرخیدار ترین فرصت برای افشای این مطالب و بسا مطالب مهمتر در تهران و در زمانی که در بند و در زندان بودم ، فراهم بود . اما همانطور که پیش از این نیز گفتم باخود عهدی کرده بودم . اما اکنون ، یعنی بعد از آزادی از زندان و در خارج کشور با وجدانی آسوده قادر به بیان آنها هستم ، چرا که مواضع مشخص خود من بوده و در اختیار بیان میشود .

ضمن آنکه در همین نوشته نیز اصلِ زدنِ ضربه نظامی به سازمان را ملحوظ داشتم . بذکر این نکته اکتفا میکنم که در دادگاه پیشنهادی بسا موارد مهم و اعلام نشده ای خواهد آمد که آقای مسعود رجوی باید پاسخگوی آنها باشد .

نکته دیگر در رابطه با دروغ پردازی همراه باقدرت نمائی سازمان حول قدرت و توانائی های خویش است . گفتم که سازمان نوار مکالمه تلفنی من با همسرم را از طریق دوستان نزدیکمان در فرانسه که آنها این نوار را از همسر من گرفته بودند ، بدست آورد . اما آنرا بعنوان نواری که از داخل کشور بدست آورده جا زد. اخیراً هم شنیده ام که در چند جا گفته و نوشته شده است که من از زندان اوین !! تلفنی با اشخاصی در تماس میباشم . بلاهت چنین گفته ای از آنجاست که ؛ اولاً طی مدت نزدیک به سه سال زندان ، من هیچگاه زندانی ، زندان اوین نبودم . طی مدت زندان تنها دو روز در سلولهای انفرادی آن بسر بردم . تمام مدت زندان را من با تعدادی از زندانیان که شب و روز با هم بودیم (۱۱) و خوشبختانه زنده و شاهدند (افراد مختلف از گروههای مختلف که بعضی نیز آزاد

مختلف کمیته مشترک این گذرانده‌ام.

خدا از تاریخ بیستم فروردین ماه گذشته زندان آزادی ۶۰۰ نفر را بطور کامل عطفی در تهران
و سایر شهرها تسلیس کرده و بسیار از مردم بیچاره هم از آزار من باخترند. هم اکنون نیز
حدود یکماه است که به خارج کشور آمده‌ام. اما زمان دشمن مسود در هر چه مصداق آن می‌باشد
که در جستجوی راههای آسان در دامانمیدانست در خانه و نقل کوشش می‌نمودند. بعد از گذشت
بال و بعد از آزار و بی‌خوابی کشور آمدن من هنوز در صدد با مصداق اف‌ای تماس تنفی من از
زندات ادین!! امنت. دیدار از کار می‌رست.

البته تردید ندارم که در فرار از زندان این اطمینان بسیار نابه عادت محمود و با آساز
و سایر گروه‌های اعلام خواهد کرد که از مدت‌ها پیش در جریان بوده و متعاقباً تا آنجا که می‌تواند
هزار و یک انگ و در چسب اف‌تی و غیر اف‌تی در راست کشف! تو لطمه به من خواهد زد.
اعلام می‌بینم که بنای کار من آهنگار گوشت و آشپکاز درست و نه تنها به نفع کار
معتد شستم بیکه فکر ستم اسباب دهنی این الاها که در مکان نیز سیرت است.
در همین راهم در اولین وقت ممکن در مبارزه حل و فصل مسائل استوار کرده‌ام که در حال اتمام است
صدوق بی‌سی و نیز شماره نفوس عذر را بر این گونه تماس اعلام خواهد کرد.

سعید صادقی
۱۳۷۰ فروردین / ۱۳۷
۶ فروردین / ۱۹۹۱
پاریس

شده اند) در سلول های مختلف کمیته مشترک سابق گذرانده ام .
ضمناً از تاریخ بیستم فروردین ماه از زندان آزاد شده ، مدتی را بطور کاملاً
علنی در تهران و شهرستانها بسر برده و بسیاری از مردم شیراز هم از آزادی من
باخبرند . هم اکنون نیز حدود یکماه است که به خارج کشور آمده ام . اما
سازمان و شخص رجوی به مصداق آن مُنجمی که در جستجوی راههای آسمان بود
اما نمیدانست در خانه ویغل گوشش چه میگذرد ، بعد از گذشت سه سال و بعد
از آزادی و به خارج کشور آمدن من هنوز در صدد باصطلاح افشای تماس تلفنی
من از زندان اوین !!! است . دیر آمدی ای نگار سرمست .

البته تردید ندارم که در فردای انتشار این اطلاعیه ، سازمان بنا به عادت
معهود و با آسمان و ریسمان کردن اعلام خواهد کرد که از مدتها پیش در جریان
بوده و متعاقباً تا آنجا که میتواند هزار و یک انگ و برچسب امنیتی وغیر
امنیتی در راستای کشف ! توطنه ! به من خواهد زد .

اعلام میکنم که بنای کار من آشکار گوئی و آشکار سازی است . ونه تنها
به پنهان کاری معتقد نیستم بلکه فکر میکنم اساساً دوران این اداهای کودکانه نیز
سپری شده است .

در همین رابطه در اولین فرصت ممکن وبعد از حل و فصل مسائل استقراری ،
آدرس محل اقامت ، صندوق پستی و نیز شماره تلفن خود را برای هرگونه تماس
اعلام خواهم کرد .

سعید شاهسوندی

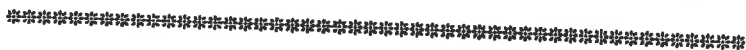
۱۶ - خرداد - ۱۳۷۰

۶ - ژوئن - ۱۹۹۱

پاریس

(۱۱) : داریوش گلبرگ ، شهرام سیفی ، محمد حسن بسیجی ، فرهاد چاه بست ، از افراد سازمان شرکت
کننده در عملیات موسوم به فروغ ، فردی بنام کریم ... اهل ترکمن صحرا از سازمان فدائیان در زمره این
افراد هستند ، که خوشبختانه همگی زنده هستند .

عکس العمل سازمان بعد از صدور اطلاعیه « بنام حقیقت »



بیانیه دعوت از مسعود رجوی برای شرکت در یک رویارویی علنی با امکانات محدود تکثیر و نسخه ای از آن به آدرس های مختلف احزاب و شخصیت های سیاسی ، منجمله دفتر سازمان مجاهدین در فرانسه ، اعضاء و هواداران جدا شده از سازمان ، و مطبوعات فارسی زبان ، ارسال گردید . رجوی بیخبر از خلاصی من از زندان و آمدنم به خارج کشور ، کاملاً غافلگیر شده بعد از هفت روز واکنش نشان داد .

اولین واکنش صدور اطلاعیه ای بود تحت عنوان « هشدار امنیتی در برابر توطئه های تروریستی دشمن ضد بشر در اروپا » به امضای « دفتر مجاهدین خلق ایران ، مورخ ۲۳ خرداد ۱۳۷۰ » . در این اطلاعیه موارد زیر قابل توجه است :

۱ - صدور اطلاعیه را به سفارتخانه های رژیم نسبت داده و تلاش میکنند مسئله را بصورت یک « هشدار امنیتی » مطرح کنند . جالب آنکه عقب ماندگی سازمان مجاهدین ، سازمانی که روزگاری بدروغ مدعی ضبط مکالمات تلفنی من از زندان اوین شده بود تا آنجاست که علیرغم صدور اطلاعیه در پاریس با امضای من که برای سازمان کاملاً شناخته شده است در مورد آزادی من هنوز در شک و تردید بسر برده و آنرا با عبارت « امری که اگر صحت داشته باشد » بیان میکنند . و مینویسد: « امری که اگر صحت داشته باشد بدون شک مبین توطئه چینی تروریستی جدیدی است »

۲ - دفتر مجاهدین ، دعوت من از مسعود رجوی برای یک مناظره و رویارویی علنی ، و پاسخگویی متقابل من و او به پیشگاه مردم ایران را «نشخوار خشم و کین دیوانه وار ، حیوانی ، سبانه و التیام ناپذیر نسبت به رهبر مقاومت برادر مجاهد مسعود رجوی » مینامد . بدون اینکه نفیا ویا اثباتا به اصل مسئله پردازد .

۳ - به مسئله زندانها و زندانیان مجاهد در بغداد هم ، که اولین بار بطور جدی و علنی از سوی اینجانب منتشر شده بود کمترین اشاره ای نمیکند .

۴ - نفی مبارزه مسلحانه (بدلیل ناتوانی های بنیادی و استراتژیک این شیوه ، و نیز شرایط بین المللی و منطقه ای و مهمتر از همه عوارض مُخَرَّب آن علیه منافع ملی مردم ایران و ...) و نیز تز دیالوگ و مفاهمه اجتماعی ، مطرح شده از سوی من را (که طبعاً پیش شرط های اساسی و الزامات بنیادی خاص خود را دارد) آگاهانه تا حد « تبلیغ جهت بازگشت ایرانیان آواره » و « خزیدن به زیر قبای رژیم » تنزل میدهد . امری که در هیچ کجای اطلاعیه صادر شده از طرف اینجانب وجود نداشته است .

۵ - در این اطلاعیه است که من رسماً « شاگرد جلا د اوین » نامیده می شوم .

گر چه هنوز از اتهام « شرکت در طراحی و ترور دکتر کاظم رجوی » خبری نیست

۶ - اما جالبترین و مهمترین بخش این اطلاعیه که در راستای امنیتی و

ترورستی قلمداد کردن ماجراست از اینقرار میباشد که حضرت رجوی امام گونه ،

اما مانند همیشه کاریکاتور وار اطلاعیه میدهد که : « از عموم هموطنان عزیز

در کشورهای مختلف اروپائی میخواهیم بمحض دریافت هرگونه اطلاعات و یا

زدپائی از شاگرد جلا د معلوم الحال (سعید شاهسوندی) ، دفاتر مجاهدین و

انجمن های هوادار را در جریان قرار دهند . »

فتوای رجوی برای هر چه داغتر کردن موضوع در نظر هواداران و اعضا از همه جا

بیخبر چنین ادامه مییابد: « ضمناً از آنجا که بر طبق قوانین بین المللی شرکت

و معاونت در شکنجه ، در خاک کشورهای اروپائی نیز قابل تعقیب قضائی است ؛

بر ضرورت دستگیری بلا درنگ این عنصر جنایتکار (در هرکجا که دیده شود) و

تحویل او به پلیس تاکید میکنیم . » . ملاحظه میکنید! فقط کم مانده که برای

سَر من جایزه تعیین نماید تا تقلید از فتوای معروف امام امت تکمیل گردد .

البته مضحک و در عین حال تاسف بار آنکه بولتن خبری حاوی این اطلاعیه

و اطلاعیه های دیگر را تا مدتها به آدرسی که من در آن سکونت داشتم

میفرستادند (منزل همسر و مادر همسر در هامبورگ) . نه بدان خاطر که محل سکونت من مخفی بود بلکه به این دلیل که آن آدرس سالها بود برای مجاهدین شناخته شده بود و من در گذشته هنگام هر ماموریت تشکیلاتی به آنجا میرفتم . بدینترتیب در حالیکه رجوی بخوبی میدانند که من در کجا سکونت دارم ، عوامفریبانه اطلاعیه و فتوای ردیابی و دستگیری مرا خطاب به هواداران از همه جا بیخبر صادر میکنند!

ذیلاً عین اطلاعیه سازمان به نقل از بولتن خبری شماره ۱۷۷ ، مورخ ۲۵ خرداد ۱۳۷۰ و در پی آن اطلاعیه توضیحی شماره ۲ ، که توسط همسر اینجانب (منصوره بیات) نوشته شده آورده میشود .
کلشه اطلاعیه هشدار امنیتی بولتن ۱۷۷ ، صفحه اول

تاریخ: ۷۰/۳/۲۵ (۱۳۶۸/۱۵)

بولتن خبری (شماره: ۱۷۷)

۲

هشدار امنیتی

در برابر توطئه‌های تروریستی دشمن ضدپیشروی در اروپا

اخیراً سلاطینخانه‌ها و دیگر لانه‌های ترور و جاسوسی دیکتاتوری جنایتکار آخوندی در کشورهای مختلف جزوای با امضاء سعید شامسوندی به آدرسهای مختلف پست می‌کنند. سعید شامسوندی همان جنایتکار مزدوری است که در سال ۶۷ توسط مجاهدین بخاطر همکاری با شکنجه‌گران اوین و ساواک خمینی افساء گردید و سپس اقدامات تکوینی زیادی از او توسط رژیم به نمایش گذاشته شد .
در این جزوات ساواک خمینی حسبالمعمول پایه‌های ابلهانه خود علیه مجاهدین و مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی را این بار از قول شاکرد جلاد حقیر و رسوایش تکرار و نشخوار کرده و به ویژه خشم و کین دیوانه‌وار و انتقام‌ناپذیر خود نسبت به رهبر مقاومت برادر مجاهد مسعود رجوی را بیرون ریخته است . خشم و سوز حیوانی و سبادهای که البته پس از سلسله عملیات بزرگ مروارید و انهدام چندین هزار تن از پاسداران جنایتکار و همچنین بخاطر امتضار روزافزون بین‌المللی مقاومت ایران مورد انتظار و بسیار قابل فهم می‌باشد . ساواک رژیم در جزوه مورد بحث مطابق خط و خطوط داده شده توسط ملچیک دربار خمینی (رفسنجان) - همچنانکه دیگر مزدوران و ابدی و شاخک‌های رژیم نیز در این ایام در اروپا و آمریکا شدت برای آن در تلاشند - خط بازگشتن اینزادگان آواره و به اصطلاح اپوزیسیون به ایران و ضرورت دیالوگ پوزیسیون و اپوزیسیون (یعنی خیزدن زیر قهای رژیم) در شرایط جدید جهانی را تبلیغ کرده و به این وسیله دم خروس را از لای قبا بیرون داده است .

بولتن خبری (شماره ۱۷۷) ، مجاهدین خلق ، مورخ ۲۵ خرداد ۱۳۷۰

نکته قابل توجه اینکه در این جزوه گفته شده که شاگرد جلال اوین (سعید شاهسوندی خاخن) در فروردین ماه امسال آزاد شده و یک ماه است که بخارج کشور اعزام گردیده است. امری که اگر صحت داشته باشد، بدون شک مبین توطئه‌چینی‌های تروریستی جدیدی از سوی سپاه پاسداران و ساواک رژیم است. بخصوص که در این ایام تحرکات ایادی اطلاعات سپاه و مزدوران ساواک رژیم در اروپا برای گردآوری اطلاعات بمنظور ضربه زدن به مجاهدین و مقاومت ایران بجد افزایش یافته است. از سوی دیگر مطابق اطلاعیه ۲۱ خرداد دفتر مجاهدین، بنا بر گزارشات دریافت شده از داخل رژیم که مدارک آن نیز موجود است، برخی سردمداران دیکتاتوری آخوندی از طرحهای جدیدی برای ترور نمایندگان و فعالان مقاومت به ویژه در سوئیس و فرانسه صحبت می‌کنند تا جانشینان دکتر رجوی نیز "به تیر غیب" گرفتار شوند.

اما در رابطه با جزوات اسالی از سوی سفارتها و ساواک رژیم که از لحاظ سیاسی مبین حضیض فلاکت و بلاهت ساواک آخوندی است، از لحاظ امنیتی و در زمینه تروریسم صادراتی ارتجاع، ضرورت هوشیاری بیش از پیش عموم هموطنان مبارز خارج کشور به ویژه هواداران مجاهدین و مقاومت ایران را خاطر نشان می‌کنیم.

همچنین از عموم هموطنان عزیز در کشورهای مختلف اروپایی می‌خواهیم بمحض دریافت هرگونه اطلاعات و یا ردپایی از شاگرد جلال مملوم‌الحال (سعید شاهسوندی)، دفاتر مجاهدین و انجمن‌های هوادار را در جریان قرار دهند. ضمناً از آنجا که برطبق قوانین بین‌المللی شرکت و معاونت در شکنجه، در خاک کشورهای اروپایی نیز قابل تعقیب قضایی است؛ بر ضرورت دستگیری بلادرنگ این عنصر چناینگار (در هر کجا که دیده شود) و تحویل او به پلیس تأکید می‌کنیم.

به همین مناسبت سازمان مجاهدین خلق ایران بار دیگر توجه ارگانها و مقامات ذیصلاح کشورهای مختلف را نسبت به تروریسم صادراتی دیکتاتوری مذهبی حاکم بر ایران جلب می‌کند. فهرست طولانی جنایات تروریستی این رژیم در سالهای اخیر، هوشیاری و اقدامات بازدارنده و اعمال قاطعیت و اجرای عدالت را در قبال ایادی ولانه‌های ترور و جاسوسی آخوندها ایجاب می‌کند.

دفتر مجاهدین خلق ایران

۲۳ خرداد ۱۳۷۰

اطلاعیه تخصصی :

هم میهنان عزیزم خارج کشور

سلام ایران

دفتر سازمان مجاهدین مستقر در بغداد ، در پاسخ به دعوت و اعلام آمادگی سعید شامسندی (همسر نجیب) جهت شرکت در محالعه ای علنی ، حتی در قطره گاه های آتش آنا و پیش سدر رجوی ، طبق اطلاع ای محسن الوهستانی دارنده هم میهنان که اشعار میرسد ، دستگاه قطره شمار سازمان مارکس پرستروم به کار گرفته همین هتاکمی و فحاشی ها حسب المیزان و بر مبنای طبیعت ، اتصالات چند سال گذشته را تا گمان بدون ارائه کمترین مدرک دلیلی گنوا کرده است .
در این رابطه ترجمه هم میهنان عزیز را به موارد زیر عیب می کنم :

۱- دنیو آمای سعید رجوی هیچگونه و کلیدی نمی هیچگونه تعارضات را می نغیبا یا آتیبا به همکاران اطلاعیه سعید و اعلام آمادگی این برای شرکت در یک یادگاه علنی کرده ، حال آنکه اگر واقعیت نظر کرد طی سه سال گذشته توانا میبود - علی القاعده ، می بایستی در پیشه تشکیل یادگاه سرعت و محیقا استقبال می کرد .

۲- اطلاعیه متکرر در قبالی غنا نگاری در مورد گذشته دوماه آنا آمادگی سعید و گمراهی آقامت دی در اروپا در کنار خانواده اش ، که تعدادی از هم میهنان در داخل و خارج کشور از آن مطلع بودند ، در هر کوی تانامی و از سر صفت ، صدر و اطلاعیه را به سفارت خانه های مجبور می اسلجی نسبت می دهد . حال آنکه اطلاعیه توسط دی و با واسطه من تهیه و ارسال شده است .
است اطلاعیه سعید با تحفظ این جانب که پس از شنیدن اظهارات همسر و تیرا که شماری مدارک غیر قابل انکار از جانب دی انجام گرفت - در واقع تأسیس برکن اطلاعیه و از سوی دیگر مدتها می نشا چهار گذشته سازمان بر من بوده است .

۳- اطلاعیه سازمان هیچگونه اشاره ای به شایستگیات مستمر در وضعیت های سازمان علیه سعید طی سه سال گذشته و زحیم ارعای محاسن آغین از زندان این در حالی که او جز در نیم روز در سلولهای اوین نبوده ، نمی کند و آخرین اطلاعیه در این مورد در حالی انتشار یافت که سعید در خارج از کشور در کنار ما هو دو اساساً وی با افراد سر در اعای سازمان و همگین کبیری غیر از من محاسن غنی نداشته است .

۴- اطلاعیه متکرر بدون ارائه کلیدی ترین دلیل و مدرکی ضمن عباد و گنجینه خندان سعید ، از هزاران می خواهد تا هر کجا می داشته هرگز اقدام به بر سرگیری نمائید ، در حالیکه این وضعیت که ضمناً ناقص محروق بین المللی و ناقص ابتدائی ترین

اطلاعیه توضیحی شماره (۲)

هم میهنان عزیز مقیم خارج کشور

مردم ایران

دفتر سازمان مجاهدین مستقر در بغداد ، در پاسخ به دعوت و اعلام آمادگی سعید شاهشوندی (همسر اینجانب) جهت شرکت در محاکمه ای علنی ، حتی در قرارگاههای ارتش آزادیبخش مسعود رجوی ، طی اطلاعیه ای عکس العمل نشان داد . هم چنان که انتظار میرفت ، دستگاه توطئه شمار سازمان بار دیگر شروع به کار کرده ضمن هتّاکی و فحاشی های حسب المعمول و بر « مقتضای طبیعت » اتهامات چند سال گذشته را کماکان بدون ارائه کمترین مدرک و دلیل تکرار کرده است .

در این رابطه توجه هم میهنان عزیز را به موارد زیر جلب میکنم :

۱ - دفتر آقای مسعود رجوی هیچگونه ، تکرار میکنم هیچگونه ، اشاره ای نپایا یا اثباتا به محتوای اطلاعیه سعید و اعلام آمادگی اش برای شرکت در یک دادگاه علنی نکرده ، حال آنکه اگر واقعیت آنطور که طی سه سال گذشته و تا هم اکنون تکرار کرده و میکنند ، میبود ، علی القاعده می بایستی از پیشنهاد تشکیل دادگاه بسرعت و عمیقاً استقبال میکرد .

۲ - اطلاعیه مذکور در قبال غافلگیری در مورد گذشت دو ماه از آزادی سعید و یکماه اقامت وی در اروپا در کنار خانواده اش ، که تعدادی از هم میهنان در داخل و خارج کشور از آن مطلع بودند ، در حرکتی تدافعی و از سرِ ضعف ، صدور اطلاعیه را به سفارت خانه های جمهوری اسلامی نسبت میدهد . حال آنکه اطلاعیه توسط وی و با دستخط من تهیه و ارسال شده است . انتشار اطلاعیه سعید با دستخط اینجانب که پس از شنیدن اظهارات همسر و نیز ارائه شماری

ترقی انسانی و البته با تدریج هرگز نه ارزش می باشد ،

اولاً سرپرستی است برای اقدامات ترویجی علیه همه اینها ، آنگاه در حالیکه وی پس از گذشت یک سال زندان به میان خانواده خویش برگردد . یادآوری می کنم که پیش از این آقای حسن رضایی (عضو هیئت امالی سازمان) گفته بود که " اگر رژیم هم سفید را نکشد ، ما دست از سر او بر نخواهیم داشت و هر طور شده او را خواهیم کشت " . آقایان بگویند در واقع علیه حاکمان از همکاری سعید با جمهوری اسلامی و تیر خلاص زدن وی صحبت می کنند ، آیا در درون سازمان طاری می آید که " اگر رژیم او را نکشد ، ما خدا را می کشیم " . بیارتی این عقیده تیر خلاص زدن است که شما انتظار داشته نیدن او را دارید ؟

ثانیاً مکتب سعید در واقع علیه خرد اعلام کرده که حاضر است در هر کورته جهان و حتی در زندان در برابر شرکت در دادگاه یعنی حاضر شد . و عاقبت هرگز در محکومیتی را نمی پذیرد و با او اندک اعلام می کنم که من و تعداد دیگری حاضریم در این دادگاه حاضر شویم و علم سعید را هر چه که بود بپذیریم .

بدین ترتیب آیا بهتر نیست بجای تکرار این پرزوا و غماش ، چند خط بنویسید و از شرکت وی در دادگاه یعنی استقبال کنید و ضمناً پیش از این حواله اوان بپذیرید ! تقیم خارج کشور را به زحمت سازناخته و در واقع بی خود سیاه نفرستید ؟

حامد بزرگ - مضمونه بیات

۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۱
۲۶ خرداد ۱۳۶۰

مدارک غیر قابل انکار از جانب وی انجام گرفت ، در واقع تأییدی بر آن اطلاعیه و از سوی دیگر ردّ تمامی فشار های گذشته سازمان بر من بوده است .

۳- اطلاعیه سازمان هیچگونه اشاره ای به تناقضات مستمر در موضعگیریهای سازمان علیه سعید طی سه سال گذشته و از جمله ادعای تماس تلفنی از زندان اوین در حالی که او جز دو نیم روز در سلولهای اوین نبوده ، نمیکند و آخرین اطلاعیه در اینمورد در حالی انتشار یافت که سعید در خارج از کشور و در کنار ما بود و اساساً وی با افراد مورد ادعای سازمان و هیچکس دیگری غیر از من تماس تلفنی نداشته است .

۴ - اطلاعیه مذکور بدون ارائه کوچکترین دلیل و مدرکی ضمن جلّاد و شکنجه گری خواندن سعید ، از هواداران میخواهد تا هرکجا که وی را مشاهده کردند اقدام به دستگیری نمایند. این موضع که ضمناً ناقض حقوق بین المللی و ناقض ابتدائی ترین حقوق انسانی و البته فاقد هرگونه ارزش میباشد :

اولاً : سرپوشی است برای اقدامات تروریستی علیه همسر اینجانب ، آنهم در حالیکه وی پس از گذشت و تحمل سه سال زندان به میان خانواده خویش برمیگردد. یادآوری میکنم که پیش از این آقای محسن رضائی (عضو هیات اجرائی سازمان) گفته بود که « اگر رژیم هم سعید را نکشد ، ما دست از سر او بر نخواهیم داشت و هرطور شده او را خواهیم کشت » . آقایان از یکسو در اطلاعیه هایشان از همکاری سعید با جمهوری اسلامی و تیر خلاص زدن وی صحبت میکنند ، اما در درون سازمان اظهار میدارند که « اگر رژیم او را نکشد ، ما خود او را می کشیم » . برآستی این چگونه تیر خلاص زنی است که شما انتظار کشته شدن او را دارید ؟

ثانیاً : مگر سعید در اطلاعیه خود اعلام نکرده که حاضر است در هرگوشه جهان و حتی در بغداد برای شرکت در دادگاه علنی حاضر شود ، و عواقب هرگونه محکومیتی را میپذیرد ؟

اکنون اعلام میکنم که من و تعداد دیگری حاضریم در این دادگاه حاضر شویم

و حکم سعید را هر چه که بود بپذیریم .
بدین ترتیب آیا بهتر نیست بجای تکرار لجن پراکنی و فحاشی ، چند سطر
بنویسید و از شرکت وی در دادگاهی علنی استقبال کنید و ضمناً بیش از این
هواداران میلیونی !! مقیم خارج کشور را به زحمت نیانداخته و در واقع پی نخود
سیاه نفرستید ؟

هامبورگ - منصوره بیات

۱۶ - ژوئن - ۱۹۹۱

۲۶ . خرداد . ۱۳۷۰

اعلام آمادگی برای افشای اطلاعات

در صورت « قبول مسئولیت » از جانب رجوی

در پی صدور « هشدار امنیتی » سازمان مجاهدین ، اینجانب اطلاعیه توضیحی شماره ۳ را منتشر نموده ، و اعلام کردم که صرفاً « مخالف سیاسی » سازمان مجاهدین بوده و هستم . همچنین اعلام کردم که تاکنون هیچگونه اطلاعی که منجر به وارد آمدن ضربه نظامی بر سازمان شود از جانب من مطرح نشده است . من این « اصل » و « پرنسپ » را حتی موقعی که در زیر شکنجه مضاعف شلاقهای جمهوری اسلامی و حملات تبلیغاتی مسعود رجوی بودم نیز رعایت کرده ام . سپس اضافه نموده که برای رفع هرگونه شک و شبهه در این زمینه ، تنها در صورت « قبول مسئولیت » از جانب رجوی ، و علیرغم میل قلبی خویش ، حاضر به افشای «اطلاعات» خود میباشم . مواردی که در صورت افشاء ضرباتی را متوجه افراد سازمان خواهد کرد .

کلیشه اطلاعیه اینجانب و متن تایپ شده آن متعاقباً میآید :

۳ مین سخن بر زمین خراج کشور

بلاغت و فصاحت در دفتر آثار مسعودی در تاریخ به اطلاع این جانب دیگر هر یک رعادل
و کتب و کتابی حاصل شده سال گذشته - البته با شدت و غلبت بیشتر - مکتوبات که احتیاج به تکذیب
ندارد .
الباقی میانه موضوعاتی چند که ارباب بدانها نظر دارند است :

① تفسیر سیه که در دفتر هر دو دست با کسی نبوده تا با تاریخ خالوزی از سیه که در این کتاب
تردیبی و تدریسی اللامیه یعنی صادر نمی کند و اینگونه اقدامات ها نمکند که شاید گذشته به عیبه مورد آن
دستور داده اید فیضانه در درضا انجام می گیرد . لورادخ از ارم قیام این نبوده که ابتدا به آدرس آن
اللامیه ارسال شود .

② بیار انبیه همگونه شک و شبهه از برابر هوا داران از هم جایی می باقی مانده اعلام می کنم که در تمام
دست سه سال گذشته و تمام اکنون اطلاعاتی از سیه تاریخ را در دروغ خدایت حفظ داشته و دارم که در وقت انشا فرستاده
بر سیه تاریخ در دروازه آرد . من بنا بر مقدمه آن فرستاده تا کتب از انشا این اطلاعات خود را در کلام ،
و تا در آثار مسعودی که در مورد این ادعای من کمترین تردید ندارد - « قبول مسئولیت » کند

میدرخ نمایان شخصی و قبی فرستاده و من با مسئولیت شمس آثار مسعودی حافیه انشا بر مدار هستم تا
معلوم شود که چه کسی بر ادعای خود بر صادق درست کردار است و چه کسی در حیا هو و جنجال دیگر بر کتب
زندگی مویله . تکرار می کنم که تنها با قبول مسئولیت توسط شمس آثار مسعودی در این

③ در تاریخ به زمان ابرشاخ جهت رد کردن در کتب این جانب نیز اعلام می کنم در این وقت مکتوب

اطلاعیه توضیحی شماره (۳) :

هم میهنان عزیز مقیم خارج کشور

بلاغت موضعگیری دفتر آقای مسعود رجوی در پاسخ به اطلاعیه این جانب و تکرار هیستریک دعاوی و لجن پراکنی های سه سال گذشته - البته با شدت و غلظت بیشتر - به حدی است که احتیاج به تکذیب ندارد .

الباقی میماند موضوعاتی چند که اشاره بدانها ضروری است :

۱ - بنظر میرسد که در فتر رهبر مقاومت !! کسی نبوده تا به ایشان خاطر نشان سازد که برای انجام عملیات تروریستی و ترور کسی اطلاعیه علنی صادر نمیکند و اینگونه اقدامات همانگونه که شما در گذشته به چند مورد آن دستور داده اید مخفیانه و در خفا انجام میگیرد . لو دادن افراد هم محتاج این نبوده که ابتدا به آدرس آنها اطلاعیه ارسال شود .

۲ - برای اینکه هیچگونه شک و شبهه ای برای هواداران از همه جا بی خبر باقی نماند اعلام میکنم که در تمام مدت سه سال گذشته و تا هم اکنون اطلاعاتی از سازمان را در درون خویش محفوظ داشته و دارم که در صورت افشاء ضرباتی بر سازمان وارد خواهد آمد . من بنا بر تعهد انسانی خویش تاکنون از افشای این اطلاعات خودداری کرده ام ؛ اما اگر آقای مسعود رجوی - که در مورد این ادعای من کمترین تردیدی ندارد - « قبول مسئولیت » کند ، علیرغم تمایل شخصی و قلبی خویش و صرفاً با مسئولیت شخص آقای مسعود رجوی حاضر به افشای مواردی هستم تا معلوم شود که چه کسی بر ادعای خویش صادق و درست کردار است و چه کسی در هیاهو و جنجال و لجن پراکنی زندگی میکند . تکرار میکنم تنها با قبول مسئولیت توسط شخص آقای مسعود رجوی .

۳ - در پاسخ به فرمان ایشان جهت رد گیری و دستگیری اینجانب نیز اعلام می

از هم مینح کریم بر سر شرف در صبح و با حلیت آینه عینی دعوت فراوان کرد تا هم از وقت هوای او
کارته شود در آن بهتر با یک گوی سحرالات شده دم مینح مینح مینح در هر زمین و مینح در هر
آزاد و رفیع و وزیر از کشور با هم.

۵- تا که بدین نکتة بیدار هم ضرور است که آثار مسدود بعد از تبع این سخن بسیار تر جمع میراوه دی دعا
تا این جانب آن نکتة که آنرا در مای کند یک تر ظاهر زن و یک تر در دست می بودم تا کسی که به تقار
حکمت و سیاست این سخن می پرورد. هیچ جات سیاسی این سخن بکنی به بعد تر ظاهر زن ها
داشته و دارد. من آنکه تر ظاهر زن ها نزد یک "سیکل معیوب" به بعد آثار رهبر و اقامت
و مینح و مینح / حال این سخن نیاز متقابل داشته و بدین ترتیب که بگرا "نگین" ای کردند.
۶- در صدر الحامیه شماره یک، توضیح این نکتة ضرور است که در الحامیه مذکور می توانسته و می تواند حادی

نظارت و مینح / حال این جانب در قبال سازمان دین در قبال ج ۱۰ باشد. چنین
سایگی احتیاج به تشریح است و با شکوه حال متقابل طولانی دارد که البته در ضمن است بر صوره من
منز آنکه از نظر این جانب دیگر در حال تکرار لجه جانه عباراتی نظیر "این است و جز این نیست
و نیز این ادعا که حقیقت - آسمن تمامی حقیقت در نزد یک فرد یک سازمان یک حزب و یک
حکومت و نظام می باشد سیر شده است.

سید محمد حسینی
حامی برگ

۱۶ / خرداد / ۱۳۷۰
۲۶ / فروردین / ۱۳۷۰

- کم ، در اولین فرصت ممکن از هم میهنان عزیز برای شرکت در جلسه و یا جلساتی علنی دعوت خواهم کرد تا هم از زحمت هواداران کاسته شود و هم از آن مهتر پاسخگوی سنوالات متعدد هم میهنان مقیم خارج در هر زمینه و بخصوص در مورد آزادی و خروج خویش از کشور باشم .

۴ - تاکید بر این نکته بسیار مهم ضروری است که آقای مسعود رجوی و من تبع ایشان بسیار ترجیح میداده و می دهند تا اینجانب آنگونه که آنها ادعا میکنند یک تیر خلاص زن و یک تروریست میبودم ، تا کسی که به نقادی خطوط و سیاستهای ایشان میپردازد . چون حیات سیاسی ایشان بستگی به وجود تیر خلاص زن ها داشته و دارد . ضمن آنکه تیر خلاص زن ها نیز در یک « سیکل معیوب » بوجود آقای رجوی ، اقدامات و سخنان و موضعگیریهای ایشان نیاز متقابل داشتند و بدین ترتیب یکدیگر را «تکمیل» ! میکردند .

۵ - در مورد اطلاعیه شماره یک ، توضیح این نکته ضروری است که اطلاعیه مذکور نمیتوانسته و نمیتواند حاوی تمامی نظرات و موضعگیریهای این جانب در قبال سازمان ونیز در قبال جمهوری اسلامی باشد . چنین مسائلی احتیاج به تشریحات و یا گفتگو های متقابل طولانی دارد که البته وظیفه ای است بر عهده من .

ضمن آنکه از نظر اینجانب دیگر دوران تکرار لجاجانه عباراتی نظیر «این است و جز این نیست» و نیز این ادعا که حقیقت - آنهاهم تمامی حقیقت - در نزد یک فرد، یک سازمان ، یک حزب و یا یک حکومت و نظام میباشد سپری شده است .

سعید شاهسوندی - هامبورگ

۱۶ ژوئن ۱۹۹۱

۲۶ خرداد ۱۳۷۰

طفره رفتن رجوی از رویارویی علنی و

بجای آن مطرح کردن دادگاه سوئیس

بعد از صدور اطلاعیه توضیحی شماره ۳، از طرف من و اعلام آمادگی برای بیان اطلاعات (تشکیلاتی)، در صورت «قبول مسئولیت از سوی مسعود رجوی»، سازمان مجاهدین و ارگانهای تبلیغاتی اش مدتی سکوت اختیار کردند آخر «مسئله شاهسوندی» از آن لقمه های سهل الهضمی نبود که بشود بسادگی آنرا بلعید. ضمناً سازمان مجاهدین هم دیگر آن سازمان گذشته نبود که اصول و پرنسیپ هائی را رعایت میکرد و در نتیجه اعتباری اجتماعی و یا ملی داشت. «مسئله شاهسوندی» وقتی که بامسئله اعتراض های درون سازمان و متعاقب آن زندانی کردن افراد همراه گردید، دیگر در واقع به جریان و لقمه ای گلوگیر تبدیل شده بود. لقمه ای که مسعود رجوی نه میتوانست مانند گذشته آنرا بلعیده و فرو دهد و نه میتوانست بسادگی آنرا بیرون داده و از سر خود باز کند. بدلیل سالهای طولانی عضویت و کار در درون سازمان مجاهدین، بخصوص بخش تبلیغات آن (نشریه و رادیو) و بدلیل زندگی نزدیک با مسعود رجوی و شناخت خصوصیات روانی او، میتوانم حدس بزنم که فضای حاکم بر سازمان و شخص رجوی علی القاعده میبایستی این بوده باشد:

حال که معترض و مسئله داری قدیمی و تاریخی، و در عین حال جدی و سمج را «قلوس» نه در روبرو و یا در درون تشکیلات بلکه در زندان و در چنگال دشمن (جمهوری اسلامی) داریم، ضمن آنکه امیدواریم رژیم هر چه زودتر خیال ما را از جانب او راحت کند، باید کاری کنیم که زندانی بودن او (یعنی شاهسوندی) برایش مظلومیت، و اعتبار ایجاد نکند، بخصوص در میان اعضای سازمان و علی الخصوص افراد مسئله دار. پس چه بهتر که تا میتوانیم با پاشیدن انواع و اقسام اتهامات و لجن ها به سر و روی او، هم حساب گذشته را تصفیه نموده و هم از پیدایش سمپاتی نسبت به او که گرفتار زندان و شکنجه گاه جمهوری اسلامی شده است جلوگیری کنیم.

اتهاماتی نظیر : « لودادن هسته های مقاومت در شیراز » (بمنظور خدشه دار نمودن اعتبار اجتماعی - سیاسی من در شیراز) ، « بازجو و شکنجه گر » نامیدن ، « شرکت در قتل عام زندانیان سیاسی » « تیر خلاص زن زندان اوین » ، و القابی نظیر این که شنیدن آن مو را بر بدن هر انسان شرافتمند راست میکند ، در این راستاست که یکی پس از دیگری نثار من میشود .

اما اشتباه محاسبه بزرگ سازمان و شخص مسعود رجوی این بود که «هیچگاه» حتی تصور این را هم نمیکردند که روزی من بتوانم از زندان جمهوری اسلامی خلاصی یافته و پایم بخارج برسد . بدین دلیل تا توانستند بی محابا تیرهای زهرآگین تهمت و افترا را بسوی من پرتاب کردند . بخصوص که گمان نمیکردند روزی باید برای گفته های خود مدرک و دلیل بیاورند . چنین وضعیتی باعث گردید که موقع آزادی من ، دیگر تیری در ترکش نداشته باشند .

بخصوص بعد از اعلام آمادگی من برای شرکت در یک دادگاه علنی و بعد هم اعلام آمادگی برای بیان اطلاعات « در صورت قبول مسئولیت » از جانب وی .

در این هنگام دعوائی بین جمهوری اسلامی و یک روزنامه نگار سوئیسی موقتا بداد رجوی رسید . بدین قرار که ، روزنامه نگار مزیور ، طی مقاله ای سران حکومت جمهوری اسلامی را با ذکر نام ، دست اندرکار در ترور دکتر کاظم رجوی معرفی میکند . جمهوری اسلامی از طریق وکلای خود شکایت را بدادگاه میبرد . سازمان مجاهدین هم که برای ورود در چنین جنجال هائی جهت مطرح کردن خود همیشه آماده است ، وارد صحنه میشود .

بنابر اطلاعات منتشره توسط سازمان ، دادگاه سوئیس روز ۲۷ اردیبهشت پرونده را مورد بررسی قرار داده ، و یکبار هم قرار است ۱۶ ژوئیه برابر با ۲۵ تیر ماه به آن رسیدگی کند .

لازم به یادآوری است که ؛ بیانیه اعلام آمادگی برای مناظره علنی با رجوی مورخ ۱۶ خرداد و اطلاعیه آمادگی برای بیان اطلاعات ، مورخ ۲۶ خرداد است

در این موقع ، مسعود رجوی با یک ویراژ که از خصوصیات اخلاقی و روانی اوست ، سعی میکند مسئله اعلام آمادگی من برای رویارویی با خودش را به رویارویی جمهوری اسلامی با روزنامه نگار سوئیسی مرتبط ساخته و یکی کند. بدین گمان که با یک تیر دو نشان خواهد زد . هم از زیر بار دعوت من شانه خالی میکند و هم قضیه را لوث کرده به جمهوری اسلامی می چسباند.

درست است که «حقیقت» با آنها نیست ، اما پول و امکانات و شبکه های تبلیغاتی را هنوز بطور مکفی در اختیار دارند . در حالیکه امکانات من اندک و بسیار هم اندک است . آنهم در شرائطی که باید در تلاش معاش برای خود و خانواده کوچکم نیز باشم .

در این راستاست که مجاهدین این خیر را از طریق شبکه تبلیغاتی خود پخش میکنند ، که قرار است من بعنوان « مامور و شاهد » جمهوری اسلامی در دادگاه سوئیس حاضر شوم . خیر ، مارک تجارتمی « گزارشات موثق دریافتی » را هم دارد . من خبر را در محل سکونت خود در هامبورگ و از طریق تلفن خبری مجاهدین در این شهر شنیدم . جالب آنکه ، یکی از افراد مرتبط باسازمان مجاهدین هم حضور داشت .

عکس العمل اولیه من ، جز تمسخر چیز دیگری نبود . بخصوص که نه میخواستم و نه میتوانستم در دور باطل اعلامیه و ردیه نویسی با سازمان مجاهدین وارد شوم . چند روز بعد هنگام صحبت تلفنی با دوستی قدیمی و محترم در فرانسه (دکتر م . م) موضوع را به ایشان گفتم ، و اضافه کردم که اگر بخواهم تکذیب هم بکنم ، باز میگویند توطئه ای بوده ، شکست خورده و اکنون تکذیب میکند . ایشان گفت ، اینرا هم بنویس .

آنچه که در صفحه روبروملاحظه میکنید ، متن تلفن خبری مجاهدین در هامبورگ و متعاقبا اطلاعیه اینجانب در اینمورد است

متن تلفن خبری مجاهدین درهامبورگ

۵ ژوئیه ۱۹۹۱ برابر با ۱۴ تیرماه ۱۳۷۰

رژیم خمینی برای پیگیری شکایت مفتضحانه اش از یک روزنامه نگار سوئیسی که دست سردمداران و دیپلمات تروریست های رژیم را در ترور جنایتکارانه دکتر کاظم رجوی مورد تاکید قرار داده بود به تلاشهای مذبوحانه ای روی آورده و بابسیج تمامی امکانات خود تَقلاً میکند جلوی رسوائی مجددش را بگیرد . روزنامه نگار مزبور طی مقاله ای با استناد به اظهارات رهبر مقاومت ایران برادر مجاهد مسعود رجوی در دست داشتن رفسنجانی و سایر کارگزاران رژیم در ترور دکتر کاظم رجوی تاکید کرده بود .

دادگاه سوئیس روز ۲۷ اردیبهشت گذشته این پرونده را مورد بررسی قرار داد ، اما برخلاف انتظار رژیم ، این رژیم تروریست پرور خمینی بود که در طول دادگاه به محاکمه کشیده شد و بدین ترتیب رسوائی بیشتری برای رژیم و یک پیروزی نصیب مقاومت ایران گردید . براساس قوانین سوئیس قرار است روز شانزدهم ژوئیه برابر با ۲۵ تیرماه دادگاه سوئیس برای رسیدگی به این پرونده مجدداً تشکیل شود .
گزارشات موثق حاکیست که پس از افشا و نقش بر آب شدن توطئه ابلهانه سیاسی - تروریستی رژیم از طریق بکارگیری شاگرد جلاذ اوین سعید شاهسوندی اکنون آخوند های خمینی قصد دارند که وی را بعنوان مامور و شاهد خود در این جریان مورد استفاده قرار دهند پس مانده های خمینی هم چنین قصد دارند شمار دیگری از این قبیل عناصر بریده و خائن را که در ندامتهای تلویزیونی بعنوان عناصرچند بار مصرف بارها بکار گرفته شده اند بعنوان شهود به دادگاه سوئیس آورده تا به شستن دستهای خون آلود دُخیمان و توجیه جنایات ضد بشری اش پردازند . بقراراطلاع بسیاری از مطبوعات و حقوقدانان سوئیس برای استقبال جانانه ومفتضح نمودن بیش از پیش ملایان جنایتکار بسیج شده اند و بزودی شاهد مصاف سیاسی و افشاگرانه دیگری بین مجاهدین ومقاومت ایران از یکسو و ملایان وجلادان و شاگرد جلاذان آنها از سوی دیگر خواهیم بود . (پایان متن)

م مهربان عزیزم خاج کشور
مردم سیرت و آزاره ایران
ببردها، هوا داران و اعنای کردها و سارانهایی

تلفن خبر سازمان مجاهدین که تحت عنوان «انجمن دانشجوئی سماج» همراهِ «الطباعه حائره تجوی و افکار
برادران او را پیش می‌کند، در تاریخ جمعه ۱۴ / تیرماه / ۱۳۷۰ (برابر با ۵ تیرماه ۱۹۹۱) ذیل خبری درباره
طرح شکایت همپدر اسلامی علیه یک روزنامه نگار سوئیس که گویا مطالبی درباره ترور دکتر کاظم رحبر نوشته
و آنرا به همپدر اسلامی نسبت داده است، به فاشی علیه این جانب نیز پرداخت. فاشی ها و کجین برکنایی
حائثی خب عارت و « مقننار طبیعت » که ذائقه و ماهوی سازناخ دشمن رحبر شده
و از نیز و البته ناقدر ریش عیوب را رخ می‌باشد. خبر مذکور مدعی است که « طبق گزارشات
مردوق « و به بنال « نقش بر آب شدن ترطه سیاسی - تروریستی سعیدت صدمندر « اکنون
مصدق آن است که وی « به عنوان مامور دولت هژاز جانب همپدر اسلامی در این رادگاه
شترت کند. (مطالب داخل گویوم هاعنای از متن خبر اخذ شده است)

گذریم دروغ برادران ها، فاشی ها و کجین برکنایی های سازناخ سعید رحبر و بانو که همیشه هم
در راستای کشف ترطه « و با مارت تجارقی « طبق گزارشات مردوق در باقی ۲ به بازار بلبلت
عرضه میشود، اکنون به ~~مردوق~~ سکه از طلب و از دور شایع شده می‌ماند « اما درباره این
آفرین ارجاع مقننار علیه این جانب تدفیع نکاتی چند منور است :

- ① این جانب در نخستین بیانیه ای که بعد از آزادسازی زندان ۳ ساله دامن به خارج کشور
در تاریخ ۱۹ / مرداد / ۱۳۷۰ (برابر با ۱۹ تیرماه ۱۹۹۱) منتشر نمودم، از جمله نوشته ام :
« بر این بادم که ترور و خشونت هیچ مسئله ارحال نمی‌کند « ، انگارهای ۷ تیر و «
« ۸ مهر در سال ۹۰ « و نه ترور ها که تحت عنوان « زدن سرانگشتان اختناق « و نه ترور «
« تنها اعتراضی به تهران در صورتی که مشکلی از مشکلات سازناخ ارحال کرد « و نه ترور ها «
« نظیر ترور دکتر سسلو و دکتر رحبر معضله بنام ایچو بیون ارحال می‌کند - «

تکذیبیه تلفن خبری مجاهدین در هامبورگ

اطلاعیه تو ضیحی شماره (۴) :

هم میهنان عزیز مقیم خارج کشور

مردم شریف و آزاده ایران

نیروها، هواداران و اعضای گروهها و سازمانهای سیاسی

تلفن خبری سازمان مجاهدین که تحت عنوان « انجمن دانشجویان مسلمان » معمولاً اطلاعیه های آقای رجوی و اخبار رادیوی او را پخش میکند ، در تاریخ جمعه ۱۴ تیرماه ۱۳۷۰ (برابر با ۵ ژوئیه ۱۹۹۱) ذیل خبری در باره طرح شکایت جمهوری اسلامی علیه یک روزنامه نگار سوسی که گویا مطالبی در باره ترور دکتر کاظم رجوی نوشته و آنرا به جمهوری اسلامی نسبت داده است ، به فحاشی علیه این جانب نیز پرداخت . فحاشی ها و لجن پراکنی هائی حَسَبِ عادت و « مُقتضای طبیعت » که ذاتی و ماهوی سازمان وشخص رجوی شده و از اینرو البته فاقد ارزش جواب دادن میباشد .

خبر مذکور مدعی است که : طبق « گزارشات موثق » و بدنبال « نقش بر آب شدن توطئه سیاسی - تروریستی سعید شاهشوندی » اکنون قصد آن است که وی «به عنوان مامور و شاهد » از جانب جمهوری اسلامی در این دادگاه شرکت کند (مطالب داخل گیومه ها عیناً از متن خبر اخذ شده است)

گرچه دروغ پردازی ها ، فحاشی ها و لجن پراکنی های سازمان مسعود رجوی و بانو که همیشه هم در راستای « کشف توطئه » و با مارک تجارتنی « طبق گزارشات موثق دریافتی » به بازار تبلیغات عرضه میشود ، اکنون به سِکِه ای قَلَب و از دور خارج شده میماند ، اما در باره این آخرین ادعای مضحکشان علیه این جانب توضیح نکاتی چند ضروری است :

۱ - این جانب در نخستین بیانیه ای که بعد از آزادی از زندان سه ساله و آمدن به خارج کشور در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۷۰ (برابر با ۶ ژوئن ۱۹۹۱) منتشر نمودم ، از جمله نوشته ام :

در بیانیه مذکور ضمن اعلام چند باره این موسسه که من بلب حزب الهی بوده و رسم و وضعیت
کننده این سازمان نظامی و اقتصادی و سیاسی با آنست که مطلوب را دیده آل من و با شد
ناقص دارد و اضافه کرد که «آهنگ جوان کنونی که عذر را برای ورود به ترک نیست و یکم
آماده می کند، در کار آهنگ خشونت کور و عیب های جاهلی از هر طرف که باشد نیست»

حال چگونه با کلام معیار و فزونی که بنام نهاده مطلوب و اظهار صریح خود حق در زندان نیز که
بوده طی مقاله در «توردر» دکتر کاظم رجورانی نامیده داشته و کلام «کرده است بزم آتامان
مجاهدین به «عنوان مأمور و شاهد» در دادگاه مذکور شرکت خواهد کرد موضوعی است که ترفیع
آنرا شرف محسوب باید از طریق همان منابع «حیثه» مرفوق «است» باشد.

۱۶) نظر این جانب یکی از دلایل بخش چنین خبر مفکک و متناقضی است که این باشد که در این روزها
و شاید روزها و ماهها و سالها از آن نیز چشم و هوش و حداس رهبر متادست! و شاید
ریز دور حجت سیاسی است تاریخ میار اینکه به «بلوگر» از تناقض گوئی باشد به «سپاه» ها و
ضیافت ها شام آذینانی با متا مات لنگه اریکا و خلاصه دلیل بستن جهت صدور مجرای
از قدرت آنطور اقتاد است معلوم شده است. شاید هم چهر حرکت قهری و استبدادی
در روح سازمان و ولع دیوانه دار بر قدرت باعث چنین سردرگمی و رطب و یابس هم باشن ها
شده باشد.

۱۷) تذکر این نکته ضرور است که تمامی اطلاعات این جانب درباره تشکیل دادگاه مذکور هم از
طرح دعوا و شکایت از جانب جمهور اسلامی، تا سرور و احوال ثانوی شکایت و نیز تاریخ
تشکیل دادگاه و... ما خود از همان خبر تعلق سازمان می باشد. یعنی همانگونه که خبر که از
شرکت خود در این دادگاه را شنیدم مابقی اطلاعات نیز از همان منبع است. بنا بر این مقدار
دباره این دعوا و صحت و سقم و اعتبار دعوا از طریق ارر است حقیقی و قضایی و خارج از
صلاحیت فدر این جانب.

۱۸) نکته هم قابل ذکر دیگر آنکه «ملکت» بعد از صدور این اطلاعیه نیز سازمان رجورانی
چون برکنی و فاشی دست به تهاجد داشت، چرا که در منطق مآبیا دیتی آتامان موضوعی است که

« براین باورم که ترور و خشونت هیچ مسئله ای را حل نمیکند ، نه انفجار های ۷ تیر و ۸ شهریور سال ۶۰ و نه ترور های کور تحت عنوان « زدن سرانگشتان اختناق » و نه ترور تیمهای اعزامی به تهران و شهرستانها مشکلی از مشکلات سازمان را حل کرد ، و نه ترور هائی نظیر ترور دکتر قاسملو و دکتر رجوی معضلی بنام اپوزیسیون را حل میکند .»

در بیانیه مذکور ضمن اعلام چند باره این موضوع که من یک حزب الهی نبوده و نیستم و وضعیت کنونی ایران بلحاظ اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی با آنچه که مطلوب و ایده آل من میباشد فاصله دارد ، اضافه کردم که « آهنگ جهان کنونی که خود را برای ورود به قرن بیست و یکم آماده میکند ، دیگر آهنگ خشونت کور و عصبیت های جاهلی از هر طرف که باشد نیست .»

حال چگونه و با کدام معیار ، فردی که بنا بنوشته مکتوب و اظهار صریح خود حتی در زندان نیز که بوده طی مقاله ای « ترور دکتر کاظم رجوی را بیفایده دانسته و محکوم » کرده است بزعم آقایان مجاهدین به عنوان «مامور و شاهد» در دادگاه مذکور شرکت خواهد کرد موضوعی است که توضیح آنرا شخص رجوی باید از طریق همان منابع « همیشه موثق» اش بدهد .

۲ - بنظر اینجانب یکی از دلائل پخش چنین خبر مضحک و متناقضی شاید این باشد که در این روزها و شاید روزها و ماهها و سالهای آتی نیز چشم و هوش و حواس رهبر مقاومت ! و مشاورین ریز و درشت سیاسی ایشان بجای اینکه به جلوگیری از تناقض گوئی باشد به میهمانی ها و ضیافت های شام آنچنانی با مقامات کنگره امریکا و خلاصه دخیل بستن جهت صدور معجزه ای از قدرت آنسوی اقیانوس معطوف شده است . شاید هم جبر حرکت قهقهرائی و استبدادی درون سازمان و ولع دیوانه وار برای قدرت باعث چنین سر در گمی و رطب و یابس بهم بافتن ها شده باشد .

۳ - تذکر این نکته ضروری است که تمامی اطلاعات این جانب در باره تشکیل مراحل قانونی شکایت و نیز تاریخ تشکیل داده و مأخوذ از همان خبر تلفنی

دو حال خارج نیست؟

- یا طبق گزارشات موقوع!! اعلام خواهد کرد که این جانب را در نامه چند هزار کلمه تری
علی تشکیل را نگاه مذکور رویت کرده اند و این جزو دلیلی خواهد شد بر صحت **کلام** اظهارات
آرتا یا خ جهت کشف تراضیه .

- و یا در غیر اینصورت یعنی در صورت عدم شاهد و حتی صدور تکذیب نامه کنونی توسط
این جانب ، مدعی خواهد شد که در اتراف گمرک های آن زمان بنده معضوت شده و
با مطلع تیر طمعه خنج شده است . تو طمعه را که البته سافته و پیرا فته ذهن عزیزان بوده است
بدین ترتیب رهبر همیشه پیروز که سالهاست تیار است در جاده پیروز کوتاه مدت گام
بر میدارد ، پیروز با هم بزرگتر **دگر** بدست می آورد .

« کلمات » ، « شاهیم » و « ارزش » حاحم که در پیشگاه آتاباخ امور اعتبار بوده و
حسرت و شایسته و نزارند و تماماً ابزارهایی هستند جهت رسیدن به قدرت ،
آنهم بر شیوه **مکن** . قدرتی که با **خوبن** ^{خوبن} **شده** هائی یا هرگز بدست نخواهد آمد و با قابل **نگار** **ر** **نیت** .

سیدت مسعود

۱۹ تیر ۱۳۷۰

۱۰ آذر ۱۳۹۱

سازمان میباید. یعنی همانگونه که خبر کذابی شرکت خود در این دادگاه را شنیدیم مابقی اطلاعات نیز از همان منبع است. بنابراین قضاوت در باره این دعوا و صحت و سقم و اعتبار دعاوی طرفین امری است حقوقی و قضائی و خارج از صلاحیت فردی این جانب.

۴ - نکته مهم و قابل ذکر دیگر آنکه، مطمئناً بعد از صدور همین اطلاعیه نیز سازمان رجوی از لجن پراکنی و فحاشی دست بر نخواهد داشت، چراکه در منطق ماکیاویستی آقایان موضوع از دو حال خارج نیست:

- یا طبق « گزارشات موثق »!! اعلام خواهند کرد که این جانب را در فاصله چند هزار کیلومتری محل تشکیل دادگاه مذکور رویت کرده اند و این خود دلیلی خواهد شد بر صحت اظهارات آقایان جهت « کشف توطئه ».

- و یا در غیر اینصورت یعنی در صورت عدم مشاهده و حتی صدور تکذیب نامه کنونی توسط اینجانب، مدعی خواهند شد که در اثر افشاگریهای آنها، بنده منصرف شده و باصطلاح توطئه خنثی شده است. توطئه ای که البته ساخته و پرداخته ذهن خودشان بوده است. بدین ترتیب رهبر همیشه پیروز که سالهای متمادی است در جاده پیروزی کوتاه مدت گام بر میدارد، پیروزی باز هم بزرگتر دیگری بدست می آورد.

« کلمات »، « مفاهیم » و « ارزش » ها هم که در پیشگاه آقایان اموری اعتباری بوده و حرمت و شانی نداشته و ندارند و تماماً ابزارهایی هستند جهت رسیدن به قدرت، آنهم به هر شیوه ممکن. قدرتی که خوشبختانه با چنین شیوه هائی یا هرگز بدست نمی آید و یا قابل نگهداری نیست.

سعید شاهسوندی

۱۹ تیرماه ۱۳۷۰

۱۰ ژوئیه ۱۹۹۱

خنده واقعی از آن کسی است که آخر از همه می خندد.

اینیاتسیوسیلونه ،

« دانه زیر برف »

فصل سوم

* اسناد همکاری مجاهدین با ارگانهای اطلاعاتی غرب علیه من

* تهمت ، فحاشی و لجن پراکنی بی پایان و اساساً تکراری

اخبار اعتراضات و گاه فرار اعضا از اردوگاهها و زندانهای مسعود رجوی از دیوارهای بلند بغداد نیز گذشت و یکی پس از دیگری بخارج درز کرد . شدت فشارهای وارده بر افراد بحدی بود که گاه بصورت دسته جمعی از اردوگاهها در عراق فرار کرده ، مرز اردن را پشت سر گذاشته و به اسرائیل پناهنده شدند . و البته در مرز اسرائیل کشته هم دادند(فصل ضمائم شماره ۸) . بنابراین دیگر مسئله با انکار و تکذیبیه قابل پرده پوشی نبود . مسعود رجوی و سازمان مجاهدین برای اولین بار با موج گسترده ای از افشاگرها توسط افراد و جریانهای سیاسی مواجه شدند .

مشکل « شاهشوندی » هم قوز بالا قوز بود . او گذشته از اینکه یکی از افراد سابقه دار و قدیمی سازمان بود ، گذشته از اینکه در مقاطع مختلف تاریخ سازمان حضور مستقیم و فعال داشت ، حرفهای نوتی نیز میزد . حرفها و نظراتی که بیش از هر افشاگری مسعود رجوی را میآزرد . بهمین دلیل رجوی سر نخ همه « توطئه »!! ها را بنحو اسرار آمیزی در دست او میدانست . امری که البته صحت نداشت . رجوی همچنین در موضعگیریها و نظرات سیاسی مطرح شده از جانب من ، نفی تنوریک ایدئولوژی ، استراتژی و تشکیلاتی خود را میدید . تشکیلاتی که دیگر نه نام «سازمان» بلکه نام «فرقه» شایسته آن بود. به عبارت دقیقتر رجوی در طرح نظریات و روشنگریهای من مرگ سیاسی - ایدئولوژیک خود را میدید . امرئ که البته صحت داشت .

از این زمان است که رجوی دو سیاست موازی یکدیگر را در رابطه با حذف سیاسی - اجتماعی من در پیش میگیرد.

۱ : تلاش جهت سلب آسایش از من ، از طریق ، دادن اطلاعات دروغین به ارگان های اطلاعاتی غربی

۲ : ادامه بی امان فحاشی و تهمت های اساساً تکراری

این فصل به بررسی اقدامات مجاهدین حول دو محور فوق تنظیم شده است .

در مورد اول ، رجوی تلاش کرد اینکار را از طریق ارائه گزارش های مخدوش به سازمانهای اطلاعاتی غربی ، که روابط طولانی و شناخته شده ای هم با آنها دارد انجام دهد . او این عمل را در رابطه با شمار دیگری از جدانشدگان و نیز سایر منتقدین خود هم انجام داد .

چنین گزارشاتی اگر به دستگیری کوتاه مدت و حتی چند ساعته من میانجامد میتواندست خوراک تبلیغاتی مناسبی برای مجاهدین باشد . چرا که موضوع را در بوقهای تبلیغاتی خود چند ده و چند صد برابر نموده ، خبر را با آب و تاب و با فرهنگ خاص خودشان - نظیر « پیروزی بزرگ مقاومت علیه شاگرد جلاد اوین » - اینجا و آنجا پخش میکردند .

اما مورد دوم ، یعنی ادامه فحش ها و تهمت های اساساً تکراری در واقع بیانگر گرفتاری مجاهدین در دور باطل خود خواسته ای بود ، که از جبر حرکت استبدادی و قدرت طلبانه شخص رجوی و هم اکنون رجوی و بانو ، ناشی میشود . دور باطلی که بر اساس آن چاره ای جز تکرار و باز هم تکرار فحاشی و لجن پراکنی نداشته و ندارند . در این فصل در باره این شیوه و بخصوص نحوه اتخاذ سند ، و یا در واقع سند سازی رجوی بیشتر توضیح خواهم داد :

بخش اول : همکاری مجاهدین با ارگانهای اطلاعاتی غربی

ساعت ده صبح روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۱ ، یعنی درست دو هفته بعد از آخرین اطلاعیه اینجانب ، رضائی بفر ، سخنگوی مطبوعاتی « انجمن دانشجویان مسلمان آلمان » (هواداران مجاهدین خلق) مستقر در شماره تلفن ۲۵ ۲۰ ۴۸ -۲۲۱۰ که فرد رابط با پلیس آلمان هم هست ، در تماس با پلیس امنیتی آلمان در کلن ، اظهار میدارد که :

« فردی بنام سعید شاهسوندی ، که ضد رژیم تهران جنگیده و بخاطر مجاهدین سه سال هم در زندان رژیم تهران بسربرده ، بعد از دستگیری و شکنجه توسط نیروهای امنیتی ایرانی، و بخاطر نجات زندگی خودش مخالف مجاهدین شده است. وی بمنظور نشان دادن وفاداری خود به رژیم ایران به شکنجه دادن دیگران و به لو دادن مخالفین پرداخته است »

رابط مجاهدین با پلیس امنیتی آلمان ضمن دادن آدرس محل سکونت من در هامبورگ و اظهار اینکه روی زنگ درب نام سوری (مادر همسر من) نوشته شده میافزاید : « این فرد (شاهسوندی) با نام جعلی همراه با همسرش منصوره بیات در هامبورگ اقامت داشته و ماموریت وی تعقیب مخالفان رژیم است . »

رضائی رابط مجاهدین با پلیس امنیتی آلمان ، بعنوان مدرک !! به پلیس اطلاع میدهد که عکس شاهسوندی در کیهان هوانی وابسته به رژیم به تاریخ ۱۹-۶-۱۹۹۱ وجود دارد .

بدین ترتیب اولین برگ تحقیقات پلیس امنیتی آلمان در باره « استقرار یک مامور احتمالی رژیم ایران » در هامبورگ گشوده میشود .
سند شماره (۱) گزارش پلیس جنائی ایالت هامبورگ در باره تماس رضائی و اطلاعاتی که وی داده است ، میباشد .

LKA 322
Az.: 3329/91

Hamburg, den 08.01.1992
NA: 8642

Betr.: Hinweis auf den Aufenthalt eines möglichen Agenten
der iranischen Regierung in Hamburg

Nachstehender Sachverhalt wurde am 25.07.1991 der hiesigen
Dienststelle vom PB II aus Köln mitgeteilt.

Am heutigen Tage - ca. 10.00 Uhr - meldet sich der hier
bekannte Pressesprecher der "Iranisch Moslemischen
Studentenvereinigung" (IMSV), Sitz Köln, Herr .

REZAI-BAFROU

Telefon: 0221 - 48 20 25

telefonisch bei der hiesigen Dienststelle und macht Angaben
über den derzeitigen Aufenthalt eines Spitzels der iranischen
Regierung in Hamburg.

Es soll sich dabei um

SAID (abweichend: Saeed) SHAHSAVANDI

handeln.

Diese Person sei bis vor drei Jahren Anhänger Volksmodjahe-
din im Iran gewesen und habe gegen die Regierung gekämpft.
Nach seiner Festnahme und Folterung durch iranische Sicher-
heitskräfte habe er sich, um sein eigenes Leben zu retten,
gegen die Volksmodjahedin gestellt. Als Treuebeweis zur ir-
anischen Regierung habe er fortan selbst an Folterungen mit-
gewirkt und Ausspähungen von Regimegegnern im Ausland vorge-
nommen. Seit dem gestrigen Tage sei die Person nunmehr, ggf.
unter falschem Namen in Hamburg aufhältlich. Der Hinweis-
geber Rezai-Bafrou vermutet, daß Shahsavandi auch hier den
Auftrag hat, Regimegegner auszuforschen.

سند شماره (۱) : گزارش رضائی رابط سازمان به پلیس آلمان

ترجمه سند شماره (۱) ، صفحه مقابل :

هامبورگ

اداره پلیس جنائی ایالت هامبورگ شعبه ۳۲۲

۸ - ۱ - ۱۹۹۲

شماره پرونده : ۹۱ - ۳۳۲۹

موضوع : اطلاع در مورد اقامت یک مامور احتمالی دولت ایران در

هامبورگ

موضوع زیر در تاریخ ۲۵ - ۷ - ۱۹۹۱ توسط بخش ۲ اداره آگاهی کلن به اطلاع اداره ما رسید :

امروز ساعت ۱۰ صبح سخنگوی مطبوعاتی انجمن دانشجویان مسلمان کلن IMSV که در اداره ما فرد آشنائی است ، یعنی آقای رضائی بفرو

دارنده شماره تلفن : ۲۵ ۲۰ ۴۸-۲۲۱ .

تلفنی با اداره ما تماس گرفته و در مورد اقامت یکی از جاسوسان دولت ایران در هامبورگ بما اطلاع داد . وی اظهار داشت که جاسوس نامبرده فردی بنام سعید شاهشوندی میباشد .

این فرد تا سه سال پیش در ایران طرفدار سازمان مجاهدین بوده و علیه دولت ایران مبارزه میکرده است . وی بعد از اینکه توسط نیروهای امنیتی ایران دستگیر و شکنجه شده است ، برای نجات جان خود دست به مخالفت با سازمان مجاهدین زده است .

نامبرده (شاهشوندی) برای اثبات وفاداری خود به دولت ایران از آن بیعت خود در شکنجه و تعقیب مخالفین دولت در خارج اقدام نموده است . این شخص از دیروز به اینطرف احتمالا تحت نام مستعاری در هامبورگ اقامت دارد . اطلاع دهنده یعنی رضائی حدس میزند که شاهشوندی در خارج کشور نیز مأموریت یافته است که مخالفین رژیم را تعقیب و ردیابی نماید .

Aufenthaltort sei

2000 Hamburg 73, Oppelener Straße 28,
(Klingelschild Sorry).

Es handele sich hierbei um die Wohnung seiner Frau

Mansoureh BAJAT

weitere Personalien nicht bekannt, französische und irani-
sche Staatsangehörigkeit ggf. asylberechtigt.

Zu der Person Shabsavandi teilt der Hinweisgeber ergänzend
mit, daß ein Foto desselben in der regierungstreuen Zeitung
"Keyhan Hawaii" vom 19.06.1991 Verlag in Frankfurt erschienen
ist.



Fischer

ادامه سند شماره (۱) : گزارش رضائی رابط سازمان به پلیس آلمان

ترجمه ادامه سند شماره (۱) :

محل اقامت وی (شاهسوندی) بقرار زیر است :

2000 Hamburg 73 , Oppelner Str. 28

که روی درب منزل نوشته شده سوری (Sorry)

این آدرس مربوط به همسرش بنام

منصوره بیات

است که وی در آن زندگی میکند .

مشخصات دیگری از او در دست نیست . او دارای پناهندگی فرانسه و نیز

تابعیت ایرانی است . اطلاع دهنده اضافه میکند که عکس شاهسوندی در

روزنامه « کیهان هوائی » وابسته به رژیم به تاریخ ۱۹ - ۶ - ۹۱ که در

فرانکفورت منتشر میشود وجود درد

فیشر

مجاهدین روی این پروژه حساب زیاد باز کرده بودند . بحدی که در گوشه و کنار و نیز در لابلای مقالات و اطلاعیه های خود اظهار میداشتند که بزودی شاهد دستگیری شاهسوندی خواهیم بود .

اما پلیس آلمان که بخوبی از ماهیت سازمان مجاهدین و اطلاعات کذائی آنها آگاه است به این باصطلاح اطلاعات اکتفا نکرده از طریق منابع و ادارات گوناگون خود از جمله اداره ثبت احوال ، اداره پناهندگی و اداره اتباع بیگانگان و سایر منابع اطلاعی به تحقیق میپردازد . چرا که وجود یک مامور رژیم تهران ، آنهم ماموری که بزعم مجاهدین از سوئی در قتل و شکنجه زندانیان دست داشته و از سوی دیگر برای تعقیب و ترور احتمالی مخالفان به آلمان فرستاده شده ، امری است که به امنیت و منافع ملی آلمان مربوط میشود و نمیتوان بسادگی از آن گذشت .

تحقیقات پلیس امنیتی آلمان در باره اسامی که مجاهدین به آنها داده اند ، یعنی سعید شاهسوندی ، منصوره بیات (همسر من) ، و طاهره سوری (مادرمنصوره) که در منزل او سکونت داشتیم ، ادامه پیدا میکند . ولی هیچ نشانه ای دال بر آنچه که مجاهدین مدعی شده اند بدست نمی آید .

پلیس آلمان به تحقیقات خود ادامه میدهد ، در این رابطه مجدداً به سراغ رضائی (نفر اطلاع دهنده) میروند . آنچه که ملاحظه میکنید برگ دیگری از این پرونده است درباره مراجعه مجدد پلیس آلمان به سازمان مجاهدین ، سند شماره (۲) .

LKA 322
Az.: 3329/91

Hamburg, den 08.01.1992

Betr.: Hinweis auf den Aufenthalt eines möglichen Agenten
der iranischen Regierung in Hamburg

hier: Ergänzende Zeugenbefragung durch KP Köln

Nachdem keinerlei weitere konkrete Hinweise auf den Aufenthalt des Shashavandi erlangt werden konnten wurde am 26.09.1991 die Polizei in Köln (PB II) gebeten, den Hinweisgeber, Herrn Rezai-Bafroui ergänzend zu befragen.

Daraufhin teilte die Kripo Köln mit, daß nach Auskunft des Stellvertreters von Herrn Rezai-Bafroui, Herrn Davidon, der Organisation "IMSV" der derzeitige Aufenthalt des Shashavandi nicht bekannt sei.

In der Zwischenzeit hätten sich keinerlei neue Erkenntnisse über die Person ergeben; die damalige Information über den Aufenthalt sei zufällig bekanntgeworden. Über die Herkunft des Hinweises könne man keine näheren Angaben machen.

Der Rezai-Bafroui könne bisher nicht selbst befragt werden, da er sich nach Angaben des Herrn Davidon noch geraume Zeit im Ausland aufhalte. Herr Davidon hätte sich über den angesprochenen Fall informiert gezeigt und hätte angegeben den Rezai Bafroui auf unbestimmte Zeit zu vertreten, da dieser andere Aufgaben für die "IMSV" übernommen hätte und daher sehr viel reise. Um welche Funktion es sich hierbei genau handeln würde, wolle der Davidon nicht angeben.

Aufgrund der vorgenannten Mitteilung ergaben sich keine weiteren Ermittlungsansätze.

ترجمه سند شماره ۲ :

هامبورگ

اداره پلیس جنائی ایالت هامبورگ شعبه ۳۲۲

۱۹۹۲ - ۱ - ۸

شماره پرونده : ۹۱ - ۳۳۲۹

موضوع : اخطار در مورد اقامت یک جاسوس احتمالی رژیم ایران در هامبورگ

شرح ماجرا : استشهاد تکمیلی توسط پلیس جنائی کلن

با توجه به اینکه هیچگونه اطلاع مشخصی در مورد اقامت شاهسوندی تا این تاریخ به اداره ما نرسیده است . در تاریخ ۲۶ - ۹ - ۱۹۹۱ ، از پلیس کلن منطقه شماره ۲ ، خواسته شد تا از اطلاع دهنده (رضائی بفرو) سئوالات تکمیلی مطرح نماید .

پلیس جنائی کلن در جواب این خواسته بما اطلاع داد که : طبق اطلاع معارن آقای رضائی یعنی آقای داویدون ، سازمان وی در مورد محل اقامت فعلی شاهسوندی هیچگونه اطلاعی ندارد .

نامبرده اظهار داشت که در این فاصله هیچگونه اطلاعات جدیدی در مورد این شخص بدست نرسیده و اطلاعات داده شده در آنزمان در باره اقامت نامبرده کاملاً تصادفی بدست آمده است . داویدون اظهار داشت که در مورد منبع خبر خود هیچگونه اطلاعات دقیقتری در دست نیست . او اضافه کرد که رضائی بفروئی به این جهت نمیتواند شخصاً مورد سئوال قرار گیرد ، زیرا وی (طبق گفته آقای داویدون) از مدتی پیش در خارج از آلمان بسر میبرد .

آقای داویدون که نشان میداد کاملاً از ماجرا مطلع است ، گفت : تا اطلاع ثانوی معاونت آقای رضائی را برعهده خواهد داشت . زیرا رضائی وظائف دیگری را برای سازمان بعهدہ گرفته و و اغلب اوقات در مسافرت بسر میبرد .
آقای داویدون اطلاعات دقیقتری در مورد وظائف جدید رضائی بما نداد .

Außerdem erschien zu diesem Zeitpunkt aufgrund der bis dahin durchgeführten Ermittlungen und der Befragung des Herrn Davidon ein Aufenthalt des Shashavandi unter der angegebenen Anschrift in Hamburg sehr unwahrscheinlich zu sein. Hinweise auf den Aufenthalt des Shahsavandi ergaben sich nicht. Aus kriminaltaktischen Gründen wurde bisher an Bayat und Soory nicht herangetreten.


Kahnert

ترجمه بقیه سند شماره ۲ :

با توجه به اطلاعات بالا هیچگونه اطلاعات جدیدی که به تحقیقات ما (درباره

شاهسوندی) کمک کند بدست نیامد

علاوه براین میتوان گفت که در حال حاضر با توجه به تحقیقات انجام گرفته و باز

جوئی از آقای داویدون ، اقامت آقای شاهسوندی تحت آدرس یاد شده در

هامبورگ بیش از پیش غیر محتمل بنظر میرسد . واطلاعات جدیدی در مورد

اقامت نامبرده بدست ما نرسیده است .

بدلائل جنائی - تکنیکی مسئله ، تا بجال با بیات و سوری تماسی حاصل

نشده است .

کاهنرت

پلیس کلن به اطلاع دهنده آقای رضائی بفرستی مراجعه کرد و خواستار اطلاعات بیشتر شد

کریبو (پلیس جنائی) کلن میگوید، آقای رضائی در محل حضور نداشت و فرد دیگری بنام آقای داویدون (Davidon) بجای او بود.

داویدون نماینده مجاهدین در کلن که تحت تشکیلات پوششی انجمن دانشجویان مسلمان فعالیت میکنند، به پلیس آلمان میگوید:

از رضائی بفرستی نمیتوان سنوال کرد چون او برای مدت طولانی در خارج از آلمان است و آقای داویدون تا اطلاع ثانوی جانشین وی است.

داویدون میگوید: رضائی مسئولیت کارهای دیگری را برای انجمن دانشجویان مسلمان (IMSV) بعهده گرفته وبخاطر آن مسئولیتها زیاد مسافرت میکند.

نماینده مسعود رجوی که مانند خود او چپته اش خالی است و تنها در فضائی از هیاهو و جنجال و لجن پراکنی آنها در میان معدود نیروهای خودی و گوش فرمان شیر میباشد، در مقابل سنوالات مشخص (کنکرت) پلیس آلمان اظهار بی اطلاعی کرده و با نسبت دادن اظهارات به نفر قبل ازخود رویه وار سعی میکند از زیر بار قضیه شانه خالی کند.

از داویدون راجع به اظهارات رضائی در باره شاهشوندی سنوال میشود، وی میگوید: در باره کارهای رضائی و اظهارات وی مایل به صحبت نیست. داویدون اضافه میکند که در فاصله این دو زمان هیچ اطلاع تازه ای در باره شاهشوندی بدست نیآمده است. واطلاعات مزبوط به آدرس محل اقامت آن موقع وی نیز تصادفی!! بدست آمده است. و بالاخره اضافه میکند که: در باره منشا و ریشه آن هشدار اطلاعاتی نمیتوانند اطلاعات دیگری بدهند.

بدین ترتیب مجاهدین که از اینطریق تیرشان به سنگ میخورد. سعی میکنند از کانال دیگری وارد شوند. اطلاعاتی ای بزبان آلمانی و با امضای مجعول «جمعیت ایرانیان در تبعید» تهیه کرده و در آن همان اتهامات را همراه با عکسی از من، گرفته شده از روزنامه های رژیم، تکرار میکنند. مجاهدین این

اطلاعيه را در محل مسكونى من ، يعنى همان محلى كه داويدون در مراجعه
پليس بوى نسبت به آن اظهار بى اطلاعى ميكنند ، پخش ميكنند. سند شماره ۳



ACHTUNG - ACHTUNG

Liebe Nachbarn !

Hamburg den, 4.1.1992

Hiermit möchten wir unsere Nachbarn darauf aufmerksam machen, daß bis jetzt 100.000 politische Gefangene im Iran hingerichtet worden sind und weitere 150.000 in mittelalterlichen Gefängnissen inhaftiert sind.

Vor einiger Zeit haben die Mullahs einen Profi-Killer und Terrorist Namens " Said Shavsavandi " , der im Iran hunderte von politischen Gefangenen mit seinen eigenen Händen gefoltert und hingerichtet hat, für die Verstärkung der terroristischen Aktivitäten nach Hamburg geschickt, um die Mullahsgegner zu identifizieren und terrorisieren. Er wohnt unter seinen Decknamen " Mehdi Esfahanian " mit seiner Frau " Mansureh Bayat " , Oppelauer Str. 28, 2HH70

Sie haben enge Beziehung mit der Iranischen Geheimpolizei, die die terroristischen Aktivitäten gegen iranische Bevölkerung in Exil organisiert.

Es ist neulich bekannt worden, daß er bei der Ermordung von Prof. Dr. Kazem Radjavi im April 1990 in Genf/Schweiz, wo die europäische UN-Sitz ist, beteiligt war.

Daher fordern wir sie auf : diesen Terrorist, der eine Gefahr in dieser freien Stadt ist, zu entlarven, damit jeder sein wahres Gesicht sehen kann. Aufgrund dieser Terrorakt läuft bereits die Vorbereitung zu einem Prozeß gegen ihn.

Erfahrungsgemäß sind solche Lumpen und Terroristen unbrechbar, daher möchten wir sie bitten, Ihre Ohren und Augen offen zu halten, um ihn für die weitere Terrorakten zu verhindern. Er soll aus Deutschland bzw. Europa abgeschoben werden.

Die iranische Bevölkerung im Exil

سند شماره (۳)

اخطار اخطار

همسایه های عزیز

بدینوسیله بهمه همسایه ها و اهالی منطقه اطلاع میدهم که تابحال صد هزار زندانی سیاسی در ایران اعدام شده و ۱۵۰ هزار نفر دیگر نیز در زندانهای قرون وسطائی در اسارت بسر میبرند .

چندی پیش ملاها یک قاتل حرفه ای و تروریست بنام سعید شاهسوندی که در ایران صدها زندانی سیاسی را با دستهای خود شکنجه داده و اعدام کرده است ، بمنظور تقویت فعالیتهای تروریستی به هامبورگ فرستاده اند . نامبرده مامور است که مخالفین ملاها را شناسائی ، و آنها را تحت تعقیب و ترور قرار دهد .

اوپا نام مستعار مهدی اصفهانیان همراه همسرش منصوره بیات در آدرس زیر زندگی میکند :

Oppelner Str . 28 , 2 HH 70

نامبردگان روابط خیلی نزدیکی با پلیس مخفی ایران دارند . سازمانی که فعالیتهای تروریستی دولت ایران علیه تبعیدیان را در خارج سازماندهی میکند . اخیرا مطلع شدیم که نامبرده در قتل پرفسور دکتر کاظم رجوی در آوریل ۱۹۹۰ در ژنو سویس نقش داشته است .

ما از شما میخواهیم که این تروریست را که خطری برای شهر آزاد ما میباشد افشا کنید تا اینکه همه چهره واقعی او را بشناسند .

با توجه به دخالت نامبرده در این عمل تروریستی مقدمات تشکیل دادگاهی علیه وی در شرف انجام است .

طبق تجربه ما این گونه لمپن - تروریست ها حد و مرزی نمیشناسند . بنابراین ما از شما میخواهیم که گوش و چشم خود را باز نگهداشته و بدین ترتیب جلو اجرای اعمال تروریستی جدیدی از طرف وی را بگیرید .

ماخواهان اخراج نامبرده از آلمان و اروپا هستیم .

تبعیدیان (مهاجرین) ایرانی در خارج کشور

اتهامات مندرج در اطلاعیه ، آنقدر سخیف و بی اساس است که صادر کنندگان بغداد نشین ، جرئت آنکه امضای تشکیلات پوششی خود را در زیر آن بگذارند نیافتند . از اینروست که احتیاج به پاسخ هم ندارد زیرا فی المثل همگان میدانند که من یکسال و نیم بعد از ماجرای ترور دکتر کاظم رجوی از زندان آزاد شدم . حال چگونه فردی از درون زندان قادر به دست داشتن در تروری در سویس میباشد و دوباره هم به زندان باز میگردد ، جواب آن با حضرت مینی امام مسعود رجوی است ، که ظاهراً با از ما بهتران بهشتی سر وکار دارد و عالم الغیب و الشهاده میباشد . این نکته هم که چگونه تروریستی !! به این معرفی و بقول مجاهدین « شناخته شده و معلوم الحال » در حالیکه پرونده ترور دکتر کاظم رجوی هنوز مفتوحه است راست راست و البته با سر افراشته و بلند در شهرهای اروپائی و بخصوص آلمان راه میرود و زندگی عادی خود را دارد و هیچیک از ارگانهای اطلاعاتی کشورهای غربی هم کاری بوی ندارند ، موضوعی است که موقع نوشتن متن اطلاعیه به اندیشه قاصر رهبر تاریخساز و مشاوران ریز و درشت وی خطور نکرده بود . والا اینگونه بند را آب نمیدادند .

یک نکته جهت اطلاع خوانندگان :

سازمان مجاهدین در زمستان سال ۱۳۶۱ هنگامیکه من در ترکیه بودم . بدلائل امنیتی و نیز اینکه میخواست من را بسرعت بفرانسه بفرستد . نام مستعار مهدی اصفهانیان را برای من انتخاب کرد . براساس همین نام و با اطلاع وزارت خارجه و وزارت کشور فرانسه برای من که در آنوقت در ترکیه (استانبول) بودم . ویزا صادر شد و بعد از آنهم کلیه مدارک قانونی پناهندگی من در فرانسه بر اساس این نام شکل گرفت . لازم بتوضیح است که اکثر قریب به اتفاق افراد و بخصوص کادر های شناخته شده سازمان بدلائل حفاظتی امنیتی دارای نام های مستعار بوده و هستند . ضمن آنکه داشتن نام مستعار برای بسیاری از فعالین سیاسی از دوران روسیه تزاری گرفته تا در ایام جنگ دوم و مبارزه ضد فاشیستی امری مرسوم بوده است . اسامی مستعاری که در اکثر موارد بعداً به نام واقعی

آن افراد تبدیل شده است .

اما تهی بودن دست مسعود رجوی از اینجا مشاهده میشود ، که وی نام و مشخصاتی را که خود سازمان برای من در نظر گرفته و من تحت این نام بیش از دهسال زندگی کرده ام را تحت عنوان « افشاگری » و بعنوان « دلیل و مدرک » جهت ارتباط من با حکومت ایران قلمداد میکند .

فتو کپی شناسنامه من که در سال ۱۳۶۱ توسط سازمان در ترکیه تهیه شد ، در فصل ضmann آمده است .

هدف سازمان از پختی اطلاعیه بی نام و نشان :

در یک کلام هدف سازمان جنگ روانی ، ایجاد استرس و فشار ، و بگمان خودشان نا امن کردن محل زیست و زندگی من بود . هدفی که البته در انجام آن نیز شکست خوردند . چون بگفته پیرزنی از اهالی محل ، ما از اینگونه اطلاعیه ها در زمان هیتلر هم بسیار مشاهده کردیم . اطلاعیه های بی نام و نشان که در آن بدون مدرک تهمت و افترا میزنند .

اکثر اهالی محل از آنجا که از سالها پیش خانواده من و بخصوص همسر را میشناختند و میدانستند که من در زندان هستم ، بعد از اطلاع از آزادی من یا بخانه ما آمده و تبریک گفته و یا ضمن ملاقات با منصوره در کوچه و خیابان بخاطر خلاصی همسر از زندان بوی تبریک گفته بودند . از این جهت بود که ترفند سازمان مسعود رجوی ، دائر بر ناامن کردن محل زیست و زندگی من ، نیز کاری نشد .

اما نسخه ای از این اطلاعیه بدست پلیس رسید و پلیس به تحقیقات در باره مُفاد مندرج در آن پرداخت . سوابق سعید شاهسوندی با نام مستعار مهدی اصفهانیان ، منصوره بیات و تمامی کسانی که در آدرس مطرح شده در اطلاعیه زندگی و یا نامشان ثبت شده بود ، مجددا مورد تحقیق و پیگیری قرار گرفت .

پلیس امنیتی آلمان ، با پلیس بین المللی (اینترپول) سوئیس و اینترپول فرانسه و نیز شعب مختلف پلیس امنیتی آلمان تماس گرفته ، خواستار اطلاعات

میشود . در همه جا اطلاعات خلاف اظهارات مجاهدین و نیز اطلاعیه بی نام و نشان است .
آنچه که بدنبال میآید ، صفحاتی از این پرونده است که من از طریق وکیل خود بدست آورده ام . سند شماره (۴) ،

FREIE UND HANSESTADT HAMBURG
BEHÖRDE FÜR INNERES
POLIZEI Landeskriminalamt 322

Az. 3329/91

Den 10.1.92
Telefon

Urschriftlich

dem

Generalbundesanwalt

Beim Bundesgerichtshof

7500 Karlsruhe

Der Generalbundesanwalt

Eing. 15 JAN 1992

Ant. Hette Bände
Berichtsdoppel

Mi

übersandt.

Von dem Sachverhalt, insbesondere von dem Inhalt des Flugblattes (Bl. 10 d.A.) wurde den Ermittlungsbehörden in der Schweiz Mitteilung gemacht. Erkenntnismitteilung nach hier wird erwartet.

Fischer

سند شماره (۴)

تاریخ ۱۰ - ۱ - ۱۹۹۲

استانداری هامبورگ

وزارت کشور

شهریانی - اداره پلیس جنائی ایالت هامبورگ شعبه ۳۲۲

مهر رسید به دادستانی کل فدرال

شماره پرونده ۹۱ - ۳۳۲۲

در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۲

اصل این نامه به دادستانی کل مستقر در دادگاه عالی فدرال در کالسروهه ارسال
میشود .

اداره ما در باره موضوع ، مخصوصاً آنچه که به اطلاعیه (صفحه ۱۰
پرونده) مربوط میشود (مدرک شماره ۳) ، به مقامات پلیس و دادستانی سویس
اطلاع داده است .
اداره ما منتظر وصول اطلاعات از سویس میباشد .

فیش

دادستانی کل فدرال بعد از دریافت نامه فوق و بعد از پیگیری و تحقیقات
قضائی ، حفاظتی و امنیتی ، در تاریخ ۲۲ ژانویه طی نامه ای به پلیس جنائی
هامبورگ جواب میدهد که : « دادستانی کل شواهد و قرائن عینی و کافی برای
فعالتهای جاسوسی سعید شاسوندی در دست ندارد »
دادستانی کل میافزاید : « محتوای اطلاعیه بی نام و نشان و گمان سطحی و
ناروشن اطلاع دهنده رضائی بفرو حتی نمیتواند مبنای سوطن اولیه جهت شروع
تحقیقات باشد . لذا دادستانی دلیلی برای شروع تحقیقات موجود نمی بیند »

مدرك شماره ۵ متن كامل نامه دادستانی كل در این باره است :

Beglaubigte Abschrift

Der Generalbundesanwalt
beim Bundesgerichtshof

Karlsruhe, 22. Januar 1992

3 ARP 36/92-3

Betrifft: Hinweis auf Said Shahsavandi alias Mehdi Esfahanian

1. Vermerk:

In der vorliegenden Sache war zu prüfen, ob gegen den iranischen Staatsangehörigen Said Shahsavandi (alias Mehdi Esfahanian) ein in die Zuständigkeit der Bundesanwaltschaft fallendes Ermittlungsverfahren wegen des Verdachts der geheimdienstlichen Agententätigkeit einzuleiten ist.

Das Ergebnis der angestellten Nachforschungen ist den Vermerken des LKA Hamburg vom 8. Januar 1992 (Bl. 2-8 dA) und 10.1.1992 (Bl. 12-17 dA) zu entnehmen.

Zureichende tatsächliche Anhaltspunkte für eine gegen die Bundesrepublik Deutschland gerichtete geheimdienstliche Agententätigkeit des Said Shahsavandi liegen nicht vor (§ 152 II StPO).

Der Inhalt des anonymen Flugblattes vom 4. Januar 1992 sowie die bloße Vermutung des Hinweisgebers, Shahsavandi habe den Auftrag, iranische Regimegegner auszuforschen, sind wegen der Unbestimmtheit des erhobenen Tatvorwurfs nicht geeignet, einen konkreten Anfangsverdacht zu begründen.

Von der Einleitung eines Ermittlungsverfahrens ist deshalb abzusehen.

رونوشت تصدیق شده

کالسروهه ۲۲ ژانویه ۱۹۹۲

دادستانی کل فدرال مستقر در

دادگاه محلی فدرال

موضوع : هشدار در مورد سعید شاهسوندی معروف به مهدی اصفهانیان

یادداشت شماره ۱ : دادستانی کل مسئول رسیدگی به این مسئله بود که آیا تحقیقاتی در چارچوب دادستان کل فدرال علیه تبعه ایران سعید شاهسوندی معروف به مهدی اصفهانیان ، در مورد فعالیتهای جاسوسی انجام گیرد یا نه ؟

نتیجه تحقیقات انجام گرفته در یادداشتهای LKA (اداره پلیس جنائی) هامبورگ مورخ ۸ ژانویه ۹۲ (صفحات ۲ تا ۸ پرونده) و یادداشت مورخ ۱۰ - ۱ - ۹۲ (صفحات ۱۲ تا ۱۷ پرونده) منعکس شده است .

دادستانی کل شواهد و قرائن عینی برای فعالیتهای جاسوسی سعید شاهسوندی علیه دولت آلمان در دست ندارد (ماده ۱۵۲ بند ۲ قانون آئین مجازات عمومی)

محتوی اطلاعیه بی نام و نشان مورخ ۴ ژانویه ۱۹۹۲ و گمان سطحی و بی پایه اطلاع دهنده (رضائی بفرو) مبنی بر اینکه شاهسوندی ماموریت تعقیب مخالفین رژیم را عهده داراست با توجه به عدم وضوح اتهامات اقامه شده به تنهایی نمیتواند مبنائی جهت قرائن و سوءظن اولیه باشند .
از اینرو دادستانی دلالت کافی برای شروع تحقیقات را موجود نمی بیند .

Soweit ausländerrechtliche Verstöße in Betracht kommen, sind die Akten der Staatsanwaltschaft Hamburg zur weiteren Veranlassung in eigener Zuständigkeit zuzuleiten,

2. Von der Einleitung eines Ermittlungsverfahrens wird abgesehen.

Im Auftrag
Reiter

Beglaubigt

Falk



Justizamtsinspektor

ادامه سند شماره ۵

تا آنجائی که اتهامات مربوط به تخلف در چارچوب مقررات مربوط به اتباع بیگانه میشود . تقاضا میشود که پرونده ها به دادستانی استان هامبورگ که رسیدگی به مسئله در صلاحیت آنهاست ، ارجاع شود .

یادداشت شماره ۲ : دادستان کل دلیلی برای شروع تحقیقات نمی بیند .

از طرف رایتر

بگلاو بیگت

مهر دادستانی کل فدرال

بازپرس کل قضائی

همانطور که گفته شد ، بر خلاف اظهارات بی پایه و اساس مجاهدین ، که برای اتهامات خود نیازی به ارائه کمترین دلیل و مدرک هم نداشته و ندارند ، از نظر سیستم قضائی آلمان از آنجا که مسئله ، یعنی «حضور و اقامت یک جاسوس و مامور دولت ایران ، در هامبورگ آلمان» به امنیت و منافع ملی آنها مربوط میشود. هم چنین از آنجا که اتهام « مشارکت و در ماجرای ترور دکتر کاظم رجوی در سویس » وجود دارد ، مسئله در چارچوب روابط پلیس بین الملل (اینترپول) قرار دارد ، و در نتیجه حائز پیگیری و اهمیت است .

بنابراین ۵ روز بعد از صدور سند شماره پنج توسط دادستان کل فدرال در کالسروهه ، مجدداً از سوی همان دادستانی نامه ای به تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۹۲ صادر شده که موضوع آن بررسی ابعاد مختلف مسئله است .

دادستانی کل فدرال در این نامه رسماً اعلام میکند که « بنا به فقدان کمترین شواهد و قرائن علیه سعید شاهسوندی که دارای اساس و موضوعیت باشد ، نیازی به پیگیری نمی بیند »

دادستانی کل فدرال هم چنین اتهام مشارکت در ترور دکتر کاظم رجوی را بنا به بند ها و مفاد قانون مجازات عمومی و نیز قانون امنیت داخلی آلمان مردود اعلام میکند . «

دادستانی کل فدرال هم چنین به صراحت اعلام میکند که این دادستانی «هیچگونه قرائن که حداقلِ سوطن اولیه در مورد تلاش شاهسوندی جهت تدارک و اجرای عملیات تروریستی از طرف رژیم ایران در آلمان رانشان بدهد ، و اینکه نامبرده از طرف رژیم ایران در آلمان اقامت گزیده است را ، مشاهده نمی کند . «

سند شماره ۶ و ترجمه آن که متعاقباً می آید متن کامل این نامه میباشد :

Beiglaubigte Abschrift

Der Generalbundesanwalt
beim Bundesgerichtshof

Karlsruhe, den 27. Jan. 1992

- 3 ARP 36/92 - 3 -

Betrifft: Hinweis auf Said Shabsavandi alias Mehdi Esfahanian

Vermerk:

Auch aus der Sicht der Abteilung II sind zureichende tatsächliche Anhaltspunkte für eine in die originäre oder evokative Zuständigkeit des Generalbundesanwalts fallende Straftat des iranischen Staatsangehörigen Said Shabsavandi (alias Mehdi Esfahanian) nicht gegeben.

Aufgrund des mitgeteilten Sachverhalts bedarf allein die Frage der evokativen Zuständigkeit nach § 142a Abs. 1 i.V.m. § 120 Abs. 2 Satz 1 Nr. 2 und 3 GVG der - kurzen - Erörterung:

Eine evokative Zuständigkeit im Hinblick auf § 120 Abs. 2 Satz 1 Nr. 2 GVG scheidet unter anderem bereits deshalb aus, weil für den Bereich Staatsterrorismus eine Verfolgungskompetenz des Generalbundesanwalts nicht besteht.

دادستانی کل فدرال

کالسروهه ۲۷ ژانویه ۱۹۹۲

شماره پرونده

موضوع : هشدار در مورد سعید شاهسوندی معروف به مهدی اصفهانیان

یادداشت :

دایره ۲ دادستانی همچنین معتقد است که شواهد و قرائن کافی و عینی مبنی بر اینکه تبعه ایران سعید شاهسوندی معروف به مهدی اصفهانیان مرتکب عمل خلافی که دارای اساس و موضوعیت بوده و رسیدگی به آن در صلاحیت دادستان کل باشد نشده است .

با توجه به اطلاعات رسیده ، از نظر موضوعیت مسئله مطابق ماده ۱۴۲ الف بند ۱ در ارتباط با ماده ۱۲۰ بند ۲ تبصره ۱ شماره ۲ و شماره ۳ قانون تشکیلات دادگاهی (GVG) نیاز به توضیح ذیل دارد :

صلاحیت موضوعی دادستانی با توجه به ماده ۱۲۰ بند ۲ تبصره ۱ شماره ۲ قانون تشکیلات دادگاهی به تنهایی نمیتواند مطرح باشد .

تعقیب جزائی نیز مطابق ماد ۱۲۰ بند ۲ تبصره ۱ شماره ۳ قانون تشکیلات قضائی نیز غیر ممکن است . به این دلیل که حداقل سوطن ابتدائی (اولیه) برای این مسئله موجود نیست که شاهسوندی بمنظور تدارک و مقدمه چینی جهت اجرای عملیات ترور و قتل از طرف دولت ایران در آلمان اقامت گزیده است .

بنابراین میتوان گفت که مطابق ماده ۳۰ قانون مجازات عمومی آلمان در ارتباط با مواد ۲۱۱ و ۲۱۲ این قانون ، هیچگونه شواهد قرائن کافی و عینی که در آن اقدام به جرم مشاهده شده باشد، دیده نمیشود.

علاوه بر آن میتوان گفت که اقدام به مشارکت در یک جنایت مطابق ماده ۳۰ قانون مجازات عمومی آلمان تنها در صورتی قابل مجازات است که این عمل

Eine Übernahme der Strafverfolgung nach § 120 Abs. 2 Satz 1 Nr. 3 GVG ist ebensowenig möglich. So fehlt es an einem Anfangsverdacht für die Annahme, Shabsavandi könne sich etwa mit dem Ziel der Vorbereitung und Durchführung von Mordanschlägen auf iranische Regimegegner in Deutschland aufhalten. Zureichende tatsächliche Anhaltspunkte für eine nach § 30 i.V.m. §§ 211, 212 StGB strafbare Vorbereitungshandlung sind mithin nicht ersichtlich; eine Strafbarkeit wegen des Versuchs der Beteiligung an einem Verbrechen nach § 30 StGB liegt ohnehin nur vor, wenn eine solche Tat in der Vorstellung des Täters weitgehend konkretisiert ist und der Täter den Tatentschluß endgültig gefaßt hat. Der in dem Flugblatt vom 4. Januar 1992 (Bl. 10 d.SA) enthaltene Vorwurf, Shabsavandi sei an der Ermordung des iranischen Oppositionellen Kazem Radjavi im April 1990 in der Schweiz beteiligt gewesen, vermag die Strafverfolgungskompetenz des Generalbundesanwalts nicht zu begründen, weil durch diese Tat Belange des - deutschen - Staatsschutzes nicht berührt worden sind (vgl. § 120 Abs. 2 Satz 1 Nr. 3 Buchstaben a-c GVG, Art. 96 Abs. 5 GG).

Unter dem Aktenzeichen 2 ARP 234/90 - 8 ist die Einleitung eines Ermittlungsverfahrens wegen der mutmaßlichen Ausspähung des Pressesprechers der "Iranisch-Moslemischen Studentenvereinigung (IMSV)" (vgl. dazu auch Bl. 2f. d.SA) mit negativem Ergebnis geprüft worden. Der Name Shabsavandi (oder Esfahanian) ist in diesem Zusammenhang nicht genannt worden.

Im Auftrag
Fernholz
Beglaubigt

Falk

Justizamtsinspektor



در ذهنیت عامل بطور عینی نقش بسته و مجرم یا عامل مصمم به اجرای آن شده باشد .

اتهام وارد شده به شاهسوندی در اعلامیه مورخ ۴ ژانویه ۱۹۹۲ (صفحه ۱۰ پرونده دادستانی) مبنی بر اینکه نامبرده در قتل کاظم رجوی در آپریل ۱۹۹۰ دروسیس سهیم بوده است ؛ نمیتواند در چارچوب صلاحیت دادستانی کل فدرال برای تعقیب نامبرده قرار گیرد . زیرا این موضوع با امنیت داخلی کشور آلمان ارتباطی پیدا نمیکند (نگاه کنید به ماده ۱۲۰ بند ۲ تبصره ۱ شماره ۳ قانون تشکیلات قضائی آلمان و ماده ۹۶ بند ۵ قانون اساسی آلمان .

دادستانی تحت شماره پرونده ۸ - ۹۰ - ۲۳۴ - 2ARD راجع به این مسئله تحقیق کرد که آیا بر مبنای اتهاماتی که سخنگوی مطبوعاتی انجمن دانشجویان مسلمان (IMSV) علیه شاهسوندی مطرح کرده ، تحقیقاتی علیه وی بواسطه اتهام اقدامات احتمالی جاسوسی انجام بگیرد یا نه ؟ رجوع شود به صفحه (2f) پرونده دادستانی .

دادستانی نیازی به انجام این اقدامات مشاهده نکرد . (زیرا) نام شاهسوندی (ویا اصفهانیان) در هیچیک از موارد ذکر شده در بالا هرگز یاد نشده است .

از طرف

فرن هولتز

بگلاو بیکت

مهر دادستانی کل آلمان

بازرس کل قضائی

در پی نوشته رسمی دادستان کل فدرال مبنی بر فقدان هرگونه شواهد اولیه علیه شاهسوندی در دو مورد جاسوسی و نیز مشارکت در قتل دکتر کاظم رجوی ، فیشر از اداره پلیس جنائی ایالت هامبورگ ، در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۹۲ ، نامه زیر را مینویسد :

LKA 322

Hamburg, 30.1.92

V e r m e r k :

Heute, um 15.30 Uhr teilte der Staatsanwalt R e i t e r der Generalbundesanwaltschaft mir fernmündlich mit, daß in der Sache S h a h s a v a n d i weder ein Verfahren wegen des Verdachtes der geheimdienstlichen Agententätigkeit noch wegen Verdachtes des Verstoßes gem. § 129a StGB eingeleitet wird.

Der Vorgang wird der Staatsanwaltschaft Hamburg zum Zwecke der weiteren Ermittlungen (Ermittlungen im ausländerrechtlichen Sinne - Verd.d. illegalen Aufenthalts, Urkundenfälschung), übersandt.


Fischer

هامبورگ

۳۰ - ۱ - ۹۲

پلیس جنائی ایالت هامبورگ

شعبه ۳۲۲

یادداشت :

امروز ساعت ۳۰ - ۱۵ دادستان آقای رایتر عضو دادستانی کل ، تلفنی بمن اطلاع داد که در مورد شاهسوندی هیچگونه پرونده ای ، نه بخاطر سوطن بواسطه فعالیتهای جاسوسی و نه بخاطر سوطن در مورد تخلفات مطابق ماده ۱۲۹ a قانون مجازات عمومی آلمان به جریان نیفتاده است .

این مسئله به دادستان استان هامبورگ جهت انجام تحقیقات دیگری در مورد تخلفات احتمالی نامبرده از جهت قانون اقامت اتباع بیگانه مانند اقامت غیر قانونی و یا جعل سند ارجاع میشود .

فیشر

در ادامه تحقیقات مقامات قضائی و امنیتی آلمان ، پلیس جنائی فدرال BKA نیز به پلیس ایالتی استان هامبورگ اطلاع میدهد که در مورد سعید شاهشوندی معروف به مهدی اصفهانیان هیچگونه سابقه و پرونده ای وجود ندارد .
سند شماره ۸ :

LKA 322

Hamburg, 30.1.92

V e r m e r k :

Das Bundeskriminalamt teilte am 28.1.92 derhiesigen Dienststelle mit, daß über den Said SHAHSAVANDI alias Mehdi ESFAHANIAN keine Erkenntnisse vorliegen.


Fischer

ترجمه سند فوق

هامبورگ ۳۰ . ۱ . ۹۲

یادداشت :

پلیس جنائی فدرال (B.K.A) در تاریخ ۹۲/۱/۲۸ به شعبه اداره ما اطلاع داد که در مورد سعید شاهشوندی معروف به مهدی اصفهانیان هیچگونه سابقه و پرونده ای وجود ندارد .

فیشر

پلیس امنیتی استان هامبورگ ، از طریق پلیس جنائی فدرال ، از طریق پلیس بین المللی (اینترپول) با مقامات قضائی و امنیتی کشورهای سوئیس و فرانسه ارتباط گرفته و خواهان اطلاعات در مورد سعید شاهشوندی معروف به مهدی اصفهانیان و همینطور منصوره بیات (همسر من) میشوند .

در تاریخ ۲۹ - ۱ - ۹۲ اینترپول فرانسه به پلیس جنائی فدرال آلمان اطلاع میدهد که ، افراد نامبرده دارای هیچگونه سابقه جزائی که حتی به افتتاح پرونده در مورد آنان انجامیده باشد ، نمیباشند .

اما نکته مهمتر:

در پاسخ پلیس بین المللی فرانسه به پلیس جنائی فدرال آلمان معلوم میشود که حضرات مجاهدین سناریویی مشابه آنچه که در آلمان علیه امنیت اینجانب شروع کرده اند ، در فرانسه نیز تدارک دیده اند .

در قسمت پایانی سند شماره ۹ آمده است که :

« این تحقیقات علاوه بر این نشان میدهد که پلیس جنائی پاریس در تاریخ ۱۳ ۱ ۹۲ نامه ای از انجمن دانشجویان مسلمان (IMSV) شعبه فرانسه دریافت کرده است ، که در آن همان اتهامات علیه شاهشوندی اقامه شده و جاری اطلاعات مشابه اطلاع دهنده به ما میباشد .

آنچه که در پی میاید متن و ترجمه این سند میباشد . سند شماره ۹ :

LKA 322

Hamburg, 30.1.92

V e r m e r k :

Vom Bundeskriminalamt wurde an Interpol Frankreich in der Sache SHAHSAVANDI eine Nachfrage gehalten.

Als Ergebnis wurde am 29.1.92 mitgeteilt, daß dort die Personen Mehdi ESPAHANIAN und Manrureh BAYAT ohne Erkenntnisse sind.

Die Präfektur in Nantes hat keinen Paß auf den Namen ESPAHANIAN ausgestellt.

Ferner wurde festgestellt, daß bei der Kriminalpolizei in Paris am 13.1.92 ein Schreiben des IMSV - Büros in Frankreich einging, in dem ebenfalls auf den gleichen Sachverhalt "SHAHSAVANDI" hingewiesen wurde.


Fischer

پلیس جنائی ایالت هامبورگ

شعبه ۳۲۲

هامبورگ

۳۰ - ۱ - ۹۲

یادداشت :

پلیس جنائی فدرال (BKA) از پلیس بین المللی فرانسه در مورد شاهشوندی خواهان اطلاعات شد .

به عنوان نتیجه تحقیقات انجام شده در تاریخ ۲۹ - ۱ - ۹۲ اینتریول فرانسه به ما اطلاع داد ، که نسبت به افراد نامبرده مهدی اصفهانیان و منصوره بیات ، هیچگونه سابقه جزائی در فرانسه موجود نیست .

این تحقیقات علاوه براین نشان میدهد که پلیس جنائی پاریس در تاریخ ۱۳ - ۱ - ۹۲ نامه ای از انجمن دانشجویان مسلمان شعبه فرانسه دریافت کرده ، که در آن همان اتهامات علیه شاهشوندی اقامه شده است . اتهاماتی مشابه اتهامات فرد اطلاع دهنده به ما .

فیشر

تکذیب پلیس بین المللی سویس
مبنی بر وجود حتی نام سعید شاهسوندی

در پرونده قتل دکتر کاظم رجوی

آخرین ضربه به لجن پراکنی مسعود رجوی علیه اینجانب را تحقیقات انجام شده توسط اینترپول سویس وارد میکند . آنجا که رسماً در پاسخ به پلیس جنائی فدرال آلمان اعلام میکند که در پرونده ترور دکتر کاظم رجوی مفتوحه در کانتون وات سویس هیچگونه اثر و حتی نامی از سعید شاهسوندی معروف به مهدی اصفهانیان و منصوره بیات نیست .
سند زیر ، گزارش پلیس جنائی ایالتی استان هامبورگ در این رابطه است :

LKA 322

Hamburg, 30.1.92

V e r m e r k :

Das Bundeskriminalamt teilte am 28.1.92 der hiesigen Dienststelle mit, daß eine Interpol - Anfrage in der Schweiz ergab, daß Said SHAHSAVANDI alias Mehdi ESPAHANIAN und Mansureh BAYAT nicht Gegenstand des im Kanton Waadt eröffneten Ermittlungsverfahrens wegen Mordes an Kazem RADJAVI sind.


Fischer

هامبورگ

پلیس جنائی ایالتی استان هامبورگ

۳۰ - ۱ - ۹۲

شعبه ۳۲۲

پلیس جنائی فدرال (BKA) در تاریخ ۲۸ - ۱ - ۹۲ به شعبه اداره ما اطلاع داد که بنابر تحقیقات پلیس بین المللی (اینترپول) انجام شده در سوئیس ، در پرونده مفتوحه تحقیق در باره قتل دکتر کاظم رجوی در کانتون وات سوئیس ، از سعید شاهسوندی معروف به مهدی اصفهانیان ومنصوره بیات هیچگونه نام و سابقه ای وجود ندارد.

فیشر

دریایان چنین تحقیقات وسیع و گسترده ای است که دادستان کل فدرال مستقر در دیوانعالی کشور آلمان ، طی نامه ای به وزارت کشور و استانداری هامبورگ و از طریق آنان برای پلیس جنائی ایالتی (هامبورگ) اعلام میدارد که : دادستان کل بعلت فقدان کمترین دلیل اقدام جهت شروع تحقیقات و بازپرسی از سعید شاهسوندی را منتفی اعلام میکند . سند شماره ۱۱ .

**DER GENERALBUNDESANWALT
BEIM BUNDESGERICHTSHOF**

3 ARP 36/92-3

(Aktienzeichen, bei Antwort bitte angeben)

Der Generalbundesanwalt Postfach 27 20 7500 Karlsruhe 1

An die
Freie und Hansestadt Hamburg
Behörde für Inneres
~~StKA 322~~
Beim Strömhäuser 31
2000. Hamburg 1

7500 Karlsruhe 1, den 10.2.1992
Herrenstraße 45a
Postfach 27 20
Telefon (0721) 159-0
Durchwahl 159-619
Telex: 7825 828
TeletEX: (nur tagsüber besetzt):
721 665 - BAKa
Telefax: (0721) 159-606

LKA 3
13.02.92 11:00

Betrifft: Hinweis auf Said Shahsavandi alias Mehdi Esfahanian
Bezug: Dortige Vorgänge: 3329/91 & J. Kalnast H

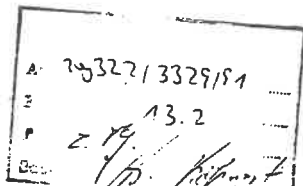
Ich habe die Vorgänge an die Staatsanwaltschaft in Hamburg zur weiteren Veranlassung in eigener Zuständigkeit (ausländerrechtliche Verstöße) übersandt. Soweit eine in meine Zuständigkeit fallende Straftat des Said Shahsavandi alias Mehdi Esfahanian in Frage stand, habe ich davon abgesehen, ein Ermittlungsverfahren einzuleiten.

Im Auftrag
Reiter

Beglaubigt

Falk

Justizamtsinspektor



از طرف دادستان کل فدرال مستقر در دادگاه عالی فدرال (دیوانعالی کشور)
شماره پرونده ۳ - ۹۲ - ۳۶ 3APR کالسروهه
۱۰ - ۲ - ۹۲

به : وزارت کشور و استانداری هامبورگ
پلیس جنائی ایالتی شعبه ۳۷۲

موضوع : هشدار در مورد سعید شاهشوندی معروف به مهدی اصفهانیان

شرح : موضوعات مطرح شده در دفتر روزانه اداره تحت شماره ۹۱ - ۳۳۲۹

موضوعات مطرح شده که در بالا به آن اشاره شد از طرف اینجانب به دادستانی
هامبورگ جهت اقدامات بعدی در چارچوب صلاحیت دادستانی (تخلفات مربوط
به قانون اتباع بیگانه) ارسال شد .

تا آنجائی که اتهامات جزائی مطرح شده علیه سعید شاهشوندی معروف به
مهدی اصفهانیان در چارچوب صلاحیت اینجانب قرار داشت : از اقدام جهت شروع
تحقیقات از وی بعلت فقدان کمترین دلیل صرفنظر شد .

از طرف دادستان کل

رایتر

مهر دادستانی کل فدرال

بازپرس قضائی

بدین ترتیب رجوی در این مرحله نیز با شکست و ناکامی مواجه شد. اما ساده اندیشانه است اگر باور کنیم او بسادگی حاضر به قبول شکست و سر فرود آوردن در مقابل منطق ، قانون و انسانیت باشد .

خط اینست :

با لطایف الحیل و تا آنجا که میتوانید باعث مفتوحه ماندن این پرونده شوید. شاید طی اینمدت بتوانیم با سر هم بندی کردی مطالب ، سند !! ومدرك !! محکمه پسندی تهیه کنیم .

از اینرو است که مشاهده میکنید ابتدا از طریق رضائی بفرو و از کلن شروع میکنند . وقتی پلیس کلن برای ارزیابی اطلاعات و اطلاعات تکمیلی و متقن سراغ آنها می رود ، رضائی خود را نشان نداده و داویدون خود را معاون او معرفی میکند . داویدون میگوید اطلاعات قبلی تصادفی !! بدستان رسیده و از محل سکونت کنونی شاهسوندی بی خبرند . اما چند روز بعد در محل مسکونی من در هامبورگ (یعنی همانجائی که به پلیس گفتند از آن بی خبر هستند) اطلاعیه بی نام و نشان پخش میکنند (سند شماره ۳) و در آن من را شریک جرم در ماجرای قتل دکتر کاظم رجوی معرفی میکنند . این موضوع بنویه خود باعث ادامه پیگیری پلیس و مقامات قضائی آلمان و لاجرم مفتوحه ماندن پرونده میشود .

ضمناً از آنجا که رجوی بخوبی میداند من در فرانسه پناهنده سیاسی هستم و فتوکپی کلیه مدارک من در بخش قانونی تشکیلات وجود دارد ، از طریق نفرات خود فرانسه سناریوئی ، مشابه اقدام رضائی در کلن را پیاده میکند تا اگر بتواند در آنجا هم برای من گرفتاری درست کند .

اکنون در موقعیتی قرار داریم که کلیه تلاشهای آنها در اثر پیگیریهای پلیس فدرال آلمان ، مرتبط با پلیس بین المللی فرانسه و پلیس بین المللی سویس ، با شکست کامل مواجه شده است .

در این موقع است که حضرات ترفند جدیدی را آغاز میکنند که در واقع برای

آنان مصداق ستون به ستون فرج است را دارد . و مگر سایر سیاستهای مسعود رجوی غیر از این است ؟!

شکست در یک مرحله از نوطه چینی و

آغاز ترفند جدید

مسعود رجوی از طریق عوامل خود در هلند ، با نام مستعار و یا واقعی ، ماجرائی را صورتجلسه میکند که از اساس دروغ محض است . دروغی که میتواند چند صباحی هر چند بسیار کوتاه مدت بازار عوامفریبی آنها را گرم ، و دل هواداران از همه جا بیخبر را خوش نگهدارد .

ماجرا از اینقرار است :

« این بار تحت عنوان انجمن دانشجویان مسلمان به پلیس جنائی فدرال آلمان - اینتر پول و سبادن اطلاع میدهد که :

« سعید شاهسوندی یک ایرانی مقیم هلند را تحت فشار داده تا دو تن از رهبران مخالف دولت ایران را به قتل برساند .»

بنا به اطلاع داده شده ، فرد تحت فشار گذاشته شده از جانب سعید شاهسوندی ، « اصغر شیدائی » نام دارد و دو نفری که میبایستی توسط اصغر شیدائی و به دستور شاهسوندی به قتل برسند ، محسن رضائی و زهرا رجبی نام دارند .

بدین ترتیب بر پرونده ای که با اطلاعات بی پایه و اساس رضائی بفرو از کلن باز شده و با پخش اطلاعیه بی نام و نشان در محل مسکونی من در هامبورگ ادامه پیدا کرده بود و بنا به نوشته دادستان کل فدرال (در صفحه ۴۵ پرونده) ، مطابق با سند شماره ۱۱ ، بدلیل فقدان کمترین سوظن و مدرک عینی میرفت تا بسته شود برگ دیگری افزوده میشود .

سند شماره ۱۲ که در پی میآید ، مربوط به این گزارش است .

به آن توجه کنید :



DER POLIZEIPRÄSIDENT
KÖLN

6.8. Eingang 1. MAI 92

Der Polizeipräsident, Postfach 10 80 31, 5000 Köln 1

PRÄSIDENTIALBÜRO II
Dienstgebäude
 Waldmarkt 1
 Höhe Plone
 Agrippastr. 1-5
 Schutzbereich

Zu erreichen mit öffentl. Verkehrsmitteln:
Bundesbahn die Köln-Hbf.
U-Bahn Linien 1, 2, 7 bis Neumarkt-Str.
Busse Linien 132, 133 bis Waldmarkt

An den
Innenminister NRW
- Abt. VI -
Postfach 103013
4000 Düsseldorf

☎ (0221) 229-1 Durchwahl: 229- 3372
Zimmer: 1302 Auskunft erteilt: Passon, KK

Ihr Zeichen, Ihre Nachricht vom

Mein Zeichen (bitte immer angeben) Köln, den 30.04.92
0764152

An das
Landeskriminalamt NRW
- Abt. 2 -
Völklinger Str. 49
4000 Düsseldorf

An das
Bundeskriminalamt
- ST -
Paul - Dickopf - Str. 2
5309 Meckenheim

Bundeskriminalamt
Empf. 11. MAI 1992
ADITE
Posteingangs-Nr.

Betr.: Nachrichtenaustausch in Staatsschutzsachen

hier: Informationsmaterial der IRANISCH MOSLEMISCHEN
STUDENTENVEREINIGUNG (I. M. S. V.) - Köln

Bezug: Ermordung des Mohsen Rezai und Zahra Rajabi

Auf dem Dienstweg gekangte hier Informationsmaterial der
I. M. S. V. über das o.g. Ereignis zur Liegigen Dienststelle.

Es besteht aus zwei DIN A 4 Seiten, die eine Art Gesprächsprotokoll
darstellen sowie aus weiteren DIN A 4 Seiten, die aus Ablichtungen
von Zeitungsausschnitten bzw. Pressemitteilungen der I. M. S. V.
bestehen.

Der Vorgang kann von hier aus nicht eingeordnet oder bewertet
werden.

Das BfV wurde um Bewertung des Schreibens ersucht.

Im Auftrag:
[Signature]

از شهربانی کل گُلن - اداره دوم
به : ۱ - وزارت کشور استان نورد راین وستفالن NRW
اداره ششم ، صندوق پستی ۱۰۳۰۱۳ دوسلدورف

به : ۲ - اداره پلیس جنائی ایالت نورد راین وستفالن
اداره دوم دوسلدورف

به : ۳ - پلیس جنائی فدرال (BKA)
مِکنهایم ST

موضوع : مبادله اطلاعات در زمینه امنیت داخلی
شرح : اطلاعات داده شده از طرف انجمن دانشجویان مسلمان کلن IMSV
جزئیات : موضوع قتل محسن رضائی و زهرا رجبی
شعبه ما از طریق اداری اطلاعاتی از طرف انجمن دانشجویان مسلمان
IMSV راجع به قضیه بالا دریافت کرد .
این اطلاعات شامل دو صفحه آ ۴ میباشد که حاوی صورتجلسه یک مکالمه
(تلفنی) است .

هم چنین چند صفحه آ ۴ دیگر ارسال شده که حاوی فتو کپی بریده های
روزنامه و بولتن خبری و مطبوعاتی انجمن دانشجویان مسلمان میباشد .
شعبه ما قادر به ارزیابی و تشخیص درستی این اطلاعات نیست. از اینرو
از سازمان BfV بوندس آمت فور فرقسونگ شولتز : سازمان حفاظت از
قانون اساسی ، یا همان سازمان اطلاعات و امنیت داخلی ، خواسته شد که
اطلاعات بالا را مورد ارزیابی قرار دهد . امضا

همراه با این اقدام ، تشکیلات پوششی سازمان بنام انجمن دانشجویان مسلمان
برای افزایش روغن داغ مسئله ، از طریق جواد دبیران خواستار حفاظت از افراد ،
مراکز و ساختمانهای مجاهدین در شهر کلن نیز میشود. سند شماره ۱۳

Schutzbereich III

AG-O - 671/672 -

Köln, den 24.03.1992

Erst- und Zweitinstanz in Köln - P. Dabiran II
Am: 24.03.1992
Sechso. H. Lamborn

145
263

U. m. A.

Abteilung Schutzpolizei

- S 1 -

Abt. Schutzpolizei		
25. MRZ. 1992		
B. A. 1/4		
D1	D2	D3

mit der Bitte um Kenntnisnahme und Weitergabe an PB II
übersandt.

Anlässlich der Erfassung gefährdeter Ziela wurden die
Unterlagen am heutigen Tage von der IMSV - Herrn Dabiran -
dem SB III übergeben.

I. A.

(Lüttgens)

[Handwritten signature]

[Handwritten signature]

[Handwritten signature]

کلن

اداره حفاظت از افراد

شعبه ۳

تاریخ ۲۴ - ۳ - ۱۹۹۲

U. m.A.

شعبه پلیس حفاظتی

S1

این نامه جهت اطلاع و ارجاع به پلیس منطقه ۲ شهر کلن به اداره شما ارسال
میشود :

آقای دبیران ، بنماینده از انجمن دانشجویان مسلمان ، بمنظور شناسائی مراکز
که در خطر قرار دارند ، امروز مدارکی را به اداره حفاظت شعبه ۳ پلیس کلن
تسلیم کرد .

I . A

امضا

ایتبار سازمان مجاهدین هم راساً وارد ماجرا میشود و برای محکم کاری مضاعف
اطلاعات زیر را در اختیار پلیس جنائی فدرال (BKA) بخش پلیس بین المللی ()
اینتریول () و سببادهن ، قرار میدهد . اطلاعات مربوطه همان جعلیات انجمن
دانشجویان است با مارک تجارتي « سازمان مجاهدین » و ذیل عنوان « هشدار
مجدد » . سند شماره ۱۴



BUNDESKRIMINALAMT INTERPOL WIESSBADEN

Nationales Zentralbüro der IKPO-Interpol für die Bundesrepublik Deutschland
Bureau Central National de l'O.I.P.C.-Interpol pour la République Fédérale d'Allemagne
National Central Bureau of the I.C.P.O.-Interpol for the Federal Republic of Germany
Oficina Central Nacional de la O.I.P.C.-Interpol para la República Federal de Alemania



1. 11V 92 14 30 0041
2. 11V 92 14 30 0041B

Unser Zeichen / Notre référence /
Our Reference / Nuestra referencia

Fax-No.
(0 22 25)

Tel.-No.
(0 22 25)

Datum / Date /
Data / Fecha

ST 33 - 066051/92

89- 2095

89- 2383

11.05.92

Telefax-Nachricht

Télécopie / Facsimile message /
Comunicación por Fax

Seitenanzahl / Nombre de pages /
Number of pages / Número de páginas
(inklusive Deckblatt / y compris bordsau c'envis /
including cover sheet / including slide)

-5-

Empfänger / recipient / destinatario

Behörde / authority / autoridad

An / A / To / Para

1. LKA Hamburg 322

2. Bundesanwaltschaft Karlsruhe 3 ARP 36/92-3 -nachr.-

Fernmelde-Betriebsstelle:
Stempeluhr
Nr. / No. :

Operator (unvollständiger Name)

Betreff / Objet / Subject / Asunto

Angeblicher Spion der iranischen Regierung Said SHAHSAVANDI
hier: Erneuter Hinweis durch die Organisation der VOLKSMODJAHEDI

Bezug

TGB-Nr. bei LKA HH 322 : 3329/91

Anliefernder Hinweis wird zu dortigem Ermittlungsverfahren
übermittelt.

S. soll einen in den Niederlanden lebenden Iraner unter Druck
gesetzt haben, damit dieser zwei oppositionelle Iraner ermorden.

Im Auftrag:

(Bin z) KHK

24322/3349/91
11.5.
S. *[Signature]*

Postanschrift
Postfach 12 80
5303 Mackenheimer

Tel.-No.
(0 22 25)
49-0

Fax-No.
(0 22 25)
49-0

Telefax
585638 (kamen)

Telefax
2235407 BKA/92

سند شماره (۱۴)

پلیس جنائی فدرال (BKA)

شعبه پلیس بین المللی (اینترپول) در ویسبادن

شماره پرونده ۹۲ - ۰۶۶۰۵۱ - ۳۳

تاریخ : ۱۱ - ۵ - ۹۲

پیام از طریق فاکس به :

۱ - پلیس جنائی ایالتی هامبورگ ، شعبه ۳۲۲

۲ - دادستان کل فدرال در کالسروهه شماره پرونده ۳-۹۲-۳۶ APR ۳

موضوع : در باره جاسوس احتمالی دولت ایران ، سعید شامسوندی

شرح : هشدار مجدد سازمان مجاهدین خلق

جزئیات : شماره دفتر روزانه ۳۳-۲۹۹۱ در پلیس جنائی هامبورگ شعبه ۳۲۲

بدینوسیله هشدار ذیل در ارتباط با پرونده تعقیب نامبرده ، بااطلاع شما میرساند که شامسوندی از قرار معلوم یک ایرانی مقیم هلند را تحت فشار قرار داده و از وی خواسته است تا دو تن از مخالفین رژیم ایران را به قتل برساند .

کمیسر عالی جنائی

فکر میکنید که مسعود رجوی و سازمان قدر قدرتش چه اطلاعات و مدارکی دال بر دست داشتن من در تحریک و دستور به ترور ، در اختیار پلیس بین المللی آلمان قرار داده اند ؟

براستی کدام سند و مدرک مهمی بوده است که جهت ارزیابی صحت و سقم به بالاترین ارگان امنیتی آلمان ارسال شده ؟ محتوای این اسناد که قرار است

دلیل و مدرک برای مشارکت سعید شاهشوندی در تحریک و دستور به قتل (آنهم قتل دو فرزند شخصیت سیاسی!) باشد، کدام است؟

متنی از سند شماره ۱۲ که زیر آن خط کشیده شده، موضوع را روشن میکند. ۱ - دو صفحه کاغذ آ ۴، حاوی صورتجلسه یک مکالمه تلفنی فرضی.

توجه شود! فقط صورتجلسه و نه حتی نوار مکالمه. یعنی مطلبی که خودشان نوشته، تایپ کرده و عیناً برای پلیس فرستاده اند.

۲ - چند صفحه آ ۴ دیگر، حاوی فتو کپی بریده شده هائی از نشریه مجاهد و نیز بولتن خبری انجمن دانشجویان مسلمان - همین و بس.

تاهمین جا، یعنی مستقل از محتوای صورتجلسه مکالمه تلفنی فرضی که خود داستان فکاهی دیگری دارد و متعاقباً خواهد آمد، قضیه از اینقرار است:

خودشان، در نشریه خودشان، آنطور که خودشان دلشان میخواهد مینویسند، سپس چند شماره بعد به آنچه که بدون دلیل و مدرک نوشته شده استناد و باصطلاح اتخاذ سند میکنند. به رویاه میگویند شاهدت کیست؟ میگوید: دم بعد هم این آقای شیر بیشه های دجله و بغداد و رویاه صحنه های واقعی، فتو کپی آن نوشته ها را به مقامات امنیتی میدهد و انتظار دارد که آنها هم سمعاً و طاعتاً حرف و نوشته رهبر تاریخساز و همیشه پیروز را گوش کنند. اینجاست که باید به آقای رجوی و بانو و سازمان زنانه و مردانه من تبع ایشان گفت:

عجب مرد هنرمندی

خود گوئی و خود خندی

گرچه اکنون فکر میکنم آقای رجوی کمتر فرصت خنده داشته باشد. زیرا او در اندوه، بلاهای محتومی است که دیر یا زود بر سر او و مینی ارتش خصوصیش وارد خواهد آمد میباید. او بخصوص نگران دود شدن یکشبه دم و دستگاہ و تشریفاتی است که در ذیل توجهات برادر بزرگتر صدام حسین فعلاً از آن برخوردار است.

با این توضیحات به متن سند شماره ۱۵، یعنی دو صفحه ای که رجوی بعنوان اطلاع در اختیار مقامات پلیس بین المللی آلمان قرار داده، توجه کنید:

März 1992

Bericht über ein versuchtes Komplott von Said Schah-Savandi, einem bekannten Agenten des Teheraner Regimes, zur Ermordung von Mohsen Rezai und Zahra Rajabi:

(Herr Mohsen Rezai ist der 1. Geschäftsführer des Nationalen Widerstandsrates Iran, und Frau Zahra Rajabi ist ein ranghohes Mitglied der Volksmodjahedin Iran, beide sind bekannte Gegner des Mullah-Regimes.)

Ich, Asghar Sheidae, geb. 1961 in Teheran, befinde mich zur Zeit als Asylsuchender im Alten-Lager in den Niederlanden. Von 1982 bis 1986 und 1989 bis 1990 war ich im Iran wegen meiner Aktivitäten gegen das Regime in Haft. Die folgenden Vorgänge werden von mir bezeugt:

1) Am Montag, den 17.02.1992, gegen 14 Uhr klingelte mein Telefon. Als ich antwortete, fragte ein Mann: "Bist du Asghar Sheidae?"

"Wozu willst du meinen Namen wissen?", fragte ich. Er legte auf.

2) Am selben Tag um ca. 14.30 Uhr rief derselbe Mann erneut an und sagte: "Hier ist Said Schah-Savandi."

Er fuhr fort: "Du hast deine Frau und deine Kinder lange nicht gesehen und bist traurig darüber."

Er fragte: "Würdest du nicht gern zurückgehen und sie wiedersehen?"

Ich wußte nicht, was ich antworten sollte, und sagte: "Ist meine Rückkehr (in den Iran) denn möglich? Ich weiß genau, daß sie nicht möglich ist."

Er antwortete: "Doch, (sie ist möglich)."

Darin sagte er: "Du läßt dir jeden Montag im Lager deine Flüchtlingskarte abstempeln."

"Nicht unbedingt", antwortete ich.

Er wußte jedoch darüber Bescheid, und ich fragte mich, woher er das wußte.

Dann sagte er: "Ich rufe dich nächste Woche gegen 16 Uhr wieder an."

"Du hast ja die Telefonnummer", sagte ich.

"Ich rufe dich selbst an", sagte er und legte auf.

3) Am Dienstag, den 25. Februar, rief er gegen 16 Uhr an und fragte zunächst, wie es mir ginge.

Ich fragte: "Was möchtest du? Kann ich irgendetwas für dich tun?"

"Ja, da gibt es etwas. Ich möchte, daß du eine Aufgabe erfüllst", antwortete er.

"Ich bin einverstanden", sagte ich, um mehr Informationen aus ihm herauszubekommen.

مارس ۱۹۹۲

گزارشی در مورد اقدام برنامه ریزی شده سعید شاهسوندی ، یکی
از جاسوسان معروف رژیم تهران برای اجرای توطئه قتل محسن

رضائی و زهرا رجبی

(محسن رضائی دبیر ارشد شورای ملی مقاومت و خانم زهرارجبی یکی از
اعضای عالیرتبه سازمان مجاهدین خلق ایران میباشند . هر دو جزو مخالفین
سرشناس رژیم ملاحا هستند .)

اینجانب اصغر شیدائی ؛ متولد ۱۹۶۱ در تهران ، در حال حاضر به عنوان
متقاضی پناهندگی در کمپ پناهندگی آلتن در هلند بسر میبرم . من از سال
۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ و مجدداً از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ بواسطه فعالیتهای سیاسی
علیه رژیم ایران در زندان بسر برده ام .
اینجانب موضوعات ذیل را شهادت میدهم :

۱ - روز دو شنبه ۱۷ - ۲ - ۱۹۹۲ حدود ساعت ۲ بعداز ظهر تلفن من
بصدا در آمد . موقعی که گوشی را برداشته و جواب دادم . مردی از من
سئوال کرد :

- « آیا تو اصغر شیدائی هستی ؟ »

من سئوال کردم :

- « چرا میخواهی نام منرا بدانی ؟ »

او بعد از اینکه من این سئوال را مطرح کردم ، گوشی را گذاشت .

۲ - در همان روز حدود ساعت چهارده و سی دقیقه همین مرد مجدداً تلفن

"Ich werde dich am nächsten Dienstag zwischen 20 und 21 Uhr wieder anrufen. Warte auf meinen Anruf", sagte er und legte auf.

4) Am Dienstag, den 03.03.92, um 20.10 Uhr klingelte das Telefon. Er redete ca. 30 Minuten lang und sagte dann: "Mohsen Rezai ist in den Niederlanden."

"Darüber weiß ich nichts", antwortete ich.

Er sagte: "Doch, du weißt es. Nach unseren Informationen ist er in den Niederlanden."

"Komm zur Sache", sagte ich.

Er sagte: "Wenn dir deine Familie und dein eigenes Leben wichtig sind ... Auch ich war einmal ein Anhänger der Volksmodjahedin, genauso wie du heute ..." Dann wiederholte er die jüngste, vom Teheraner Regime verbreitete Propaganda gegen die Volksmodjahedin, um mich zu überreden, daß ich etwas gegen sie untemehme.

Um soviel Informationen wie möglich zu bekommen, sagte ich: "Ich werde alles tun, was du von mir verlangst."

Er sagte: "Du mußt Mohsen Rezai und Zahra Rajabi ermorden."

"Wer ist Zahra Rajabi?", fragte ich.

Er sagte: "Sie ist eine Verantwortliche der Volksmodjahedin mit Sitz in Europa. Sie ist auch als 'Faeseh' bekannt."

Hier war ich dann völlig schockiert und lehnte seine Forderung ab. Ich sagte: "Du kannst mich nicht dazu zwingen, indem du meine Familie unter Druck setzt. Ich bin jetzt Asylbewerber in den Niederlanden."

Er war sehr überrascht über meine Antwort und sagte: "Wenn du willst, daß deine Frau und deine Kinder am Leben bleiben, dann behalt diese Informationen wenigstens für sich!"

Ich sagte: "Ich bin kein Terrorist. Das Khomeini-Regime ist ein terroristisches Regime. Dieses Regime hat meinen ganzen Besitz beschlagnahmt und auch meine Familie wie viele andere iranische Familien vernichtet." Dann legte ich auf.

Es sei noch hinzugefügt, daß ich vor ca. zwei Wochen aus Sicherheitsgründen meine Verlegung aus diesem Lager beantragt habe. Der Antrag wird zur Zeit bearbeitet.

Anmerkung:

Mohsen Rezai, der erste Geschäftsführer des Nationalen Widerstandsrates Iran (eine Koalition von Organisationen und Persönlichkeiten, einschl. der Volksmodjahedin), ist ein langjähriges Mitglied der Volksmodjahedin mit Sitz in Frankreich. Die Familie Rezai ist wegen ihrer Gegnerschaft zu den Diktaturen des Schahs und Khomeinis sehr bekannt. Acht Angehörige dieser Familie wurden von den beiden Regimen hingerichtet (drei Brüder und eine Schwester zur Schah-Zeit und zwei Schwestern und deren Ehemänner unter Khomeini). Mohsen Rezai war politischer Gefangener unter dem Schah-Regime und wird seit 1980 vom Mullah-Regime verfolgt.

زده و گفت : « من سعید شاهسوندی هستم . » و سپس ادامه داد :
– « تو مدت زیادی است که زن و فرزندان را ندیده ای و قطعاً از این
مسئله رنج میبری . » هم او سپس سؤال کرد : « آیا نمیخواهی به ایران
برگشته و آنها را ببینی ؟ »

من از دادن هرگونه جوابی عاجز بودم و گفتم :
– « آیا بازگشت من به ایران اصولاً ممکن است ؟ تا آنجائی که من میدانم
این مسئله برایم امکان پذیر نیست . »
او (شاهسوندی) در جواب گفت : « چرا این مسئله میسر است . » سپس
گفت : « تو حتماً روزهای دو شنبه در این کمپ کارت پناهندگی ات را جهت
ثبت و مهر زدن ارائه میدهی . »

– من در جواب گفتم : « این مسئله الزامی نیست ، »
او در هرصورت در مورد این مسئله اطلاع داشت . و نمودم این اطلاعات را
از کجا بدست آورده بود . او سپس بمن گفت :
– « هفته آینده حدود ساعت ۴ بعد ازظهر مجدداً بتو تلفن خواهم زد . »
من در جواب گفتم : « البته ، تو که شماره تلفن را داری . »
او سپس بمن گفت : « من خودم بتو تلفن خواهم زد و گوشی را گذاشت . »

۳ – در روز سه شنبه ۲۵ فوریه حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بمن تلفن زده
و در ابتدا احوال من را پرسید . من از او سؤال کردم : « از من چه
میخواهی ؟ من چه کاری میتوانم برایت انجام دهم ؟ »
او در پاسخ گفت : « بله ، تو میتوانی کاری برای من انجام دهی . چون
مشکلی وجود دارد . و من دوست دارم که تو وظیفه ای را بر عهده
بگیری . »

– من در جواب گفتم : « موافقم » و این را گفتم تا از او (شاهسوندی)

اطلاعات بیشتری بدست آورم .

او گفت : « من فردا سه شنبه بین ساعت ۲۰ تا ۲۱ مجدداً به تو تلفن خواهم زد . منتظر تلفن من باش ، » اینرا گفت و گوشی را گذاشت .

۴ - در روز سه شنبه ۳ - ۳ - ۱۹۹۲ ساعت ۲۰ و ده دقیقه تلفن به صدا در آمد . او (شاهسوندی) حدود ۳۰ دقیقه صحبت کرد و بعد گفت : « محسن رضائی در هلند بسر میبرد . »

من به او پاسخ دادم که : « از این مسئله اطلاعی ندارم . » او در جواب گفت : « چرا ، تو میدانی . مطابق اطلاعات ما محسن رضائی در هلند بسر میبرد . »

من در جواب گفتم : « به اصل مسئله بپرداز . » او گفت : « اگر به زندگی خودت و خانواده ات علاقه داری همانطور که تو امروز طرفدار مجاهدین هستی منم سابقاً یکی از طرفداران مجاهدین بوده ام»

سپس جدید ترین تبلیغات رژیم تهران علیه سازمان مجاهدین را تکرار کرد ، به این منظور که مرا برای همکاری علیه این سازمان آماده کند و همکاری مرا بدست آورد .

هدف من اکنون این بود که حتی الامکان اطلاعات بیشتری از او بدست آورم . از اینرو بوی گفتم : « من هرکاری را که تو بخواهی انجام میدهم . » او در جواب گفت : « تو باید محسن رضائی و زهرا رجبی را به قتل برسانی . »

من سوال کردم : « زهرا رجبی کیست ؟ » او (شاهسوندی) در جواب گفت : « وی یکی از مسئولین سازمان مجاهدین در اروپا است . که با نام مستعار « فائزه » معروف است . »

در اینجا بود که من با شنیدن این مطلب بکلی شوکه شده و تقاضای وی را رد کرده و بوی گفتم : « با تحت فشار قرار دادن خانواده من ، تو نمیتوانی من را به این کار مجبور کنی . من در حال حاضر یک متقاضی پناهندگی در هلند هستم . »

او (شاهسوندی) از جواب من خیلی تعجب کرد و جا خورد و گفت : « اگر میخواهی که همسر و فرزندان زنده بمانند در اینصورت ، حداقل این اطلاعات و حرفها را نزد خودت نگهدار . »

من در جواب گفتم : « من تروریست نیستم . رژیم خمینی رژیمی تروریستی است . این رژیم تمام اموال مرا مصادره کرده و خانواده مرا همانند خانواده خیلی از خانواده های دیگر ایرانی نابود کرده است . » و بعد گوشی را گذاشتم .

ذکر این نکته لازم است که من حدود دو هفته پیش بدلائل ایمنی تقاضای انتقال از این کمپ را داده ام . تقاضای من در حال حاضر تحت بررسی است تذکر :

محسن رضائی دبیر اول شورای ملی مقاومت ایران است . این شورا ائتلافی است از سازمانها و شخصیت های سیاسی منجمله سازمان مجاهدین خلق . محسن رضائی یکی از اعضای قدیمی سازمان مجاهدین و مستقر در فرانسه میباشد . خانواده رضائی بواسطه مخالفتشان با دیکتاتوری شاه و خمینی از شهرت خاصی برخوردار است . هشت تن از افراد این خانواده در دو رژیم اعدام شده اند (سه برادر و یک خواهر در زمان شاه و دو خواهر و همسرانشان در رژیم خمینی) . محسن رضائی یکی از مخالفین سیاسی رژیم شاه بود و از سال ۱۹۸۰ بیعد از طرف رژیم ملاها تحت تعقیب قرار گرفته است .

((پایان ترجمه دو برگه که سازمان مجاهدین به عنوان سند و مدرک در اختیار پلیس آلمان قرار داده است .))

بلاغت نهفته در پشت این ترفند کثیف و در عین حال مضحک و زبونانه حد و مرز ندارد :

۱ - شاگرد جلادی است که انگشتش در پس تمام توطئه ها قرار دارد . از اردوگاه پناهندگان در عراق تا معترضین جدا شده در پاریس ، از ترور دکتر کاظم رجوی در سویس تا ترورهای بعدی پاریس و برلین . آنوقت این استاد مسلم ترور مانند احمق ترین رهبر تاریخساز که میخواست از راه دور، یعنی پاریس و حومه ، و از طریق خط تلفن تحت عنوان « خلق جدید » قیام مسلحانه توده ای و انقلاب دمکراتیک نوین راه بیاندازد ، فردی را که نه دیده و نه میشناسد و حتی با صدای او هم آشنا نیست ، میخواهد با یکی دو تلفن عضو گیری کند . عضو گیری نه برای پخش تراکت و یا شرکت در یک تظاهرات ، بلکه برای ترور!!! آنهم ترور دو فرزند شخصیت !! سیاسی عضو سازمان مجاهدین . چگونه ؟ با کدام وسیله ؟ با کدام آموزش نظامی؟ با کدام شناسائی ؟

آخر اصغر شیدائی کذائی حتی نمیداند زهرا رجبی کیست و چگونه موجودی است !! آنوقت من (سعید شاهسوندی) از کسی که او را هنوز ندیده و نمیشناسم میخواهم تا کسی را که ندیده و نمیشناسد به قتل برساند . آنهم بعد از چند تلفن زدن !! به این دلیل است که میگویم احمق ترین رهبر تاریخساز .

۲ - اصغر شیدائی کذائی و یا واقعی و سازمانی که از آب برای افشاگری کرده میگیرد و در جعل اسناد و حتی در ضبط مکالمه های تلفنی قلبی تبحر کامل دارد ، طی چندین مکالمه تلفنی طولانی با شاهسوندی که ساعت هایش را هم از قبل میدانستند ، هیچ تلاشی برای ضبط این مکالمات انجام نداده و فقط به تهیه صورتجلسه دو صفحه ای اکتفا میکنند .

آخر این خطر وجود داشت که پلیس متبحر و متخصص آلمان قلبی بودن همانها را هم درمی آورد. همانگونه که النهایه به گزارش کذائی نیز کمترین واقعی نگذاشت

اما بشنويد از پيگيري پليس جنائي فدرال آلمان (BKA) در مورد اين اطلاعات و شخص اصغر شيدائي .
پليس جنائي فدرال از طريق اينترپول با مقامات امنيتي هلند تماس ميگيرد .
بعد از چند ماه تحقيق ، در اگوست مقامات امنيتي هلند اطلاع ميدهند كه در مورد شخصي بنام اصغر شيدائي اطلاعي در دست ندارند .
به سند شماره ۱۶ توجه كنيد :

LKA 322

Hamburg, den 4.8.92

**Betr.: Hinweis auf den Aufenthalt eines möglichen
Agenten der iranischen Regierung in Hamburg;
hier: Mitteilung der niederländischen Sicherheitsbehörden.**

Aufgrund des Hinweises der I.M.S.V vom März 1992 wurde durch das BKA Nachfrage bei den niederländischen Sicherheitsbehörden bezüglich des
Asghar S h e i d a e
gehalten.

Das BKA teilte inzwischen fernschriftlich mit, daß die Person in den Niederlanden unbekannt ist.


(Kahnert)

هامبورگ

پلیس جنائی ایالتی (هامبورگ)

تاریخ ۴ - ۸ - ۹۲

شعبه ۳۲۲

موضوع : هشدار در مورد اقامت یک جاسوس احتمالی دولت ایران در هامبورگ

شرح : اطلاع واصله از مقامات امنیتی هلند

با توجه به اطلاع واصله از انجمن دانشجویان مسلمان (IMSV) در تاریخ مارس ۱۹۹۲ ، پلیس جنائی ایالت هامبورگ از مقامات امنیتی هلند راجع به اصغر شیدائی کسب اطلاع نمود .

پلیس جنائی فدرال (BKA) در این فاصله از طریق فاکس به اطلاع ما رساندکه اطلاعاتی در مورد چنین شخصی در هلند موجود نیست .

کانرت

در پی پاسخ منفی پلیس امنیتی هلند ، پلیس جنائی کلن با انجمن دانشجویان
مسلمان (تشکیلات پوششی سازمان مجاهدین) تماس میگیرد و خواستار
اطلاعاتی در مورد اصغر شیدائی میشود .
آقایانی که خود قبلاً متن مکالمه تلفنی من با این فرد را با آنهمه دقت تهیه
کرده و در اختیار پلیس آلمان گذاشته بودند ، اکنون که موقع حساب پس دادن
و دقیق صحبت کردن است ، اعلام میدارند که حاضر به بررسی و پیگیری
موضوع اصغر شیدائی نمیباشند .

Landeskriminalamt 322

Hamburg, 7.9.92

Vermerk:

Bezugnehmend auf den Vermerk Bl. 69 d.A. wurde am
2.9.92 von der Kriminalpolizei in Köln, von wo aus
Kontakte zu der Organisation des I.M.S.V., bestehen
mitgeteilt, daß diese zur Ermittlung des

Asghar SHEIDAE

nicht zu bewegen ist.

Von der mitteilenden Behörde konnte der Asghar SHEIDAE
nicht festgestellt werden.



Fischer

پلیس جنائی ایالتی (هامبورگ)
شعبه ۳۲۲
هامبورگ
تاریخ : ۷ - ۹ - ۹۲

یادداشت :

عطف به یادداشت صفحه ۶۹ پرونده ، پلیس جنائی کلن که با انجمن دانشجویان مسلمان کلن (IMSV) در ارتباط قرار دارد ، در تاریخ ۲ - ۹ - ۹۲ به شعبه ما اطلاع داد که سازمان نامبرده حاضر به بررسی و پیگیری موضوع اصغر شیدائی نمیباشد .

اداره پلیس جنائی نامبرده در بالا نیز نتوانست اطلاعاتی در باره اصغر شیدائی بدست آورد .

امضا فیشر

اکنون به آخرین برگ پرونده ای میرسیم که در تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۹۲ با گزارش دروغ وی پایه رضائی بفرو شروع شد ، با پخش اطلاعاتی بی نام و نشان و نیز دادن اطلاعات توسط مجاهدین به پلیس بین المللی فرانسه و آلمان و ماجرای هلند ادامه پیدا کرد .

دادستان کل استان هامبورگ بعد از پیگیری دقیق ماجرا خواستار ملاقات با خود من شد . این ملاقات در تاریخ ۹ - ۱۲ - ۱۹۹۲ در محل دادستانی هامبورگ ، همراه با وکیل مدافع و مترجم رسمی دادستانی انجام گرفت . در پایان این ملاقات دادستانی اعلام کرد هیچگونه اتهام و سوظنی علیه شما وجود ندارد.

دادستان کل همچنین اعلام کرد که طی روز های آتی این مسئله را کتباً به اطلاع خواهند رساند و پرونده را مختومه اعلام خواهند کرد . سند شماره ۱۸

**Staatsanwaltschaft
bei dem Landgericht Hamburg**

Gorch-Pock-Wall 15
2000 Hamburg 36

Telefon: (040) 3497-1
Telefax: (040) 3497-4387

- STA b.d.LG Hamburg Postfach 305261, 2000 Hamburg 36 -

empfangen

15. FEB. 1993

rechtsanwalt

Herrn Mehdi Esfahanian

z.Hd. Rechtsanwalt [REDACTED]

Gewichtsach. 62

2000 Hamburg

Gesch.Nr.: 141 Js 352/92, Abteilung 14, Durchwahl: 3497-697.

Hamburg, 11. Februar 1993

Betr.: Ermittlungsverfahren gegen Sie wegen Verdachts des Verstoßes gegen §§ 271, 273 StGB, 92 I Nr. 1 AuslG

Bezug: RA - Az.: br-rml 1367.92

Sehr geehrter Herr Esfahanian!

Das gegen Sie eingeleitete Ermittlungsverfahren ist gemäß § 170 II StPO eingestellt worden.

Hochachtungsvoll

gez.: Mauruschat
Staatsanwalt

bgl.: Justizangestellte

سند شماره (۱۸)

دادستانی مستقر در دادگاه ایالتی هامبورگ
Gorch- Fock - Wall 15
2000 Hamburg 36

آقای مهدی اصفهانیان
از طریق وکیل مدافع

شماره پرونده : ۱۴۱ Js 352/ 92
شعبه شماره ۱۴

هامبورگ ۱۱ فوریه ۱۹۹۳
موضوع : تحقیقات علیه شما بواسطه سوژنِ تخلف از ماده های ۲۷۱ و
۲۷۳ آئین مجازات عمومی آلمان و ماده ۹۲ بند ۱ تبصره ۱ قانون اتباع بیگانه

شرح : RA - AZ . br - rmi 1367.92

جناب آقای اصفهانیان

بدینوسیله اختتام پرونده آغاز شده علیه شما مطابق ماده

۱۷۰ بند ۲ آئین مجازات عمومی اعلام میشود .

با احترامات عالیه

دادستان موروشات

امضا

انسان مایل است بزرگ باشد . ولی می بیند
که کوچک است . میخواهد کمال یافته باشد .
اما می بیند که مملو از نقائص است .
بسیارمایل است مورد عشق ورزی توجه و
احترام دیگران واقع شود . اما می بیند که
ضعفها و نارسائی های او موجب بروز بی
میلی در نزد دیگران است و از سوی دیگران
تحقیر میشود .

شرم او موجب بروز احساسات رنج آور و
تبهکارانه ی بی موردی میشود که تصور آن
نیز دشوار است .

از اینروست که وی در قبال حقیقتی که
نشاندهنده نقائص ، خطاها و گناهان اوست ،
احساس انزجار مرگ آوری میکند .

پاسکال * اندیشه ها

Pascal , Pencees

بخش دوم :

تهمت ، فحاشی و لجن پراکنی بی پایان و اساساً تکراری

دادستان کل در پایان جلسه ملاقات از من پرسید آیا خواستار اعلام شکایت علیه افراد و سازمانهایی که علیه من اطلاعات و شهادت دروغ داده اند میباشم یا نه ؟

پاسخ من این بود : در مورد اختلافات سیاسی ، از افراد ایرانی به دادگاههای خارجی شکایت نخواهم برد .

دادستان کل هامبورگ دست مرا فشرد و تا دم درپ مرا همراهی کرد . بعد ها وقتی موضوع گفتگوی خود با دادستان هامبورگ را با دوستی در میان گذاشتم . او گفت : مجاهدین رجوی ؛ مدتهاست که دیگر مجاهدین خلق ایران ، نیستند . آنها دیر زمانی است که شناسنامه و هویت ملی و ایرانی خود را به ثمن بخش در بغداد و سایر پایتخت های بیگانه فروخته اند .

بهر حال ، سند شماره ۱۸ آخرین برگ پرونده توطئه چینی مسعود رجوی علیه اینجانب در آلمان، فرانسه و هلند است .

تا برگه دیگر و ترفندی دیگر در مکانی دیگر برآستی خنده واقعی از آن کیست ؟ و سرانگندگی از آن چه کسی ؟



بخش دوم : تهمت ، فحاشی و لجن پراکنی بی پایان

در این بخش ، تا آنجا که امکان داشته ، سعی شده است کلیه مطالب و اتهاماتی را که ارگانهای مختلف سازمان مجاهدین ، علیه اینجانب گفته و یا نوشته اند یکجا جمع آوری کنم . مشاهده مجموعه این مطالب که تاکنون برای هیچکدامشان کمترین مدرکی از سوی مجاهدین ارائه نشده و بخصوص مشاهده ضد و نقیض گونی هائی که یکی دیگر را نفی میکند ، بخودی خود بهترین گواه است .

۶ . : موقعی که من در زندان جمهوری اسلامی و در زیر شکنجه هستم :

شدت جراحات وارده بر من در آخرین روز درگیری در دهانه ورودی تنگه چارزیر بحدی است که همه از جمله رجوی به یقین فکر میکنند که من کشته شده ام . از اینرواست که نام من در لیست شهدای عملیات فروغ بر دیوار های قرارگاههای سازمان در عراق آورده میشود .

حسین مهدوی عضو هیات اجرائی و نماینده مسعود رجوی در فرانسه با همسرم تماس میگیرد و با این عبارات خبر کشته شدن من را بوی اطلاع میدهد:

«سعید رستگار شد . او رفت . تو هم باید یک فکری برای خودت بکنی . تا کی میخواهی جدا از سازمان بمانی ؟ »

لازم بتوضیح است که منصوره ، همسر من ، قبلا عضو تشکیلات بود و در رده معاون مرکزیت فعالیت میکرد . او در تجربه خاص خود و مستقل از من در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) از سازمان جدا شده بود . حسین مهدوی همزمان با دادن خبر کشته شدن من ، از او میخواهد که به سازمان برگردد.

کمی بعد رادبو مجاهد پیامی منتشر میکند از جانب مسعود رجوی . در این پیام رجوی از « شهادت ۵۰ تن از اسرای قهرمان و زخمی در عملیات فروغ

جاویدان در زندان اوین که به جوخه اعدام سپرده شده اند « خبر میدهد .
رادیو مجاهد در پیام مسعود رجوی نام شماری از این اعدام شده گان را که
« در راه خدا وخلق به شهادت رسیده و رستگار شدند » ذکر میکنند . در این
لیست نام سعید شاهشوندی قرار دارد .

دوستان و آشنایان در فرانسه همراه با همسر ، برای من مجلس ترحیم و
یادبود میگیرند . و هرکدام ضمن ستایش از « سعید شهید » میگویند ؛
- « هر یک از ما یک سعید هستیم »

۵ ماه بدین ترتیب میگذرد . تا اینکه اواسط آذرماه ۶۷ از طریق تلفنی که
هشیارانه و بسیار حساب شده از زندان به بیرون و به همسر (فقط به همسر)
زدم ، زنده بودن خود را خبر دادم .
او این مکالمه را که میتوانست آخرین مکالمه یک محکوم به اعدام با
همسرش باشد ، ضبط میکند .

فردی ضعیف النفس بنام بهادر با نام تشکیلاتی قلی اهل اندیمشک که خود از
جدا شدگان از سازمان بود، این نوار را بدون اجازه و بدون اطلاع همسر من از
خانه او میریاید و آنرا به محسن رضائی نماینده سازمان مجاهدین در پاریس
تحویل میدهد . رضائی نوار را برای مسعود رجوی به بغداد میفرستد . رجوی
قسمتهائی از این نوار را که شنونده بسادگی میتواند بفهمد که من در زیر فشار و
کنترل شدید هستم ، حذف میکند و مابقی را تحت عنوان نوار مکالمه سعید
شاهشوندی با پایگاههای مقاومت ، بخصوص پایگاههای مقاومت در شیراز
منتشر میکند . رجوی برای قدرت نمائی کاذب اعلام میکند که این نوار را از
درون رژیم بدست آورده است . بدین ترتیب اولین برنامه خبری رادیو مجاهد در
۱۹ آذر ماه علیه من منتشر میشود .

در حالیکه من در سلول زندان کمیته مشترک (جمهوری اسلامی) با بدنی
مجروح و بیمار با پای کج گرفته تا زیر کمر، در زیر فشار شکنجه و شلاق جهت
دادن اطلاعات و نیز انجام مصاحبه هستم . فشار بجدی است که اقدام به

خودکشی کردم اما ماموری متوجه شد و نجاتم دادند . در چنین شرائطی نشریه «اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج کشور» که در واقع همان نشریه مجاهد است ، در شماره ۱۵۶ ، مورخ ۲۵ آذر ۶۷ ، در باره من چنین مینویسد: «بر اساس اطلاعات موثق دریافت شده از داخل کشور ساواک خمینی و دادستانی های ضد انقلاب با بخدمت گرفتن معدود عناصر در هم شکسته و خیانتکار چندمصاحبه تلویزیونی ضبط کرده است . به قرار اطلاع یکی از این افراد به نام سعید شاهسوندی (اهل شیراز) که مدتها با سازمان مجاهدین هیچ رابطه ای نداشت و در جریان عملیات فروغ جاویدان به ارتش آزادیبخش پیوسته و در یکی از روستاهای اطراف اسلام آباد به هنگام برخورد با مزدوران دشمن خود را به آنها معرفی و تسلیم کرده بود ، از ۴ ماه پیش در حال همکاری همه جانبه با دژخیمان است و ضمن تماس با خانه ها و مراکز مختلف در صدد کسب اطلاعات و رد یابی افراد و پیش بردن نقشه های دشمن میباشد»

۶۷/آذر/۲۵

شماره ۱۵۶

نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج کشور

صفحه ۳۹

يك هشدار اطلاعاتی و امنیتی

سازمان مجاهدین هیچ رابطهای نداشت و در جریان عملیات فروغ جاویدان به ارتش آزادیبخش پیوسته و در یکی از روستاهای اطراف اسلام آباد به هنگام برخورد با مزدوران دشمن خود راه آنها معرفی و تسلیم کرده بود. از ۴ ماه پیش در حال همکاری همه جانبه با دژخیمان است و ضمن تماس با خانه ها و مراکز مختلف در صدد کسب اطلاعات و رد یابی افراد و پیش بردن نقشه های دشمن می باشد.

یکی از روش های رایج ساواک خمینی و دادستانی های ضد انقلاب بخدمت گرفتن معدود عناصر درهم شکسته و خیانتکار است. همچنانکه در خبر رادیویی چهارشنبه ۱۶ آذر آمده بود بر اساس اطلاعات موثق دریافت شده از داخل کشور ساواک خمینی با بکارگرفتن همین عناصر، چند مصاحبه تلویزیونی ضبط کرده است. به قرار اطلاع یکی از این افراد به نام سعید شاهسوندی (اهل شیراز) که مدتها با

بازجو های حکومت جمهوری اسلامی متن نوشته شده رادیو مجاهد و نیز متن فوق را بداخل سلول آورده بمن نشان دادند . اتهامات سنگین و باورنکردنی بود . «همکاری همه جانبه با دژخیمان» ، « تماس با خانه ها و مراکز مختلف » جهت « کسب اطلاعات و رد یابی افراد» ، « پیش بردن نقشه های دشمن » پیش خود تحلیل کردم مطلب جعلی است . زیرا اگر چه من و سازمان با هم اختلاف داریم ، اما آنها اینگونه برخورد نمیکنند .

پس فکر کردم بازجوها با جعل چنان مطالبی میخواهند من را به ضدیت با سازمان اندازند . شک من نسبت به جعلی بودن مطلب وقتی بیشتر میشد که میدیدم ، نوشته حاوی اطلاعات بسیار نادرستی است . اطلاعاتی که رجوی علی القاعده میبایست از آن با خبر باشد . از جمله اینکه رجوی میدانست من هیچگاه در بخشهای ارتباطی و نیروی سازمان نبوده ام ، لذا هیچگاه با هسته های مقاومت ارتباط نداشته ام ، از جمله اینکه من از سال ۱۳۵۹ بعد هیچگونه ارتباط تشکیلاتی و حتی رابطه خانوادگی با شیراز نداشتم . از جمله اینکه در سال ۱۳۶۷ دیگر چند سال است که خط سازمان تشکیل هسته های مقاومت نیست ؛ بلکه خط تشکیل ارتش آزادیبخش است . در نتیجه هیچ هسته و پوسته ای در هیچ کجای ایران و از جمله شیراز اساساً وجود خارجی ندارد که من بخواهم با آنها تماس گرفته و آنها را لویدهم .

از اینرو باور نکردم که رجوی چنین مطالبی را علیه من ، منی که میدانم در زندان و زیر شکنجه هستم نوشته باشد .

اما چند نکته در باره مطالب مندرج در کلیشه فوق :

۱- بنده « فردی هستم اهل شیراز» ، یعنی نه عضو سابق مرکزیت و نه از اعضای سال ۱۳۴۷-۴۸ ، نه کاندیدای مجاهدین برای مجلس نمایندگی از شیراز و نه و نه و نه ...

۲ - « مدتهاست که با سازمان مجاهدین هیچ رابطه ای ندارم و در جریان عملیات فروغ جاویدان به ارتش آزادیبخش پیوسته » ام ، تنها قسمت درست این

مطلب .

۳ - طی دو مرحله زخمی و دستگیر هم نشده ام ، بلکه « هنگام برخورد با مزدوران دشمن خود را به آنها معرفی و تسلیم کرده » ام .

۴ - « چند مصاحبه تلویزیونی هم ضبط » کرده ام . حال آنکه در این تاریخ یعنی آذر ماه ، من حاضر به انجام مصاحبه تلویزیونی نشده ام . در اینمورد به مطالبی که خود مجاهدین در فروردین ماه ۶۸ منتشر میکنند مراجعه کنید . مورد شماره ۳ ، سیاست یک بام و دو هوا .

۵ - « از ۴ ماه پیش (یعنی بلافاصله بعد از دستگیری در مردادماه ۶۷) در حال همکاری همه جانبه با دژخیمان جهت تماس با خانه ها و مراکز مختلف و ردیابی افراد « هستم .

حال چگونه فردی که مدتها هیچگونه رابطه ای با مجاهدین نداشته ، به مراکز مختلف و خانه های تیمی (خانه هائی که بر اساس خطوط رسماً اعلام شده سازمانی دیگر وجود خارجی ندارند) دسترسی دارد ، جواب آن با آقای رجوی است رهبر تاریخسازی !! که از یکسو مینویسد ، من بمحض برخورد با مزدوران دشمن خود را به آنها معرفی و تسلیم کرده و بلافاصله هم به همکاری همه جانبه با دژخیمان پرداختم ، اما او که مدعی اطلاع از هر سوراخ و سنبه رژیم است ، خبر این همکاری کذائی را ۵ ماه بعد در آذر ماه در اختیار رزمندگان و خلق قهرمان قرار میدهد !!

۲ : باز هم موقعی که من در زندان و تحت فشار شکنجه هستم :

نشریه مجاهد در شماره های گوناگون خود ، اتهام پشت اتهام بمن وارد میکند ، منی که زخمی و مجروح (از جسم و از جان) در زندان و شکنجه گاه هستم ، و معلوم نیست فردايم چگونه است . در چنین حالی من هنوز بر این باورم که ماموران میتوانند با جعل و کپی ، مشابهه نشریه را تهیه کرده باشند .

تا اینکه یکروز بازجوی مربوطه متن ضبط شده رادیو صدای مجاهد ، که خود از بنیانگذاران و نخستین نویسنده و نیز گوینده و تهیه کننده آن بودم را آورد در آن متن ضبط شده ، ناباورانه صدائی آشنا را شنیدم . صدائی که سالها در کوره راههای سخت با هم راه پیموده بودیم . در کوهها و جنگلهای دور دست و دست نیافتنی ، در زیر چادرها ، در میان دره ها ، بر فراز کوهها ، در زمستانهای سخت و یخبندان و در گرمای طاقت فرسا ، در یک کلام ، در مرگ و در زندگی با هم بودیم . صدائی که در شادکامیها با هم خندیده بودیم و در ناکامیها با هم غمگین و اندوهگین شده بودیم . حتی با هم مسئله دار شده بودیم ، صدائی که بخشی از زندگی من بود ، و مگر انسان از سنگ است و از آهن که عاطفه نداشته باشد . آری ، آن صدا ، آن صدای آشنا ، همان اتهامات بلکه شدید تر آن را تکرار میکرد .

(اوائل بهمن ماه ۱۳۶۷) .

از آن زمان بود که « زخم تاریخی » من عمیقتر شد . از آن زمان بود که فهمیدم (با گوشت و پوست و عصب فهمیدم) مسعود رجوی و تمامی کسانی که خودباخته با او « بیعتِ امامت » کرده اند ، تحت نام «ایدئولوژی » ، «مکتب » و « انقلاب » در چه گرداب و چاه ویل وحشتناکِ بی پرنسیپی و بی اصولی فرو رفته اند . با گوشت و پوست عصب خود تجربه کردم که «آزادیخواهی» و « عدالتخواهی » برای مسعود رجوی نام مستعارِ شهوتِ بی پایانِ « قدرت طلبی » است . و اولین قربانی این دستگاه نیز « منزلت انسان و انسانیت » است .

از همین زمان بود ، که دیگر انگیزه کشته شدن بخاطر آنها و باصطلاح آرمانشان را از دست دادم . در این زمان بود که این شعر سهراب سپهری مرتب در گوشم طنین میانداخت و آنرا زیر لب زمزمه میکردم که :

من قطاری دیدم که سیاست میبرد

و چه خالی میرفت .

باز در همین زمان بود که همراه با ضربات سنگین شلاقهائی که بر پشت و برکف پای و برجسم مجروحم فرود می آمد ، آخرین علائق مذهبی من نیز فرو ریخت و زیر لب میخواندم :

من قطاری دیدم ، فقه میبرد

و چه سنگین میرفت

از این زمان بود که آخرین توهمات من در باره هرگونه ایدئولوژی نیز فرو ریخت . دیگر هرگونه «ایدئولوژی» ، اعّ من از آسمانی و شبه آسمانی که وعده بهشت موعود و جامعه بی طبقه توحیدی و یا غیر توحیدی را میدهند ، برای من بطور کامل و تا عمق جان و خرد فرو ریخت .

اما درست در همین زمان بود که من دیگر بار بر پای ایستادم .

آخر:

من در این آبادی ، پی چیزی می گشتم

پی خوابی شاید ،

پی نوری ، ریگی ، لبخندی

آری من دیگر بار بر پای ایستادم

این بار اما نه بر پاهای دیگران ، که بر پاهای خویش ،

نه بر رویا های دور دست ، که بر واقعیات نسبی و محدود .

پس با خود عهدی کردم .

و بعد از آن با خود گفتم : « زندگی باید کرد» . زندگی ای که در آن دیگر

نه رویا های بزرگ و خشنودی های دست نیافتنی بلکه خشنودی حتی به « وجود

سیبی » و یا « بوئیدن یک بوته بابونه » ، میتوانست عامل ادامه حیات باشد .

و بعد تکه ای از کاغذهای بازجویی ، شلاق زن های خود را گندم و روی آن

نوشتم : « من به سیبی خشنودم » و آنرا به گوشه ای از سلول خود چسباندم .

«زندگی» ای که البته به عنوان اصلی مسلم و خدشه ناپذیر ، اصلی انسانی و

در نتیجه زمینی و نه آسمانی ، نمی بایستی هیچگاه به بهای زندگی و رنج

سایر انسانها تمام شود . و این همان عهدی بود که با خود کردم . من اکنون سرافرازم که براین عهد خویش وفادار ماندم .

۳ : عکس العمل سازمان درمقابل

مصاحبه های به اجبار گرفته شده از من :

مصاحبه های به اجبار گرفته شده تلویزیونی من در چنان شرایطی انجام گرفت . ضمن آن که در همان مصاحبه ها نیز من با هوشیاری و تا آنجا که میتوانستم حرفها و انتقادات خودم را زدم ، و نه آنچه را که بازجوها میخواستند .
نمونه :

بازجوها میخواستند من بگویم علی زرکش بدستور سازمان کشته شد . آنها برای اینکار بکنفر را هم بنام فرهاد چاه بست با نام تشکیلاتی جعفر تحت فشار قرار دادند تا در تلویزیون به این مسئله اعتراف کند ، و او که روز های متوالی زیر شکنجه قرار داشت سرانجام پذیرفت . ، اما من زیر بار این مسئله نرفتم .
پیش از این به بسیج تدافعی سازمان در قبال مصاحبه های رادیو- تلویزیونی مادر و خواهر مسعود رجوی اشاره کردم ، حال ببینیم عکس العمل سازمان در مقابل مصاحبه های به اجبار گرفته شده من چگونه است .
نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج کشور در شماره ۱۶۸ ،
صفحه ۴۷ از جمله مینویسد :

ساواک متفور خمینی ... یک عنصر خائن خودفروخته (سعید شاهسوندی) را که ماههاست به خدمت شکنجه گران رژیم در آمده و در قتل و شکنجه اسرای تهران مجاهد دست دارد بکار گرفت تا به تبلیغات علیه مجاهدین بپردازد .
ساواک خمینی برای بازار گرمی از عنصر خیانتکار مزبور با عنوان جعلی «عضومرکزیت» یاد کرد . حال آنکه رادیو صدای مجاهد قبل از آنکه رژیم این مزدور را علنی نموده و به صحنه آورد این توطئه رژیم را افشا کرده بود .

مقاله مزبور در مورد تاریخ انجام مصاحبه هامینوسد :

« شوی تلویزیونی ساواک خمینی آکنده از تناقض گوئی های بلاهت باری »
« بود که ویژه آخوند ریشهری و مزدوران ساواک خمینی است . از جمله در »
« حالی که ساواک خمینی مدعی بود این نمایش ها در به اصطلاح دهه فجر »
« (۱۲ تا ۲۲ بهمن) ضبط شده ، مزدور بکار گرفته بوضوح نشان »
« میدهد که این نمایش ها در فروردین ماه سرهم بندی شده است . » کلیشه ۳

شماره ۱۶۸۵
نشریه مجله انجمن های دانشجویان مسلمان خارج کشور

ساواک منفور خمینی با ترتیب دادن چند نمایش رسوای تلویزیونی که در روزهای ۱۴، ۱۵ و ۱۶ فروردین ماه جاری پخش شد مجدداً یک عنصر خائن خود فروخته (سعید شاهسوندی) را که ماههاست به خدمت شکنجه گران رژیم درآمده و در قتل و شکنجهی اسرای قهرمان مجاهد دست دارد بکار گرفت تا به تکرار تبلیغات رسوای خود علیه مجاهدین و ارتش آزادیبخش بپردازد. ساواک خمینی برای بازار گرمی از عنصر خیانتکار مزبور با عنوان جعلی «عضو مرکزیت» و مسئول رادیو مجاهد یاد می کرد، حال آنکه رادیو صدای مجاهد قبل از آنکه رژیم این مزدور را علنی نموده و به صحنه آورد، در برنامه ی خبری شنبه ۱۹ آذرماه ۶۷ خود این توطئه ی رژیم را افشا و اعلام کرده بود.

کلیشه شماره ۲

شوی تلویزیونی ساواک خمینی آکنده از تناقض گوئی های بلاهت باری بود که ویژه ی آخوند ریشهری و مزدوران ساواک خمینی ست. از جمله در حالی که ساواک خمینی مدعی بود این نمایش ها در به اصطلاح «دهه ی فجر» (۱۲ تا ۲۲ بهمن) ضبط شده، مزدور بکار گرفته شده به یکی از برنامه های «سینمای مقاومت» در مورد مانور واحدهای غواصی ارتش آزادیبخش که در ۲۹ بهمن پخش شده بود، استناد نمود و یا در صحبت هایش از بن بست «۸ ماهه ی»! مجاهدین پس از عملیات فروغ جاویدان دم می زد که به وضوح نشان می دهد این نمایش ها در فروردین ماه سرهم بندی شده است

کلیشه شماره ۳

در مورد علی زرکش ، و اینکه من زیر فشار شکنجه گران نیز حاضر به نسبت دادن مرگ وی به سازمان نشدم ، مجاهدین اینگونه پاسخ میدهند :

« در حالی که رژیم خمینی پیش از این در تبلیغات رسوای خود مدعی بود »
« که گویا شهید قهرمان علی زرکش توسط خود مجاهدین به قتل رسیده و به »
« این منظور فردی بنام چاه بست را هم به عنوان مأمور و عامل این قتل به »
« صحنه آورد ، اما در تناقض گوئی های تلویزیونی عروسک کوکی خود این »
« ادعای مسخره را هم پس گرفت و گفت : « علی زرکش را به عملیات »
« کشیدند و او در این عملیات کشته شد » کلیشه شماره ۴

همچنین در حالی که رژیم خمینی پیش از این در تبلیغات رسوای خود مدعی بود که گویا شهید قهرمان علی زرکش توسط خود مجاهدین بقتل رسیده و به این منظور فردی به نام چاه بست را هم به عنوان مأمور و عامل این قتل به صحنه آورد ، اما در تناقض گوئی های تلویزیونی عروسک کوکی خود این ادعای مسخره را هم عملاً پس گرفت و گفت «علی زرکش را... به عملیات (فروغ جاویدان) کشیدند و کشته شد».

کلیشه شماره ۴

و بالاخره به اوج بلاهت نویسنده مقاله که از سوئی من را بخاطر انجام مصاحبه در زیر شکنجه مورد حمله قرار میدهد و از سوی دیگر در انتهای مقاله خود مینویسد که این مصاحبه ها به نفع سازمان تمام شده است . توجه کنید !!

«.... از اینرو چنانکه رهبر مقاومت در سخنرانی مراسم نوروز از خمینی»
«بخاطر مانورها و نمایشگاههای «مرصادش» تشکر نمود، باید یکبار دیگر»
«از رژیم به خاطر دست زدن به نمایشاتی که عمدتاً به سود مجاهدین تمام»
«میشود و استیصال خودش را برملا میکند تشکر کرد . بنابه گزارشات»
«رسیده از داخل کشور نمایشات تلویزیونی مورد بحث در سطح گسترده ای»
«به ضرر دشمن تمام شده و حتی بسیاری از ایادی رژیم بر آنند که
اینکارها» «به نفع مجاهدین است» . کلیشه شماره ۵

از اینرو .
چنانکه رهبر مقاومت در سخنرانی مراسم نوروز از
خمینی به خاطر مانورها و نمایشگاههای
«مرصادش» تشکر نمود، باید یکبار دیگر از این
رژیم به خاطر دست زدن به نمایشاتی که عمدتاً به
سود مجاهدین تمام می شود و استیصال خودش را
برملا می کند تشکر کرد! بنا به گزارشات رسیده از
داخل کشور نمایشات تلویزیونی مورد بحث در
سطح گسترده ای به ضرر دشمن تمام شده و حتی
بسیاری از ایادی رژیم بر آنند که «این کارها به
نفع مجاهدین است».

کلیشه شماره ۵

در فحشنامه مجاهدین نکات زیر قابل توجه است :

۱ - « من ماههاست به خدمت شکنجه گران رژیم در آمده و در قتل و
شکنجه اسرای قهرمان مجاهد دست دارم » . این مطلبی است که اکنون
(زمان انتشار کتاب) هفت سال است تکرار میشود، بدون آنکه مشخصاً یک
مورد اتخاذ سند و مدرک کرده باشند . یعنی حتی نام یک نفر را که من شکنجه
کرده و کشته ام (بنحوی که ضمناً برای آن مرحوم فرضی هم خطرامنیتی!!
نداشته باشد) نیاورده اند .

شماره ۲۵۲

صفحه ۴۷

اعضای مرکزیت
سازمان مجاهدین خلق ایران



ردیف	نام و نام خانوادگی	محل تولد	امضاء
۲۳	سید محمد سادات دربند	تهران	
۲۴	محسن سیاهکلاه	تهران	
۲۵	صادق سیدی	تبریز	
۲۶	سعید شاهوندی	شیراز	
۲۷	سهیلا صادق	تهران	
۲۸	شهرزاد صدرحاج سیدجوادی	تهران	
۲۹	محمد طریقت منفرد	تهران	
۳۰	مسعود عدل	مشهد	

۳۳

کلیشه عیناً از نشریه مجاهد شماره ۲۵۲ مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۶ صفحه ۴۷ آورده شده است .

۳ - مقاله مزبور مینویسد : به صحنه آوردن خائن مزبور (یعنی من) در عمل بضرر رژیم تمام شده ، بنحوی که دستگاههای تبلیغاتی رژیم پخش آنرا متوقف میکنند و برخی جناحها هم این مصاحبه ها را به سود مجاهدین میدانند . بعد هم با استناد به مسعود رجوی میگویند باید از رژیم تشکر هم کرد . معلوم نیست ، اگر مصاحبه ها بضرر رژیم تمام شده بنحوی که آنرا متوقف هم میکنند ، پس چرا من بخاطر انجام آنها خائن و شکنجه گر و... نامیده میشوم .

۴ : سیاست یک بام و دو هوای مسعود رجوی

نوشتم که مسعود رجوی ، من را بخاطر مصاحبه هائی که خود صریحاً میگوید به ضرر رژیم بوده است خائن و جنایتکار و مزدور و بالاخره شاگرد جلاّد نامید . اما ببینیم ، او در سایر موارد از جمله آنجا که به فامیل و بستگان خودش مربوط میشود چگونه رفتار میکند ؟

دو نمونه بسیار آشکار یکی خواهر و دیگر مادر مسعود رجوی میباشد . که هر دو تحت فشار تن به مصاحبه و محکوم نمودن سازمان و شخص رجوی دادند .

مصاحبه تلویزیونی مادر مسعود رجوی و عکس العمل وی :

نشریه مجاهد شماره ۱۵۳ در مورد مصاحبه رادیو تلویزیونی مادر مسعود رجوی

مینویسد :

« مادر و پدر برادر مجاهد مسعود رجوی ... توسط مزدوران رژیم خمینی دستگیر شده بودند و مادر بیمار ۷۶ ساله او را در تلویزیون شهر مشهد به مصاحبه تلویزیونی واداشتند . »

ملاحظه میکنید ! در اینجا نه فحشی در کار است ، نه توهین و نه خائن و مزدور نامیدن ، بلکه به اجبار به مصاحبه واداشتن است .

مصاحبه تلویزیونی خواهر مسعود رجوی و عکس العمل وی :

خانم منیره رجوی را در اوائل مردادماه سال ۱۳۶۱ دستگیر کردند . یک هفته بعد

یعنی در ۸ مرداد همانسال نشریه « اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان » در شماره ۴۷ تحت عنوان « باز هم زندانی کردن بمنظور سوء استفاده تبلیغاتی » خبر این دستگیری را منتشر کرد و نوشت : « خانم منیره رجوی ، زن خانه داری با دو کودک شیرخوار است که هیچگاه رابطه ای با فعالیت های سیاسی برادرش و مجاهدین خلق ایران نداشته است » انتخاب آن تیترو نیز محتوای نوشته بروشنی نشان میداد که رجوی احتمال مصاحبه تلویزیونی خواهر خود را (البته تحت فشار) در نظر گرفته و با صدور چنین اطلاعیه ای پیاپیش سعی در خنثی کردن اثرات سوء سیاسی - تبلیغاتی آن مصاحبه است .

بعد از خبر فوق ، بمدت نه ماه یعنی تا اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ دیگر هیچ مطلبی در این باره از سوی سازمان منتشر نمیشود . در ۳۱ اردیبهشت ۶۲ دفتر مجاهدین در پاریس (یعنی خود رجوی) اطلاعیه ای منتشر میکند با عنوان « فشار برای وادار کردن زندانیان سیاسی به مصاحبه های تلویزیونی » (نشریه مجاهد شماره ۱۵۳) در این اطلاعیه ضمن تکرار دو باره این مطلب که منیره رجوی هیچگاه رابطه ای با فعالیت های سیاسی برادرش نداشته آمده است :

« بطور مشخص خانم منیره رجوی (خواهر کوچکتر برادر مجاهد مسعود رجوی) و گروهی دیگر از زندانیان سیاسی زندانهای اوین و قزلحصار برای تن دادن به مصاحبه های تلویزیونی و بیان مطالبی بر علیه مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت ، تحت فشار قرار گرفته اند . »

اطلاعیه مسعود رجوی در پاریس سپس میافزاید :

« با ایمان قاطع به این حقیقت که هیچیک از شگردها و فوت و فن های ددمنشانه رژیم خمینی - از جمله واداشتن مادران پیر و خواهران زندانیان بیگناه به مصاحبه تلویزیونی - نمیتواند گرهی از کار این رژیم در هم شکسته و رو به مرگ بگشاید و با اطمینان از اینکه ماهیت و مضمون تمامی این قبیل تلاشهای مذبوحانه خمینی برای اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران افشا؛ و شناخته شده است . »

رجوی در توجیه مصاحبه تلویزیونی خواهر خودش تا آنجا پیش می‌رود که اعلام میکند این مصاحبه بدون مقدمه و حتی با چشم بسته صورت گرفته است :

« یکروز بدون اینکه بداند او را با مریم گلزاده غفوری و رضیه آیت الله زاده شیرازی و چند نفر دیگر از بلندگو صدا کردند . اکثر بچه ها فکر میکردند برای اعدام می‌برند ، ولی بدون اینکه خودشان هم بدانند با چشم بسته آنها را برای مصاحبه بین المللی می‌بردند . »

نشریه انجمن های دانشجویان مسلمان شماره ۱۶۸ ، یعنی درست در همان نشریه و همان شماره که بخاطر مصاحبه های به اجبار گرفته شده از من ، مرا جلا داد و شکنجه گر نامیده اند .

ملاحظه میکنید ! وقتی مسئله به خواهر و یا مادر خود رجوی برمیگردد، ایشان بدرستی میگویند که مصاحبه ها زیر فشار شکنجه و فشار روانی انجام گرفته و بعد هم بدرستی میافزاید که مردم ایران از مضمون و ماهیت این شگردها و فوت فن ها بخوبی آگاهی دارند . اما وقتی مورد کاملاً مشابه ای برای فرد و یا جریان دیگری اتفاق میافتد ، یکدفعه همه چیز را فراموش میکند . به فحاشی و تهمت به کسانی که هنوز در زیر تیغ شکنجه گران قرار دارند میپردازد . چنان که گوئی شکنجه و فشار فقط و فقط برای خواهر و یا مادر و بستگان ایشان بوده و بس . و دیگران با میل و رغبت و داوطلبانه به چنان کاری مجبور شده اند .

.....

تکرار میکنم و صد بار دیگر نیز باید تکرار کرد که شکنجه و زندانی کردن ، گرفتن مصاحبه های اجباری و نهایتاً اعدام زندانیان سیاسی ، بزرگترین جنایتی است که یک حکومت و یا یک سیستم میتواند مرتکب شود . این مسئله ای است کاملاً روشن و به بیانی جهانشمول . اما مسئله دیگری هم هست :

نیتوان دم از دمکراسی و آزادیخواهی و حقوق انسان زد و تنها وقتی که حقوق و آزادی های خود ما سلب میشود سر به فغان برداشت و در مورد دیگران

حتی شادی و شادمانی هم کرد. فی المثل نمیتوان ترور دکتر کاظم رجوی را محکوم کرد ولی از کنار ترور دکتر قاسمو و یا دیگران شادمانه عبور کرد و آنرا تحت عنوان «مجازات اتو دینامیکی» عملاً تأیید هم کرد. و یا بمناسبت ترور ناجوانمردانه دکتر قاسمو، در پایگاه اشرف در بغداد، مراسم جشن و سرور و شادمانی با حضور خود رجوی برپا کرد و شلیک هوائی ترتیب داد. نمیتوان مصاحبه های خواهر و مادر و نزدیکان نسبی و یا سیاسی خود را نادیده گرفت و حتی اخبار آنرا سانسور کرد ولی از مصاحبه های دیگران شاد شد و در باره آن اطلاعات و تحلیل هم صادر کرد. مصاحبه هائی که تماماً مخدوش و غیر قابل استناد هستند. نمیتوان به ترور پرداخت و در همان زمان تروریسم صادراتی و یا داخلی حکومت را محکوم کرد. نمیتوان در خارج کشور بود و دیگران را تحت عنوان «خارج نشین» مورد حمله قرار داد. نمیتوان، واقعاً نمیتوان، مخالفی سر سخت شکنجه و زندانی کردن و مدافع یکه تاز حقوق بشر بود اما در همان زمان مخالفین و معترضین خود را به زندان انداخته، تحت فشار و مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار داد.

به این میگویند سیاست یک بام و دو هوا. ترفند و فوت و فنی که (خوشبختانه همانند ترفند ناجوانمردانه گرفتن مصاحبه های اجباری) مضمون و ماهیت آن برای مردم ایران کاملاً شناخته شده است.

۵: بعد از خلاصی از زندان و آمدن بخارج

و نوشتن بیانیه «بنام حقیقت»

اکنون روشن میشود که چرا من اولین بیانیه خود در خارج کشور را با بنام حقیقت آغاز کردم. متن کامل بیانیه در فصل دوم این دفتر آمده است.

اما نگاه کنید به عکس العمل مجاهدین در این مورد:

دفتر مسعود رجوی در پاریس در تاریخ ۲۳ خرداد ۶۷ (یعنی با تاخیر نسبتاً طولانی ۷ روزه) به اعلام آمادگی من برای مناظره و رویارویی علنی پاسخ داد. عنوان اطلاعاتی از این قرار است: «هشدار امنیتی در برابر

توطئه های تروریستی دشمن ضد بشری در اروپا»
متن کامل این اطلاعیه به نقل از بولتن خبری شمار ۱۷۷ ، و توضیحات من در
باره آن ، در صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷ همین دفتر آمده است .

۶ : ظفره رفتن از قبول روبروئی علنی ؛ از طریق علم کردن دادگاه سوئیس

مسعود رجوی در پاسخ به اعلام آمادگی من برای یک روبروئی و مناظره علنی
با وی حتی در بغداد و قرارگاههای ارتش خصوصی اش ، و نیز در پاسخ به
* اطلاعیه اینجانب داتر بر افشای اطلاعات تشکیلاتی (در صورت قبول مسئولیت
از جانب وی) بنحوی دیگر عکس العمل نشان داد .

دفتر رجوی در پاریس به تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۷۰ (برابر با ۲۱ ژوئیه ۱۹۹۱)
اطلاعیه ای منتشر نمود با عنوان « رسوائی بزرگ رژیم خمینی و شاگردجلادان
این رژیم در دادگاه ژنو » . در این اطلاعیه ادعای مسخره شرکت اینجانب بعنوان
شاهد در دادگاه سوئیس مجدداً مطرح شده و همانطور که من در اطلاعیه
توضیحی شماره ۴ (مندرج در صفحه ۱۹۳ پیش بینی کرده بودم ، تکذیبیه من را
به عنوان « شکست توطئه سیاسی - تروریستی » و نیز « یک پیروزی بزرگ »
قلمداد کرد . (کلیشه شماره ۶)

رجوی بعداً برای تکمیل این سناریوی سراپا دروغ متنی غیرمستند ، نامشخص ،
مخدوش بلحاظ ظاهر را در نشریات رنگارنگ خود « کپی » نمود ، که براساس
آن گویا من نفر سوم از لیست ۴۱ نفره ای هستم که باید بنفع رژیم !! و علیه
مجاهدین در دادگاه سوئیس شهادت بدهم (کلیشه شماره ۷) .

رسوایی بزرگ رژیم خمینی و شاگرد جلا دان این رژیم در دادگاه ژنو

کلیشه شماره ۶

برگزاری دادگاهی در ژنو برای
محاكمه یك خبرنگار سوئیس كه از سوی
رژیم خمینی درخواست شده بود، بخصوص
پس از عدم حضور شهرد معرفی شده توسط
این رژیم در دادگاه، به رسوایی بزرگ
سیاسی برای ملایان حاكم بر تهران و
شگنمگران و شاگرد جلا دانی كه به مأموریت
خارج کشور اعزام کرده بودند، تبدیل شد.
شاگی این دادگاه رفسنجانی و متهم آن
خاتم گازو خبرنگار روزنامه ی لائوسیس بود
گرد.

به این ترتیب نه تنها یكبار دیگر
رژیم خمینی در صحنه بین المللی در مقابل
يك دادگاه در شهر ژنو، مقر اروپایی ملك
متحد به محاكمه كشیده شد، بلكه این رژیم
بدست خود ماهیت كلیف شاگرد جلا دانی از
قبول سعید شاهسوندی را كه برای اجرای
توطئه های سیاسی و تروریستی علیه ملامت
ایران به خارج اعزام کرده بود، پیش از
پیش در مقابل انظار بین المللی نیز افشا
گرد.

دفتر مجاهدین خلق ایران - پاریس
۲۰/۳/۷۰
(۲۱/ژوئیه/۱۹۹۱)


نفر سوم این لیست ۴۱ نفره، خائن
خود فروختی است بنام سعید شاهسوندی
كه در اطلاعاتی قبلی دفتر مجاهدین از
توطئه ی ساواك خمینی در اعزام او به خارج
كشور پرده برداشته شده بود. چندی بعد

کلیشه شماره ۷

کلیشه نامشخص،
مخدوش و مجعولی
که مجاهدین در
تشریحات خود آنرا
مکرراً کپی
میکنند.

VT 87-044-Genève 112-1-01 : 19748 3021106

RÉPUBLIQUE ET CANTON DE GENÈVE



POUVOIR JUDICIAIRE
TRIBUNAL DE POLICE
Chambre 1^{re} 3

7728461/90 CAJUZ GOUAL Puyras PC : GOUVERNEMENT FRANÇAIS
No D. Foucot No C. Aberle

Mardi 16 juillet 1991 A 8 h 30, salle P :

Témoin du Gouvernement Iranien : Mme BARTHANS, interprète (persan)

M. Roland CHATELAIN **EXC**
Inspecteur Police de Sécurité Vaudoise **EXC**

M. Saïd BRASAVAN **EXC**
Séjour TAVASOLI

M. Kogalijek BOMHARAI
M. Mohandac KHAYABANI

مقایسه کنید با سند شماره ۱۰ صفحه ۲۳۱ ، گزارش پلیس بین المللی

سوئیس

متناقض و بی پایه بودن چنین ادعای مسخره ای بحدی کافی روشن است . بنده
هم جاسوس ومأمور مخفی رژیم هستم وهم مأمور علنی و شاهد آن در دادگاه ؟؟

۲- تلاش برای حذف سیاسی

از این زمان بعد ماشین تبلیغاتی سازمان مجاهدین با امکانات و منابع بی پایان مالی ، همراه با شبکه تشکیلاتی مطیع و گوش بفرمان ، به عنوان تلاشی تدافعی و از سر ضعف کمر به حذف سیاسی من از طریق لجن پراکنی بی پایان بست .

خط این است : در هر فرصت ممکن باید شاهسوندی را کویید . اتهامات را باید تکرار و باز هم تکرار کرد و در هر تکرار ، اتهامی جدید و شدید تر از قبل عنوان کرد ، تا در اذهان تبدیل به فاکت و واقعیت شوند . به اتخاذ مدرک و دلیل هم نیازی نیست .

شیوه این است : ابتدا مطلبی را در نشریه خودمان و یا نشریه های هوادار به چاپ میرسانیم . سپس مدتی بعد به آنچه که خود ، بدون دلیل و مدرک ، نوشته و یا گفته ایم استناد میکنیم و بدین ترتیب دایره کامل میشود . و حرکت دایره وار ادامه می یابد .

این شیوه ای است که رجوی تا قبل از آن در مورد کلیه مخالفان سیاسی خود بکار میبرد . اما در مورد من با شدت بیشتر بکار گرفته شد . مجموعه ای که در زیر می آید در این رابطه است :

۱ - سه جلد فحشنامه و تهدید نامه که در آنها من بارها تهدید به مرگ و اجرای حکم اعدام انقلابی شدم . منتشره در دی ، بهمن و اسفند ۱۳۷۰.

۲ - جزوه ای بنام « بخاطر تاریخ ونه بخاطر رجوی » نوشته یکی از عوامل رجوی بنام، علی فراستی در دیماه ۱۳۷۰ . در مورد این جزوه و نویسنده آن گفتنی بسیار است که در فرصتی دیگر به آن خواهم پرداخت . در اینجا ذکر این نکته ضروری است که نویسنده جزوه مزبور خود رسماً و بطور مکتوب اعتراف کرده است که این جزوه به سرمایه مجاهدین (در واقع سرمایه ای که دولت هائی نظیر عراق و دیگران در اختیار رجوی گذاشته اند) در ده هزار نسخه به چاپ رسیده و توسط عوامل رجوی در گوشه و کنار و از جمله در زندانهای او در بغداد توزیع

شده است .

۳ - جزوه ای بنام « تیشه ها وریشه ها » نوشته یکی دیگر از جیره خواران خوان نعمت مسعود رجوی بنام « فریدون گیلانی » که او نیز دست در دست فراستی تا می‌توانستند اتهام و فحش و توهین نثار من و سایر جداشدگان کرد. این جزوه نیز همزمان با وجیزه نامه فراستی در دیماه ۱۳۷۰ و در شرائطی کاملاً مشابه یعنی با پول و امکانات مسعود رجوی تهیه ، چاپ و توزیع گردید .

در کتابها و جزوات فوق ، لشکر مورچگان مسعود رجوی از ترکیه تا کانادا و از بغداد تا شهرهای اروپا ، در حالیکه اکثریت قریب به اتفاق آنها من را نه دیده و نه می شناخته و بسیاری از آنها حتی نمیدانستند که املاء درست نام من چگونه است « هَمَه با هم » با کلمات یکسان ، انشاء یکسان و اتهامات یکسان من را مورد حمله و فحاشی قرار دادند . البته تعجبی هم نداشت . چرا که متن تمام آنها از یک منبع تهیه میشد . از بغداد .

به قسمتهائی از پاسخ های رجوی توجه کنید تا عمق تاثیر گذاری و روشنگریهائی را که با اطلاعیه « بنام حقیقت » نوشته اینجانب شروع شد بعینه مشاهده شود

اولین تلاش تدافعی رجوی

اولین تلاش تدافعی رجوی در مقابل اقدامات من و نیز موج افشاگریهائی که علیه زندانهای وی براف افزاده بود، کتابچه ای است بنام : « پاسخ به یاده های ساواک آخوندی و همدستان دشمن ضد بشری در باره زندانهای موهوم مجاهدین و ارتش آزادیبخش » منتشره در دیماه ۱۳۷۰.

به نکاتی از این کتاب توجه کنید .

۱- در صفحه ۳۶ آن به نقل از رادیو صدای مجاهد ۲۰ آذر ۷۰ آمده است :

« ساواک رژیم یکی از ابلهانه ترین شاهکار های خود را عرضه نمود. و به ناگهان در خردادماه گذشته سر و کله یک شاگرد جلاّد اوین بنام سعید شاهشوندی در دیار فرنگ پیدا شد این بار کسی را که ساواک خینی مدعی بود بعنوان عضو مرکزیت مجاهدین در حین عملیات فروغ جاویدان

دستگیر نموده است آزاد و روانه فرنگستان نموده بودند ! بگذریم که هم چنانکه در سابقه این مزدور در ساواک خمینی منعکس است ، آخوند ریشهری وزیر ساواک خمینی در سال ۶۷ خطاب به نامبرده بر اساس اقرار صریح خودش گفته است ، بیچاره تو را که مجاهدین سالهاست اخراج کرده بودند . جالبتر اینکه شاگرد جلاّد مربوطه هنوز از گرد راه نرسیده علم و کتب « محاکمه مسعود رجوی » را بفرموده بلند کرده بود . ضمناً بدینوسیله ساواک آخوندی تقریباً یکسال پس از ترور شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رجوی با ارسال یک راس شاگرد جلاّد به فرنگ میخواست با یک تیر دو نشان بزند .»

مطابق مطالب بالا

اولاً : بنده دستگیر شده م ، نه اینکه خودم را معرفی کرده باشم .
 ثانیاً : رجوی وانمود میکند که حتی از مکالمه میان ریشهری و من و حرفهائی که او به من زده هم اطلاع دارد !! فراموش نکنید که رجوی یکماه بعد از آزادی و آمدنم به خارج هنوز در بی خبری کامل است و بعد از صدور اطلاعیه با امضا هم ، وقتی میخواهد نسبت به آزادی من عکس العمل نشان دهد آنرا با عبارت « امری که اگر صحت داشته باشد» بیان میکند.
 ثالثاً : از آنجا که وقتی بنابه ضرب المثل معروف چوب را بلند کنند گریه دزد خودش میفهمد و فرار میکند . «اعلام آمادگی من برای مناظره و رویارویی علنی با رجوی » را بعد ولی بدستی « محاکمه مسعود رجوی » مینامد . یعنی خودشان هم بخوبی میدانستند که در چنان مناظره و رویارویی طرف محاکمه و محکوم شونده نه من بلکه رجوی خواهد بود .
 رابعاً : اعتراف میکنند که من یکسال بعد از ترور دکتر کاظم رجوی به خارج آمده ام .

۲ - مورد دیگر در صفحه ۹۹ این کتاب است که شهزاد صدر حاج سید جوادی بفرموده مسعود رجوی در مقاله ای آقای دکتر علی اصغر حاج سید جوادی را

مورد وقیحانه ترین حملات و فحاشی ها قرار میدهد . زیرا ایشان در نامه ای به دفاع از حقوق انسانی (و نه دفاع از کارنامه سیاسی) من پرداخته بودند . با معذرت از جناب آقای علی اصغر حاج سید جوادی ، به فرهنگ یکی از بانوانی که در مکتب و یا بهتر است بگوییم « بیت رجوی » پرورش یافته توجه کنید تا بقیه قضایا معلوم شود. امضاء زیر این نوشته متعلق است به شهزاد صدر حاج سید جوادی :

« گفته بودم که عموجان من خیلی فرو مایه است همه آنهایی که عمو جان سُّفله مرا میشناسند خوب میدانند که نامبرده به تفاله خُلص ارتجاع و استعمار تبدیل شده است . برای همین هم تا میتواند پاچه مجاهدین را میگیرد و علیه رهبری ما پارس و غلظهای زیادی میکند این مَرَدک پلید و بیشرافت ، دقیقاً از موضع دُخیمان ساواک خمینی برای زندانیان « زندانهای رجوی در عراق » یقه درانی نموده ، عمامه بر زمین میکوبد و ریش در لجن فرو میبرد .»

شهزاد خانم مودب و خوش بیان چنین میافزاید :

« در جریان تحقیق راجع به اراجیف علی اصغر حاج سید جوادی ... به نمونه بسیار تکان دهنده دیگری برخورد کردیم که نامه او به سه تن از همکاسه های شاگرد جلااد اوین (سعید شاهشوندی) میباشد جای آن است که از ته دل کلیه مجاهدین و رزمندگان آزادی به این جاسوس فرو مایه و کفتار سبع خمینی صفت اخطار شود که شکر خوردن و غلظهای زیادی علیه مجاهدین حدی دارد..... در این میان نکته ی بسیار مهمتر از استفرغات این زالوی سیاسی، ماموریت و خط آگاهانه و عامدانه او برای غسل تعمید دادن به شاگرد جلااد اوین (سعید شاهشوندی) و میدان باز کردن برای او است «

علیا مخدره محترمه سپس مینویسد :

« سازمان مجاهدین خلق ایران به تازگی در داخل کشور به قرائتی دست یافته مبنی بر اینکه شاگرد جلااد مورد بحث در طرح ترورشید بزرگ حقوق

بشر مقاومت ایران ، دست اندر کار بوده است که این موضوع نیز شایان پیگرد قضائی است در این مورد بهتر است منتظر تحقیقات و اطلاعات بعدی سازمان باشیم ؛ لیکن در این رابطه نیز بایستی به آقای فرومایه اخطار کنم که پایت را بد جائی گذاشته ای ! »

البته شهزادخانم و یا کسانی که این فحش نامه را برای او تنظیم و یا نوشته اند آنقدر هم سواد نداشته و ندارند تا بین مفاهیم حقوقی «دلیل ومدرك» و «قرائن» تمیز قائل شوند . به علیامخدره محترم !! باید آموزش داد که بر فرض وجود «قرائن» ، حتی اگر راستگو هم باشید (که نیستید) ، چنان قرائن کذائی را نمیتوان در هیچ محکمه و هیچ دادگاهی بجای «مدرك و سند» مطرح کرد . جز در یک محکمه . آنهم در دادگاه بلخ مسعود رجوی که حالیه به بغداد و حومه ، نقل مکان کرده است .

ضمناً تاریخ نگارش مطلب فوق دیماه ۱۳۷۰ (برابر بادیسامبر ۱۹۹۱) است . بنظر میرسد بعد از گذشت پنج سال هنوز تحقیقات سازمان قَدر قدرت !! مسعود رجوی به نتیجه مطلوب نرسیده است .

شهزادخانم در ادامه مینویسد :

حقیقت این است که مجاهدین قصد ورود در برخی جزئیات و دهان به دهان شدن با این قبیل اراذل و فرومایگان را ندارند .»

باز جای شکرش باقیست . چون علیا مخدره قصد فحاشی و ورود در جزئیات را نداشتند !! اینگونه دُر فحاشی و گلاب افشانی کردند وای به روزی که قصد فحاشی و دهان باز کردن داشته باشند !!! آنوقت معلوم نبودمیبایستی شاهد کدام فرهنگ لپستی تر و چاله میدانی تر از این در ضد فرهنگ آنان باشیم ؟!

دومین تلاش تدافعی رجوی

فشار افکار عمومی و درستی افشاگرها بحدی بود که رجوی یکماه بعد ، در بهمن ۱۳۷۰ مجبور به انجام دومین تلاش تدافعی شد . اینکار بصورت انتشار کتاب دیگری بنام « رسوائی و شکست یاوه های ساواک آخوندی و همدستان

دشمن ضد بشری علیه مجاهدین و ارتش آزادیبخش « انجام گرفت .

در این کتاب نیز من و آقایان حاج سید جوادی ، بنی صدر ، و نیز هر فرد و گروه و تشکیلاتی که مانند آنها وقیحانه به من حمله و فحاشی نکرده ، و از زندانهای رجوی صحبت بمیان آورده مورد فحاشی و حمله قرار گرفته ایم .

نکته جالب اینکه چون کفگیر رجوی سالهاست که به ته دیک خورده ، مجبور شده بر روی کاغذ ، و از طریق سازمانها و جمعیتها و تشکیلات یکنفره و دونفره برای خودش سیاهی لشکر حمایت کننده تهیه ببیند . به این ترتیب از کانادا تا استرالیا و از بغداد تا استراسبورگ اطلاعیه هائی با انشاهای یکسان و فحش های یکسان و مطالب یکسان ، در حمله به اینجانب و دفاع از رجوی صادر شد . دومین تلاش تدافعی رجوی جمع آوری این اطلاعیه های خود فرموده در یک مجلد است . به چند نمونه آن توجه کنید :

۱ - دونفر از عوامل رجوی بنامهای بهمن اعتماد و مسعود بنی صدر که عناوین نمایندگی شورای ملی مقاومت در انگلستان و امریکا را یدک میکشند درصفحات ۱۵ تا ۱۷ ، کتاب مزبور اینگونه مینویسند :

« آنکه گوی سبقت را در نجاست و خباثت و بیشرمی ربوده ، دایناسور قلم بمزد دستگاههای شاه و شیخ ، سید جوادی فرومایه است . او برای رسیدن به مقام ملیجکی در دربار خمینی ، از خائن نامیدن جنایتکار معلو الحالی چون سعید شاهسوندی گلایه کرده است . »

این دو تن سپس ، کسانی را که به گفته ها ونوشته های اینجانب و دیگران و منجمله جناب حاج سید جوادی در مورد سرکوبگری دستگاه مسعود رجوی ، وجود زندانها و صرفاً گوش فرا دهند نیز در زمره ضد انقلاب و ضد مقاومت اعلام کرده اند :

« آنکس که در این واپسین ایام حتی گوش مفتی برای چرندیات این فقهای رو بمرگ باشد ، آگاهانه یا نا آگاهانه در مقابل سیل خروشان مقاومت ایستاده است . این طبیعت همه انقلابها است دو صف بیشتر وجود ندارد . خنثی و بیطرف هم بی معنی است . »

به آنچه که در پی می آید توجه کنید تا معلوم شود ، انحطاط اندیشه و عمل شهزادخانم ها و افرادی نظیر این دو تن ، نه صرفاً انحطاط فردی ، که بشابه محصولات یک سیستم اندیشه و عمل منحنط میباشند .
در قسمت پایانی اطلاعیه این دو آمده است :

« حمله به شخص رجوی و رهبری مجاهدین به معنی حمله به آزادی ،
به مقاومت و به استقلال مردم ایران است دفاع از رجوی هم افتخاری
است برای هر آزاده وطنپرست و استقلال طلب . صف بردگی و آزادگی ،
وابستگی و استقلال و ضد انقلاب و انقلاب هم درست از همین نقطه
مشخص میشود . » ۱۹ دیماه ۱۳۷۰ .

چند نمونه از سازمانها و تشکیلات یک نفره

در میان اطلاعیه های حمایت از رجوی، مندرج در کتاب « رسوائی و شکست » نام دو باصطلاح تشکیلات یکی « جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران » و دیگری « استادان متعهد دانشگاهها و مدارس عالی » نیز بچشم میخورد . این دو تشکیلات که بعنوان دو سازمان !! عضو شورای ملی مقاومت هم هستند ، جزئاً و کلاً از دو نفر تشکیل میشوند. یعنی هرکدام یکنفر . جلال گنجه ای و محمد علی شیخی . ضمن آنکه هر دوی این افراد . عضو رده پائین تشکیلات مجاهدین هم هستند . بعد بگوئید امامان پایان قرن بیستم معجزه نمیکند !!

نمونه اول : در صفحه ۲۱ کتاب مزبور ، آخوند جلال گنجه ای که خودش و عبا و عمامه اش به تنهایی « جمعیت دفاع از دمکراسی و استقلال ایران » را شامل میشود، بفرموده امام یفداد نشین چنین مینویسد :

« هیچگاه علی اصغر حاج سید جوادی ، سعید شاهشوندی و جانوران هم
تلاشه به این بی آزومی سر مسعود رجوی را طلب نمیکردند آنها همگی
رذیلانه به یک خورشید ، خورشید امید مردمی که اینک به پیشواز فرشته
آزادی برخاسته است ، حمله ور شده و رهبر مقاومت را آماج گرفته اند . »

- گویا حیات مسعود رجوی به فحاشی ، تهمت و به زندان و شکنجه وصل است که تا گفتم فحاشی نکن ، زندانی نکن ، شکنجه نکن ، سرش را طلب کرده ایم آخوند گنجه ای سپس میافزاید :

« آنچه را که رژیم در تهران ، اسرائیل از اورشلیم ، و حاج سید جوادی و بنی صدر به اتفاق شاهسوندی دژخیم عکّم کرده اند ، ادعای شکنجه و زندانی کردن صد ها مجاهد معترض و ناراضی است . رابطه رژیم با بقیه ، بیک اعزامی به خارج ، شاگرد جلال اوین سعید شاهسوندی است . او پس از انجام جنایات بسیار که دستانش را به خون عزیزان خلق آلوده و از جمله در خون شهید حقوق بشر کاظم رجوی نیز دست داشته است برای طرح و پیگیری همین مسئله به خارج فرستاده شده است .» ۲۰ دیماه ۱۳۷۰

لازم است گفته شود که عنوان اطلاعیه آخوند جلال گنجه ای « اتحاد عمل آخوندی - اسرائیلی و فرومایگان خارجه نشین » است . و جالب است دانسته شود که همین جناب با لباس تمام عیار آخوندی چندی پیش با تلویزیون اسرائیل یک مصاحبه طولانی و مفصل داشتند .
اکنون پیدا کنید اتحاد عمل آخوندی - اسرائیلی را .

نمونه دوم : درست در تاریخ مشابه اطلاعیه آخوندجلال گنجه ای ، و در اطاق بغل دست وی ، آخوند دیگری - اما بدون عبا و عمامه - که او نیز به تنهایی ، خودش و خودش ، « استادان متعهد دانشگاهها ومدارس عالی کشور » را شامل میشود، یعنی محمد علی شیخی ، اطلاعیه زیر را صادر میکند. صفحه ۳۲ کتاب مزبور:

« یکباره از چهار گوشه دنیا از صد نقاره این صدای ناهنجار بر آمد که مجاهدین دههازندان و صدها زندانی دارند و زندانیان خود را به شیوه ای وحشیانه شکنجه میدهند . این صدا ابتدا از دهان هرزه درای کرکس دست

آموز لاجوردی جلاد (سعید شاهسوندی خائن) بیرون آمد . سپس انبوهی از همزادان و هم سرشتان رژیم ، همراه با بلندگوهای استعماری نظیر رادیو اسرائیل و رادیو بی بی سی با این ساز همنوا شدند» ۲۰ دیماه ۱۳۷۰

نمونه سوم : نمونه ای دیگر از سازمانها و تشکیلات یکنفره عضو شورای ملی مقاومت ، فردی است بنام « حاج ابراهیم مازندرانی » که ایشان نیز خودش بتنهانی «کانون توحیدی اصناف» را شامل میشود . حاج مازندرانی تا زمانی که رجوی در فرانسه بود ، در محل اقامت وی به کار پخت و پز و آشپزی مشغول بود. بعد که رجوی به بغداد رفت او هم مانند کلیه نیروهای سازمان به بغداد رفت . در بغداد و در قرارگاه مینی ارتش خصوصی رجوی ، کار (کار که چه عرض کنم ، سر کار گذاشتن) این جناب « کانون توحیدی اصناف » آبیاری گلها و درختکاری و خلاصه باغبانی است . قنات های حاج میرزا آغاسی که یادتان هست !! البته وظیفه اصلی ایشان چیز دیگری است . و آن اینکه هر وقت رجوی برای مصرف خارجی به چند نفر « صحنه پرکن » احتیاج داشته باشد ، حاجی بیچاره را کراوات زده و اطو میکشند و شق و رق بر یکی از صندلی های شورا می نشانند . به این ترتیب اگر چه ، نه از قنات های حاج میرزا آغاسی آب ، و نه از آبیاری حاج میرزا مازندرانی باغ و بستان پدید می آید ، اما در عوض نان حضور سازمان یکنفره وی عاید مسعود رجوی میشود.

۴ - اگر قرار بشود که تک تک فحشنامه ها بررسی شود ، باعث اطاله کلام میشود ، لذا به یک نمونه دیگر از کتاب مزبور پرداخته و بررسی این دومین تلاش تدافعی رجوی را به پایان میبرم . در صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲ کتاب مزبور کلیشه هائی که در پی میاید ، چاپ شده است :

درباره‌ی شاگردجلاد اوین سعید شاهسوندی

سعید شاهسوندی شاگردجلاد اوین که پس از طی همه‌ی مراحل خیانت و جنایت و زدن تیر خلاص و دادن همه‌ی اطلاعات خود به دشمن ضدبشری و دست‌اندرکاربودن در ترور دکتر کاظم رجوی، توسط ساواک خمینی به خارجه اعزام شده، آلمان (کلن) را مرکز مأموریت‌های ضدانقلابی و تروریستی خود علیه مجاهدین و مقاومت ایران قرار داده است. وی سعی می‌کند که اقدامات و تحرکات خودش را با محمل‌هایی نظیر تجارت پرده‌پوشی کند و به همین منظور با شرکت‌ها و تجارتخانه‌های مختلف ارتباط می‌گیرد. به قرار اطلاع شاگردجلاد اوین در تلاش برای خرید اسلحه برای رژیم خمینی نیز هست و به همین خاطر با برخی کانال‌های فرانسوی تماس‌هایی برقرار کرده و سعی می‌کند با جلب نظر شرکت‌های در حال ورشکستگی، تجهیزات و سلاح‌هایی را در ازای قیمت‌های گزاف برای رژیم خمینی تهیه نماید. وی مستمراً در حال تماس با ساواک خمینی در تهران است و ارتباطات خود را از طریق رابطین اعزامی و تلفن و تله‌فاکس (از خانه‌اش) تأمین می‌کند.

این مزدور جنایتکار به سوءاستفاده از ارتباطاتی که طی سال‌های گذشته در جریان خرید برخی تدارکات مجاهدین با شرکت‌های خارجی داشت، می‌پردازد و بدون اینکه نقش خائنه و جنایتکارانه‌اش برای آنها شناخته شده باشد درصد اخاذی و چپاول است. کمااینکه در جریان خریدهای گذشته‌اش برای سازمان نیز به طرزی خائنه مبالغ قابل توجهی را سرقت و چپاول نموده و مخفیانه از شرکت‌های مربوطه نیز برای خود پورسانتاژ و حق دلالتی می‌گرفته است.

شاگردجلاد اوین که حدود ۹ ماه قبل پس از فرستاده شدن به خارجه بوسیلهی ساواک خمینی، دم از محاکمهی علنی رهبری مجاهدین می‌زد، پس از مواجهه با موج انزجار و تنفر عمومی به کارهایش عمدتاً حالت بی‌سروصدایی داده ولی فعالانه از یکسو (برای اقدامات تروریستی) در ارتباط با ساواک خمینی در تهران است و از سوی دیگر خطوط دیکته‌شده برای لجن‌پراکنی علیه مجاهدین و مقاومت ایران را در ارتباط با بریده‌مزدوران جدیدالاستخدام رژیم و همپالکی‌های قدیمی‌اش مثل مجید بازگونه و کمال رفعت‌صفایی دنبال می‌کند. در همین رابطه شاهسوندی در یکی از تماس‌های خود اذعان کرده است که با مزدور کوکب طالبی رفت و آمد دارد. شایان ذکر است که مزدور کوکب طالبی با بنی‌صدر خائن نیز در ارتباط است. (به این می‌گویند کلکسیون مزدوران و ایادی و همدستان ساواک آخوندی!)

سعید شاهسوندی خائن به فرموده و به کمک ساواک خمینی و در ارتباط با مزدور بازگونه در تدارک تأسیس یک شرکت صادرات و واردات از جمله برای فروش خاویار است تا هم آن را پوش ارتباطات تروریستی‌اش قرار دهد و هم به انتقال و تأمین ارز برای مأموریت‌هایی که به عهده‌اش گذاشته شده بپردازد.

صفحه ۱۶۲ کتاب « رسوائی و شکست یاره های ساواک آخوندی ... »

تناقض های مضحک و بلاهت بار در این نوشته فراوان است :

۱- خانه من در هامبورگ است . ارتباطات خود را با رژیم جمهوری اسلامی از طریق فاکس و تلفن در خانه ام انجام میدهم . اما کلن را مرکز ماموریت های ضد انقلابی و تروریستی خود قرار داده ام .

۲ - در تدارک تاسیس یک شرکت صادرات و واردات از جمله برای فروش خاویار هستیم . اینرا هم بعنوان پوش جهت ارتباطات تروریستی و همچنین انتقال ارز برای تروریست ها میخواهم . سازمانهای اطلاعاتی کشورهای غربی هم کور و کر کاری به من ندارند !!!

۳ - مامور خرید اسلحه برای رژیم هستیم . اما بجای اسلحه شرکتهای در حال ورشکستگی را به قیمت های گزاف برای رژیم میخرم . خلاصه معلوم نیست کدام طرفی هستیم . میخواهم برای رژیم اسلحه بخرم یا کارخانه های در حال ورشکستگی غرب را به رژیم قالب کنم . آنهم به قیمت گزاف .

۴ - از هر دو طرف و بلکه از هر سه طرف هم دارم میبرم و میخورم . هم از رژیم هم از شرکتهای اسلحه سازی غربی و قبلاً هم از سازمان مجاهدین . کسی نیست به نویسنده نادان این مطلب بگوید . سعید شاهسوندی آنموقع که در جریان خرید تدارکات مجاهدین از جمله ایستگاههای فرستنده رادیو و سایر دستگاههای مربوط به آن بوده ، عضو رسمی و شناخته شده مرکزیت تشکیلات شما بوده است . اگر می دانستید که او دزد و حق حساب بگیر است ، پس وای بحال شما و تشکیلات تان . که از دزدی او خبر داشتید و چیزی نمیگفتید . در آنصورت شما هم مثل خود او بوده اید . اگر هم نمی دانستید که عضو مرکزیت شما دزد و حق و حساب بگیر است ، باز هم وای بر شما و تشکیلات کذائی و باصطلاح آهنین تان . راستی چرا مدارک اخاذی و چپاول او را رو نمیکنید ؟ این که دیگر کاری ندارد ؟ از کجا معلوم که دزد های دیگری هم اکنون در کنار گوشتان نباشند و تا زمانی که حق و حساب شما را بصورت مادی و معنوی میپردازند ، کاری بکارشان ندارید؟!؟

سومین تلاش تدافعی : به صحنه آمدن خود رجوی

همراه با دیالکتیک تلاش معا ش برای کوتوله های سیاسی

بعد از تلاشهای اول و دوم که هر دو با شکست مواجه شدند . رجوی ناگزیر به سومین تلاش تدافعی متوسل شد .

حاصل این سومین تلاش تدافعی کتابی است بنام « فرافکنی های بلاهت بار علیه مجاهدین ، بازتاب استیصال دشمن ضد بشری » . منتشره در تاریخ اسفند ماه ۱۳۷۰ .

بدین ترتیب رجوی مجبور میشود طی سه ماه سه کتاب توضیحی برای امری که از اساس آنرا دروغ و ساخته پرداخته آخوندها، اسرائیل و انگلیس و کلیه ضد انقلابیون ، بریده مزدوران و جلادان و شاگرد جلاد اوین میدانست ، منتشر کند . ویژگی این سومین تلاش تدافعی اینست که این بار رجوی خود رسماً و علناً به صحنه می آید . البته او یکی دو امکان دست نشانده و گوش بفرمان ، نظیر علی فراستی ، فریدون گیلانی و مهدی سامع را ، بمشابه کوتوله های ارزان قیمت سیاسی ، نیز با خود همراه دارد .

در مورد دو نفر اول (یعنی فراستی و گیلانی) و از جمله سوابق و عملکردهای آنها در جای دیگر به تفصیل سخن خواهم گفت . اما بد نیست دانسته شود که مهدی سامع کسی است که ادعای مارکسیست و کمونیست بودن ، و بالاخص چریک فدائی بودن دارد .

این حضرت اما در جلسات عمومی که خود من شاهد آن بودم از جمله در پایگاه شکری واقع در شهرک سن لو لافوره (حومه شمالی پاریس) ، در سال ۶۷ ، عاجزانه پای نوار ویدئویی تفسیر قرآن و زیارت عاشورای مسعود رجوی می نشست . اینهم از عجایب روزگار و از دیالکتیک سخت تلاش معاش است . دیالکتیکی که باعث شده تا او همراه همسر و یکی دو نفر دیگر (و نه بیشتر) دکان سازمان چریکهای فدائی خلق (پیرو برنامه هویت) را راه انداخته و بابت حق عضویت در شورا و حق نمایندگی و چندین حق ناحق دیگر نظیر حق سفره و

حق سفر سهمی ولو ناچیز از پولهای اهداتی به مسعود رجوی را به عنوان «حقوق» (جمع دلاری حق های گفته شده در بالا) طلب کند . و البته ما بازاء دریافت ماهیانه چنان «حق و حقوق» ی پاسخ مثبت به فریاد هَل مِّن نَّاصِرٍ یَبْصُرُنِی «رهبر تاریخساز» هم هست . از قدیم گفته اند ، توپچی را یک عمر حقوق و مواجب میدهند تا فقط یکبار در سال توپ در کند .

همانطور که گفته شد ، بعد از چندین تلاش پی در پی و بخصوص بعد از تکذیب نامه های فراوان ، رجوی خود بناچار به صحنه آمد . او طی پیامی رادیویی که متن آن در همین کتاب بچاپ رسیده برای اولین بار اعتراف میکند که زندان و زندانی دارد . اعتراف میکند که حکم اعدام در سازمان وجود دارد ، اعتراف میکند که روشنگریهای اینجانب و سایر شخصیتها و جریانات سیاسی تعادل عصبی او را بهم ریخته . و بالاخره با مزدور و خائن و جاسوس و مامور رژیم خواندن همه منتقدین سیاستهایش ، دون کیشوت وار تهدید میکند که اگر دستمان به قدرت و حکومت رسید ، «گناه نابخشودنی» شمارا پاسخ خواهیم داد .

اومانند همه دیکتاتورها و خرده دیکتاتورها مخالفین خود را نه افراد معترض و سیاسی بلکه « مجرمین عادی » و « ایادی دشمن » مینامد . ولی فقیه وار ، هم در مقام دادستان ، هم در مقام شاهد ، هم در مقام قاضی و سرانجام توشیح کننده ، و متوقف کننده حکم ظاهرشده و چنین افاضه مینماید .
توجه کنید !! سخنان خود رجوی است :

« بکرات اعلام کردیم که مجاهدین جز ایادی دشمن و مواردی که به حفظ جان و اطلاعات و امنیت جمعی رزمندگان مربوط میشود ، یا مجرم عادی (که در هر دادگاهی قابل رسیدگی است) اصلاً کسی را بازداشت نمیکنند . چه رسد به اینکه بخاطر عقیده و نظر سیاسی و امثالهم کسی را زندانی کنند . وانگهی من تاکنون اجازه نداده ام در این دهساله و در این ارتش حتی یک نفر ولو از ایادی دشمن را هم اعدام کنند . »

او سپس میگوید :

« مقاومت ایران در تمامی این سالها حتی یک مورد هم اعدام نداشته است
ومن شخصاً نگذاشتم که چنین حکمی اجرا بشود . »

رجوی تا همین جا چندین دروغ میگوید :

اولاً : بدستور و با اطلاع وی از فردای شروع مبارزه مسلحانه چندین مورد شکنجه و بعد هم حکم اعدام در تهران ، در کردستان و در بغداد صادر و اجراء شده است . از جمله :

۱ - شکنجه و قتل یکی از هواداران سازمان بنام حبیب روستا اهل شیراز. ماجرای دستگیری و شکنجه وی از این قرار است که بعد از ضربه ۱۲ اردیبهشت به تشکیلات که در واقع پایان کار فعالیت در ایران بود . تشکیلات بجای بررسی ضعفهای استراتژیکی حرکت که به وارد آمدن ضربات و نهایتاً شکست انجامید ، بدنبال عوامل نفوذی رژیم بعنوان عوامل ضربه بود . در همین رابطه به حبیب روستا که تنها گناهایش اعتماد مطلق به تشکیلات بود ، مظنون شده ، او را مانند یک هوادار مرتبط بر سرقرار احضار نموده ، سپس به خانه تیمی برده و تحت شکنجه قرار میدهند . در یکی از دفعات شکنجه حبیب روستا که پارچه ای در دهانش کردند خفه میشود . عاملین این جنایت عبارت بودند از : مسعود قربانی با نام مستعار تقی، مهران اصدقی با نام مستعار بهرام ، جواد محمدی با نام مستعار طاهر، مصطفی معدن پیشه با نام مستعار رحمان ، خداوردی ولی زاده یگانه با نام مستعار محمد گیلانی ، و دو نفر دیگر با نامهای محمد رضا و عبدالله .

بعد از قتل مظلومانه حبیب روستا ، افراد بالا ، تحت امر تشکیلات جنازه حبیب را در پتو پیچیده از خانه بیرون برده و در بیابانهای اطراف لواسان رها میکنند .

۲ - شکنجه و قتل سه نفر حزب اللهی ، در خانه های تیمی سازمان . تهران ، سال ۱۳۶۱ . عاملین حسین ابریشمچی ، مهدی کتیرانی و مسعود قربانی و...

۳ - دستگیری و شکنجه فردی عادی بنام خسرو ریاحی نظری ، معلم هنرستان که به اشتباه گمان مامور رژیم بودن را بوی بردند . عاملین شکنجه و قتل :

مسعود قربانی با نام مستعار تقی ، مجید رهبر با نام مستعار رضا، محمود رحمانی با نام مستعار علی عرب ، مهران اصدقی با نام مستعار بهرام ، مصطفی معدن پیشه با نام مستعار رحمان و شهرام روشن تبار . خسرو نظری را درخانه ای تیمی در تهران تحت شکنجه قرار میدهند . در یکی از جلسات بازجویی و شکنجه ، وی با داد و فریاد باافراد سازمان درگیر و گلاویز میشود . ابتدا تیری به پایش میزنند ولی چون گلاویز شدن وی ادامه پیدا میکند و خطر لو رفتن خانه تیمی هم وجود داشته با شلیک گلوله ای از پشت به سر وی او را به قتل میرسانند . بعد از این قاتلان جنازه خسرو ریاحی را طناب پیچ کرده در پتوئی پیچیده در خرابه ای در خیابان سه‌رودی میاندازند . زمان وقوع جنایت :

مرداد ۱۳۶۱

۴ - شکنجه و تیرباران سه نفر اسیرسیجی کم سن و سال ، تحت عنوان عوامل نفوذی . زمستان ۶۱ ، کردستان شمالی . عاملین مصباح، کاک اسد ،

عنوان عوامل نفوذی رژیم . زمستان ۱۳۶۱ . مسئول اسد منطقه . فرمانده جوخه آتش مصباح . جوخه آتش قدرت الله حیدری ، کریم ترک و یک مادر سازمانی

۵ . اعدام یکی از افراد سازمان به گناه وجود علاقت و روابط میان او و یک زن . این فرد را از ترکیه به بغداد برده در آنجا اعدام کردند . «خواهر» مزبور بنام مرضیه - پ (نام تشکیلاتی ژاله) بعد از اطلاع از موضوع روانی شده با خوابیدن بر روی ریل قطار در شهرک اُویون شمال پاریس خودکشی میکند . سال ۱۳۶۴ .

۶ - صدور حکم اعدام، برای حسن محمدی از اعضاء قدیمی سازمان . توسط محمد حیاتی ، ابراهیم ذاکری و عباس داوری . وی بعداً بنحو مشکوکی دررودخانه زاب منطقه سردشت کردستان غرق میشود .

مواردفوق تنها نمونه هائی دال بر دروغگویی رجوی است . شماری ازافراد سازمان که بدستور رجوی شکنجه شده وکسانی که رجوی در دادگاههای بغداد خود برایشان حکم اعدام صادر کرد ولی بعداً در اثر افشاگریها مجبور به رها کردن آنها شد هم اکنون برای شهادت در مورد آنچه که بر سرشان آمده اعلام آمادگی کرده اند .

ثانیا : و نکته بسیار مهم دیگر اینست که رجوی با این عبارت که « من تاکنون اجازه نداده ام در این دهساله حتی یکنفر را اعدام کنند » از یکسو عمق انحطاط سیستم دیکتاتوری فردی خود را بنمایش گذاشته و مشخص میکند که در تشکیلات فرقه حرف اول و آخر را او و فقط اوست که میزند ، و از سوی دیگر اعتراف میکند که حکم اعدامی بوده است که او مانع اجرای آن بوده است . بدیگر سخن ، اگر او اجازه میداد ، اینکار صورت میگرفت . کاری که البته نه تنها اجازه بلکه امر به انجام آنراهم مدتهاست خود وی صادر کرده است .

ثالثاً : به ترکیب عبارات رجوی یکبار دیگر توجه کنید ، تا اعتراف صریح او دال بر زندانی و شکنجه کردن افراد معترض درون تشکیلاتی آشکار شود .

اومیگوید ؛ « مجاهدین (که نام مستعار خود رجوی است) جز ایادی دشمن ، و مواردی که به حفظ جان و امنیت جمعی رزمندگان ، یا مجرم عادی مربوط میشود ، اصلاً کسی را باز داشت نمیکنند . »

اول آنکه ، معلوم نیست مجرم عادی در سازمان طراز توحیدی !! رجوی و

بانو چکار میکند ؟؟؟

دیگر آنکه معیار های امنیتی و حفظ جان رزمندگان کدام است ؟؟؟ (بیاد بیاوریم که دادگاههای نظامی زمان شاه ، مبارزین و فعالین سیاسی را تحت ماده « اقدام علیه امنیت عمومی و نظام مملکتی » محاکمه میکرد و بزدان میانداخت و حکومت جمهوری اسلامی هم مخالفان سیاسی خود را تحت عناوینی نظیر ، « عوامل ضد انقلاب ، عوامل اسکتبار ، عوامل بیگانه و حتی در مواردی تحت عنوان مجرمین عادی » به زندان و شکنجه گاه میفرستد .

حال حضرت برادر مسعود ! میراث از این هر دو دارد . زیرا همه میدانند که اوجز غلامان حلقه بگوش خود ، هر معترض و منتقد به سیاست هایش را تحت عنوان « عوامل ضد انقلاب مغلوب » ، از ایادی دشمن و مزدوران رژیم تهران میداند . در چنین صورتی تکلیف معترضین درون پایگاههای بغداد روشن است .

اما توجه کنید به قسمتی دیگر از پیام رجوی ،

« اینجا ارتش آزادیبخش است . و در آئین نامه اش نوشته شده هر ایرانی که بخواهد با رژیم خمینی بجنگد به او میگویند : آقا، بسم الله - تعهد خدمتشی البته تا سرنگونی رژیم است . و طرف هم با خط و امضای خودش به آن ملتزم شده و تعهد هم کرده که اگر بُرید انتظار حل و فصل مسائل شخصی اش را از ما نداشته باشد و نباید هم داشته باشد . چون شرکت انتفاعی نیست . ارتش آزادی ایران است و بس . »

کلمات باندازه کافی گویا هستند . « تعهد خدمت تا سرنگونی » ، « نداشته انتظار برای حل و فصل مسائل شخصی در صورت بُریدن » و

بدین ترتیب پرونده تلاشهای تدافعی رجوی در سال ۷۰ بسته میشود . اما پرونده روشنگریها هم چنان مفتوح است . چرا که عملکرد سرکویگرانه او ادامه دارد .
حنای عوامفریبی ها هم دیگر رنگی ندارد . از اینرو است که رجوی از سال ۷۱ بیعد و تا هم اکنون ، دیگر جز تکرار همان فحاشی ها ، تکرار همان تهمت ها و تکرار همان لجن پراکنی ها و لاجرم افشا؛ و انزوای بیش از پیش در پیشگاه مردم و نیرو های مبارز و آزادیخواه چاره ای نداشته است .
این دور باطل خود خواسته ای است که از جبر حرکت استبدادی و سرکویگرانه او ناشی میشود .

مجازات اتو دینامیکی یعنی همین !

دوباره ظلمت و سرما هجوم آورد. آنوقت صداهائی برخاست که می گفت : ببینید چگونه به آرزوهای ما خیانت شد . آیا در اینجا کسی مرتکب گناهی نشده ؟ ببینیم گناه از کیست ؟ اما اربابان جدید دستور دادند تمام کسانی را که چنین میگفتند ، بکشند . جارچیهای اربابان جدید می رفتند تا حقیقت گویان را ریشه کن کنند و نام کسانی را که از آغاز نوین سخن می گفتند ، به ننگ بیالایند . مبارک باد کسانی که این چنین سخن میگویند .

مانس اشپریر * فطره اشکی در اقیانوس

فصل چهارم

دور باطل و فساد ناشی از بدست نیامدن قدرت

ماشین تبلیغاتی رجوی پس از شکست در تلاشهای تدافعی ، که در فصل پیشین بدان پرداختیم ، چاره ای جز گرفتار شدن در یک دور باطل نداشت . یعنی یا میبایست بپذیرد که تمامی آنچه راکه در باره من و کلیه افراد جدا شده و نیز شخصیتها و سازمانهای سیاسی ، تاکنون گفته و نوشته نادرست بوده و این یعنی تغییر ماهوی او و سازمانش و یا با اتخاذ تاکتیک فرار به جلو ، نه تنها کوتاه نیامده بلکه فحاشی ها و لجن پراکنی ها را ، حتی شدیدتر از پیش ، تکرار و باز هم تکرار کند .

این همان دور باطلی است که وی و دستگاهش اکنون بدان گرفتار آمده اند . دور باطلی البته خود خواسته و خود کرده . چنین گرفتاری و بن بستى اکنون بصورت بیماری فراگیر و لاعلاج سراپای سازمان رجوی و تشکیلات وی را فراگرفته و راه گریز و درمانی هم برای آن متصور نیست . ریشه چنین وضعیتی در قدرت طلبی بی حد و حصر رجوی ، در توسل وی به هر خس و خاشاک و به هر شیوه

ممکن و در ولع هیستریک جهت رسیدن به « قدرت » است .

به دیگر سخن وضعیت موجود در دستگاه رجوی محصول فساد قدرت و یا بهتر است گفته شود ، فساد بدست نیامدن قدرتِ ریائی است . قدرتی که خوشبختانه با این شیوه ها یا هرگز بدست نمی آید (مورد رجوی) و یا در صورت بدست آمدن قابل نگهداری نیست (مورد جمهوری اسلامی و دیکتاتوری های دیگر) در راستای تاکتیک فرار به جلو و تشدید فحاشی های تکراری است که در هر شماره نشریه مجاهد و یا نشریات رنگارنگ وابسته به مجاهدین هفته و ماهی نبود که همان حرفهای همیشگی علیه اینجانب تکرار نشود به چند نمونه که آئینه تمام نمای ماهیت سازمان و یا دقیقتر گفته شود فرقه رجوی است ، توجه کنید : مطالب زیر تنها ، نمونه ای از حجم عظیم فحاشی ها و دروغپراکنی های سازمان علیه من است :

۱ : بولتن خبری سازمان مجاهدین ، شماره ۲۰۲ ، مورخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۱ ، در صفحه ۷ ذیل عنوان « تذکر اطلاعاتی و امنیتی » چنین مینویسد :

باید توجه داشت که این مزدوران علاوه بر اطلاعات مربوط به منطقه و ارتش آزادیبخش ، در زمینه ی رده های خارج کشور و تروریسم صادراتی رژیم نیز از هیچ خیانتی فروگذار نمیکنند . همچنانکه شاگرد جلال اوین سعید شاهسوندی در جریان ترور جنایتکارانه شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رجوی عمل نمود .

۲ : باز هم در همان بولتن خبری شماره ۲۰۲ و در همان صفحه ، چنین

میخوانیم:

به قرار اطلاع ، بویژه پس از حمله هوایی شکست خورده ی رژیم خمینی به قرار گاه اشرف ، مزدوران و آلت فعلهای ساواک و لانه های جاسوسی و سفارتخانه های رژیم و مشخصاً شاگرد جلااد اوین سعید شاهسوندی و سعی میکنند با برخی هواداران مجاهدین و کسانی که ممکن است اطلاعاتی در باره منطقه و قرارگاههای ارتش آزادیبخش داشته باشند ، تماس تلفنی برقرار نمایند . در هفته های اخیر نمونه های مشخصی از این اقدامات از هلند ، فرانسه و آلمان و کشورهای اسکاندیناوی گزارش شده است .

و در همان بولتن خبری و در همان صفحه ، پس از مقدمه چینی های فوق و صدور اتهاماتی که هیچکدام تاکنون به اثبات نرسیده ، به سبک دادگاههای انقلاب اسلامی و یا دادگاه بلخ ، مستقر در بیابانهای عراق ، غیباً صدور حکم محکومیت که البته جز اعدام هم نمیتواند باشد ، صادر مینمایند .
به کلیشه صفحه بعد توجه فرمائید :

۳ : صدور حکم اعدام

در بوتن خبری شماره ۲۰۲ مورخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۱، صفحه ۷ :

بوتن خبری

انجمن‌های دانشجویان مسلمان
هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران
(آلمان)

شماره: ۲۰۲
شماره: ۲۰۲

حادثه بمباران قرارگاه اشرف خود مرزبندی
روشنی میان این ایادی و سرانگشتان رژیم
ضد بشری و مردم ایران ترسیم کرده است .
بریده خیانتکاران و مزدورانی هم که مستقیم
یا من غیر مستقیم در کشتار و تهاجمات
توطئه های تروریستی رژیم شرکت دارند ، و
کسانی که بخصوص اطلاعات لازم را به
رژیم رسانده اند تا به چنین طرح های
جنایت باری مبادرت نماید یا به توطئه
های تروریستی دست بزند ، بی تردید در
شمار دیگر سرانگشتان و مهره های
سرکوبگر و ایادی اطلاعاتی رژیم و نیز
جلادان و شاگرد جلاان آن بایستی توسط
مردم ایران به کیفر جنایاتشان برسند .

توطئه‌ی ترور دو مسئول مجاهد در اروپا

چندی قبل در جریان پیشبرد توطئه‌ی ساواک آخوندی ترور دو تن از مسئولین مجاهدین در اروپا از طریق شاگردجلاد اوین سعید شاهشوندی اقدام به کسب اطلاعات از فردی که قبلاً در ایران زندانی بوده (و اکنون در یک کشور اروپایی بسر می‌برد) می‌نماید. شاگردجلاد اوین در تماس با این فرد ابتدا اطلاعاتی در مورد سابقه‌ی زندانی‌بودن وی عنوان می‌کند تا آشنایی خود به پرونده‌ی او را نشان بدهد. سپس با توجه به زفت و آمد فرد مزبور به جلسات هواداران مجاهدین، خواستار اطلاعاتی راجع به نحوه‌ی تردد یکی از مسئولین سازمان به این جلسات می‌شود. سعید شاهشوندی برای جلب همکاری این فرد، به وی گوشزد می‌کند که خانواده‌ات در تهران تخت نظرند و اگر سلامتی آنها را می‌خواهی باید همکاری کنی. بقرار اطلاع پلیس و مقامات قانونی کشور مربوطه در جریان این تلاش تروریستی سعید شاهشوندی قرار گرفته‌اند. همچنین دفاتر مجاهدین جزئیات امر را به اطلاع پلیس و مقامات قانونی دو کشوری که توطئه‌ی ترور در آنجا طرح‌ریزی شده رسانده‌اند.

۵ : و باز در همان بولتن شماره ۲۰۵ ، چنین آمده است :

تماس‌های مشکوک تلفنی

همچنانکه در بولتن خبری شماره ۲۰۲ متذکر شدیم عوامل و آلت‌فعل‌های ساواک آخوندی نظیر سعید شاهسوندی، به منظور کسب اطلاعات، چندی است که اقدام به تماس‌های تلفنی با پناهندگان هوادار مجاهدین می‌نمایند و در مواردی نیز ضمن دادن وعده‌ی کمک مالی و صنفی خواستار همکاری آنان می‌شوند. از جمله شاگردجلاد اوین سعید شاهسوندی طی تماس‌های تلفنی که با یک خانم هوادار در هلند گرفته است، به او وعده‌ی حل مسئله‌ی پناهندگی‌اش در فرانسه را می‌دهد و می‌گوید تحصیل فرزندانش نیز در آنجا با "بهترین امکانات" حل و فصل خواهد شد. شاهسوندی مزدور به این وسیله سعی می‌کند این خانم هوادار را به دام انداخته و صراحتاً او را به ضدیت با مجاهدین دعوت می‌کند. بقرار اطلاع، این خانم هوادار به توطئه‌ی مزدور ساواک آخوندی پی برده و او را قاطعانه طرد می‌کند.

۶ : نشریه مجاهد شماره ۲۹۶ ، مورخ اردیبهشت ۷۲ :

« دیکتاتوری تروریستی با استفاده از اطلاعات شاگرد جلاد اوین ، شهید بزرگ حقوق بشر را به گلوله بست ،

۷ : نشریه مجاهد شماره ۳۰۲، مورخ خرداد ۷۲ :

«تروریست های رژیم در طرح ترور دکتر کاظم رجوی از همکاری شاگرد
جلاد اوین سعید شاهشوندی سود بردند»

۸ : نشریه مجاهد شماره ۳۰۶ مورخ تیرماه ۷۲ ،
ذیل عنوان « هوشیاری اطلاعاتی و امنیتی در برابر تحرکات مزدوران دشمن»

یکی از مأمورینهای شاگرد جلاد اوین

آلمان- شاگرد جلاد اوین سعید
شاهشوندی که که اخیراً با کمک ساواک
آخوندی در آلمان مغازه کتابفروشی برای
محمل فعالیت‌های اطلاعاتی و تروریستی
دائر کرده، مستقیماً مراجعه کنندگان را
تشویق به بازگشت به ایران می‌کند و
می‌گوید تضمین شما من هستم برای
اطمینان به سفارت بگویند، شاهشوندی
مرا فرستاده است.

۹ : نشریه مجاهد شماره ۳۰۷ مورخ تیرماه ۷۲ :

« ساواک آخوندی با کمک شاگرد جلاد اوین که مدعی قتل مجاهد
شهید علی زرکش توسط خود مجاهدین شده بود ، نامه ای را با خط
جعلی به نام علی شهید منتشر نمود »

۱۰ : همزمان با فحاشی های مستمر نشریه مجاهد علیه اینجانب ، اطلاعیه ای با عنوان معمول « گروهی از ایرانیان هوادار مقاومت در هامبورگ » به تاریخ ۹ تیرماه ۷۲ در سطح شهر منتشر میشود ، در آن آمده است :

« شاگرد جلاّد اوین سعید شاهشوندی ، در هفته های اخیر فعالیت های خائنانه و ضد مردمی اش را برای کسب اطلاعات از ایرانیان و تدارک اقدامات تروریستی تشدید کرده است . شاگرد جلاّد به دستور وزارت اطلاعات رژیم با برپا کردن یک کتاب فروشی بنام کتابفروشی بهار ایران سعی میکند با مخفی کردن هویت و چهره واقعی خود به جمع آوری اطلاعات از ایرانیان پردازد و از این طریق تلاش میکند تا مقدمات اقدامات تروریستی رژیم را در خارج کشور فراهم سازد . وی همچنین با شرکت در جلسات دارو دسته های خائن موسوم به اکثریت و توده بساط فروش کتاب و نوار پهن میکند و از این طریق با ایرانیانی که نسبت به سابقه این مزدور آشنائی ندارند تماس برقرار کرده و آنان را به کتابفروشی دعوت میکند و بدین ترتیب زمینه لازم جهت ایجاد ارتباط برای تخلیه اطلاعاتی ایرانیان را فراهم میکند.»

۱۱ : نشریه مجاهد شماره ۳۱۳ ، شهریور ۷۲ ، اینبار در دو صفحه کامل همان اتهامات وجعلیات همیشگی را تکرار میکنند .
اما از آنجا که رجوی طبق معمول ، هیچ تعهدی در قبال گفته خود نداشته و ندارد و ضمناً با درس آموزی از استاد مسلم خود گریلز (وزیر تبلیغات نازی ها) معتقد است که دروغ هرچه بزرگتر باشد قبول آن اسانتر است ، از عنوان نمودن اتهاماتی نظیر تجاوز به زنان زندانی تا همدستی و شرکت در ترور کاظم رجوی در سوئیس (آنهم موقعی که من در زندان جمهوری اسلامی بوده ام) و نیز شرکت و همدستی در ترور دکتر بختیار در پاریس و ترور دکتر شرافکندی و یارانش در برلین هم ابائی ندارد . توجه کنید :

« سعید شاهسوندی خائن خود فروخته ای است که در شکنجه و کشتار صدها زندانی سیاسی مجاهد و مبارز شرکت داشته و از هیچ جنایتی از جمله شلیک تیر خلاص و تجاوز به زنان زندانی تا همدستی و شرکت و طراحی در ترور شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رجوی فروگذار نکرده است. نشانه هایی از نقش اطلاعاتی وی در ترور های بهار ۷۰ در پاریس (مقصود ترور دکتر بختیار است) و شهریور ۷۱ در برلین (مقصود ترور رهبران حزب دمکرات کردستان در رستوران میکونوس است) دیده شده است .

۱۲ : اطلاعیه ای با امضای بی هویت « جمعی از ایرانیان مقیم هامبورگ » ، به تاریخ مهرماه ۷۲ :

« سعید شاهسوندی با نام مستعار مهدی اصفهانیان (نامی که تشکیلات در سال ۶۱ به من داد) بشدت دنبال طعمه برای شبکه اطلاعاتی - تروریستی رژیم خمینی است .

- این مهره وزارت اطلاعات و تیر خلاص زن حرفه ای قتلگاه اوین که از دستان و چشمانش خون می چکد ، به کسب اطلاعات در باره فعالین مقاومت مشغول است .

- ما از کلیه هموطنان میخواهیم که نسبت به تحرکات این مهره شبکه تروریستی رژیم حساس بوده و تمامی موارد آنرا افشا کرده و به پلیس اطلاع دهند.»

این اطلاعیه صرفاً بمنظور ارعاب و وادار نمودن من به سکوت صادر، و در محل مسکونی ام توزیع شد .

جالب است ! فردی در اینهمه ترور و جنایت دست دارد وصبح تا شام هم با رزم در تماس است ، آنوقت راست راست در اروپا راه میرود، در مرکز شهر هامبورگ و در مقابل چشم هزاران ایرانی کتابفروشی باز میکند و هیچیک از ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی کشورهای مذکور هم کاری به کار او ندارند .

تنظیم چنین سناریوئی البته از ذهن مالیخولیائی و دون کیشوتی رهبر تاریخسازی! که در ظل توجهات دیکتاتور عراق نشسته برمی آید. رهبری بی بدیل (براستی بی بدیل در فضا، رسوائی و شکست) که برای رفتن به تهران غیبگونی های استراتژیکی سه ماهه و شش ماهه و یکساله میکرد ولی حالیه در رویای پیروزی رمل و اسطرلاب میاندازد ، فال قهوه میگیرد و کف بینی میکند و اخیراً هم به تاسیس بنگاه شادمانی و فروش داروی مهر و محبت بمنظور تحیبب قلوب سناتورهای امریکائی و اربابان ینگه دنیا دست زده است .

بهرحال رجوی علاوه بر فحاشی هائی که نمونه هائی از آن را ملاحظه کردید، طی دو نوبت دو نفر از افراد وابسته و گوش بفرمان خود، یعنی محسن رضائی و مهدی ابریشمچی را به هامبورگ فرستاد تا به تحریک علیه موجودیت من پردازند.

محسن رضائی هواداران را به حمله به کتابفروشی و محل کار من تحریک کرد و ابریشمچی وعده محاکمه انقلابی اینجانب را تکرار نمود. و اینها همه قبل از بدست گرفتن قدرت رویائی است .

درپی آن چند مورد هواداران تشکیلاتی خود را به محل کار من فرستادند تا درگیری ایجادکنند . دو مورد از افرادی که برای درگیری اعزام شده بودند نه تنها با من درگیر نشدند بلکه در اثر گفتگوی متقابل مسئله دار شده و چند ماه بعد تشکیلات را ترک کردند . آنها اکنون دوستان من هستند.

«روباه استحاله» و شاهدان»



شاگرد جلاّد اوین، عبدالکریم لاهیجی و منصور فرهنگ!
مجاهدین و مقاومت ایران، شهادت می دهند.

ساواک آغوندی به دنبال مملست
برای شاگرد جلاّد

یکی از مسز دوران رژیم که خودش را دیپلمات
سفارت معرفی کرده است به یکی از افراد پانته پشتهاد
می دهد که هم به تو پاسپورت می دهیم و هم پول و
می توانیم تو را از ترکیه خارج کنیم و به کشورهای
اروپایی بفرستیم. در آن جا نیز پریت تسهیلات فراهم
می کنیم به شرطی که تو در آن جا با سعید شاهسوندی و
کسریک طالبی همکاری کنی. این پانته پشتهاد
مزدوران دشمن جواب رد می دهد.

«مهره وزارت اطلاعات رژیم»

سعید شاهسوندی با نام مستعار مهدی اصفهانیان
شکنجه گرزندان اوین شاگرد و هم دست
لاجوردی جلاّد اوین از عوامل ترور
شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رحبولتن خیری: ۲۰۲

قابل توجه هواداران -
رژیم خمینی به قرار اطلاع، بویژه پس از حمله هوایی تکستوردهی
و لایحه های جاسوسی و سفارتخانه های رژیم و مشخصاً افرادی
نظیر شاگرد جلاّد اوین سعید شاهسوندی و همکاران می دورش
سشنه ۱۲/۱۲/۱۳۶۱/ار دبیهنت/۱۳۶۱

پرت و پلاهای ساواک خمینی در آخر خط

هویشاری اطلاعاتی و امنیتی در برابر تروریسم
و سرکوب و تحرکات مزدوران دشمن



آیینۀ عبرت * پسر خوانده خمینی، شاکرد جلاد اوین را «ستایش» می کند!

جلوا، جلوا کردن بنی صدر و... شاهسوئدی را!!

نیست. پیام ساواک آخوندی از زبان سعید شاهسوئدی آن قدر باب طبع بنی صدر است و چنان به دل او نشسته که جست و خیز بوزینه دست آموز لاجوردی را «جلسه بی در غرور ستایش و نویلش» نامیده است.

در این میان پسر خوانده خمینی - بنی صدر - گوی سبقت را از سایر پاسداران سیاسی آخوندها ریزه و علاوه بر سایر همسران ایشان با رژیم پهلوی، در شماره ۳۳۰ نشریه اش به تاریخ ۲۲ فروردین ۷۳، به طور خصمی، در شماره ۳۳۰ نشریه اش به تاریخ ۲۲ فروردین ۷۳، به طور ویژه جلسه شاکرد جلاد اوین و سایر جاسوسان رژیم خمینی در هانسبورگ را احلوا، جلوا کرده و آنکارا نشان داده است که «انقلاب اسلامی در مهرن، چیزی جز ارگان دم و دنباله های مهجور خمینی



شاکرد جلاد اوین سعید شاهسوئدی و مزدور خلق چهار صالحی

در این مسابقه زذالت اگر سکوی اول را به خانبابا تهرانی ندهیم، در حقیقت بی انصافی کرده ایم! او در این سلسله مصاحبه ها علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت از تحریف و دروغ و لومینیسیم هر چه داشته روی دایره ریخته است. پرداختن به آنها که عیناً تکرار اراجیف و لجن پر آکا ساواک آخوندی.

سوته دلان در گردهم!

گروهی از ایرانیان هوادار سازمان مجاهدین
در اسلو - تروژ

بقایای درهم شکستهی دجال مدفون جماران و همدستان پشت‌جبهه آنها در خارج کشور، مانند خائنان و فرومایگان و مزدوران قلم بدستی همچون: ابوالحسن بنی‌صدر و علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی و شاگرد جلال اوین سعید شاهسوندی و مجید بازگونه و واخوردگان جریان تودهای -

اطلاعیی جمعی از هواداران مقاومت
و سازمان مجاهدین خلق ایران در ترکیه
جلاد و برجه‌جلاد اوین "شاهسوندی خائن" نیز با حمایت و دقت
نوران قضایی خارج‌نشینان را دنبال می‌کند و در این زمینه نیز اخیراً
شاگردانی اخیر کرده تا به آنها درس زناقت . جلادی بدهد . عاصمی

هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران در لیون (فرانسه)

فرومایگانی از قبیل بنی‌صدر و حاج‌سیدجوادی فرومایه و دیگر سرانگستان خائن و خودفروخته نظیر شاهسوندی شاگرد جلال اوین همدم و همنوا با یکدیگر به مجاهدین حمله می‌کنند.

فرومایگانی خائن همانند بنی‌صدر و حاج‌سیدجوادی و " شاهسوندی از داوری قاطع مردم ایران گریزی نخواهند داشت.
هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران در استراسبورگ (فرانسه)

فهرست شمار دیگری از نامه‌ها و اطلاعیه‌های
ابراز انزجار نسبت به ترفندهای ابلهانه‌ی ساواک خمینی

- «آمریکا»
- جامعه فارغان انقلابی
- جامعه ایرانیان مقیم پاریس
- جامعه زنان هوادار و آزادی خلق را در پیش روی ندیده بودند.
- گروهی از هواداران سازمان گرفتارند، فنان‌هایشان را
- هواداران مقاومت و سازمان مبارزند.
- گروهی از هواداران ایرانی مقیم شهر واشنگتن.
- دانشجویان ایرانی مقیم شهر واشنگتن.
- گروهی از ایرانیان مقیم
- گروهی از هواداران
- جمعی

رسوایی و شکست باوهای ساواک آخوندی

نامی آقای حسن نایب‌آقا
ملی‌پوش سابق فوتبال کشور و از اعضای شورای ملی مقاومت
سگان و گرگها در شبهای تیره و تار از ترس و درماندگی زوزه کشیده و عوغوغ
می‌کنند. ابتدا یکی و سپس بقیه پشت سر هم در هر کجا که باشند...

شاگرد جلاّد و تیر خلاص زن دست‌آموز لاجوردی و رفسنجانی خبر از شکنجه
و زندانی شدن می‌دهد. بعد

مشکلات کرگدن سیب‌زمینی خوار حاحد در قرارگاههای ارتش آزادیبخش
و گریه‌گندیده در معرکه و قاحت
نوشته: کاظم مصطفوی (حمید اسدیان) که خود مانند...

یک موقعی فکر می‌کردم، بریدن و خیانت امثال سعید شاهسوندی و کمال
رفعت‌صفایی از مصادیق این جمله‌ی برشت است که می‌گوید: «اگر کشتی‌های غفلت
جم پکشیه تبدیل به چناینگار می‌شویم». اما حالا به این معتقد نیستم.

«تیشه‌ها و ریشه‌ها»

فریدون گیلانی شاعر و روزنامه‌نگار مبارز اخیراً کتابی تحت عنوان
«تیشه‌ها و ریشه‌ها، شناخت مگانیزم جنابیت پختک‌های سیاسی و عاشقان بریده
از خلق و میهن» در ۹۵ صفحه نوشته و منتشر کرده است. در اینجا قسمتهایی از
این کتاب است که مطالعه آنرا به عموم خوانندگان عزیز توصیه می‌کنم. ساز نظر تان
می‌گذرد:

رفعت‌صفایی از مصادیق این جمله‌ی برشت است که می‌گوید: «اگر کشتی‌های غفلت
جم پکشیه تبدیل به چناینگار می‌شویم». اما حالا به این معتقد نیستم.

بخاطر تاریخ نه بخاطر رجوی

«بخاطر تاریخ، نه بخاطر رجوی» نام کتابی است از آقای علی
فراسی رزمندگی پیشین ارتش آزادیبخش ملی که هم‌اکنون در اروپا بسر
می‌برد. در این کتاب، وی درقبال باوه‌های ساواک آخوندی و همدستانان
علیه مجاهدین و مقاومت ایران گزارش مسمومی از مشاهدات خود را به
رشته‌ی تحریر درآورده که در اینجا قسمتهایی از آنرا ملاحظه می‌کنید.

تیشه‌ها و ریشه‌ها

شاید مکتوب‌ترین و خنده‌ناپذیرترین
سیاسی و فلتان‌آمیزه از زبان و قلم
سید حسن

در مقدمه نوشتم که آنچه را که شاهدش بودم «بخاطر تاریخ و نه
گذشته از سال ۵۷ تا به امروز چه کسی صفحه‌ی تاریخ ایران را ورق زده و
مشکل افتخار و سربلندی این خلق را روشن نگاه داشته است؟ تاریخ بعداً
خودش خواهد گفت، ولی الان هر کسی که در صف خلق باشد با صدای بلند
فریاد خواهد زد: «البتّه رجوی». آری، نام «رجوی» ناموس مردم ایران
علی فراسی
دیماه ۱۳۷۰ - اروپا

سخنرانی در دانشگاه هامبورگ

در چنین شرائطی شماری از دوستان پیشنهاد کردند، به لجن پراکنی های رجوی بطور علنی پاسخ دهم . این کار به همت دو کانون « سیاسی - فرهنگی ایرانیان آزادیخواه و دمکرات هامبورگ » و « کانون دمکراتیک پناهندگان سیاسی و دانشجویان ایرانی هامبورگ » و از طریق جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ در دانشگاه هامبورگ انجام گرفت . عنوان سخنرانی « یک نسل ، یک تجربه ، یک زندگی » بود و ۴ ساعت بطول انجامید .

یک نسل - یک تجربه

یک زندگی

سخنران :

سعید شاهسوندی

عضو سابق مرکزیت سازمان مجاهدین خلق

جمعه ۱۱ مارس ۹۴

ساعت ۷ بعد از ظهر

Hörsaal E S A M
Edmund - Siemers - Allee 1
Universität Hamburg
S-Bahn Dammtor

کانون سیاسی - فرهنگی ایرانیان آزادیخواه و دمکرات
کانون دمکراتیک پناهندگان سیاسی و دانشجویان ایرانی



هامبروک

بدنبال پخش اطلاعیه سخنرانی اینجانب در دانشگاه هامبورگ ، چنان که گوئی
آب به لشکر مورچگان رجوی افتاده باشد ، به تکاپو و فعالیت پرداختند . ابتدا
اعلام کردند که به جلسه سخنرانی خواهند آمد . این مسئله با استقبال و
خوشحالی من مواجه شد . اما معلوم شد که بلوف بوده است .

بعداً گفتند که نخواهیم گذاشت جلسه سخنرانی برقرار شود . برای این مسئله از
گوشه و کنار و شهرهای همجوار نیرو بسیج نمودند . حتی قبل از برگزاری سخنرانی
در نزدیکی دانشگاه اجتماع کردند تا اگر برادر بغدادی و یا خواهر پاریسی تصمیم
به مداخله گرفتند ، سریعاً وارد صحنه شوند . ایجاد فضای درگیری البته مانع از
آمدن عده ای شد . اما مانع برگزاری جلسه سخنرانی نشد .

بمنظور مقابله با فضای رعب و شایعه پراکنی ، برگزارکنندگان و نیز اینجانب
هرکدام جداگانه اطلاعیه ای صادر نمودیم . این اطلاعیه ها در محل سخنرانی
توزیع گردید .

در سخنرانی دانشگاه هامبورگ ، من سخنان خود را ، چنین آغاز کردم :

« بسیار مایل هستم سخن را با نوشته فرزانه ای که چون ما زخمهای فراوان
بر جسم و جان دایت شروع کنم . و آن داستان « بوته سوخته » است . داستانی
که تمثیلی است از زندگانی بسیاری از ماها و من ها .

داستان بوته سوخته

« ... و صداها بیشتر میشوند؛ صداهائی که می گفتند روزهای
تاریکی به درازا کشیده اند ، مدتی بس دراز در این انتظار بسر برده اند
تا وعده خوشبختی تبدیل به واقعیت و خبر فرا رسیدن نور ، تبدیل به
حقیقت شود . و آنها گفتند :

— بیائید ، بگذارید خانه هایمان را دور بوته ای بسازیم که از ازل
تاکنون میسوزد . روزهای ظلمت و سرما برای همیشه خواهند گذشت ،
چون بوته همیشه روشن خواهد بود و هرگز نخواهد سوخت .

« بنابراین ، دلیرترین آنان سخن میگفتند ، کسانی که آینده در آنان همچون جنینی در بطن مادر زنده است ؛ آنهایی که از سروش غیب نمی پرسند ؛ چه خواهد شد؟ — بلکه فقط از شهامت و سخاوت خویش میپرسند : — چه خواهیم کرد ؟ — و با آنکه همه جا موانع و دشمن در مقابلشان قرار داشتند ، کسان بسیاری به دنبال آنان راه پرنشیب و سنگلاخ را بطرف بوته سوزان پیمودند و خود را آماده کردند تا در نور آن زندگی کنند .

و آنگاه چنین پیش آمد که شاخه های آن بوته ذغال شدند ، افتادند و خاکستر شدند . حتی ریشه بوته سوخت و خاکستر شد . و دوباره ظلمت و سرما هجوم آورد . آن وقت صداهائی بر خاستند که می گفتند:

— ببینید چگونه به آرزوهای ما خیانت شد . آیا در اینجا کسی مرتکب گناهی نشده ؟ ببینیم گناه از کیست ؟

« اما اربابان جدید دستور دادند تمام کسانی را که چنین میگفتند ، بکشند و گفتند :

— هرکه بخواهد سریند کند و بخواهد ببیند که بوته سوخته است ، باید مرگ خفت باری را انتظار داشته باشد ، زیرا فقط دشمن است که نور آنرا نمی بیند و فقط دشمن است که در گرمای آن می لرزد .

« این چنین گفتند اربابان جدید بر تپه خاکستر . پیرامونشان روشنائی عظیمی بود ، روشنائی از نورمشعلهائی که در دست بردگان جدید بود ، می تابید .

« و باز عده ای برخاستند ، عده ای که در آنان آینده چنان زنده بود که جنین در بطن مادر . گفتند :

— بوته سوخته است ، زیرا دوباره اربابان جدید و بردگان جدید با ما هستند ، ولو اینکه ، بر آنان نامهای جدیدی بگذاریم ، چراکه دروغ ،

پستی ، حقارت و قدرت طلبی با ماست .

« ولی اربابان جدید به بردگان دستور دادند همه جاو همیشه آواز ستایش از بوته سوزان را بخوانند :

— نور آن روشن تر از همیشه می درخشد .

« آنها از سرما میلرزیدند ، ولی میخواندند :

— آتش ابدی بوته ی ما را گرم میکند .

« جارچیهای اربابان جدید می رفتند تا حقیقت گویان را ریشه کن کنند و نام کسانی را که از آغاز نوین سخن می گفتند ، به ننگ

بیالایند . ولی هرچه از آنان می کشتند ، نمی توانستند امید را ، که به کهنسالی غم و به جوانی طلوع آفتاب است ، از میان بردارند .

« صداهائی که جارچی های اربابان قدیم و جدید در جستجویشان بودند ، اعلام میکردند:

— بوته دیگری هست و باید به دنبال آن گشت و اگر پیدایش نکنیم ،

باید آن را بکاریم .

مبارک باد کسانی که این چنین سخن می گویند . به امید اینکه راههای پرسنگ پاهایشان را بیش از اندازه زمخت نکند و شجاعتشان

کمتر از درد ما نباشد.»

داستان بوته سوخته داستان نسل ماست ، داستان زندگی ماست . داستانی که امشب من گوشه ای از آن را برای شما باز خواهم گفت و البته قضاوت نهائی با شماست .

از سخنرانی دانشگاه هامبورگ ، خلاصه گزارشی به شرح زیر برای مطبوعات تهیه گردید :

گزارشی از جلسه سخنرانی سعید شاهسوندی در دانشگاه هامبورگ

به همت «کانون سیاسی-فرهنگی ایرانیان آزادیخواه و دمکرات هامبورگ» و «کانون دمکراتیک پناهندگان سیاسی و دانشجویان ایرانی-هامبورگ» در روز جمعه ۱۱ ماه مارس ۱۹۹۴ در یکی از سالن‌های دانشگاه هامبورگ جلسه‌ای ترتیب داده شد که در آن آقای سعید شاهسوندی، عضو سابق مرکزیت سازمان مجاهدین خلق فرصت یافت درباره شایعات و اتهاماتی که از سوی این سازمان علیه او انتشار یافته است، سخن بگوید و پرسش‌های حاضرین را پاسخ دهد. سخنرانی او با عنوان « یک نسل، یک تجربه، یک زندگی» برگزار گردید. یک‌هفته پیش از برگزاری این جلسه آقای مهدی ابریشمچی که عضو مرکزیت سازمان مجاهدین است، در هامبورگ حضور داشت و در سخنرانی خود نامی نیز از آقای شاهسوندی برد و تأکید کرد که نامبرده در ترور دکتر کاظم رجوی دست داشته و سازمان مجاهدین در زمان مناسب به کارنامه ایشان رسیدگی خواهد کرد. پس از آن جلسه اعضاء و هواداران مجاهدین در هامبورگ شایعه ساختند که به محل سخنرانی آقای شاهسوندی یورش خواهند برد و با به کارگیری همه امکانات خود خواهند کوشید از برگزاری این نشست جلوگیری کنند. همین امر سبب شد تا بسیاری از کسانی که پیشاپیش علاقه‌مندی خود را برای شرکت در این نشست ابراز داشته بودند، دچار وحشت گردند و از شرکت در آن خودداری کنند. با اینهمه نزدیک به صد ایرانی علاقه‌مند به مسائل ایران با شهامت و از خودگذشتگی در محل سخنرانی حاضر شدند و نشان دادند که از تهدیدهای مجاهدین واهمه‌ای ندارند. برای این افراد کشف حقیقت و شناخت واقعیت فراسوی هل من مبارز

طلبیدن سازمان مجاهدین قرار داشت.

جلسه ساعت هفت بعدازظهر تشکیل شد و نظامت آن را آقای منوچهر صالحی نویسنده کتاب «ایران و دموکراسی» به عهده داشت. ایشان نخست انگیزه برگزار کنندگان این نشست را برای حاضرین توضیح دادند و اظهار داشتند که در یک جامعه دموکراتیک به افرادی که مورد تهمت و افترا قرار میگیرند باید این فرصت را داد تا بتوانند از حقوق انسانی خود دفاع کنند. پس از آن آقای شاهسوندی رشته سخن را بدست گرفت و نخست بخشی از مواضع خود را که بطور کتبی تهیه دیده بود، قرائت کرد. این متن به همراه این گزارش ارسال میگردد. او در این نوشته به صراحت اظهار داشت که بهیچوجه هوادار جمهوری اسلامی نیست، زیرا حاکمیت کنونی چه به لحاظ اقتصادی - اجتماعی و چه به لحاظ سیاسی و رعایت حقوق حقه فردی و اجتماعی دارای عقب ماندگیهای بسیار است. او در عین حال مبارزه مسلحانه را بعنوان ابزاری که بتواند موجب پیدایش دموکراسی در ایران گردد، خطی غلط و مردود دانست، آنهم مبارزه مسلحانه ای که با پول و تجهیزات عراقی صورت میگیرد. پس از آن نامبرده به طرح مسائل مختلف پرداخت که اینک خلاصه ای از آن ارائه داده میشود.

شاهسوندی طی سخنان خود آمادگی خود را برای شرکت در یک مناظره رادیو-تلویزیونی با مسعود رجوی اعلان داشت و گفت اگر رجوی آنگونه که طی چند سال گذشته توسط وسائل تبلیغاتی خود هیاهو کرده است، مدرکی علیه من در دست دارد، میتواند در این مناظره برملا کند و من نیز خواهم کوشید آنچه را که طی ۲۰ سال فعالیت سیاسی از سازمان میدانم، برای روشن شدن افکار عمومی مطرح سازم.

شاهسوندی سپس مختصری از سوابق سیاسی - تشکیلاتی خود را بیان داشت و گفت که پس از آزادی از زندان شاه بطور عمده در رابطه با انتشار نشریه مجاهد و نیز در برنامه ریزی رادیوی سازمان فعال بوده و پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، در شیراز که زادگاه اوست، از سوی سازمان نامزد نمایندگی مجلس خبرگان و سپس مجلس اول شده است.

درگیریهای ذهنی او با رهبری سازمان و بعبارتِ دیگر با برنامه سیاسی سازمان از سال ۱۳۶۱ آغاز گردید و تا خرداد ۱۳۶۷ ادامه داشت. در این ماه «بیانیه جُدائی» خود را خطاب به آقای مسعود رجوی نوشتم، اما از آنجا که هنوز از نظر عاطفی نتوانسته بودم خود را از سازمان رها سازم، لذا پس از اعلام آتش بس میان ایران و عراق، به دعوتِ مُستقیمِ آقای رجوی به بغداد رفتم و در عملیاتِ نظامی موسوم به «فروغ جاویدان» بعنوان «سریاز راه آزادی» و نه عضو و یا مسئولِ مُجاهدین شرکت کردم و حتی در آخرین نامه‌ای که خطاب به مسعود رجوی نوشتم، مطرح کردم که «اگر در این عملیات کُشته شدم که هیچ، ولی اگر زنده ماندم، حقِ پیگیری چراها و سئوالاتی را که مطرح کرده‌ام، برای خود محفوظ میدانم».

او سپس به تشریح جزئیاتی که مُنجر به دستگیری او گردید، پرداخت و گفت: «در عملیات موسوم به فروغ جاویدان بعنوان یک سریاز ساده شرکت کردم و رانندگی یک کامیون مُهمات بعهده من بود. این کامیون از طریق هواپیما و یا هلیکوپتر مورد آسیب قرار گرفت و من توانستم پیش از انفجار کامل آن خود را برهانم. در حالی که از ناحیه لگن مورد اصابت گلوله و ترکش خُمپاره قرار گرفته بودم، سه مرحله توسطِ دوستان! مُجاهد در صحنه عملیات رها شدم و بعد از چند شبانه روز گُرسنگی و تشنگی برای آخرین بار به توصیه مسئول گروهی که بهمراه آنها بودم و در حضور تعدادی دیگر از افراد سازمان که همه در حال فرار و عقب نشینی بودند، به دهکده‌ای در اطرافِ اسلام آباد رفتم تا شاید بتوانم از روستائیان کُمکی دریافت دارم، ولی هیچکس حاضر نشد در خانه خود را برویم بگشاید و فردای آنروز نیز محلِ اختفای من در محاصره نیروهای ارتش قرار گرفت که در نتیجه درگیری میان من و نیروهای ارتش هر دو پایم مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از شدتِ درد بیهوش شدم. وقتی بخود آمدم که به پشت جبهه انتقال داده شده و تحت درمان پزشکی قرار گرفته بودم. پس از دستگیری از آنجا که یکی از مُجاهدین سرشناس بودم، بجای آنکه مرا فوراً اعدام کنند، برای بازجویی به تهران انتقال داده شدم، آنهم در حالی که نیمی از بدنم را گچ گرفته بودند و تا چند ماه

نیز بهمین منوال در سلول زندان بسر میبرد.

شاهسوندی ادامه داد و گفت تبلیغات مجاهدین علیه من آنقدر بی پایه و اساس و عاری از حقیقت است که حتی ذره ای عنصُر صداقت و صمیمیت در آن نیست. بطور مثال مجاهدین مدعی هستند که من در زندانِ اوین برای رژیم جمهوری اسلامی «کار و جاسوسی» کرده ام، حال آنکه من تمام دورانِ زندانِ خود را در کمیته مشترک سابق در سلولهای انفرادی و چند نفری بسر بردم و تنها دو نیم روز را و آنهم در رابطه با حضور و ملاقات با گالیندویِل گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به زندانِ اوین انتقال یافتم و پس از آن دیگر بار به زندانِ کمیته مشترک بازگردانیده شدم.

روبه‌رو نزدیک به ۵ ماه در سلولهای انفرادی بودم و در این دوران سازمان مجاهدین گمان میکرد که من کشته شده ام، بویژه آنکه تمامی اطلاعاتی که داشتم، سالم و دست نخورده مانده بود. بعدها فهمیدم که مهدی ابریشمچی و فرد دیگری از سازمان با خانواده من تماس گرفته و به آنها بابت کشته شدن من «تبریک و تسلیت» گفته اند و این خود بهترین دلیلی است که آشکار میسازد من بر اساس اصول و پرنسیپهای انسانی خود در زیر شکنجه اسرار سازمان را بروز نداده و آن اسرار را در نزد خود نگاهداشته بودم. با اینحال هنگامیکه سازمان مجاهدین از زنده بودن من آگاه گردید، حملات ناجوانمردانه خود را علیه من آغاز کرد.

او سپس نحوه اطلاع سازمان از زنده بودنش را چنین توضیح داد. برعکس آنچه که مجاهدین میگویند، من بعد از گذشت ۵ ماه از بازجویی ام کوشیدم از درون زندان با همسرم که در آن دوران در پاریس بسر میبرد، تماس تلفنی برقرار سازم و او را از زنده بودن خود آگاه نمایم، زیرا میدانستم که سازمان مجاهدین تلاش خواهد کرد از طریق برخوردهای عاطفی با همسرم، او را که زمانی معاون مرکزیت سازمان مجاهدین بود، ولی از سازمان جدا شده بود، مجدداً در خود جذب کند. من این تماس تلفنی را در حالی که بازجویی مربوطه در کنارم نشسته بود، با همسرم برقرار کردم و میدانستم که از این طریق به هیچکس و به هیچ

سازمانی ضربه‌ای وارد نخواهد شد. هدف اصلی من این بود که از طریق این تماس همسرم بداند که من هنوز زنده‌ام. همسرم توانست این تماس تلفنی را بر روی نوار ضبط کند و تنی چند از "دوستان" که در آن زمان همچون همسرم از سازمان جدا شده و با همسرم در تماس و مِرأوده بودند، بخاطر آنکه ضعفِ نفس داشتند و یا آنکه هنوز تحت تأثیر فرهنگِ مُجاهدین قرار داشتند، این نوار را بدون اجازه و اطلاع همسرم از خانه بیرون برده و در اختیار سازمانِ مُجاهدین قرار دادند. آنوقت سازمانِ مُجاهدین در دستگاه‌های تبلیغاتی خود اعلام کرد که این نوار را از داخل رژیم بدست آورده است و باین هم بسنده نکرد و گفت که من با پایگاه‌های مقاومت! در شیراز تماس میگیرم تا هسته‌های مقاومت را لو دهم. برای آنکه نادرستی این ادعا ثابت شود، لازم به یادآوری است که:

۱- من بیش از ۱۰ سال بود که با شیراز و روابط تشکیلاتی آن شهر رابطه‌ای نداشتم.

۲- هیچگاه با هسته‌های مخفی سازمانی ارتباطی نداشتم و پس از پیروزی انقلاب در بخشهای آموزش، نشریه و رادیوی سازمان مسئولیت داشتم و مدتی نیز مسئولیت تدارکات منطقه کُردستان و عراق بر عهده‌ام بود.

۳- در سال ۱۳۶۷، یعنی سالی که سازمانِ مُجاهدین ادعا کرد من هسته‌های مقاومت را لو میدهم، اساساً هسته‌ای در هیچ کُجای ایران وجود نداشت تا چه برسد به شیراز، زیرا مدت‌ها بود که بعد از ضربات کاری رژیم جمهوری اسلامی بر سازمان و هسته‌های مخفی آن، آقای مسعود رجوی نظریه تشکیل ارتش باصطلاح آزادیبخش را در عراق مطرح کرده بود و برای این نظریه نیز هر روزه از طریق رادیو و نشریات سازمان تبلیغ میشد که هیچ عضو و هواداری مجاز نیست در ایران بماند و باید بر تردیدها غلبه کرد و به عراق آمد. این نظریه از سال ۱۳۶۴، یعنی ۳ سال پیش از اینکه سازمان مدعی شود که من هسته‌های مقاومت را لو میدهم، به نظریه رسمی سازمان بدل شده بود.

۴- مُجاهدین بعدها ادعا کردند که من در زندانِ اوین به بازجویی و شکنجه زندانیانِ مُجاهد پرداخته‌ام، حال آنکه همانطور که گفتم من جُز دو نیمه روز

هیچگاه در زندانِ اوین نبوده‌ام.

۵- پس از آن نیز سازمانِ مُجاهدینِ ناجوانمردی خود را افزایش داد و مُدعی شد که من به زندانیان تیر خلاص زده‌ام. آنها سالهاست که چُنین افتراها و اتهاماتی را تبلیغ می‌کنند، بی آنکه بخود زحمت دهند و برای نمونه هم که شده مدرکی، شاهی، دلیلی و یا نامی را ذکر کنند.

۶- مُجاهدین برای آنکه تنور تبلیغاتِ خود را گرم نگاهدارند، مجبور شدند هر چندگاهی دروغی بر دروغهای پیشین خود بیافزایند و نخست مُدعی شدند که من در ترور دکتر کاظم رجوی در سوئیس شرکت داشته‌ام، بعد که دیدند ادعاهایشان با ساده‌ترین واقعیات در تضادی آشکار قرار دارد، مُدعی شدند که من در طراحی این ترور شرکت داشته‌ام، حال آنکه همه میدانند که من یکسال و نیم پیش از آن واقعه دستگیر و یکسال و نیم پس از آن ترور از زندان رها شدم. بنابراین این مُجاهدین هستند که باید ثابت کنند که من چگونه در سلولِ زندان توانستم در طراحی و اجرا آن ترور شرکت داشته باشم؟

البته مکتبِ فکری سازمانِ مُجاهدین که بر اساسِ «قدرت» و کسبِ آن با بهره‌گیری از هر شیوه‌ای، حتی شیوه‌های ناجوانمردانه، اُستوار است و در عین حال باید از ریزشِ بازهم بیشتر اعضا و هوادارانِ سازمان جلوگیری کند، مجبور است با طرح چُنین ادعاهای واهی هر کسی را که از سازمان جُدا میشود به «مُزدور و جلاد» جمهوری اسلامی بدل سازد. بعبارت دیگر تمامی این تلاشها برای خراب کردن کسی چون من نشانه‌ای از ضعف درونی و اخلاقی این سازمان است، وگرنه تشکیلاتی که رو به اعتلا دارد، چه وحشتی میتواند از پیوستن و جُدائی افراد بخود داشته باشد؟ مُجاهدین هر کسی را که نسبت به عملکردها و روشهای سازمان ایرادی داشته باشد، خائن، ضد انقلاب، مُزدور رژیم و جاسوس و... میخوانند. در مکتبِ فکری آنها هر کاری که خود می‌کنند، عملی است مُجاز و برحق، ولی اگر دیگران نیز دست به اعمالی مُشابه زنند، خائن و مُزدور میشوند. او در این زمینه به اختصار به روابطِ سازمان با امریکا، کشورهای عربی و حتی اسرائیل اشاره کرد.

شاهسوندی در این بخش از سُخرانی خود توضیح داد پس از آنکه در زندان از تبلیغاتِ زهرآگینِ مُجاهدین علیه خود با خبر شد، دیگر حاضر نبود در راه و برای این سازمان کُشته شود. او گفت با اینهمه حتی پس از آزادی از زندان هنوز هم اطلاعاتی از سازمانِ مُجاهدین را در اختیار دارم که افشای آنها میتواند برای مُجاهدین بسیار گران تمام شود. بهمین دلیل نیز پس از آنکه دیدم مُجاهدین علیه من تبلیغ میکنند، اعلام کردم که اگر رجوی حاضر به قبول مسئولیت و عواقب ناشی از انشاءِ اطلاعاتِ من شود، میتوانم آنها را در اختیار افکار عمومی قرار دهم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

او سپس به روابطِ غیر دموکراتیک و توتالیتری که بر سازمان حاکم است، اشاره کرد و گفت که در درونِ سازمانِ مُجاهدین نیز «ولایت فقیه» حاکم است و مسعود رجوی توانست پس از به راه انداختنِ کارزار «انقلابِ ایدئولوژیک» به ولایتِ فقیه سازمان تبدیل شود و اینک نیز با «رئیسِ جُمهور» شدنِ خانم مریم عُضدانلو ایشان بهمان مقامی ارتقا یافته‌اند که ولی فقیه در جُمهوری اسلامی از آن برخوردار است. در درونِ سازمان و در نشریاتِ درون سازمانی، مُجاهدین در مورد مسعود رجوی از عناوینِ «رهبر عقیدتی» و یا «رهبری خاص الخاص» استفاده میکنند و این به خاطر آنست که آنها هنوز از بکار بُردنِ لفظِ «امام» در بیرون از سازمان ابا دارند. دعوای رجوی با جُمهوری اسلامی نه برای آزادی و کسبِ حقوقِ فردی و اجتماعی است و بلکه رجوی علیه حکومت کنونی مُبارزه میکند، زیرا که میخواهد خود «امام» شود و «ولایت فقیه» خود را بر جامعه اعمال کند.

شاهسوندی سپس به بخشی دیگر از تجرّیباتِ تلخِ زندگانی سیاسی خود پرداخت و در این رابطه به ماجرای محاکمهٔ درون سازمانی علی زرکش که در سال ۱۳۶۴ در فرانسه بوقوع پیوست، اشاره کرد و گفت با اینکه مسعود رجوی در سُخرانِ علنی خود در خرداد ۱۳۶۴ رسماً گفت که علی زرکش جانشین اوست و «انقلابِ ایدئولوژیک» که مُنجر به ازدواجِ رُسوانیِ آور رجوی با مریم عُضدانلو شد، به پیشنهاد علی زرکش صورت گرفته است، لیکن چند ماه پس از این ماجرا زرکش

را به محاکمه درونسازمانی در فرانسه کشانید و گناه تمامی شکستها و ناکامیهای استراتژیک از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ را به گردن او انداخت، زیرا که در آن دوران سازمان در بُن بستِ کامل بسر میبرد و رجوی به دُنیال کسی میگشت تا بتواند تمامی نقصیرها را به گردن وی بیندازد. بهمین علت نیز علی زرکش به محاکمه کشیده شد و «خانن به سازمان و انقلاب» شناخته گردید، بی آنکه کمترین امکانی باو داده شود تا بتواند از خود دفاع کند. باین ترتیب علی زرکش تحت این عنوان که در روند «انقلاب ایدئولوژیک» توانسته است در خود انقلاب کند، توسط مسعود رجوی بعنوان رهبر سازمان به اعدام محکوم گردید و آنهم در فرانسه که کشوریست دموکراتیک و در آنجا فضائی برای اینگونه «محاکمات» و «اعدامها» وجود ندارد.

پس از آنکه رهبری حُکم اعدام را صادر کرد، از همه مسئولین سازمانی تا رده معاونِ مرکزیت خواسته شد که بدونِ چون و چرا و حتی بدونِ شنیدنِ اظهاراتِ طرفین با این عنوان که «رهبری»، یعنی مسعود و مریم باین حُکم رأی داده اند، آرا تائید کنند. در این میان تنها کسی که جرئت کرد و با آن حُکم مخالفت نمود من بودم و رسماً اعلان داشتم که با صدور هرگونه حُکم اعدام، یعنی حذفِ فیزیکی افرادِ مخالف هستم. به راستی سازمانی که امروز قادر است برای فردی از اعضا خود که معاونِ رهبری بود، حُکم اعدام صادر کند، در فردای بدست گرفتنِ قدرت چه بلائی بر سر مردمِ ایران خواهد آورد؟ و آیا سازمانی که دارای یکچُنین بافتِ زُمختی است، با تشکیلاتی مافیائی دارای تفاوت است؟

شاهسوندی گفت مسعود رجوی بخاطر فضای سیاسی موجود در فرانسه از اجراء حُکم اعدام خودداری کردو پس از آنکه رهبری به عراق انتقال یافت، نیز نتوانست و یا نخواست این حُکم را عملی سازد. از آن زمان به بعد علی زرکش «تحت الحفظ» بود و بهیارتِ دیگر در طبقه آخر ساختمان «بقائی» که در بغداد قرار دارد و در طبقاتِ زیرین آن مرکز رادیو و تلویزیون سازمان قرار داشت، زندانی بود. زرکش همچون من در عملیاتِ موسوم به «فروغ جاویدان» بعنوان یک سرباز ساده شرکت کرد و در آن عملیات کُشته شد. برای اثبات ادعاهای من کافی است

که یکایک شما از سازمان مجاهدین بخواهید تا فیلم محاکمه علی زرکش را در اختیار خبرنگاران و مردم قرار دهند. علاوه بر این خوب است که سازمان موضع خود را در رابطه با پدیده «ولایت فقیه»، آنهم بدون پسوند انقلابی و ارتجاعی و نیز عناوین «رهبری عقیدتی» و «رهبری خاص الخاص» اعلان دارد تا درستی یا نادرستی ادعاهای من ثابت گردد.

شاهسوندی در پاسخ باین پرسش که چرا رژیم او را همچون تعداد دیگری از مجاهدین که در عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» دستگیر شده بودند، نکشت و چه کسانی در آزادی او از زندان مؤثر بوده‌اند و آیا مابین او و رژیم بر سر آزادی او «معامله‌ای» صورت گرفته است، اظهار داشت :

بیش از همه مسعود رجوی و سازمان مجاهدین در آزادی من نقش داشته‌اند و بنابراین از این جهت باید از رجوی و سازمان تشکر کنم. رجوی هنگامی که من در زندان و زیر شکنجه بودم، علیه من دست به توطئه زد و باین ترتیب برای سران رژیم روشن شد که از یکسو من با مجاهدین فاصله دارم و از سوی دیگر آنها باین تشخیص رسیدند که زنده ماندن من برای مجاهدین و رجوی بسیار نگران کننده تر است تا مرده من. در رهائی من از چنگال مرگ، آقای خامنه‌ای که در آن دوران مقام ریاست جمهوری را در دست داشت، نقشی اساسی داشته است. ایشان در نامه‌ای که در آن زمان نوشت، یادآور شد اشتباهی که در مورد سعادت من انجام گرفت، این بار نباید تکرار شود و همین امر باعث نجات من گردید و موج اعدامهای اولیه که پس از عملیات «فروغ جاویدان» آغاز گشته بود، شامل من نکشت. ایشان پس از آنکه به رهبری انتخاب شد، بار دیگر این مطلب را تکرار کرد و همین امر سبب آزادی من از زندان شد. علاوه بر آن مقامات رژیم دیدند که من دیگر مبارزه مسلحانه را برای حل مشکلات اجتماعی قبول ندارم و اصلاحات سیاسی-اقتصادی را شرط تحول اجتماعی میدانم. دیگر آنکه مابین رژیم و من معامله‌ای صورت نگرفته است و زندگی من در خارج از کشور خود گواهی است بر این مدعا.

سیکل معیوب

شاهسوندی در بخش دیگری از اظهارات خود از «سیکل معیوب» سخن گفت و در این رابطه توضیح داد که سیکل معیوب یعنی آنکه مسعود رجوی و اسداله لاجوردی دو روی یک سکه‌اند و هر کدام برای پیشبرد مقاصد خود به دیگری نیاز دارد و باین ترتیب این نیروها هر چند که با یکدیگر در مبارزه بسر میبرند، اما یکدیگر را تقویت میکنند و آنچه که در این کارزار از بین می‌رود، استعدادها، انرژی و گوشت و پوست بهترین نیروهای جامعه ماست. رجوی با پول و تجهیزات عراقی و با وعده حمایت هوانی عراق تا همدان و حمایت توپخانه و آتشبار سنگین عراق عملیات موسوم به فروغ جاویدان را براه انداخت و هزاران جوان بی تجربه را که بسیاری از آنها چند روز پیش از آغاز این عملیات از اقصی نقاط دنیا به عراق آورده شده بودند، با این وعده که میخواهد بربریت را در ایران براندازد، طعمه آتش خمپاره و کاتیوشا کرد و اما خود در بغداد و به دور از جبهه نبرد ماند. این یکسوی سیکل معیوب است. سویه دیگر آن اینست که بخشی از حاکمیت برای مقابله با جناحهای دیگر حاکمیت به بهانه مقابله با این حمله گروه گروه جوانان دریند را که در آن ماجرا کمترین نقشی نداشتند به جوخه اعدام سپرد و موج اعدامهای سراسری همه جا گیر گردید. برای بیرون آمدن از این مدار بسته باید هر دو طرف شهامت سیاسی بخرج دهند و روشن است که در این میان مسئولیت حاکمیت درست باین دلیل که قدرت سیاسی را در دست دارد، بسیار بیشتر است.

او در خاتمه یادآور شد که دلیل اصلی ضدیت سازمان مجاهدین با من این نیست که من با رژیم همکاری کرده‌ام و با اصطلاح هسته‌های مقاومت را لو داده‌ام، زندانیان را شکنجه کرده‌ام و یا تیر خلاص به محکومین زده‌ام و بلکه کینه رجوی از من در این واقعیت نهفته است که من مکانیسم رهبری او را که بر اساس سیکل معیوب بنا شده است، افشأ کردم و باین بستی را که این اندیشه دیر یا زود با آن روبرو خواهد شد، حتی پیش از دستگیریم نشان دادم. اما در

عوض رجوی توانست بر پایه اندیشه سیکل معیوب خود سازمان مجاهدین را از یک سازمان سیاسی به یک فرقه مذهبی-مافیائی بدل سازد.

شاهسوندی سخنان خود را که هم مخاطبین درون مرزی و هم شنوندگان برون مرزی داشت، با این جمله خاتمه داد. «در پایان قرن بیستم و در آغاز قرن بیست و یکم، خوشبختانه قدرت با این شیوه‌ها یا هرگز بدست نیاید و یا آنکه چنین قدرتی دوام چندانی نخواهد داشت».

این بحث و گفتگو بیش از ۴ ساعت بطول انجامید. در خاتمه آقای منوچهر صالحی به نمایندگی از سوی دو کانونی که این نشست را برگزار کردند. اظهار داشت که برای روشن شدن حقایق تاریخی از سازمان مجاهدین نیز دعوت میکنند تا در یکی از جلساتی که توسط این دو کانون برگزار میشود، شرکت کنند و نظریات و مواضع خود را در قبال آنچه که آقای شاهسوندی اظهار داشته است، بیان نمایند.

اسفند ماه ۱۳۷۳ - هامبورگ

این سخنرانی و خلاصه گزارش آن در محافل ایرانی و نیز مطبوعات فارسی زبان اروپا و امریکا منعکس شد. چند روز بعد هم جلسه دیگری بمنظور پاسخ به سئوالات و مسائل باقیمانده تشکیل گردید. این جلسه دو ساعت بطول انجامید.

از سخنرانی دانشگاه هامبورگ و نیز جلسه تکمیلی آن جمعا ۶ ساعت فیلمبرداری شده و بصورت دو حلقه نوار ویدئوی از طریق انتشارات بهار قابل تهیه است.

بدین ترتیب بر فصل دیگری از دروغ پراکنی های سازمان رجوی نقطه پایان
گذاشته شد .

گرچه ساده لوحانه است اگر انتظار قبول منطق و رعایت اصول از مجاهدین
رجوی داشته باشیم .

سخن آخر :

در پایان یک راه ، که خود آغازی نوین است —

در ابتدای این دفتر ، تصویر جهان در دهه ۶۰ میلادی را از نگاه و با توان محدود خویش بیان کردم . هدف آن بود تا بر مبنای آن تصویر ، بمشابه فونداسیونی از مجموعه عوامل سیاسی ، اجتماعی ، تاریخی ، اقتصادی و حتی عاطفی ، حرکت من ، حرکت ما و خیزش نسل ما در آن ایام ؛ هم بدرستی فهم و درک شود و هم با قاطعیت ولی با صمیمیت و صداقت مورد بررسی و نقادی قرار گیرد .

در این سخن آخر که مطمئناً آخرین سخن نخواهد بود ، این بار دهه ۹۰ و آستانه سال ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار میگیرد. بلافاصله اضافه کنم ، که بر آن نیستم تا در پایان این دفتر و حتی در پایان مجموعه این خاطرات ، به صدور احکام جزمی نظیر « اینست و جز این نیست » و یا احکامی نظیر « ایجاد باید گردد » ، « اعدام باید گردد » ، « نابود باید گردد » ، بپردازم . سی سال تلاش و مبارزه همراه با تحمل دردها و رنجهای بسیار این را به من فهمانده است که ساده اندیشی صدور چنین احکامی را کنار بگذارم . تاریخ ما ، جامعه ما و خود من هنوز زخمی صدور چنین احکامی هستیم . این زخمها باز و تازه اند و از آنها خون میچکد .

هدف اینست که اگر تلاش و مبارزه من دستآوردی داشته ، سعی کنم آنها را در حد توان خویش فرمول بندی کنم . به دیگر سخن ، آنچه که در پی می آید اندیشه هائی است که من فکر میکنم درست است . با این امید که تجربه من ، کمکی هر چند ناچیز به رهروان راه آزادی ، و عدالت اجتماعی باشد .

اگر در این مقصود موفق شوم ؛ تلاش و رنج و شکنج سالیان دراز من بی نتیجه و بی ثمر نمانده است .

تصویری از جهان در آستانه سال ۲۰۰۰

اکنون در آستانه سال ۲۰۰۰ و آغاز قرن بیست و یکم ایستاده ایم . تصویر جهان با آنچه که در دهه های پیشین شاهد آن بودیم تفاوت بسیار دارد . تغییرات آنچنان است که اگر کس یا کسانی از رفته گان دهه های پیشین و بخصوص دهه ۶۰ امکان بازگشت به جهان ما را داشته باشند ، با دنیائی غیر قابل تصور و غیر قابل باور و بگمان آنها « واژگونه » روبرو خواهند شد . وضعیتی که آنان را بی تردید دچار بحرانی بزرگ در اندیشه ، و عمل خویش خواهد نمود .

« رادیکالیسم » و « انقلابیگری » دهه ۶۰ علی العموم از صحنه سیاسی و نیز صفحه اندیشه ها محو شده است . مبارزه مردم ویتنام گرچه در سال ۱۹۷۵ به پیروزی سیاسی - نظامی خود رسید و اشغالگران بیرون رانده شدند ، اما بیست سال پس از آن پیروزی ، ویتنام به بهشت موعود خود نرسید سهل است ، در چنبره مشکلات عظیم اقتصادی خویش چنان دست و پا میزند که دست کمک به سوی صندوق بین المللی پول ، بانک جهانی و حتی مستقیماً سرمایه داران بزرگ امریکائی ، یعنی همانها که روزگاری بفرمانشان ویتنام اشغال و بمباران میشد ، دراز میکند .

ویتنام نه تنها دیگر قلب تپنده و الهام بخش نیست ، بنظر میرسد جهان ویتنام را فراموش هم کرده است . نسل جدید ، حتی نسل مبارز جدید ، دیگر مانند نسل ما ، تصاویر هوشی مینه و ژنرال جیپاپ را بر دیوار اطاق و یا خوابگاههای خود ندارد . آنها را یا اصلاً نمیشناسد و یا بالکل فراموش کرده است . آنچنان که حتی اگر رو در روی هم ببینند بجای نمی آورد . گوئی اکنون قلب خاور دور نه در ویتنام که در هنگ کنگ ، سنگاپور و مالزی می تپد .

تصویر چه گوارا پیامبر بزرگ دهه ۶۰ ، که زمانی سمبل مبارزه علیه نظم موجود جهانی و نظم سرمایه داری بود ، بر پوستر های تبلیغاتی شرکت های عظیم سازنده کامپیوتر بر در و دیوار شهرها نصب میشود در حالیکه زیر آن این

نوشته بهشتم میخورد :

« چه گوارا انقلابی دهه ۶۰ ، کامپیوتر انقلابی سال ۲۰۰۰ »

دیگر نه از ایجاد « ویتنام های دیگر » سخنی در میان است و نه از «انقلاب در انقلاب». کاسترو نیز او نیفورم زیتونی نظامی را به عنوان آخرین علامت انقلابیگری رها کرده ، کت و شلوار میپوشد و کراوات میزند .

از گروههای آنارشی - انقلابی اروپائی و ژاپنی و چریکهای امریکای لاتین نیز یا اصلاً نشانی نیست و یا کاملاً منزوی و ایزوله شده اند .

انقلاب الجزایر و نظریه پردازان آن ، از « فرانتس فانون » گرفته تا « عمار اوزگان » هم سرنوشت بهتری ندارند . « جبهه آزادی بخش الجزایر » عملاً از صفحه روزگار محو گردیده . « مردم » الجزایر حالیه در گیر مشکل دیگری هستند و رو به سوئی متفاوت با اهداف انقلاب الجزایر دارند .

در این سوی جهان ، در فلسطین ، نیز تحولات بسیار جدی و عمیقی صورت گرفته است . در خاورمیانه اگر چه هنوز تا تحقق صلح و آرامش جامع و مانع راه زیادی است ، و اگر چه در وجه اسرائیل هنوز توسعه طلبی و رویای اسرائیل بزرگ بفراموشی سپرده نشده ، اما دیگر سخن اصلی و حرف آخر را کلاشینکف و یوزی و یا بمب و نارنجک نمیزند . مبارزه مردم فلسطین ، این کانون ناسیونالیسم عربی و رادیکالیسم منطقه ای و در مقطعی بین المللی ، با راه و شیوه ای غیر از بدریا ریختن اسرائیل و غیر از عملیات انتحاری فدائی و یا « انقلاب » به ثمر نشست . کشور فلسطین دوباره زاده شد و به صفحه جغرافیا باز گشت . ملت فلسطین با هوشیاری و موقع شناسی رهبران واقعی ، ذیصلاح و درد مند آن نقش و جایگاه خود را در جامعه جهانی باز می یابد و به استیفای حقوق حقه خویش میپردازد ، در حالیکه انقلابیون مدعی رهبری !! در بیرون مرزها ، همچنان منزوی و جدا از توده ها به تکرار شعار های سی سال پیش خود دلخوش کرده و چشم به این یا آن نیمچه قدرت منطقه ای دارند .

بدینسان ، عمو زاده های دشمن دیروزی ، که به کمتر از ریختن تمامی خون

و امحاء یکدیگر راضی نبودند و در تمامی طول این سده از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۶ و سپس ۱۹۴۷، تا ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳، از دیر یاسین و کَفَر قاسم تا کریات شیمونه و الخلیل، از غزه و کرانه غربی رود اردن تا بیروت و پایتخت های اروپائی؛ سایه یکدیگر را نه با تیر که با رگبار های بی امان سوراخ سوراخ میکردند، اکنون از همکاری و همزیستی و از ایجاد منطقه ای بدور از جنگ و خونریزی و از مسئولیت در برابر نسل های آینده سخن میگویند.

در افریقا نیز، نام هائی محو و کشور هائی زاده شده اند. دیگر از کشور «رودزیا» و یان اسمیت نخست وزیر نژادپرست آن نامی نیست. در منتهی الیه جنوب این قاره، آنجا که زمانی «انسان»، بخاطر رنگ پوستش مورد وحشیانه ترین تجاوزات، توهین ها و ستم ها قرار میگرفت. جائی که «انسان سیاه» از ابتدائی ترین حقوق خویش محروم بود و گاه بیشرمانه از حیوانات هم پست تر شمرده میشد، و درست همزمان و بموازات آن «انسان سفید» نیز بخاطر چنان برخورد هائی از «انسانیت» خویش محروم و دور میماند؛ اکنون دیوار های جهل و تعصب و کوتاه بینی فرو ریخته، طبلهای جنگ، طبلهای نفرت و کینه و طبلهای عصبیت های کور و جاهلی خاموش شده و بجای آن، بانگ دل انگیز دیگری در فضا طنین افکن است.

نلسون ماندلا بعد از تحمل سالهای بسیار، زجر و شکنجه در زندان های نژاد پرستان، در اولین سخن خود به عنوان رئیس جمهور افریقای جنوبی متحد، میگوید: «من نیامده ام تا مَبْلَغِ خشونت، قهر و انتقام باشم. من آمده ام تا از تولد انسان و انسانیتی نوین خبر دهم.»

و برآستی که او خود سبب این انسانیت است.

شامگاه بت ها

فرضیه های فلسفی و تاریخی که مدعی شناخت قوانین رشد و توسعه بودند و می پنداشتند که کلید های تاریخ را در اختیار دارند ، دولت هائی نیرومند تاسیس کردند . دولت هائی بر اساس تل ها و تل های اجساد . ساختمان های پر تیختری که در عالم نظر می بایستی انسان را آزاد کنند ، به زودی تبدیل به زندان های عظیم شدند .

اما دیوار زندانها که روزگاری کعبه آمال و آرزو نامیده میشدند فرو ریخت . بت های کعبه ها یکی پس از دیگری شکسته شد . بهشت های وعده داده شده بر روی زمین ؛ خواه از نوع واقعاً موجود ، خواه از نوع آرمانی آن ، با وعده جامعه بی طبقه ، در پی فساد سیاسی ، فساد ایدئولوژیک و فساد بوروکراتیک ، از درون (و نه بیرون) چنان منفجر شد که نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان .

نه سیمهای خاردار ، نه دیوار برلین و نه بزرگترین حجم فولاد و آهن در طول تاریخ بشر (زرادخانه زرهی شوروری) و نه سلاح اتمی و نه تسخیر فضا هیچکدام نتوانست از فروپاشی ایدئولوژی هائی که فرا تاریخی نامیده میشدند ، جلوگیری کند . از بلوک سوسیالیستی اروپای شرقی چیزی باقی نمانده است . آنچه موجب ویرانی شان شد ، توطئه دشمن نبود . خستگی مفرط و جهش آزادی طلبانه نسل های جدید بود . از سوسیالیسم آنچه که نابود شد ، نابود شدنی نیز بود . و این خود بهتر

موجبیت تاریخی (دترمینیسم) پنداری بود فوق العاده خونین و پرخرج . خراج خون آلودی بود که گوتی می بایست قربانی « خدای تاریخ » کرد . وجود زرادخانه های اتمی در هر دو بلوک از سوئی و میلیونها میلیون انسان گرسنه و محتاج نان از سوی دیگر خود ردیه ای بود و هست بر ابزارگرایی تاریخی . ردیه است بر اندیشه ترقی وابسته به تاریخ . ردیه ای که آنرا باید مصیبت آفرین خواند.

این چنین است که عصر انقلابات و همزمان با آن عصر ایدئولوژی ها و الیان آن به عنوان کلید داران « حقیقتِ مطلق » سپری شده است . تجربه نشان داد که « غولها » ، « کوتوله » هائی بیش نبودند . امامزاده هائی که بیشتر کور میکردند تا شفا بخشند .

در اینجاست که با صراحت میتوان گفت که کلیه انقلاب های این قرن با شکست مواجه شدند . شکست انقلاب اکتبر در روسیه ، انقلاب چین ، انقلاب کوبا ، انقلاب ویتنام و کشورهای همجوار آن ، انقلاب الجزایر و سرانجام انقلاب ایران ، بویژه در دو خواسته اساسی یعنی « آزادی » و « عدالت اجتماعی » گواهان روشنی برای این مدعا هستند . دو وجه اساسی که کلیه انقلابها ، حداقل در شعار، بخاطر تحقق آنها صورت گرفت .

انقلاب فرانسه در قرن پیش از آن هم اگر با « اصلاحات مستمر » بعدی پیگیری نمیشد و صرفاً در همان چارچوب انقلابی اولیه خویش باقی میماند سرنوشت بهتری از سایر انقلابها نداشت .

بدینسان از شیخ انقلاب که زمانی بر سراسر جهان و بخصوص جهان سوم سایه افکنده بود ، اکنون جز سایه ای محو و کمرنگ آنهم در زوایای پنهان اذهانی اندک و یا گوشه های خلوت کافه هائی بخصوص چیزی باقی نمانده است .

این بیان و یا این اعتراف البته ذره ای از قدر و منزلت « انسان » های دردمند و انقلابیونی که نقد جان و توان را در راه تحقق امر انقلاب نثار کردند نمی کاهد . مسیر اشتباه از منزلت رهروان صادق راه نمیکاهد. بر مسئولیت بازماندگانی که بر مسیر اشتباه واقف شده اند میافزاید .

هم چنانکه این شکستها نباید وسیله توجیه ستمگران و سرکوبگران و حکومتگران سلب کننده آزادی و عدالت اجتماعی باشد .

پایان یک دوره و آغاز دوره ای دیگر

ما به احتمال زیاد در پایان یک دوره تاریخی و آغاز دوره دیگری از آن قرار داریم . ورشکستگی آرمانشهر ها خلاء بزرگی را ایجاد کرده است . نه تنها در کشوری که این ایدئولوژی در آن شکست خورد ، بلکه در کشورهای دیگر که بسیاری کسان آن ایدئولوژی را با امید و هیجانی بسا فزونیتر از سرزمین مادر پذیرفته و در راه آن جانفشانی ها کرده بودند .

دوران کنونی شاید نخستین دورانی است که انسان خود را برای زندگی ، بدون وجود آئین های فرا تاریخی آماده میسازد . مطلق های دیروز ، دینی یا فلسفی ، سیاسی یا اجتماعی و حتی اخلاقی و هنری دیگر جنبه همگانی ندارند ، خصوصی شده اند .

فروپاشی ایدئولوژی‌هایی که فرا تاریخی نامیده می‌شدند ، یعنی فرو ریختن اندیشه ای که برای تاریخ غایتی محتوم و از پیش تعیین شده و غیر قابل تغییر قائل بود ، متضمن توجه به مشکلات و معضلات عینی و غیر انتزاعی در زمان حال است . افول آینده اتوپیک مبشر امروز است .

زمان ما زمان تاریخ غیر مقدس است . زمان رهسپازی نه به سوی غایت محتوم و از پیش مقدر ، که به سوی آینده و به سوی پیشرفت است . بگفته باز «آفتاب تاریخ ، آینده نام دارد و نام حرکت به سوی آینده ، پیشرفت است .» این تاکید نیز ضروری است که تفکر در باره اکنون نه متضمن انصراف از آینده است و نه فراموش کردن گذشته و نه بمعنای لابلایگری و عدم تعهد . زمان حال محل دیدار سه زمان است . مسیر حرکت جوامع بشری را نیز نه صرفا بنیاد های اقتصادی آن جامعه که تلاش آگاهانه و مستمر فردی و دسته جمعی آن جوامع نیز تعیین میکند .

از اینروست که در ورای همه آن ریزش ها و در ورای همه آن محو شدن ها چیزی در حال رویش و شکوفائی است : « انسان » . انسانی که از خاکستر خویش قنوس وار زاده میشود . انسانی که خود را و جهان پیرامون خود را می

شناسد، می سازد و دیگر گون میکند .

این بار اما نه با قهر ، نه با خشونت ، نه با سلاح و نه با انقلاب . «قدرت سیاسی از لوله تفنگ» بیرون نمی آید . قدرت سیاسی که با قهر و از طریق لوله تفنگ بدست آید ، با سر نیزه و تفنگ و قهری چند برابر بایستی نگهداری شود .

از زاویه ای دیگر ، کسانی که معیار « حقانیت » خویش را « خون دادن » هر چه بیشتر میدانند ، برای حفظ و نگهداری قدرت حاضر به « ریختن خون های » بسیار بیشتری هستند . فرضیه نیست ، تجربه است . تجربه ای که پیش روی ماست :

۱ - الگوی کمونیستی یعنی الگوی دیکتاتوری پرولتاریا که به دیکتاتوری حزب واحد و به دیکتاتوری رهبر انجامید ، با گولاکها و تیربارانگاهها و فاجعه عظیم اقتصادی که از تامین گندم و نام مردم خویش عاجز بود ، سرانجام تماماً فرو پاشید . کسانی که متوهمانه یا آگاهانه میگویند آن الگوها کمونیستی و یا مارکسیستی نبود ، بر آنهاست که الگوی متحقق شده خویش را معرفی کرده و نشان دهند .

۲ - سرانجام الگوی استبدادی سلطنت پهلوی ها نیز بعد از پنجاه سال سلطه و وابستگی معلوم گردید . رضا شاه میخواست با « زور » زنان را از قید حجاب در آورد . جامعه بطور غریزی و طبیعی بوی پاسخ داد و رو بسوی دین و دینداری گذاشت . محمد رضا شاه میخواست بکمک دلار های نفتی و استبداد ، ایران را به دروازه های « تمدن بزرگ » برساند . اگر او را در این آرزویش صادق و درست گفتار هم بدانیم ، اشکال در اینجا بود که دروازه های « تمدن بزرگ » روپائی او به اندازه درب سلولهای زندانهای های اوین و قصر و قزل قلعه و قزلحصار و بالاخره شکنجه گاه کمیته مشترک ضد خرابکاری کوچک شده بود . « تمدن بزرگ » از درب این سلولها رد نمی شد . « تمدن بزرگ » بکمک ساواک و هزاران مستشار نظامی و امنیتی خارجی بوجود نمی آمد . ستون های چنان

دروازه ای را مورخانه های استبداد ، و همزاد آن ، خُوره چاپلوسی ، نوکر منشی و چاکر صفتی ، مدتها پیش خورده بود . ستون های چنین حکومتی نیز از درون پوسیده شده بود .

۳ _ الگوی اسلام ناب محمدی و جمهوری اسلامی را هم که در پیش روی داریم . « تمدن بزرگ اسلامی » ، با شلاق و داغ و درفش و چوبه های اعدام تحت عنوان « تعذیرات اسلامی » ؛ گشت های ثارالله تحت عنوان « امر به معروف و نهی از منکر » و حجاب اجباری ، در یک کلام استبداد و فقدان آزادی همراه با گسترش فقر و فساد و فحشا . چرا که بقول کامو « آن کس که آزادی تو را گرفت ، نان تو را هم خواهد گرفت » .

در کنار گوشمان نیز افغانستان اسلامی سر بلند کرده است ، آنچنان که ظاهراً آیت الله های قم نزدشان دمکرات و مُتجدد تلقی میشوند . در سودان و الجزایر و مصر هم با نمونه هائی مواجه هستیم که نشان میدهد مسئله تنها مربوط به ایران و تنها مربوط به شیعه نیست . بنیاد گرایی که وجهی از حکومت ایدئولوژیک است در همه جا کار کردی تقریباً مشابه دارد .

جالب اینکه این بار نیز جامعه بطور غریزی و طبیعی عکس العمل نشان میدهد و از دین و دینداری روی گردان میشود .

۴ _ الگوی اولیه مجاهدین هم که ترکیبی از اسلام ، مارکسیسم و ناسیونالیسم بود . به قدرت نرسیده شکست خورده است .

دو رکن اصلی آن (اسلام و مارکسیسم) که اندیشه حکومت فراملی و ایدئولوژیک را می پروراندند ، در ابعادی جهانی شکست خوردند . بر اینها اگر بی پرنسیپی های قدرت طلبانه و ماجراجوئی سیاسی و نظامی رجوی ؛ بخصوص اتحاد با حکومت متجاوز و اشغالگر عراق (بمثابه حرکتی ضد ملی) را هم اضافه کنیم ، خواهیم دید که از سه پایه بنیادین ایدئولوژی اولیه مجاهدین هیچکدام باقی نمانده است . از اینرو بر این باورم که این اندیشه را هرگز توان اجتماعی و توده گیر شدن نیست . بخصوص که ما از آغاز محکوم به

شکست بودیم ، زیرا « بی طبقه توحیدی » رویا و توهمی مضاعف بیش نبود .

دموکراسی ؛ بمثابه صورتی از همزیستی در عین مخالفت

بعد از تجربه خونبار تمامی الگو های فوق ، میتوان گفت که :

منبع « حقانیت » و « قانونیت » (legitimite) که در فرهنگ ما بنادرست « مشروعیت » نامیده شده است ؛ نه از « طبقه » و قداست آن ناشی میشود ؛ نه از « خون » و میراث خونی (پدر- فرزندی) در سلطنت موروثی و نه از ایدئولوژی و « خدا باوری » . محصول هریک از سیستم های فوق در پیش روی ماست .

قدرت سیاسی از « رای » و « انتخاب آزاد » مردم بیرون میآید . رانی در تقابل جدی با هرگونه « ولایت » اعم از مذهبی و غیر مذهبی ، رانی « وکالتی » آنهم نه دائم بلکه « مشروط و محدود » و قابل پس گرفتن . در اینصورت است که شاید بتوان از تکرار تاریخ و تکرار اشتباهات تاریخی جلوگیری کرد .

از اینرو است که اکنون قدرتی بسیار قویتر و کارآ تر از قدرت توپ و تانک ظاهر شده ؛ « قدرت تشخیص » و « قدرت انتخاب انسان » . قدرتی که حتی در خاموشی و در سکوت و در زیر شدیدترین سُلطه ها و در خفا نیز اعمال میشود .

جالب اینجاست که ظهور چنین قدرتی درست در بحبویه از بین رفتن جهان دو قطبی دیروز و حاکمیت قطب سرمایه داری ، پدید آمده است . تا بیانگر این موضوع باشد که ، گر چه عصر ایدئولوژی ها پایان رسیده است ، اما جهان به پایان خود نرسیده است . مبارزه برای جهانی بهتر ، برای آزادی ، برای عدالت اجتماعی و برای توسعه و ترقی و برای سوسیالیزمی انسانی با منش آزادیخواهی ، همچنان ادامه دارد .

در اینجاست که امروزه به « انسان » ، به « انسانیت » و به « اخلاق » سلام

میگوئیم . از همین رهگذر است که به عرفات و ماندلا سلام میگوئیم و در مرگ
رایین و هر دشمن دیروز و امروز اندوهناک میشویم . اگر در دهه ۶۰ به عرفات
چریک سلام میگفتیم اکنون به اضعاف به عرفات صلح دوست به عرفات اهل
مذاکره و سازش سلام میگوئیم . چرا که تجربه قرن ما نشان داد که نه حذف و
محو بلکه همکاری و همزیستی ، نه خونریزی و مرگ که صلح و سلام ، و در
یک کلام نه انقلاب که اصلاحات مضمون اصلی حرکت جامعه کنونی بشری است .
آری ! عصر انقلابات و ایدئولوژی های انقلابی سپری شده . آهنگ جهان ،
آهنگی دیگر است . گر چه هنوز دیوار ذهنیت های قرون پیشین تماماً فرو نریخته
است ، اما با اطمینان میتوان گفت که دوران جزمیت های حزبی و ایدئولوژیک
بسر آمده است . هر آنکس (اعم از فرد ، سازمان ، حزب ، و حکومت) که
زودتر این روند را درک کرد ، بهای کمتری پرداخت کرد . و هر آنکس که دیر تر
فهمید ، و یا در مقابل این روند ایستادگی کرد بهای بیشتری پرداخت .
کمونیستهای لهستان زودتر از بقیه به این آهنگ جهانی تن دادند ، اکنون دیگر
بار و البته با محتوایی کاملاً متفاوت توسط « مردم » (همان مردمی که علیه
استبداد و اختناق حزبی پا خاسته بودند) « انتخاب » شده اند . چائوشسکو در
مقابل این روند ایستاد ، جان خویش را از دست داد .

صدام حسین ، مسعود رجوی و جمهوری اسلامی هرکدام با نقطه عزیمتی
گونگون اما با هدفی یکسان به عبث سعی در مقابله با این روند دارند . اما
زمان زمان ماندلا و دکلرک ، زمان زمان عرفات و رایین ، زمان زمان خاموش
شدن آتش سلاحها و زمان مبارزه و پیکار سیاسی و « زمان سازش » ،
« دیالوگ » و « تفاهم » است . و البته این خود راهی بس طولانی ، دشوار ، پر
سنگلاخ و سراسر مبارزه و تلاش است . چرا که مبارزه برای آزادی ، برای عدالت
اجتماعی و برای توسعه در ورای همه آن ریزش های بهمن وار و در ورای تمامی
ضرباتی که بر جسم و جان انسانها و از جمله بر نسل ما و جامعه ما وارد آمد
نه تعطیل شده و نه تعطیل بردار است . فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم بمعنای

تعطیلی مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی نیست . شکل ، مضمون و چگونگی رسیدن به اهداف دیگرگون و تصحیح شده است .

تصویر ما از آزادی روشن تر و از عدالت اجتماعی منطقی تر و از توسعه و ترقی واقع بینانه تر شده است . اما سیر حرکت انسان از ضرورت به آزادی و از جبر به اختیار هم چنان ادامه دارد .

بی آنکه بخواهیم پیامبری کنیم ، میتوان گفت که در این فضای تهی تاریخ ، تنها رژیمی که هنوز شایسته زنده ماندن است دموکراسی است . ولی دموکراسی داروی تمام درد ها نیست . صورتی است از با هم زیستن . نظامی است برای جلوگیری از اینکه مخالفان همدیگر را بدرند . دموکراسی قواعد بازی است . قواعدی که مطابق آن اکثریت و اقلیت جایگزین یکدیگر میشوند . دموکراسی به ما می آموزد که چگونه در عین مخالفت ، با هم زندگی کنیم و چگونه یکدیگر را تحمل کنیم .

بدیهی است کسی که باور دارد کلامش حقیقت محض است ، نیازی بدان ندارد تا سخن دیگری را بشنود . عده ای را نیز گمان اینست که « دیالوگ » و « مذاکره » یعنی خیانت ، یعنی پشت پا زدن به کلیه آرمانهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه ، و به بیانی پایمال نمودن خون شهدا . مجاهدین خلق و مسعود رجوی مستقر در عراق شاخص تمام عیار این اندیشه هستند . در تصور آنها تنها یک راه وجود دارد . اینان بروشنی نشان داده اند که برای رسیدن به قدرت روئایی هم استفاده از هر شیوه و امکانی را مباح و مجاز میدانند . اولین قربانی محاکم انقلابی آنها نیز آزادی و عدالت است .

در این میان البته مجاهدین شرمگین هم کم نیستند ، دون کیشوت های انقلابی ، که در عین مخالفت با رجوی همان شعار ها و همان سبک کار و همان شیوه مذموم را تکرار میکنند . منهای امکانات مالی ، تشکیلاتی و فداکاری که افراد رجوی دارند . محتوای اندیشه بسیاری از آنان چنین می نماید که دعوایشان با رجوی دعوا بر سر تقسیم منافع و یا تسهیم قدرت بوده و نه بیشتر .

گروهی را نیز این تصور حاکم است که حکومتگران ، از فرط استیصال ، پشت دربهای سالن مذاکره به انتظار نشسته اند. پس حال که چنین است باید قدرت را دو دستی و بدون هیچ چانه زدنی تقدیم آقایان اپوزیسیون نمایند . این آقایان اعلام کرده اند که « تنها برای انتقال قدرت حاضر به مذاکره با رژیم هستند » . از جنبه فکاهی چنین سناریویی اگر بگذریم ، واقعیت اینست که صحنه سیاسی ایران و تعادل قوای موجود در جامعه نشان میدهد که وضعیت چنین نیست . برای رساندن حریف به پای میز مذاکره و دیالوگ ، مبارزه ای سخت ، پیگرانه و سیاسی لازم است .

دیالکتیک قضیه نیز در اینجا نهفته است . اما نه دیالکتیک حذف ، قهر و انقلاب بلکه دیالکتیک مبارزه و پیکار بی امان سیاسی علیه هرگونه استبداد و بیعدالتی ، در عین آمادگی برای گفتگو و دیالوگ . مگر نه اینست که دیالکتیک ، پیش از هرچیز ، یعنی نتیجه حاصل از گفت و شنود دو طرف . یعنی این که کسی مساله ای را مطرح میکند ، دیگری ضد آن را و در نتیجه ادامه بحث به نتیجه ای میرسند که به تمامی نه سخن اول است و نه سخن دوم. بخشی از این است و بخشی از آن و شاید چیزی اضافه بر هر دو . در بُعد سیاسی - مبارزاتی این یعنی مبارزه در عین آمادگی برای سازش و تفاهم . شاید از اینطریق بتوان دور باطلی را که حکومتگران مخالفین خود را به زندان می اندازند و مخالفین در فردای به قدرت رسیدن حکومتگران پیشین را به زندان و شکنجه گاه میفرستند متوقف نمود . تجربه موفق آفریقای جنوبی و فلسطین ، شاید راهگشای مبارزات قرن آینده باشد .

از اینروست که در پایان این قرن ، سخن از « فصلی دیگر » است

ضمائم :

اسناد و تصاویر

ضمیمه شماره ۱ :

حکم خائن بودن من ، مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف ، در سال ۱۳۵۴ ، تحت عنوان خائنین شماره ۱ ، ۲ و ۳ ، توسط جریان مارکسیست - استالینیست حاکم بر سازمان مجاهدین . حکمی که به قتل و سوزاندن شریف واقفی (خائن شماره ۱) ، ترور صمدیه لباف (خائن شماره ۲) و دستگیری من توسط ساواک انجامید .

کلیشه ها از متن بیانیه اعلام مواضع ایندولژیستیک جریان مارکسیست حاکم بر سازمان ، منتشره در مهر ۱۳۵۴ ، کپی شده است :

سخت سران ،

اصلاً ناپذیران و کج اندیشانی که بر مواضع نادرست و انحرافی خود اصرار می‌ورزیدند و علیرغم همه شرایط مساعد آموزشی ، بدلیل چسبیدن به منافع فردی و اندیشه و عملی که این منافع را توجیه میکرد ، حاضر به رفع نقائص و عیوب خود نبودند ، قاطعانه از عضویت سازمان کنار گذاشته شدند .

در رأس این عده چهار تن نفری ، خائن شماره یک قرار داشت اومدتهای قدید چهره واقفی ضد خلقی خود را باعتبار وجود برخی معیارهای نادرست در سازمان پوشانده بود و از این نظر توانسته بود به مدارهائی از مسئولیت ارتقاء یابد .

او بالاخره بعد از چهارماه توطئه خائنانه علیه سازمان موفقیتهای خود را از افراد که یکی از آنها بطور کامل از سازمان اخراج شده بود (خائن شماره ۳) و نفر دیگر که مراحل انتقادی خود را میگذراند (خائن شماره ۲) و یکسفر دیگر را بطور بینابینی (بنام مستعار AZ) با خود همراه سازد (۱) . این

ضمیمه شماره ۲ :

بیانیه مزبور در مورد اجرای حکم قتل شریف واقفی یکی از سه عضو مرکزیت آن
موقع مینویسد :

آنها مسلماً نمیتوانستند برای مدت طولانی از همت بر ما خنجر بزنند . مع آنها بزودی گرفته شد و راز خیانت‌های ۶ ماهه آنان از پرده بیرون افتاد . از طرف سازمان خائن شماره ۱ و خائن شماره ۲ محکوم به اعدام شدند . با اعدام خائن شماره ۱ ، او به سزای خیانت‌هایش رسید در حالیکه خائن شماره ۲ توانست از مهلکه جان سالم بدر ببرد ، اما به چند پلیس افتاد (۲) . او نه تنها تمام اطلاعاتش را در اختیار پلیس گذارد ، بلکه وقعی یکی دیگر از عناصر تصفیه شده دستگیر شد ، جمع و نفری آنها یک

واحد پلیس بسیار کارآمد را برای سازمان امنیت شاه جنایتکار بوجود آورد و دشمن بسا استفاد از چنین موقعیت مناسبی که خیانت این دو تن بوجود آورد بود ، بکدام اطلاعات و همکاری مستقیم آنها توانست چند تن از رفقا را با اسارت گیرد

به اتهامات و مشابهت آن با اتهامات رجوی نیز توجه کنید :

— عضو مرکزیت و ضد خلق بودن !! شریف واقفی ، همکاری با ساواک و لو دادن افراد توسط من و صمدیه لباف بعد ها که حقیقت روشن شد ، معلوم شد در حالیکه من و صمدیه لباف در زیر شکنجه های ساواک قرار داشتیم ، وحید افراخته و محسن خاموشی ، دو نفر از تکامل یافته های مارکسیست شده به لو دادن و همکاری با ساواک مشغول بودند . دو نفری که ضمناً از عاملین قتل و سوزاندن شریف واقفی و ترور صمدیه لباف نیز بودند .



روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۲۰ دیماه ۱۳۵۷ :

جان این مجاهدین زندانی در خطر است!



مرتضی قانی حمید خادمی محمود عسگری زاده سعید شاهسوندی

* سعید شاهسوندی - متولد ۱۳۲۹ -
رشته مکانیک دانشگاه پهلوی
محکومیت: دادگاه اول
(اعدام) دادگاه دوم: (حبس ابد +
۴۵ سال) تاریخ دستگیری: ۱۳۵۴

روزنامه اطلاعات ۲۱ دیماه ۱۳۵۷ :

۶۵ زندانی سیاسی آزادمی شوند

اسامی این گروه بشرح زیر است.

- ۲۰- شکوالله پاکبازاد فرزند محمد
- ۲۱- عمر محمودی فرزند حسن
- ۲۲- احمد بنیوسی فرزند شیخ مصفا
- ۲۳- عبدالرضا جوادی فرزند محمد
- ۲۴- علی رضا ثقفی خراسانی فرزند محمد
- ۲۵- سعید شاهسوندی فرزند سعید
- ۲۶- جعفر علی توتونچی فرزند سعید
- ۲۷- جواد زنجیر فروش فرزند سعید
- ۲۸- حسن (مسعود) صدیقی - سعید
- ۲۹- محمد مهدی اسماعیلی پور - محمد سعید
- ۲۵- سعید شاهسوندی فرزند جلیل
- ۲۶- جعفر علی توتونچی فرزند احمد
- ۲۷- جواد زنجیر فروش فرزند عزت
- ۲۸- حسن (مسعود) صدیقی فرزند عزت
- ۲۹- محمد مهدی اسماعیلی پور فرزند محمد
- ۲۰- ابوالقاسم اثنی عشری فرزند علی اکبر هادی
- ۲۱- محمد رضا توکل صدیقی فرزند غلامرضا الهیاسی
- ۲۲- محمد جواد موسوی فرزند ابوالقاسم الهیاسی
- ۲۳- حمید خادمی فرزند اکبر محمد سعید
- ۲۴- محمد سعید محسن نماوندی فرزند



زندانی سیاسی، درود ملت ایران بر تو باد...

مردم درمقابل زندان قصر
زندانیان آزاد شده را روی
دست بلند کردند و فریاد زدند:

۲۱ دیماه ۱۳۵۷ ، آزادی از زندان و خواندن بیانیه زندانیان سیاسی آزاد شده
جالب است دانسته شود که رجوی در سالهای اخیر هنگام چاپ این عکس ،
تصویر من را مخدوش و سیاه میکند .

برادر مجاهد سعید شاهسوندی

کاندیدای مجاهدین خلق از شیراز

ضمیمه شماره ۴
کاندیدای مجاهدین خلق برای
مجلس اول - نشریه مجاهد



در رابطه با جریان انحرافی (اپورتونیستی) چپ‌نما، همراه و در کنار مجاهدین شهید مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف، سعید نیز به مسئولیت‌های خویش

پرداخته و بدین ترتیب اولین هسته‌ی مقاومت اصولی علیه جریان انحرافی توسط این سه مجاهد در آذر ۵۳ تشکیل شد.

۱۵ روز بعد از شهادت برادر مجاهد شریف واقفی، سعید در ۲۶ اردیبهشت ۵۴ دستگیر شد

سعید حدود یک سال تمام در شکنجه‌گاه کمیته بسر برد و در این مدت انواع و اقسام شکنجه‌ها را تجربه کرد. در اثر ضربات و جراحات ناشی از شکنجه‌ها در شهریور ۵۴ او را به بیمارستان شهربانی برده و تحت عمل جراحی قرار داده و مجدداً به کمیته بازگرداندند.

در بی دادگاه نظامی، سعید از آرمان مجاهدین خلق و نیز فعالیت‌های انقلابی خود که در راه خدا و خلق صورت گرفته بود دفاع کرد و به حبس ابد با ۴۵ سال زندان محکوم شد. سعید توانست چندین اعتصاب غذا و مقاومت در برابر پلیس را در بندهای مختلف زندان هدایت کند.

بالاخره به همت مبارزات خلق در زندان‌های سیاسی گشوده و سعید نیز در تاریخ ۲۱ / دیماه / ۵۷ از زندان قصر آزاد شد.

در جریان قیام ۲۲ بهمن / ۵۷ سعید به عنوان یک "مجاهد خلق" درتسخیر دژهای استبداد منجمه زندان اوین نقش فعال داشت

سعید در سال ۱۳۲۹ در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز گذراند او فعالیت‌های سیاسی خود را از آن هنگام که در دبیرستان نمازی تحصیل می‌کرد از طریق محافل مذهبی- سیاسی که در آن روزگار وجود داشت شروع کرد. در سال ۴۷ در رشته‌ی مهندسی مکانیک دانشگاه شیراز پذیرفته شد. ابتدا یک هسته‌ی مخفی انتشاراتی بوجود آورد

کوشش داشت به فلسطین برود و در تلاش برای این منظور بود که با مجاهدین خلق آشنا شد. او در سال ۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین خلق ایران پذیرفته شد و در شاخه‌ی شیراز به فعالیت پرداخت

بعد از ضربه‌ی سراسری اول شهریور ۵۵، سعید شیراز را ترک و زندگی جدید خود را به عنوان یک مجاهد خلق در تیم‌های مخفی سازمان شروع کرد. در طول سال‌های ۵۲ تا ۵۴ سعید مسئولیت‌های متعددی را عهده‌دار بود که از آن جمله است: عضویت در گروه "الکترونیک" سازمان و تهیه‌ی قسمت‌هایی از نشریه سیاسی سازمان.

تنها کاندیدای اپوزیسیون در استان فارس ، در مقابل کاندیدای حکومتی در مرحله دوم انتخابات مجلس اول . کلیشه از نشریه مجاهد، ویژه انتخابات :

اسامی کاندیداهای مجاهدین خلق ایران برای مرحله دوم انتخابات در تهران و شهرستانها

نام کاندیدا	کاندیدا از :	رتبه
استان تهران : مسعود رجوی	تهران	۱
استان آذربایجان شرقی :	تبریز	۱ ۲ ۳
موسی نصیراوغلی خیابانی احمد حنیف نژاد جوادی زنجیره فروش	"	
استان فارس : سعید شاهسوندی	شیراز	۱
استان همدان : هادی روشن روانی	همدان	۱

شماره ۲۵۲

صفحه ۴۷

اعضای مرکزیت

سازمان مجاهدین خلق ایران



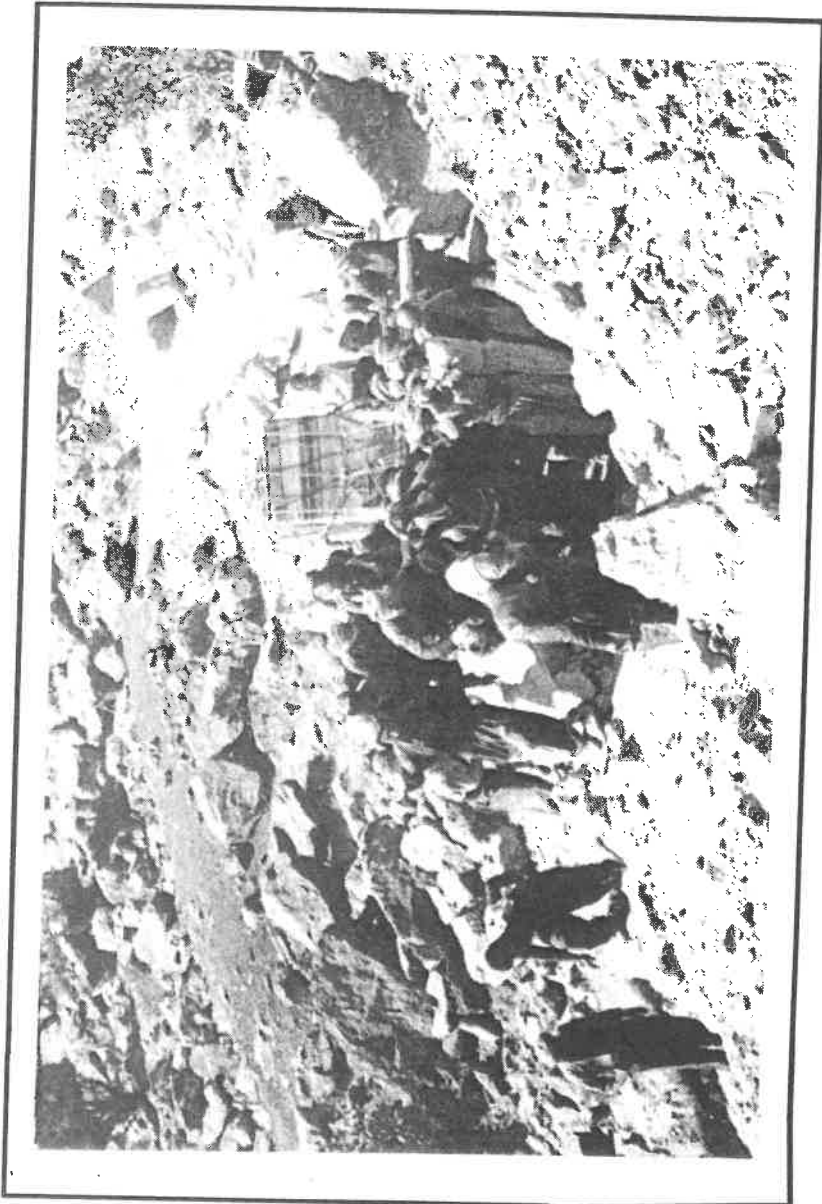
ردیف	نام و نام خانوادگی	محل تولد	امضاء
۲۳	سید محمد سادات دربند	تهران	
۲۴	محسن سیاهکلاه	تهران	
۲۵	صادق سیدی	تبریز	
۲۶	سعید شاهوندی	شیراز	
۲۷	سهیلا صادق	تهران	
۲۸	شهرزاد صدر حاج سید جوادی	تهران	
۲۹	محمد طریقت منفرد	تهران	
۳۰	مسعود عدل	مشهد	

۳۳

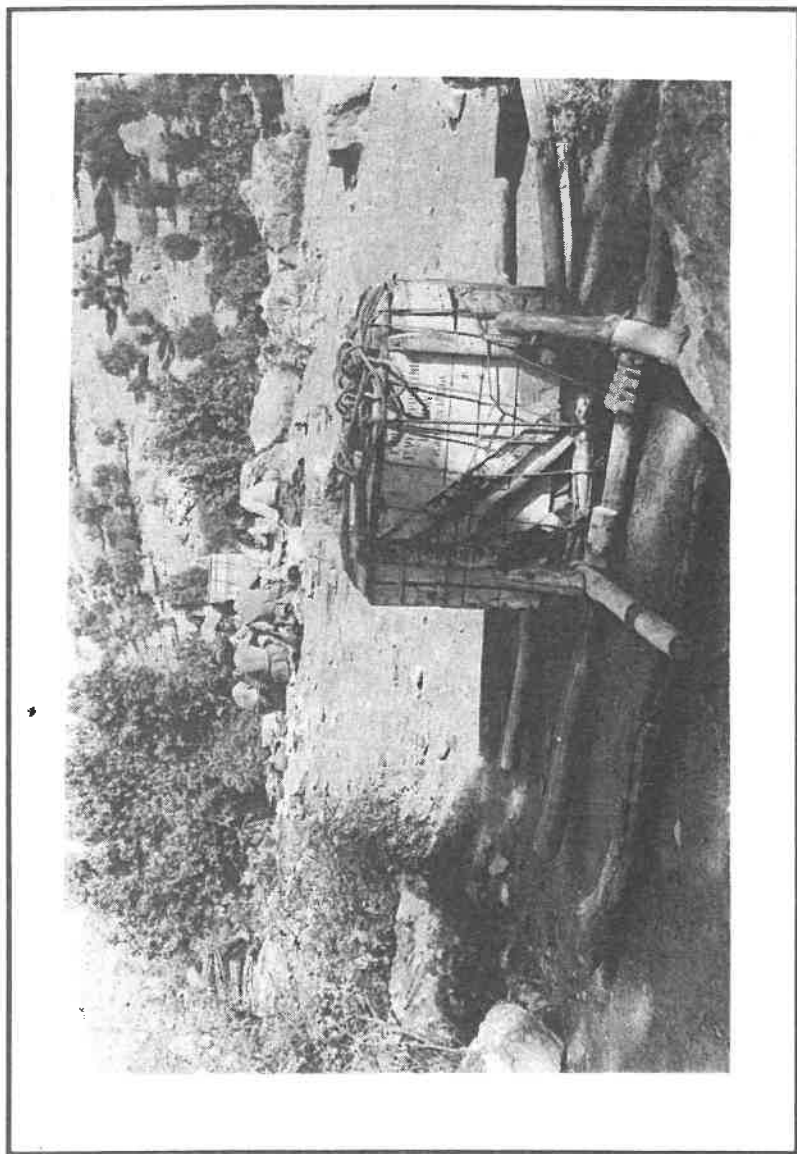
کلیشه عیناً از نشریه مجاهد شماره ۲۵۲ ، مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۶۶ ، صفحه ۴۷

ضمیمه شماره ۷ :

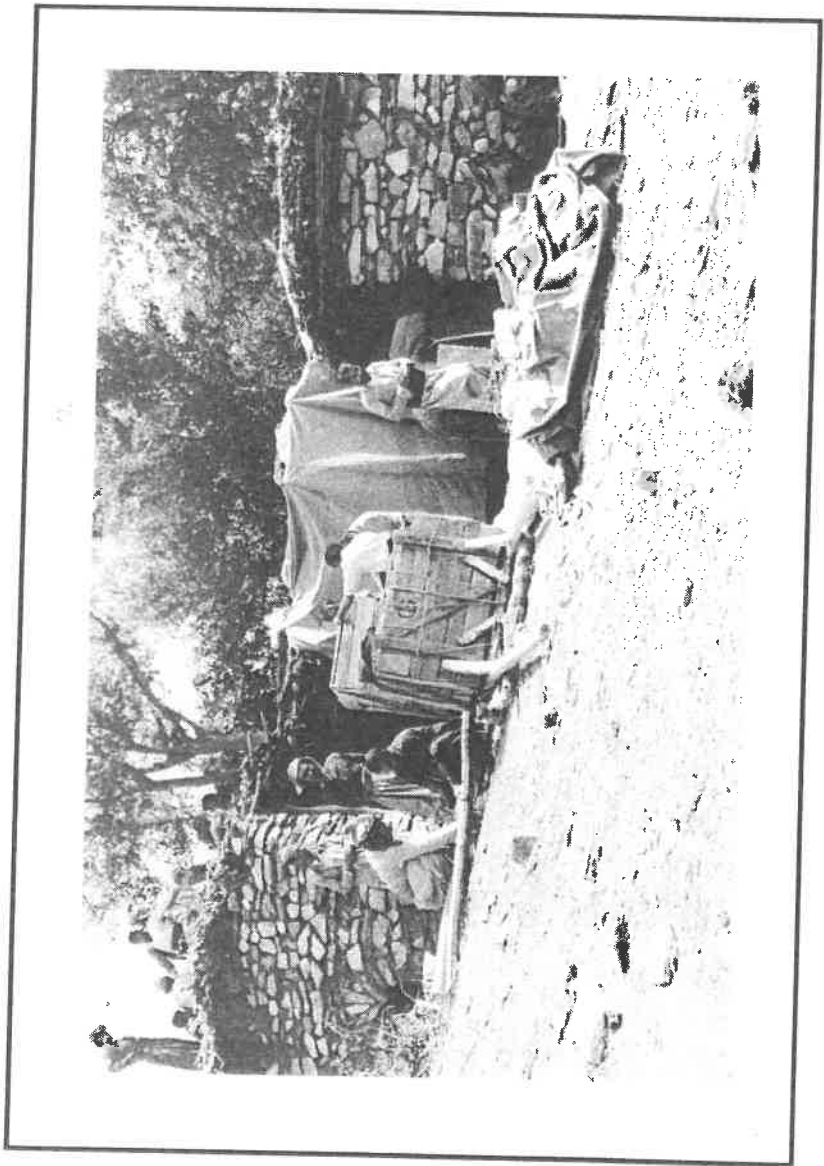
کردستان ایران ، سال ۱۳۶۱ ، هنگام حمل تجهیزات فرستنده رادیو مجاهد .



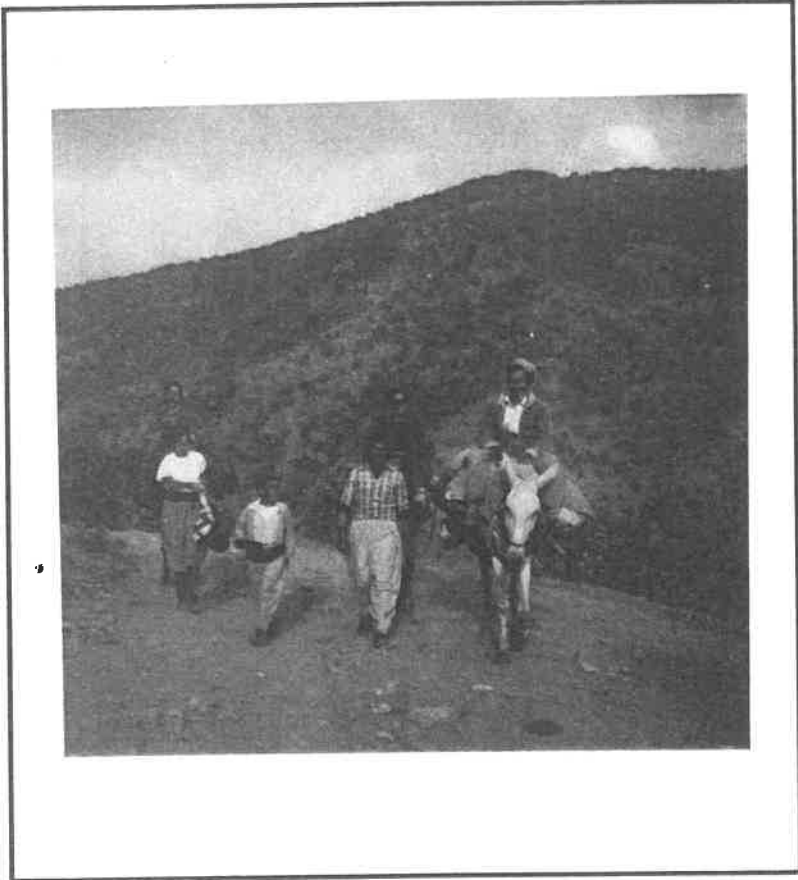
کلیه تجهیزات ایستگاههای رادیو و استودیو صدای مجاهد تا قبل از آنکه رادیو مجاهد از فرستنده بخش فارسی رادیو بغداد پخش شود ، توسط اینجانب تهیه و به کردستان حمل گردید .



کردستان ایران ، سال ۱۳۶۱ ، دهکده مرزی شونه . حمل تجهیزات فرستنده
رادیومجاهد .

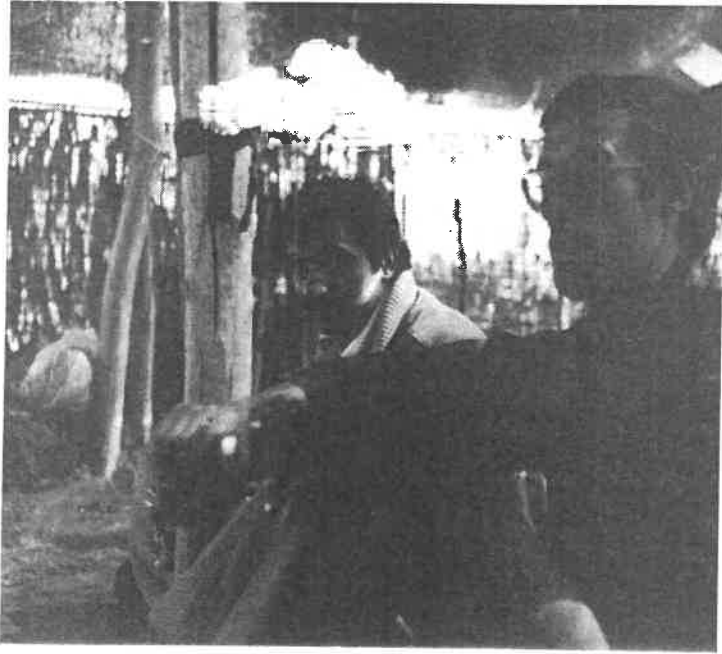


با پزشکان فرانسوی و آلمانی ، « پزشکان بدون مرز » . کردستان ایران .
جنگلهای دوله تو . سال ۱۳۶۰ .



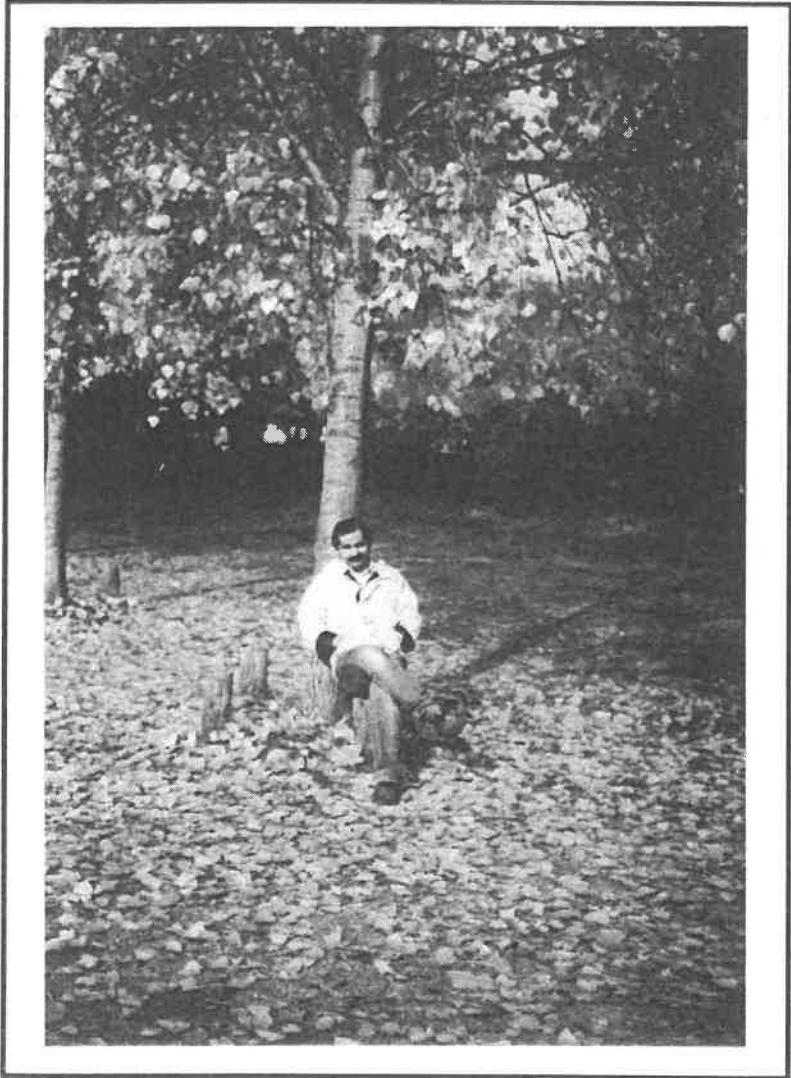
ضمیمه شماره ۹ :

کردستان ایران ، سال ۱۳۶۰ ، دشت مردآو، آکواتان ، «با» پزشکان بدون مرز»



ضمیمه شماره ۱۰ :

پائیز ۱۳۶۶ ، تشدید درگیریهای ذهنی . جنگلهای وال دواز ، شمال پاریس .



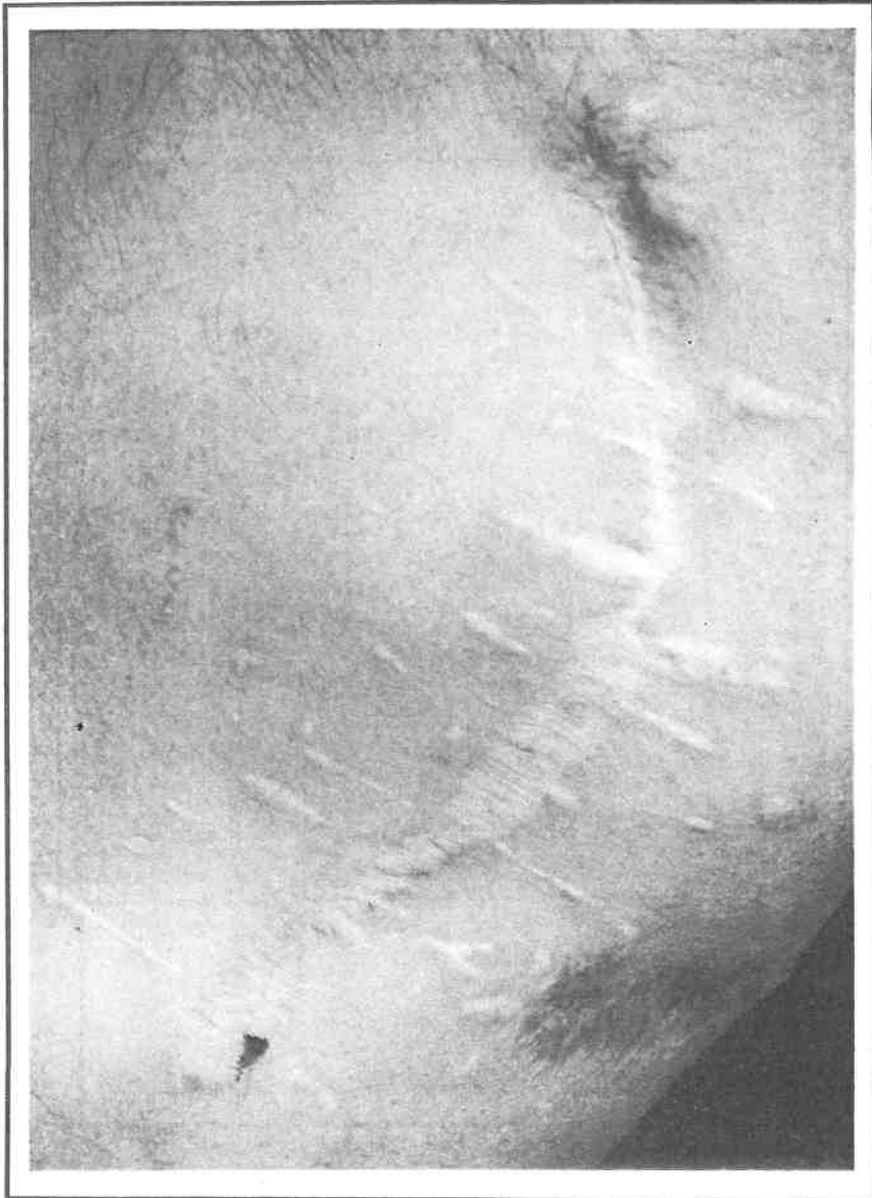
ضمیمه شماره ۱۱ :

پائیز ۱۳۶۶ ، تشدید درگیریهای ذهنی ، تا مرز خودکشی .
حومه شمالی پاریس . بر سر آرامگاه و نسان و ن گوگ و برادرش تنودور و ن گوگ ،
که هر دو خودکشی کردند .



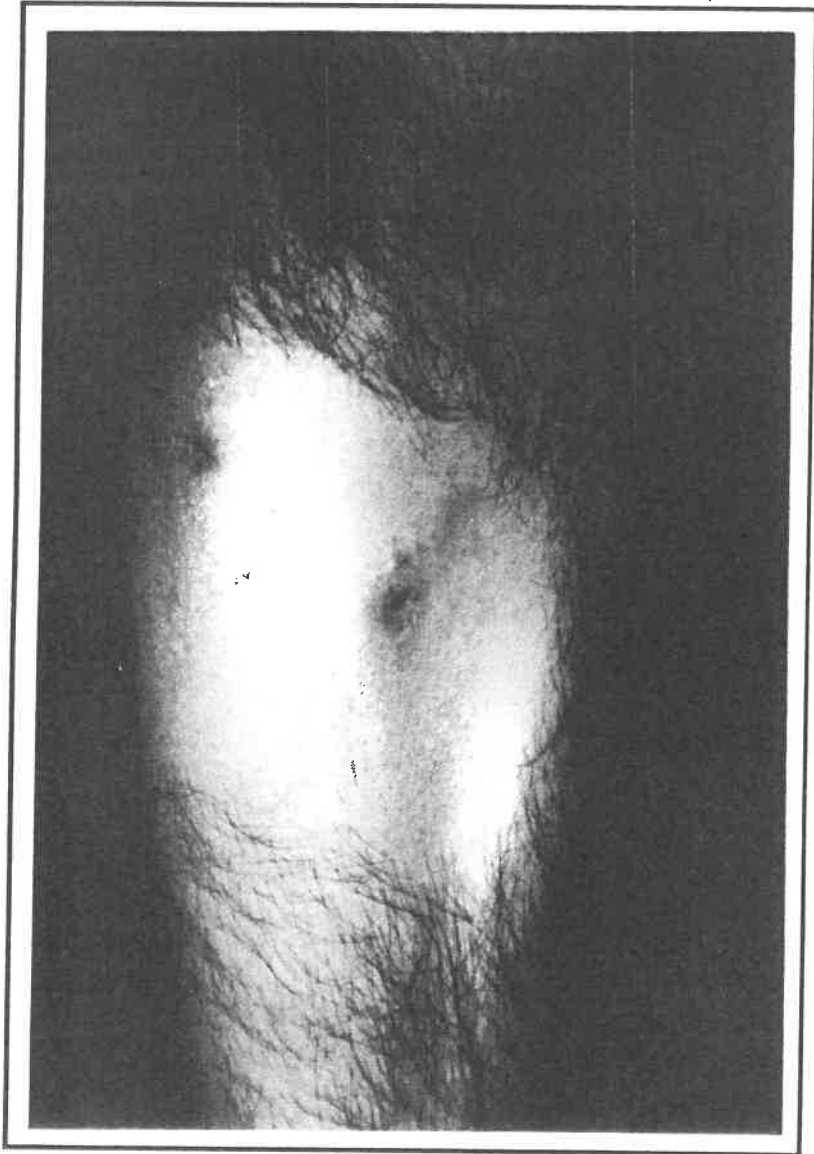
ضمیمه شماره ۱۲ :

اصابت ترکش های خمپاره و یا کاتیوشا ، عملیات فروغ ، تنگه چار زیر ، مرداد ۱۳۶۷ .
شکستگی لگن خاصره و آثار بجای مانده از آن بر قسمت بالائی ران ، سمت راست .



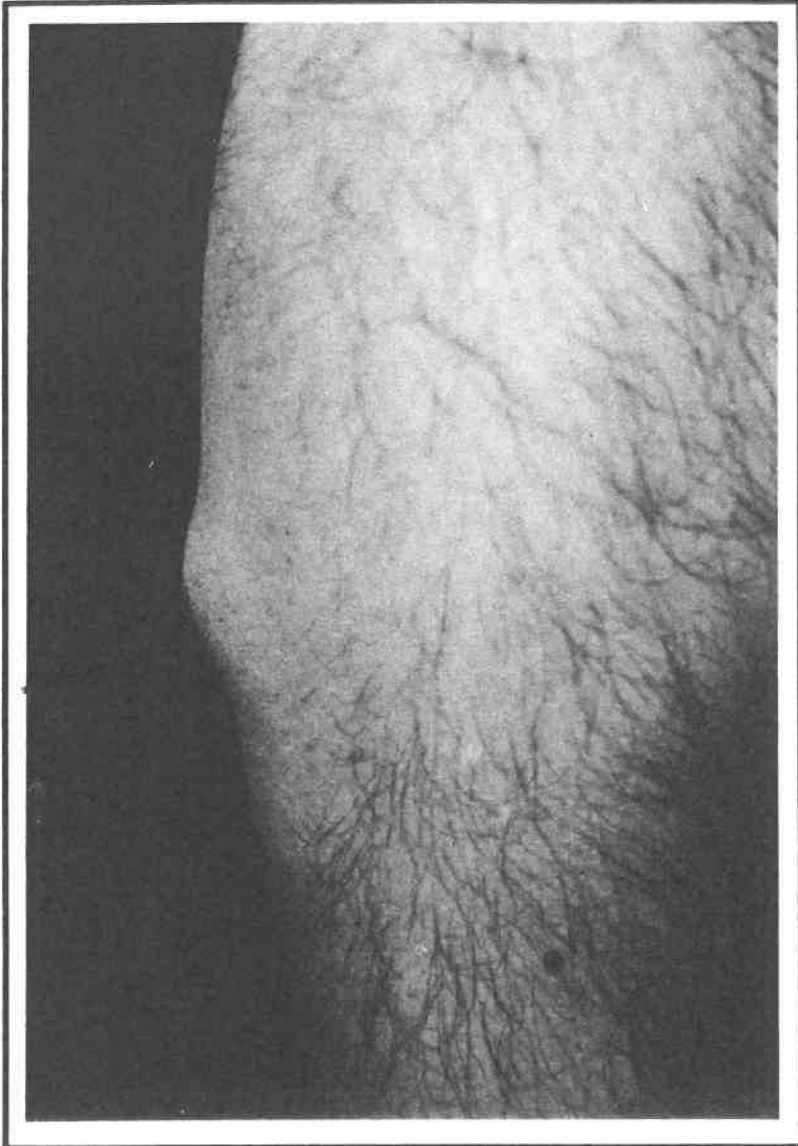
ضمیمه شماره ۱۳ :

اصابت گلوله به ساقهای پا در درگیری دوم ، هنگام عقب نشینی . دهکده ای در حوالی اسلام آباد . مرداد ۱۳۶۷ . تصویر زیر پای راست .



ضمیمه شماره ۱۴ :

گلوله ای که هنوز خارج نشده . درگیری دوم دهکده ای حوالی اسلام آباد .
تصویر پای چپ .



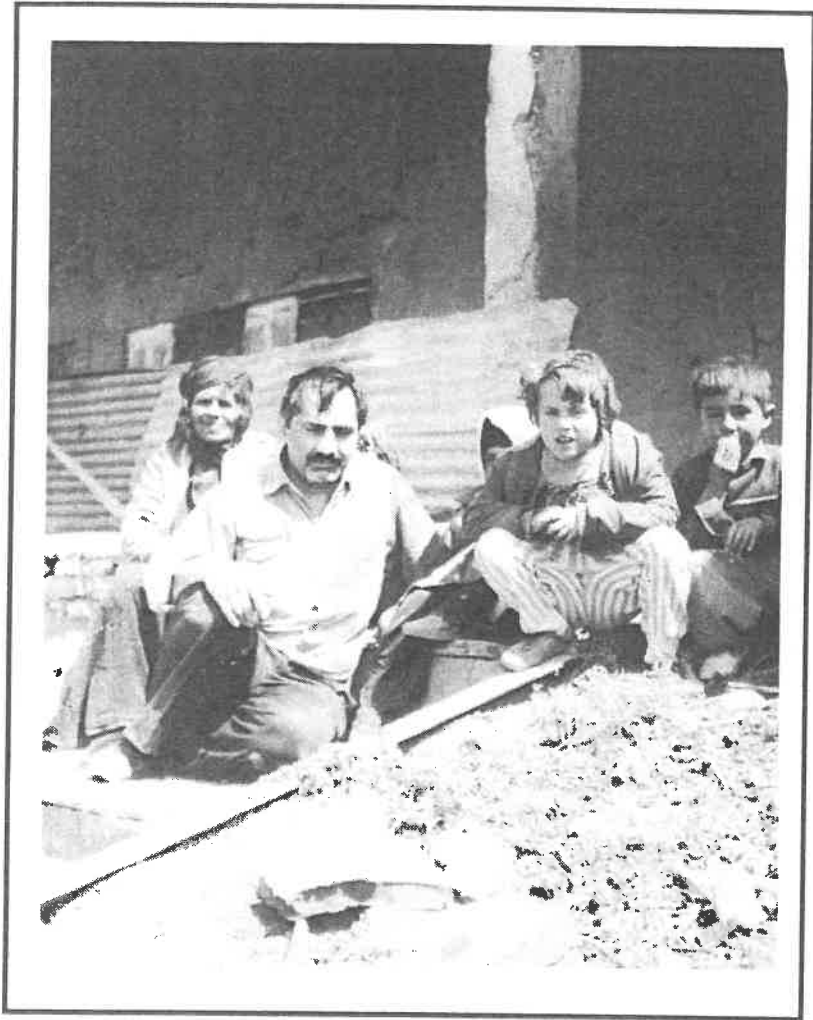
ضمیمه شماره ۱۵ :

با « پزشکان جهانی » (Medecins Du Monde) وابسته به پزشکان بدون مرز.
اردیبهشت ۷۰ . هنگام امداد رسانی به مردم آواره کرد. حوالی پیرانشهر .



ضمیمه شماره ۱۶ :

با کودکان محروم و آواره گُرد ، در ویرانه های حلبی آباد .
اردیبهشت ۷۰ ، حوالی پیرانشهر .



ضمیمه شماره ۱۷ :

سخنرانی در دانشگاه هامبورگ . به دعوت کانون های سیاسی این شهر .
مارس ۱۹۹۴ . عنوان سخنرانی : « یک نسل ، یک تجربه ، یک زندگی »

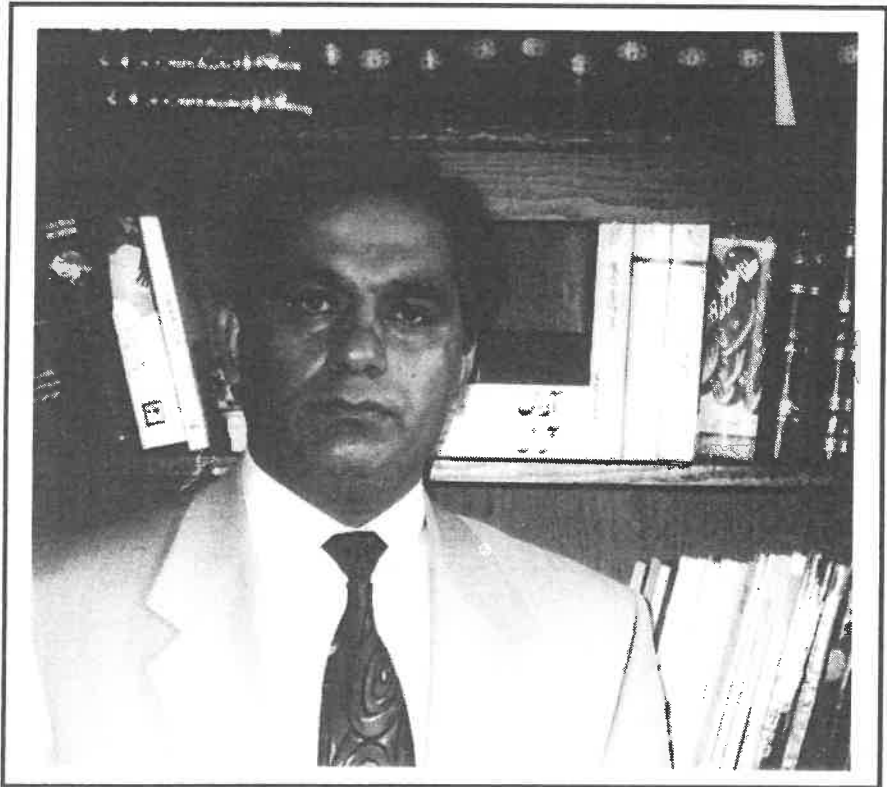


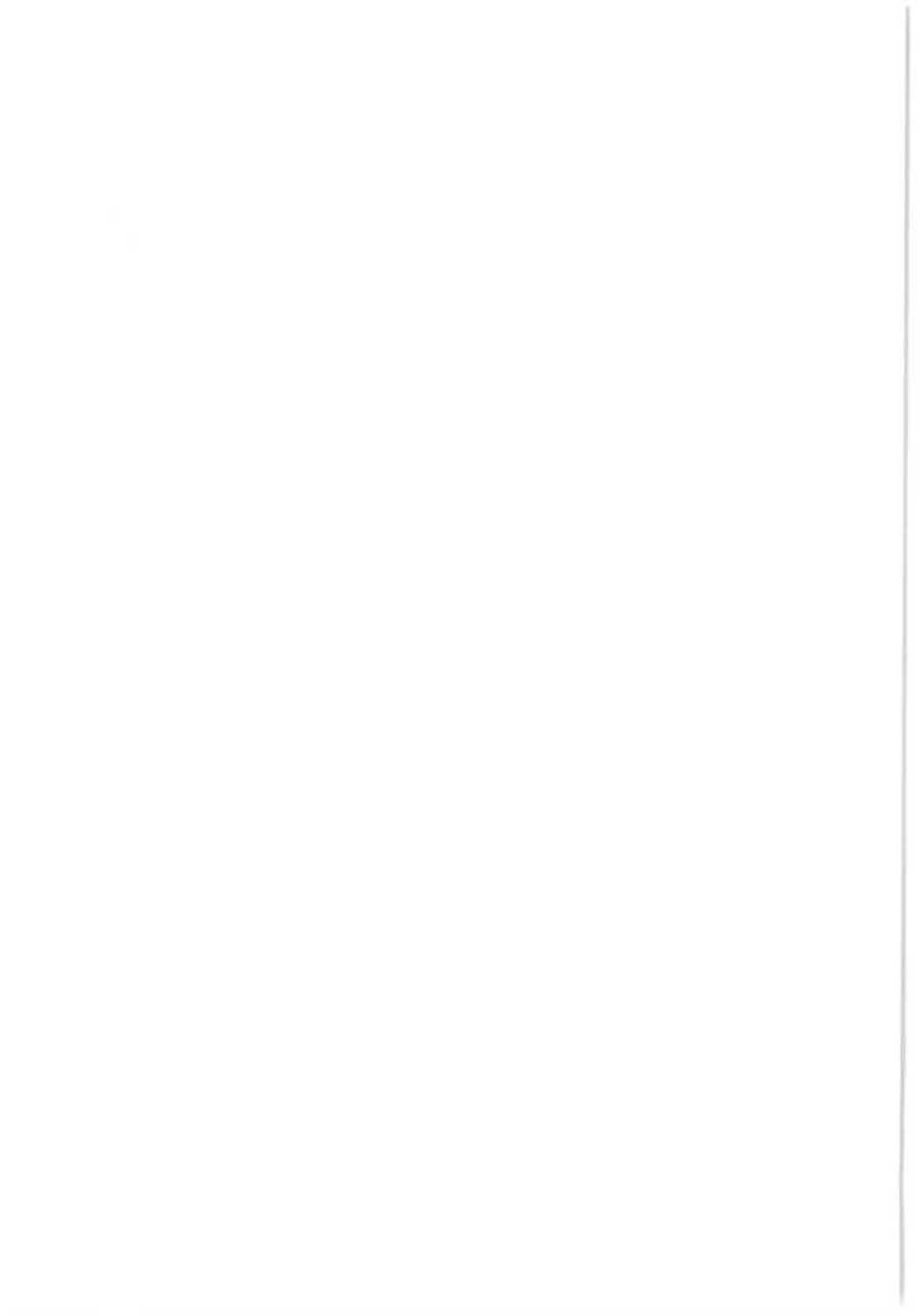
ضمیمه شماره ۱۸ :

بیعدالتی وضعیتی اجتماعی است که در آن « انسان » فی نفسه هدف نیست ، بلکه وسیله ای است برای اهداف آدمی دیگر (تحت عنوان حزب ، سازمان ، طبقه ، پادشاه و رهبر)

شرط لازم برای پرورش زندگی پرستی ، « آزادی » است . آزادی از قیود و موانع سیاسی لازم اما کافی نیست . برای پرورش « عشق به زندگی » باید علاوه بر آن ، آزادی برای آفرینندگی ، سازندگی و کار خلاق و بالاخره آزادی به شگفت آمدن و خطر کردن وجود داشته باشد . چنین آزادی مستلزم آن است که فرد ، نه یک برده یا یک مهره ی خوب روغنکاری شده در ماشین ، بلکه مسئول ، فعال و خلاق ، یعنی آزاد باشد .

اریک فروم * دل آدمی



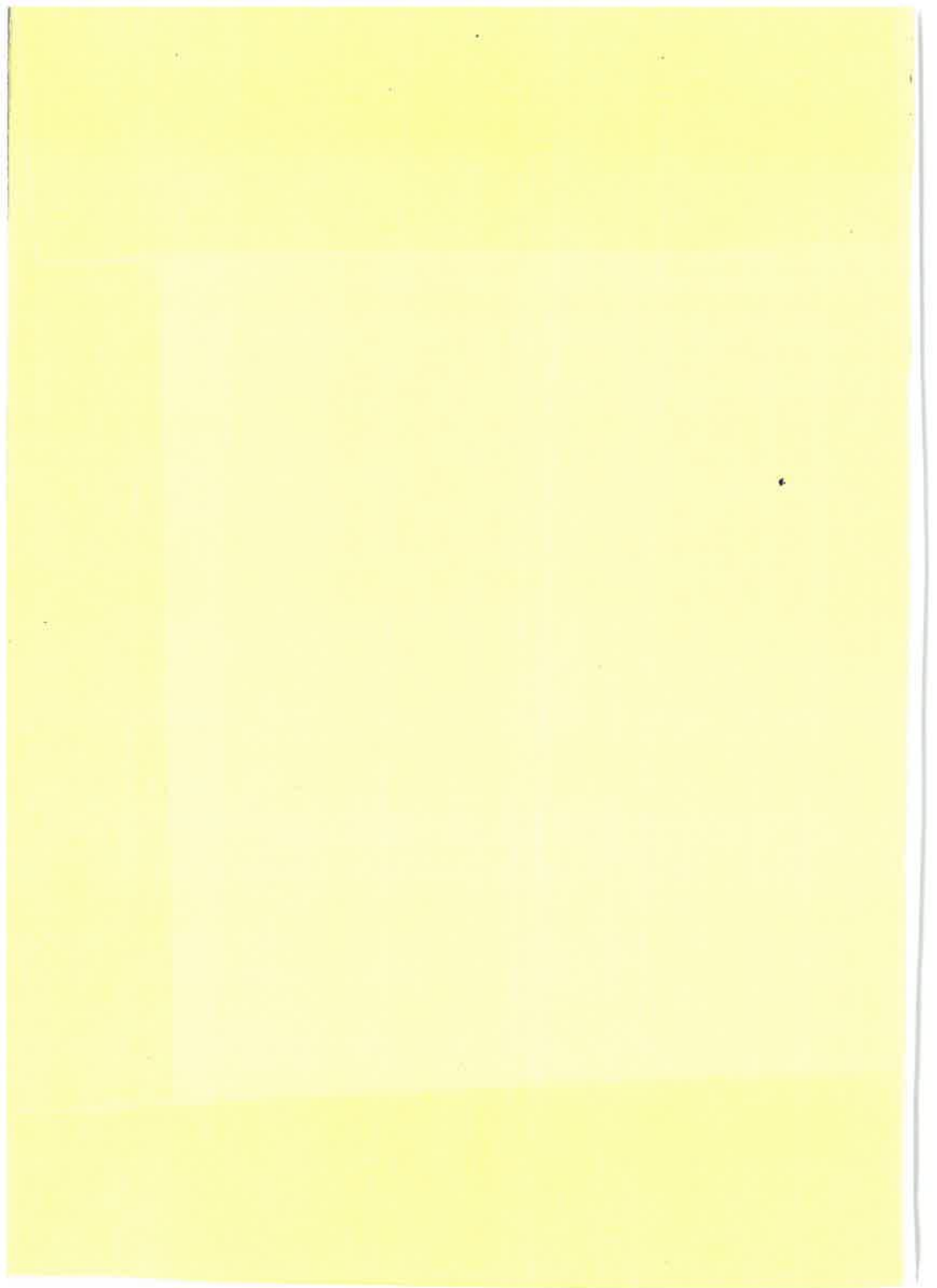




از همین قلم منتشر شده است :
* چند مقاله و یک اطلاعیه

در دست انتشار :

- ۱ : مخالفت دموکراتیک یا ضدیت کور ؟
- ۲ : مجموعه مصاحبه ها با رادیو صدای ایران
- ۳ : تاریخچه مجاهدین به روایت سعید شاهشوندی
- ۴ : چهار اشتباه استراتژیک و مُهلک مسعود رجوی
- ۵ : انقلاب ایدئولوژیک به روایت سعید شاهشوندی
- ۶ : عملیات فروغ یا قربانگاه بزرگ



با جسمی مجروح در شکنجه گاه کمیته مشترک در زیر شکنجه هستم . فشار ها بحدی است که اقدام به خود کشی کردم ، متوجه شده نجاتم دادند . در همین حال شکنجه گر جمهوری اسلامی اطلاعیه ها و نوشته هائی از مجاهدین نشانم میدهد که در آن به من شدیداً حمله شده و من را همکار جمهوری اسلامی میخواند . با خود گفتم درست است که من با رجوی اختلاف دارم ، اما بعید است که او با من که در زیر شکنجه هستم اینگونه برخورد کند . پس مطالب جعلی است و میخواهند من را به ضدیت کور با سازمان بیانازند .

روز دیگر بازجوی مربوطه متن ضبط شده رادیو مجاهد را که خود از بنیانگذاران و نخستین نویسنده ، گوینده و تهیه کننده آن بودم به درون سلولم آورد . ناباورانه صدائی آشنا را شنیدم . صدائی که سالها در کوره راههای سخت با هم راه پیموده بودیم . در کوهها و جنگلها ، در زمستانهای سخت و یخبندان و در گرمای طاقت فرسا ، در شادکامیها و در ناکامیها ؛ در یک کلام در مرگ و در زندگی با هم بودیم .

آن صدای آشنا ، همان اتهامات و شدید تر آن را تکرار میکرد . از آن زمان بود که زخم من عمیقتر شد . از آن زمان بود که فهمیدم چگونه مبارزه برای آزادی نقاب چهره جبار و قدرت طلب میگردد و اولین قربانی آن نیز «انسانیت و منزلت انسانی» است .

درست در همان زمان که ضربات سنگین شلاقهای بازجوی جمهوری اسلامی بر پشت و بر کف پا و بر جسم مجروح فرود می آمد ، آخرین علائق مذهبی من نیز فرو ریخت . زیر لب میخواندم که : من قطاری دیدم ، فقه میبرد . و چه سنگین میرفت .

از این زمان آخرین توهمات من در باره هرگونه ایدئولوژی ، اعم از آسمانی و زمینی که وعده بهشت موعود و جامعه رویائی بی طبقه توحیدی و یا غیر توحیدی را میدهد ، بطور کامل و تا عمق جان و خِرک فرو ریخت .

اما من دیگر بار بر پای ایستادم . این بار نه بر پاهای دیگران که بر پاهای خویش . نه با تکیه بر رویا های دور دست و دست نیافتنی که بر واقعیات محدود و نسبی .

پس با خود عهدی کردم و بعد آن گفتم : « زندگی باید کرد » زندگی ای که به عنوان اصلی مسلم و خدشه ناپذیر ، یعنی اصلی انسانی ، نباید به بهای زندگی و رنج دیگران تمام شود . من اکنون سرفرازم که بر عهد خویش وفادار ماندم .

از متن کتاب : بخش دوم از فصل سوم